آلبوم

محمد طاهر قزوینی



بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش خالقی را سزاست که زبان محمدت سگال را از کلمات رنگین کسوت طاوسی
در بر کرده که در فضای حدایق سخن سرائی بال فصاحت کشیده و دل معرفت سرشت را
بمصقل قدرت جلای آیینهٔ گیتی نما داده که شاهد رضا و تسلیم درین مرآت الهی جلوهٔ ظهور
نماید بساط احتیاج امکان را بدست بی نیازی درهم چیده و فلک کرسی را از اطلس عرشیه
برروی کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابهای فورق کشیده که بیک نگاه
شوخ چشمان ازان در نگذرد و کواکب سیارش بیک زمان با دیدهٔ جاه و جلال و صحایف
لیالی و ایامش یکی ورق از دیوان عظمت و اجلال زهی جاه و زهی شان و زهی فر
تعالی شانه الله اکبر زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش از پیچ و تاب کمند انفاس
مارسان چون ماهی در دام مانده دلهای بحر فشان لامکان سیر را چون دانه درین دام
افشانده چمن آرای النقش با قوت را از آب و آتش کسوت گل رعنا پوشیده خاصیت
مشغولی ذکرش زبان سوسن را بزمانج اعتبار نموده خواب بلبلان را از دیده بیدار شوق
تماشای گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیرنگ بدایع قدرتش از سبزه و آب سیه پاری و
خوابرا و هم آمیخته دست قدرتش از سر فراخی تیغ عاشق نوازی کشیده و نسخهٔ عدالت گستر
مروتش بمکافات جامهٔ صبر غنچه لب را چاک جیب گلهای چمن برهم دریده ساختهٔ لطف
بی خاکیان چارچه با غنچه کن فکان گشته است این باغ پر از رنگ

لیلی چه شنید این سخن

محمد

پر از رنگ و بو یک گل عنایت شب و روز از او چون قدرتش بت بهمل در آید اول
از او مانند بقر سنگها یک ورق زده فترا و روزگار یک گل خود روست ز باغش بهار
قدرتش آورده برون بی تعب یوسف روز از چه تاریک شب کوه چو سر بر خط
فرمان نهاد از رگ کانش گهر لعل داد گل بر فراز سبز شاخ از شمیم عنبرآگین بطیب خلق او
لب گشوده مهر آسمان مانند طلبکاران ماه نواز شب بام کرده و ن جمال جهان آرای او را ابرو دم
نموده خواب را هینگ دور نمای بیداردلان ساخته که بآن جزویات اقلیم افتادگی
و تسلیم را توانند دید و ازین گلستان بی بود گلهای بی اعتبادی توانند چید شادروان
کالبد انسان را بستون استخوان و طناب نفس برافراشته و از مرایای تجلیات ظهور
نقاب حجاب در پیش چهرهٔ جهان آرای او داشته یکی را از شعلهٔ شوق چون داغ لاله بخت
بلند پایهٔ عزت خاکسترنشین بساز و دیگری را مانند سیاهی داغ از دیدهٔ اعتبار می انداخت
درانحال اگر خامهٔ قاصر بیان با زبان چوبین در معرض مدح نگاری در آید عیوب پوشیدهٔ
خود را بانگشت بمردم نموده باشد و زنگار عیب پوشی از این آینهٔ نقص نما بمصقل
سعی زدوده بدرگاه عظمت که مرآت حقیقت نمای اشیاست از نفایس محمدت چه تحفه
برم که چون نگاه از آینه تار بیرون نشود نظم ای حیرت صفات تو گفته زبان ما
انگشت حیرت زبان در دهان ما با شوق لب چه سازم که با اگه چون حباب کف
آب کرده باز سرگشتهٔ بحر شرف این آرزو مباد نظم در زبانم وصف او چون بوی
در برگ گل میتوان از من شنیدن نام جانان بی سخن زهی ولی نعمت حقیقی که بتو
از روز و شب سفرهٔ الوان گسترانیده و قسمت دور روز و یک را از مایدهٔ احسان
یک بنت رسانیده خاک را در چله خانهٔ و خمرت طینة آدم بیده علیه صباحا

مظهر غرایب اسرار و بدایع آثار گردانیده از پایهٔ مذلت و خاکساری باوج سعادت و صاحب
اعتباری رسانید اجزای پریشان این غبار فرسوده را از رگ ابر رحمت شیرازهٔ جمعیت
و باشارهٔ انگشت قلم صنع اوراق حواس را بر یکدیگر پیوست آن طفل چهل روزه را که
دست پروردهٔ قدرت او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده و چارقب
خلافت عظمی از عناصر اربعه در روی پوشید زلال نبوت را که ازین ینبوع حکمت الهی
بجوشش آمده بود در جداول عروق و اعصاب انبیا و مرسلین جاری ساخت و چون نوبت
جریان این زلال حیوان در گلزار وجود انسان بهار غریب الازهار بنی هاشم رسید شعب
مختلفه اش در هم پیوسته صورت وحدانیت پذیرفت و از حوضهٔ قلب مطهر مطلبی سر
بر آورد و ازین حوض سرشار از دو جانب یک محیط یعنی وجود گرامی روشنی بخش دو
بار یک بین ادراک مصدق لولاک لما خلقت الافلاک چمن طراز گلشن علت غائی
ایجاد مصباح ابواب مسدودهٔ قلاع سبع شداد طایر بلند پرواز سدرة المنتهی بالادستی
خمیر مایهٔ سرشت وجود بلندی و پستی آفتاب وجودش پیش از دمیدن صبح ایجاد و تکوین
در طلوع شریعت مقدسه اش سرچشمهٔ انهار متنوعه اصول و فروع شب معراجش را
مانند خسروان از صبح علم آفتاب پیکر بر سر و از نجوم درخشان درع گوهر نگار صبح فیروزی
در بر گشادن تنگنای حوادث را بوسعت آباد خلق خوش دلیل در سفر لامکان خیال
پیش باز مانده تر از جناح جبرئیل **نظم** اگر چون مه دید رخسار جهان آرای او : گشت
احول در تماشای ید بیضای او : چشم ماه شب کور را گر دزد نقد فروغ خورشید جهان
افروز است باشارهٔ انگشت عدالت آیین خیان ترسانیم که هنوز رنگ خیالش
از جبین بپرید سید فرقان عرفان و یقین را گر پیش سر کنت نبیا و آدم بین



الماء و الطین بخطاب شور انگیز انا املح نمک باشش هذه امتیاز نتیجه صغری و کبری
انجام و آغاز **نظم** محمد صیقل مرآت بینش : نظر برای چشم آفرینش : صلوات الله وسلامه علیه و آله
و سرلوح مجموعهٔ ولایت و امامت نقد کامل عیار گنجینهٔ شجاعت و شهامت یکتاز
مضمار فسیح الفضا لا فتی خلوت نشین بیت المعمور انا مدینة العلم و علی بابها
گوهر تیغ خصم افکنی و عدو گدازی شمع مهر فروغ لگن مجلس افروزی و بزم طرازی
قیمتی گوهر دریای بی منتهای وجود عالم جلایای اسرار شهود آزاده سرو چمن انت
منی بمنزلة هرون من موسی سدرة المنتهی خلد برین اجتبا و ارتضا کریمهٔ
ید الله فوق ایدیهم را تفسیر شهریار سهیم و ملک نبوت را مشیر و وزیر دهقان
مزارع آمال خلایق منظور انظار الطاف خالق ضرغام آجام فتح و ظفر ینبوع زلال
جود و شبیر و شبر هادی گم گشتگان سبل مصلحت سنج دقایق صلح کل اسد الله
الغالب غالب و مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب علی که یزدان
علیم ویست و عالم و کف کریم ویست و اولاد و اطهار او علیهم الصلوة من الملک
الغفار بفحوای مضمون صدق مشحون انا و علی من نور واحد متصل گردید
در ریاض اصناف امم و کافهٔ بنی آدم ازین انهار معین سرسبز و ریان شد امید که
این گم گشتهٔ تیه حاصلی و اسیر سلسلهٔ بادو کلی نیز ازین سلسبیل فیضی و ازین چشمه سار
عیشی نصیب گرداد بمحمد و علی و آلهما الطیبین الطاهرین بر مرآت خواطر ساحات جهاد
باریک بینی در صد بندان فلک معنی آفرینی که بواسطهٔ مصاقل انوار تجلیات شایستهٔ
قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع میگرداند که چون بمقتضای سلسلهٔ آفرینش
افراد کاینات را از ذره تا خورشید دست احتیاج در دامان ارتباط یکدیگر [illegible]

و مستحکم است برهان انیجال و بیّن انفعال آنکه چشمهای صغیر را میل توسل با نهار عظیم و رودهای
بزرگ را هوس وصول محیط پیوسته در کشاکش بیقراری دارد همین برای این نزهت آباد
اعنی سیل خود را امواج بحر طوفان بیم و امید محمد طاهر وحید پیوسته در آرزوی آن بود که بدامان
دولت صاحب شوکتی تشبث نماید که همت مغرور خاکروبه آستانش اکحل الجواهر دیده اعتبار
بلندی چاکرانش را سرمایه افتخار دانسته سالک مسالک اتباع و اشتیاع شود آنشد همانا در هنگام
سگالش این مرام دیده بخت بیدار و اختر در گذار بود که دعا را اجابت در آغوش و نهال
طالع اثمار حصول مطلب را بر دوش کشیده و اعلاحضرت خدیو زمان فرمان فرمای ممالک
ارواح و ابدان گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی درج التاج سلطنت و پادشاهی همای اوج سعادت
آسمان بلندی عارج معارج برتری و ارجمندی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومندی
حدیقه دولت بی منتهای ایزدی گوهر مردی و مروت جوهر شمشیر آبدار بردباری و شجاعت نور
دیده بینایی قوت بازوی توانایی معلم درس خوانان علوم و آداب طرز دانی حجت قاطع
و برهان ساطع صاحبقرانی کیرای دست ظفر و نصرت روشنایی دیده فتح و فرصت شعشعه
خورشید جهانگشایی پیرایه عرایس دادبخشی و ملک آرایی یکی از مجبوسان زنجیر عدالتش شهرت
نوشیروانی کمترین شیوه خاک راهش همکاری سر رشته سلیمانی [?] بهترین منزل ترین پایه قدر
بلندش سر منزل اولین معراج قدر ارجمندش معلی فطرت ذاتش سواد خوان صحایف غیب و شهود
بکنج کاوی اندیشه عالم اسرار وجود عینک دور نمای ضمیرش اینده کان اقلیم هستی را آتش
از وصول شهر امکان در راه دیده فطانت گوش پر آوازش صدای طفلان حوادث را
شیر عدم شنیده مکان عیش برایی تجلیات ظهور اسرار پوشیده اش بزم آرای
محفل ظهور گوهر صدف ولایت مرشد مناهج هدایت برگزیده داور آسمان و زمین حاکم

مطلق العنان وسعت آباد ماء و طین مفخر تاج و دیهیم صاحب طبع رسا و عقل سلیم قوت
بال طایر بلند پرواز فتح ربع مسکون سایه رحمت خالق بیچون دم جانبخش مسیح روح پرور ید
بیضای موسی اعجاز گستری بساط شطرنج کرو زا [?] شاه فرزین فر لوای عظمت و اقبال
آیه فتح و ظفر مجمع البحرین شجاعت و کرم مظهر السعادتین بهار و نعیم خورد سال بزرگ فطرت
درویش مرور والا رتبت نفس صبح صادق آگاهی حیات جاویدان قالب بادشاهی
ناشر الویه سعادتمندی عارج معارج پایه بلندی بهشتکی و سایه پیوند سایه پرور عنایات لایزالی
سویدای دل مقبلی ابروی مرآت روشندلی سحاب گوهر پاش همت موجه دریای جرات
اعتدال بخش مزاج ایام مدار گردش تیز گرد خوشخرام حاصل کوکب عدالت طرازی
مایل شیوه دادرسی و مظلوم نوازی شهپر شاهین تیز بال خصم اندازی صدای کوس
بلند آوازی سرافرازی درع متین مذهب و ملت رمح مصقول دین و دولت شیرازه
قلوب الفت پریشان شاه بیت صحیفه امکان نظم گر نبود بنده کیش در نظر فاخته
بیرون کشد از طوق سر دید خورشید نگهبان اوست گل بجز خاله کردان دوست
انکه کند حرف سخایش رقم رود بشش از پنجه چو ناطق درم گر دارد زیر لوایش قرار
سایه ز خورشید نجوید فرار حفظش اگر عود بر آتش نهد مه چو زنجیر زهم بگسلد
بسکه بود عارض او نور فام پای بهر جا که نهد در خرام از پی نظاره جان در بدن
هیک از آن خاک توان ساختن عدل وی از بسکه کند باز خواست نسبت هم جنس ظلم خطاست
گر شکند شیشه بصحن چمن تلک بود از نغ سنگ بیمن سنگ اگر گرمی نبود کرد
شیشه شود بسکه گدازد دلش خسرو فیروز فلک دستگاه شاه فلک مرتبه عباس شاه
که به پیشوای اندیشه و استادی فطرت علم اشتهار برافراشته اند وقت قابلیت

دستور العمل آداب و ارکان قافله سالار سالکان طریق ایقان انتخاب مجموعه انفس و آفاق
جانشین مسند اجتبا و ارتضا از روی استحقاق دانای علوم مکون و ظهور واقف دقایق
ظلمت و نور نور حدیقه دانش و بینش قوت بازوی علم و عمل اکسیر کامل عیار دین و دول
فروردین گلشن شکفته دلی اردی بهشت ازهار همیشه بهار تازه گوئی حامی پایه دست باین
بقوت دین داری ماهی شعوش یگانه دین بین گزلک خداشناسی و پرهیزکاری
سرانگشت خامه اش گره گشای عقده درسم در احیای رسوم و آداب برتری معجز طراز
عیسی بن مریم پاسبان حرمش بعصای خامه واسطی سیلاب ظلم را از بزم امکان کرده بزم
آرای محفل عقیدتش بر جاسوس وهم راه تردد مسدود ساخته خامه را از انامل سر افتخار
بلند مرغوله ها از حسن خطش چون پیچ و تاب زلف سیاه خوبان دلپسند شیشه
قلوب ارباب ظلم از بیم سنگ سیاستش از طپیدن هر نفس در انداز شکستن و حبل
المتین آمال جابران از تیزی تیغ نهیبش خود بخود چون رشته نفس در کار گسستن نقد اخلاص
از کیمیای اعتقادش کامل عیار در تحصیل دعای خیر روز و شب مانند دل ارباب شوق بیقرار
شاهد فقرا المعتضی الفقر فخری از لباس دولت نقاب بر چهره پوشیده و پیوسته در کتمان
این سر الهی بجان کوشیده با آنکه غبار پرده پوش ماه و خورشید است بر دامان تجردش
گرد تعلق ننشسته و هر چند بست و گشاد امور موقوف بتحریک مفتاح خامه اوست
بجز لطف الهی و ولای حضرت شاهنشاهی دل بر چیزی نبسته ماه بدر در عهدش
از بیم کج اصلی در بوته گداز و خامه را از فیض راستی دست تسلط بر عالم دراز است
در معرکه خصم افکنی اقلامش را چون سنان خاصیت جان ستانی و در روشنگری دیده
دوستان حلیت برازندگی سلیمانی نظم قدرت او چون بگشاده قلم بر ورق شعله نگارد رقم

۵

گر نبود خامه او تنگ شق ۞ شیشه شود از آب معانی ورق ۞ بالانشین کرسی جاه پایه
اخشیجان مردمک دیده جهانی گردون گردان غلام قدیم آستان خلافت نشان
سلطان العلما اعتماد الدولة العلیة العالیة الخاقانیة خلیفه سلطان حفظه تعالی عن اصابة العین
الکمال امجد داعی پیرایه وزارت اعظم آراسته چنانچه از افراد انسان امتیاز معنوی داشته
بمقتضی مطابق لفظ و معنی بحسب ظاهر نیز ممتاز فرمودند این مشتاق بیقرار خدمتگذاری
در سلک چاکران شمع سینه آنحضرت انتظام یافت نقد ناقص عیار بکیمیا و قطره بدریا پیوسته
مانند سنگ بیقیمت که از حسن انظار خورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمانی
می پوشد از یمن اخلاص منظور عین عنایت و التفات شد و از حضیض صف نعال که در حقیقت
ذروه فلک جاه و جلال است باوج مجالست مجلس قدس پرواز نموده رفته رفته از این جانب
اخلاص و از آنطرف التفات در ترقی و تزاید بود تا بمجبوری نقود اسرار اکفا امتیاز یافت
پیوسته قلم شکسته رقم این مجموعه سلسله وجودش و عدم بر تپیکاری خامه عنبرین ختام
آن برگزیده ادوار و ازمان در مضمار قرطاس جولان مینمود در تحقیق استعارات و تنسیق عبارات
باوجود درشته لبند ولی نعمتی و خداوندگاری بمقتضی کوچک دلی و بنده نوازی اذکار طبیعت را
پیرایه اصلاح می پوشیدند مرا خود بیک زبان از عهده شکر گذاری افلاک و انجم بیرون
آمدن متعذر است که باین گردش نشسته ام رهین منت داروای کاوش در آغاز حال که
نه بر وفق مامول مرا رسیمود چنانکه از شکایت لبریز کرد این راه صلحی بیکدیگر داشتم که از آن راه
اکنون بازگشت میبود مگر با بیروی مخدوم اجل رفتم عفو بر زلات و جرایم گذشته کشید
سبحان الله توسن خامه که بندهای ادا مانع سیر او از وطن نگردد چه غایت سرکشی
و سنگدلی خواست که عنان تحریر از دست این سالک بیقرار مطلب نگاری گرفته باین صحرای

باشتهار رسانید که به نیروی تائید الهی عطف عنان بوادی مطلب بخشت نماید الحاصل
این بنده نیز بازای تفقدات و نوازشات که از آنحضرت ملحوظ میگردید مانند سایه که عدم
انفکاک او از نور امریست لازم و معنی متحتم خدمت شبانروزی را بر خود از واجبات
دانسته هر وقت در بندگی آنحضرت میبود از آنجا حضرت ایران مداری خداوندگاری
از کلیات و جزویات امور ارتکاب امری بغرض اعلیحضرت ظل الهی مینمودند پیوسته
در درگاه اقبال که مرجع پادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نعیم است می بودند
چنانچه اشباح را بتوسط مرآت صافی و شناخت مردم دین حاصل میگردد دریافتگی بنده
و خدمت آن والانژاد صافی طینت مطراح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت ظل الهی گردیده
چون همواره خاطر اشرف بمطالعه کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق بود و خواهش
آن واشته شد که لاآلا واقعات زمان بدتوامان برشته اتساق و انتظام درآید امر
واجب الاذعان و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این ذره بیمقدار که بدو طلوع نیر
عظمت و کامکاری جز پادشاه دیده بینش را اسطرلاب کیفیت ارتفاع این آفتاب
عالمیان نموده سرحرفی از جزویات اطلاع تمام دارد در سلک تحریر آورد از این خبر اعجاز
اثر مژگان بر اطراف دیده سرانگشت قبول کردیم قطره بودم دریا شدم ذره بودم
آفتاب گشتم عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرا بکشایش یافت سلطان
اندوه در کاخ دل بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آینه خاطر برخاست نهال آمال
از ادبار دلکش آغوش با ثمار مقصود بار اقامت شد از جدول خامه آب معانی بگلشن معانی
مجریان یافت الفاظ در ایام بزم یکتا دلداوش پرورش کشیده کاروان آرزو در منزل
مقصود بار اقامت گشود آوازه شهرت گرسنه چشمان سخن را بمایده الوان معانی صلا درداد

6

تا آن نگارش اوصاف حمیده بیرون از اندازه شاهنشاهی حاصل شود رفعت آسمان
تمکین کوه فروغ خورشید بیدار دلها بدگو باد آب و رگهای خواب بیش پهنی حزم
درستی نیت عزم درجت پرواز زنگ ثبات قدم و زنگ زدای آینه بینای و قدم
یاری لسند ورسیده دعا مستجاب و غا بعیوق است گردی خراب و رگردی حرم
درستی نیت صافی پوشی نیست از سبب افاض تشخیص فکرت و خیال انعام شد در کنج
معانی راکشادم زبان با دل بمعنی غوطه دادم چون امتثال فرمان واجب الاذعان آنکه
مباشد با وجود بیمائی و فزونائی نیروی امر شگرف باشد درینولا که ابهت انکشاف این
مردم نسیس ها کر پری پا نداشت که چون پرورده در ادب و آداب از زبان نخست
که بر انگشت خانه چیره اسامی سامی برگزیدگان بزم برتری غنی خدایان روایان
این سلسله جلیله هر جا که بتقریب سخن واجب سازد خواهش از آن شغفی تواند
پرده کشای الهام ایمنی گردد زنگ زدای آینه حقیقت نمای نیت جعفری پاسخ نامشهر
جلگیری و اسکندری غارس نهال شمشیر بهار این سلطنت علیه والا معدن گوهر خورشید
فروغ دارائی گری به نیروی پنج انگون فروزان گوهر صدف او دارو فزون طالع نمایان
ظاهر طغرای فرایه ریویه عدالت و احسان مهبط فیوضات حضرت رب جلیل شاه اسمعیل
انار الله برهانه را صاحبقران گیتی ستان ملک داری اعضاد سلطنت و استظهار عالم
مداری اقبال با ناز از بارجین سعادت و رجلای کیای جوان مینو آیا شاه طهماسب علیه الرحمه
والرضوان از نواب جنت مکان شاه عباس ماضی علیه الرحمه مغایر گوی رست راهبر
مقیم فتح و نصرت و ظفر مطلع غرایب و مظهر اثر تحفه طراز علم صاحب کلاهی
و نابداری ممتاز شیوه خسروی و بختیاری بعد نشین صفه حق طلبی طغرای صاحب تیر بزرگ پاکی

مروج ملک و دین سپهر دولت آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازه کتاب عیش و عشرت
سواد خوان رموز صحیفه ملک و ملت نقش بدیع کلک غرایب نگار قضا طرح غریب معمار
بدایع ارض و سما جامع شوکت اسکندری و علم فلاطونی خلف صدق قابل کلمه سبحان طراز سلوک
کلب آستان امیر المومنین حیدر مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر شهریار دانادل قوی بنیاد
شاه عباس ماضی طاب ثراه را نواب گیتی ستان فردوس مکانی و شمع بزم کمالات از حد و حصر
افزون چاشنی طراز سفره الوان خوان سپهر بوقلمون دایره مرکز سلطنت کبری مرکز
دایره اقبال رسالت پناه افزای ادراک وظیفه خواران شعور قالع بنیاد شیده فسق و فجور
محیی مراسم ابراهیم ادهم قسطاس (ترازوی) عدل و انصاف و کرم واقف رموز جلی و خفی
شاه والاجاه شاه صفی را نواب خاقان رضوان مکان و اعلاحضرت جهانبانی ذات ظل الهی
رقم زده کلک مطلب نگار میگرداند و بالله التوفیق و علیه التوکل شرح قوله اعلاحضرت ظل الهی
در این کارخانه سبب سازی بمقتضای اتساق و انتظام بست و کشاد امور هر چه مشاهده دیده بصیرت
ارباب معرفت شود سر رشته کاری در دست دارد اگر خاراست بافنده حریر گل و ممتاز
داغ گل است بباغ مرغی گلاب سرافراز چون سحاب نیسان رحمت ترشح جاوید میکند تا جا...
صدف آسمان زا هر لحظه حامل گوهر شاهواری پیدا شده و از اینجاست که ادوار سپهر مظهر
غرایب آثار و نسیم اردی بهشت مرآت راز نمای اعضای اشجار است با چندین مسافت
که میان زمین و آسمان است مینمود که در هر جنبش مژگان فیض نازل نشود و با اینهمه کوتاه آل
زبان امکان آن نداد که هر نفس دعا بر آسمان عروج نماید جمعیت حواس هنگامه برهم زن
وحشت در رشته شمع شب افروز شیرازه بزم صحبت است هر گاه جزویات نتیجه امور کلی
تواند شد کلیات در این معنی اتم و اکمل خواهد بود و در صورتی که خاک از پا افتاده مصدر الوان

ریاحین

٧

... بر ... ت ظهور امور تواند شد قران کوکب ...
و سیار چون اتصال حروف مرآت نتیجه معانی و اجلاس روشنان عالم بالا جهت تدبیر
آراستن بزم آخشیجات است در حالتی که اجتماع در برج مرغوب وقوع یابد و کواکب
باشند مانند ارباب کمال که در تدبیر رای هر شگرف باراد صائبه اعانت هم نمایند انجاز
اجزای این مفرح روحانی حاصل کرده مزاج سقیم ایام را خواص نوشدارو بخشند و کام
خشک لبان از زلال تقار رسانند اما بمقتضی یگانه جوئی این خودپسندان افلاک جزئیه را
میانجی کن این ارتباط اندغری سرشته باید گشت که این گوهرهای درخشان در سلک اختر
انتظام یابد الحمدلله که در سنه یکهزار و چهل و یک نقش مراد انجم و افلاک ١٠٤١
که از بدو فطرت در طلب مقصود دور میشمود و مطابق مامول نشست و گوهر وجود حضرت
ظل الهی از صلب مطهر نواب خاقان رضوان آشیانی بصدف رحم حضرت مریم مکانی
بعزیمت آراستن تاج و دیهیم نقل مکان نمود و در آن دبستان تکمیل صورت بعلم
نفوس قدسیه منازل موالید را طی نمود قابلیتش بر آیه لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم پوشیده و در همین سال فرخنده فال بطالع سعود قدم بمسند ظهور
گذاشت عاملان دار الخلافه ناسوت بمبارکبادی هم گرم نشاط گشتند و منشور جهانگشائی
آن خدیو گیتی پرور را بمهر قبول موشح ساختند قوت نامیه که اوقات خود را صرف
نشو و تربیت نمود در این علم علم ... از در بار آلهی بخدمت پرورش آن مطلع
تعین گردید چون سر اندامی را لباس خاصی در باشد بجای غفلت هیولای کسوت عقلی
بآن واقف دقایق آگاهی عنایت شده و در سایه خالق مهربان که عبارت از وجود حضرت
کرسرشت نواب خاقان رضوان مکانی بود بستر در آغوش آسوده کامی بود تا آنکه در هوش ...

مسافت اقلیم رضاع راطی نمود در گلشن عنبر اسسام رویح حصول
نواب رضوانمکانی می نمود و شفقتهای گوناگون از حد حصر بیرون اختصاص می یافت و چون
بارقه غایت ازلا از ناصیه احوال این خدیو خداشناس ظاهر بود پیوسته نواب خاقانی
باشارت ملهم غیب رزبان الهام ترجمان میگذشت که عنقریب امور سلطنت و تاجداری این شاهزاده
والاتبار تفویض نموده خود بشغل عبادت که عادت دل خداشناس است اشتغال خواهیم نمود
وجمعی از طرزدانان محفل انس و مجتهدین مسایل آداب را مقرر فرموده که همواره ملتزم رکاب
اعلیحضرت ظل آلهی بوده هم بنگاهبانی آن مردمک دیده ملک و ملت قیام نمایند وهم در نفاذ
وحصول مرام آنحضرت سعی موفور بتقدیم رسانند و از آنجا که منتهیان را در بدایت حال حکمت
اموری که بآن فایز میگردند از لوازم است طبع همیون اعلحضرت ظل آلهی راغب بسیر شکار میبود
بدو ر نظر کارآگاهان عوام ملک و ملت صحیفه صحرای شکار لوح تعلیم امور پادشاهی و کیفیت
بست و کشاد آن بعنوان جزئی دیده آگاهی است بحکم بر اطلاق جوارح شکاری که از نشان
از رها نیدن گرفتاران بستلا و صید نمودن طیور علامتی از تسخیر سرکشان باد و بیما همگی همت والا
بانیطریق مصروف تحصیل خواص علوم پادشاهی میشد و باین عنوان مدارج ترقیات
طی میگردند تا هنگامی که بنیروی دولت از امور در کف اختیار و اقتدار این خسرو عالیشان
گذاشته اند نظم الهی درجهان چندان بمانی که بر خاک فلک تکبیر خوانی چنانچه ب والای
اعلحضرت ظل آلهی جهان پناهی بر روشنگران مرآت قلوب حقایق سرشت
پوشیده نیست که تیسر هیچ امری بتحصیل اسباب آن صورت نمی بندد و تا ثقب بست
درنیاید سفتن گوهر آبدار امکان ندارد و تا ریزش ابر نیسان نباشد گوهر از صدف
بر نمی آید کمان بر پشت بانمن روی عدو از قتال بر می تابد و مبارز بچراغ تیغ درخشان نقد را

خویشتن

٨

خویشتن میباید کوهکن بدستیاری تیشه معشوق تراش است و شیرین بنیروی جنبش
مژگان دل کوهکن خراش کاتب با دستگیری قلم مفاتیح انامل قفل مطلب نگاری
و شمع را بدپشت بانی فانوس تحمل جود و سیلی خور صرصر بیقراریست تا آتش گلها نیفروزد
شمع صفیر عندلیب نسوزد و اگر مومیایی آب روان با جیحان اشجار نرسد رنگ گلهای
بهاری شکسته برآید و اگر باغبان تیغ بزد غنچه گل دهان بعذرخواهی نگشاید اگر آفتاب نباشد
روز را بچراغ نتوان یافت و اگر ظلمت بیا شب گردی نماید راحت بخواب نتوان دید
با گرم روی آتش سپند زالب خاموش ترانه ارباب وجد گشود و اگر خاقمه سنگ
و آهن ارتقاع یابد شمع و پروانه را صحبت باهم درنگیرد تا آتش آرزو با نیروی هوس ترک
تعلقات بحین محال است و تا طبع دقیقه یاب نباشد استماع کلمات ارباب حکمت
هم گوت ترانه اطفال به باغ شکسته دلها به معرفت نتوان کشید و بدسیاهی دیده
بینا جمال جهان آرای روز روشن نتوان دید تا کلید دعا نباشد درهای اجابت گشوده نگردد
و تا نکهت گل راهنمای نکند صوت بلبلان بمسامع خوش نشینان چمن نرسد اگر آب
نهال گلستان عصای دست نشود از خاک مذلت برنخیزد و اگر طپانچه ادب نسیم بهار
نباشد چهره گل رنگ نگیرد چون نیل مقصود دراین نشاه حاجتمندی بدین طریق میسر است
مرا که آرزوی نگاشتن حال فرخنده مآل اعلحضرت ظل آلهی منظور نظر و هوس عروج اسمای
معنی در نظر است باید نخست بسلم بلند پایه تعداد نسب والای آنحضرت تشبث نماید
مگر بدین طریق ارتقا مراتب آرزو میسر گردد این نور ساطع الهی که روزگارش بجهة
اضاءت بزم امکان از مشکوة نبوت و رسالت اقتباس نموده بسبب شعله ابد فروغ
بوادی ایمن امامت طور سینای ظهور کشف و کرامت و اسطه ابداع اقلیم وجود صدرنشین

بزم آراسته عرفان و شهود مخزن جواهر زواهر علوم قوت بازوی افلاک روشنی
دیدهٔ انجم محرم خلوتیان حجب اسرار مطاف مقربان لیل و نهار شیرازهٔ ارتباط
وجوب و امکان خلاصهٔ مضمون آیات قرآن سایه گستر مفارق افتاب نشینان عالم
ناسوت قوت بال بلند پروازان گلشن لاهوت ساقی رحیق توفیق فاتح عقاید
مدقق ستون خیمهٔ زنگار گون افلاک لنگر تمکین با برجای مرکز خاک طوبا اثمات را
شاخچه بارور عقد لآلی افتخار مکنونات راهنمای گوهر کلام ناطق ربانی مظهر آیات سبحانی
پرده گشای عرایس اعجاز سیاح وسعت آباد انجام و آغاز کتاب لوح محفوظ را شرط
مبسوط استخراج معانی مغفرت را قاعدهٔ مضبوط درخشان کوکب صبح ازل آفتاب
تایید حضرت عز و جل شمس ضحی و بدر دجی امام مفترض الطاعه امام موسی علیه السلام سر [illegible]
تفصیل این اجمال آنکه سحاب فیاض وجود و افر الجود نواب خاقان رضوان مکان شاه صفی نور الله
مضجعه حامل این گوهر بوده و این ابر گوهربار از بحر وجود شاهزادهٔ مغفور صفی میرزا عروج نموده
زلال هستی شاهزادهٔ مزبور از منبع ذات اقدس نواب گیتی ستان شاه عباس ماضی
علیه الرحمه و این چشمه که رشک افزای [illegible] قرانست بتبعیت از ارض مطهر وجود
نواب سکندر شان شاه خدابنده طاب ثراه است این ارض مطهر قطعه از گلشن [illegible]
نواب جنت مکان شاه طهماسب نور الله مضجعه و آن گلشن با بهار از نسیم اردی بهشت ذات
مقدس اعلاحضرت صاحبقران شاه اسمعیل ماضی علیه السلام و آن نسیم روح افزا
ظهور مهب از بحر سلاطین معرفت و [illegible] حضرت عزت سلطان جنید بن شیخ
ابراهیم بن سلطان خواجه علی بن صدر الدین بن قطب فلک تجرید قطره بند دریای تفرید
شعله خرمن تعلقات آفت مزارع تجملات سردار مجاهدان نفس مغرور سرحلقه بندگان

بجز

9

غیبت در حضور شعلهٔ آتش ذوق نکهت گلشن شوق معتکف کوی بیقراری مقیم
کمینگاه مطلب شکاری دم گیرائی تاثیر دعا کمند رسای شوق بدستها ضیای چراغ دل
افروختگان پرواز محفل عشقبازی دلسوختگان الف سینه صدچاک چاک گریبان بیباکان
کف دریای پرشور محبت جوشش بیقراری بادهٔ حقیقت شمشیر جوهردار قطع علایق
رشتهٔ پیوند وصول خالق باده نوش مصطبهٔ عرفان دردی کش میخانهٔ ایقان پیشوای
ارباب وفاق شیخ صفی الدین اسحاق بن قطب الاولیا سید جبرئیل بن قطب الدین صالح
بن حسن بن محمد بن عوض بن شاه فیروز بن مهدی بن ابوالقاسم بن [illegible] بن حمزه بن احمد
بن داود بن علی بن موسی بن ابراهیم بن امام همام علیه السلام سبحان الله تا چنین
انتهای سیر سخن باین اسم سمو القدر صحیفه در کف هیجان و دل در بر اندیشه طپان بود که
آیا خامه را باین نیکنامی عروج بآن پایهٔ والا چسان روی نماید الحمد لله که این مطلب بال
توفیق باسمان رسید و بر کرسی نشست چشم سواد خوانان روشن که صحیفه گلگون کرده
و در خانهٔ تاریک مشوش چراغان معنی شد اگر خامه بنور چندین چراغ جویای وصال نگارش
جلوس میمنت مانوس باشد چون سامان این کار بحصول پیوسته گمان هست که شاهد
جمال شاهد مقصود دیده را روشنی حاصل شود نظم خدایا چو بستیم آگهی خرد را در این
آرزو دل دهی

شرح جلوس اعلاحضرت ظل اللهی برادر زنگ جهانبانی و وقایع سال
جلوس میمنت مانوس

خالق مهربان که معمار کاخ وجود انسان خاکی بنیان است
بمقتضای اعجوبه کاری حکمت بالغه در هر ناگواری که مذاق ارباب ظاهر را از آن دست خوش
کشیده و بساط آرزو نورزیده است شهدی فایق که مذاق عرفان لذت شناسان از ادراک
آن قاصر است تعبیه نموده در صدف هر ناپسندی که غواص فکرت ان نغز را از نیل آن

دست مراد کوتاه است کو هر حکمتی که قبول خاطر مشکل پسندان تواند بود ودیعت نهاده
صبر مرارت امور در ابشر تبی صحت علیل مزاجان دار الشفاء امکان چاشنی اعتدال داده
پند خشک لب را در تنگنای شیشه که دار الملک با برکت آب نبات فرستاده از بستن
قفل ظاهری که عبارت از دیده پندار است ابواب حدایق و عالم بر روی خفتگان بستر راحت
باز کرده و از فروشتن این و حجاب چشمها عینک بینا جهت مشاهده شاهدان عالم غیب
ترتیب داده مرغیشی نمودن نوشی انگشت هدایت علم داده و هر شعله لذت را که بند جاذبه
جانب کباب تفسیده درون می آرد شب تاریک را بنیابان رموز انفس آفاق سواد شهر نور
روز روشن میدانند و گیسوی کشوده سنبل آرایش جمال زیبای شاهد نوبهار می شمارند
و فتح مادر دهر مویسته توام زاده و سیاه و سفید لیل و ایام را شیر از پستان اتحاد داده
برگ زیران شکوفه بهر نثار قدوم اثمار و فلک ستر نشین آینه برای ادراک صفای رخسار بست
هر ثمری در آغاز عقدهٔ خاطر شاخ بنظر می آید و در غنچه تخت دل در خون سرشته می نماید
عرایس معانی روشن جبین را ز مداد تیره پیرایه اظهار در بر دارند و کاتبان دبستان کن فیکون نقوش
بر الواح شبهای تار می نگارند کاهی امر شگرف که بیرون از وسعت گنجایش حرف است بعنوان نقاب
حجاب از چهره می گشاید که عموم خلایق را که از تفاوت ادراک در پست و بلند رسایی و نارسایی
مانده اند چون افاضه فروغ خورشید جهان افروز یک نسبت معنی مقصود جلوه گری نمایند
یکی از آنجمله جلوس حضرت ظل الهی بر تخت پایه جهانگیری و کشورکشایی است که بعد از وقوع رحلت
نواب خاقان رضوان نشان در شب جمعه شانزدهم شهر صفر سنه هزار و پنجاه و دو که چهار روز ١٠٥٢
از آن واقعه جانگداز گذشته بود در ساعت مسعود که رصد بند فلک دقیقه شناس و نکته دان
و مساح جداول آسمان محرم سرای سلطانی مقرب حضرت خاقانی مولانا محمد شفیع منجم تعیین نموده بود

١٠

اتفاق افتاد والحق غریب حالتی بود که عموم خلایق را مانند لاله با وجود تازگی داغ در دل و لب
از خنده شادی فراهم نمی آمد و چاکهای سینه مجروح بغل نالیدن لبهای طربناک گشوده بود
اگر به تقریب دعا ببقای دولت روزافزون آن خسرو عدالت مشحون بودی مردم را دست
از چاک گریبان برداشتن امری بود محال و قضیه بیرون از وسعت آباد احتمال چنانچه
اهل محشر را از عالم رحمت برات نجات آمرزش رسد شوریدگان سراسیمه را در آن شب
از مژدهٔ جلوس اطمینان خاطر پژمرده و دل مایوس روزی گردید مانند آواز صبح صادق
که پیش از طلوع مهر منیر صفحه سپهر آینه مزاج را از زنگ ظلمت شبهای داج می پرداخت
روی زمین را نور عدالت آن خسرو بهرین قبل از آنکه طلوع نیز واقع شود از تیرگی
انقلاب و اختلاف محافظت می نمود با وجود چنان غوغای دیده از خواب راحت
باز نشد و بیخ تفرقه خاطر ها بنداز برون حواس کس در از تنگ دید بغیر از دعای
دولت آن شهریار که با ملکوتیان از شوق سرعت صعود جدل داشت صدای بلند
نشد در آن لیلة القدر دولت که جهان را آغاز خوشدلی و ابتهاج دیگر بود و شاهد
و فرمانروایی را شب معراج بود در حینی که سنین عمر گرامی آنحضرت در نهمین پله
سلم عمر طبیعی سرگرم اعتلا بود عرش را بالا زمین سایه نشین کرسی بلند پایه صاحبقرانی
گردانید تحسین پیرایه که از پادشاهی پوشید لباس اسم سامیت که اکنون چهره
سکه زر هیچ دهانی از آن خالی نیست اول چیزی که آثار لطف و غضب از نهانخانه کمون
به پیشگاه ظهور رسید نواختن کوس دولت جاویدان و زدن سیلی سکه بر رخسار
زادگان کان بود پیش از شروع در بست و گشاد امور همه جهانگشای جد امجد
اعلا حضرت خاقان صاحبقرانی در میان بست و دست نوال بدادن نقود و اجناس گشود

جمعی از ارکان دولت و اعیان حضرت که جلیس بارگاه قرب و حضور بودند بوسیلهٔ
تقبیل پایهٔ اورنگ سلطنت پای اعتبار بر بلهٔ افلاک نهادند چون هر سری را آن
سعادت نیست که با انتظار بدولت جبهه سائی خاک آستان که جواهر سرمهٔ دیدهٔ آگاهانست
سرافرازی یابد هنگام صبح یا شمس که فرمانفرمای قلمرو فلک چهارم بر چهار بالش عناصر
تکیه زن گردد در ایوان فوقانی عمارت دولتخانه دارالمومنین کاشان بر سریر گردون نظیر
جلوس فرموده طوایف انام از خواص و عوام و ایلچیان خسروان ذی احتشام که بدربار
اقبال حاضر بودند با قراین سربلندی سرافرازی یافتند اصناف امم و افراد بنی آدم هر یک
بقدر مرتبه بر تبه آستان بوس فایز گشتند و در همان روز خطبهٔ بلیغ بنام نامی آنحضرت
خوانده شد و بقایای ممالک محروسه که قریب بپانصد هزار تومان میشد تخفیف و تصدیق
مقرر گردید و ایلچیان نذر محمد خان نامه که مشتمل بر استدعای تقید نسبت بامام قلیخان
والی سابق ترکستان که چشم از سلطنت پوشیده روی نیاز باین آستان عرش
نشان آورده بود بنظر کیمیا اثر رسانیدند و فرامین و احکام و مناشیر باسم حکام و
وامرا و حکام و عمال ولایات ممالک محروسه مبنی بر استمالت و حسن سلوک با رعایا
و موازی داشتن کفتین موازین عدل و انصاف صادر گردید و رقم در این ابواب
باسم رستم خان سپهسالار که در آنوقت بقصد تسخیر قندهار و استخلاص آن ملک دلپذیر
از جنود و منود با جگر یکیان و امرا و عساکر ظفر توامان در الکاء خراسان بود بشرف
صدور یافته مصحوب طهماسب قلی بیک جغتای حاکم سابق شوشتر و دزفول ارسال یافت
و در آن چند روز که دارالمومنین مزبور مقر رایات دولت و اعلام اقبال بود هر روز
هنگام عصر با خاصان بقصد شکار سوار شده گیرانیدن صید و افکندن شکار را سر مشق

اعادی

اعادی ثعالب خدیعت دانسته هنگامه آرای شکار میگردیدند و چون در نظر دقیقه
شناسان رموز عالم امکان هر جزوی از جزئیات آئینه مظاهر امور کلیت بعد
از شکار متوجه تماشای دفت کاشان که انموذج بهشت دلگشا و عالم ناسوت گشته آن تماثیل
جهان از فیض نظر اعجاز اثر سررشتهٔ حرکات طبیعی بدست داده سیر کیفیت قبض و بسط عالم
اخشیجان مینمودند بعد از فراغ از مهام قواعد ملکداری و فرمان روایی چون هوای
دارالمومنین مزبور بسبب افراط حرارت از منهج اعتدال منحرف بود در ساعت سعد
بقصد نهضت بصوب صواب دارالسلطنه قزوین بجد ترخص رفته مراجعت فرمودند
بعد از چند روز الویهٔ دولت بجانب دارالسلطنه مزبور فلک پیما گردید از دارالمومنین
مزبور تا بلدهٔ طیبهٔ قم به سه روز طی شده روز چهارم داخل بلدهٔ مزبور گشته از گرد راه
بطواف آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ معصومه و مضجع مطهر نواب خاقان رضوان مکان مشرف
گردیدند هر چند مایدهٔ الوان مرزوقهٔ آنحضرت زیاده از آنست که حصر و آمار از ملاحظه
آن علاج گرسنه چشمی واتواند نمود اما بخصوص اطعام فقرا و مساکین که ثواب آن بروح مطهر
و مقدس حضرت خاقان فردوس مکان رسد اقسام مطعومات لطیف فرمودند در آن روز
مینو نظام بمضمون صدق مشحون وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ صلای عام دادند و بجهة
آنکه این خیرات و خاعت احسان اکمل باشد بجهت پژوهش احوال آن ملک دلپذیر داروغگی آنجا
بحسین قلی بیک قورچی شمشیر تفویض یافته امر فرمودند که چون این ارض مطهر مضجع آن
خاقان عدالت پرور است و رعایای این خطه حال صید حرم دارد ایادی ارباب جور
و اعتساف از گریبان ضعفا و مظلومین کوتاه کشیده داشته در امور دادرسی و عدالت گستری
دقیقه فوت و فرو گذاشت ننماید و بنابراین رایات نصرت آیات روانه دارالسلطنه قزوین گردید

ایلچیان والی ترکستان نیز در همان روز به انعامات و خلاع سربلند و نموده رخصت انصراف
از آن آستانه داشتند و ساروخان بیک آجرلو را برافقت ایشان برسم حجابت روانه
فرموده خود برفاقت دولت و همرکاب تایید عزت روانه دار السلطنه قزوین گردیده
صاحبان طبایع موزون که مشاطگان ابکار افکار ند در این کارگاه صنعتگری که رنگ فرمای
نقش ارژنگست آینه باغبار ند از ابیات دلکش بهر تاریخ این قضیه عظمی حجلهای شگرف اندود
ترتیب دادند یکی از آنجمله ظل معبود است که ملک الیمین مزبور را بجهة ضبط درجات طلوع
این نیر ابد فروغ بخاطر رسیده چون خامه کوتاه زبان از شغل عظیم که از نگارش احوال
فرخنده مآل اعلیحضرت ظل الهی است پیش و آن مجال ندارد که در مراتب خیالچه خاطرخواه
خوض نماید لهذا بنگاشتن یکی از آنها اکتفا نموده در انعطاف طریق اختصار پیمود روانه شدن
رایات نصرت آیات بدار السلطنه قزوین چون خاطر اقدس از شغل زیارت
آستانه مقدسه منوره مطهره معصومه و مزار کثیر الانوار نواب خاقان رضوان مکان
فردوس آشیان فارغ گردید روز دوشنبه از دار المومنین قم روانه دار السلطنه قزوین
گشتند و در اثنای راه به بلده طیبه ساوه که تیول سلطنت پناه رستم محمد خان ولد ولی
محمد خان والی ترکستان مقررست وارد گردیدند خبر توجه اعلام نصرت فرجام بدان
صوب بسلطنت پناه موی الیه رسیده با فوجی از بهادران اوزبک که در ملازمت آن
سلاله سلسله چنگیزی بودند و جمعی کثیر از مردم بلده مزبوره مانند ماه نو که خواهان رویت
لقای خورشید ضیاء اعلیحضرت ظل الهی بوده باستقبال شتافتند و آن سلطان والاشان
بتقبیل رکاب نصرت انتساب استسعاد یافته داخل بلده طیبه مزبوره گشتند و روز چهارم
هنگام صبح از بلده مزبوره عنان عزیمت بصوب صواب دار السلطنه قزوین که مرکز دایره

جهانگیری پادشاهان عظیم الشان سلسله جلیله صفویه است معطوف داشتند و چون
خاطر همایون متعلق آن بود که در ساعت مسعود داخل دار السلطنه مزبوره گردند دو روز
از آن مسافت را طی نموده روز دهم وقت عصر بباغ صفی آباد نزول اجلال واقع شد
شاهزاده والاقدر عالی تبار سلطان بلاغی نواده پادشاه مرحوم شاه سلیم والا جهند
که بعد از فوت مرحوم مزبور متقلد امر پادشاهی سواد اعظم هندوستان گشته و عاقبت
بحیله انگیزی و نیرنگ سازی آصف خان سررشته آن امر شگرف از دست داده در
زمان نواب خاقان رضوان مکان روی نیاز باستان ملک توامان آورده بود و از خوان
احسان آنحضرت استلذاذ مینمود در دار السلطنه قزوین رابطه وداد داشت با سادات
و فضلا و اعیان نجباء و رعایای آن ملک دلپذیر باستقبال بیرون آمده با آنکه جناب اکبر
بخشنده بی عوض است آن خلق کثیر را تمامی از روی خیر و داعیه خاطر آن بود که حیات
ایشان اضافه عمر عزیز پادشاه اسلامیان پناه شود و سلالة السلاطین مزبور در بندگی
اعلیحضرت خدیو الزمان گذرانیده روز دیگر فرمان واجب الاذعان بصدور پیوست
که ارکان دولت و سادات و علما و فضلا و صلحا و اعیان دار السلطنه قزوین در ایوان
چهل ستون اجلاس نموده جهة ترویح روح مطهر نواب خاقان رضوان مکان حفاظ
و قرا بتلاوت کلام ربانی اشتغال نمایند و انواع مطعومات و حلویات در آنروز که جلوس
نواب خاقان رضوان مکان بود طبخ کنند و صبح روز دیگر با ارکان دولت و اعیان حضرت
و مقربان بارگاه و بندگان درگاه از باغ صفی آباد داخل شهر گردیده بدولتخانه مبارک
نزول اجلال فرمودند و هر یک از امرا و بیگلربیگیان و مقربان و وزرا و عمال و حکام
و ملازمان و منسوبان آستان عرش نشان را خواه جمعی که در دربار اقبال حاضر بودند خواه

جمعی که در ممالک محروسه و ولایات بحکومت اشتغال داشتند بخلاع از جقه‌ها و شمشیر
و خنجر مرصع و لباسهای فاخره از زربفت و سمور و اجناس قیمتی و اسبهای تازی نژاد
با زین و لجام مکلل بجواهر گرانبها سرافراز فرمودند هرگاه جهانیان از مژده جلوس آنحضرت
لباس حیات تازه شد هرآینه باید که بمقتضی تطابق لفظ و معنی کسوت ظاهر نیز تجدید یابد
الحاصل بعد از اطعام دادن خلاع و انعام و نوازش جمعی از بندگان که متکفل شغلی
از اشغال بودند پیش نهاد همت والانهمت علیا گردید شاهوردی سلطان حاکم باب
الابواب دربند بر ترتیب ما صحبت سرافرازی یافت و حکومت الکاء نواف بدان
سلطان مفوض شد و میرزا مقیم ولد مرحوم میرزا قوام مستوفی الممالک بمنصب کتابداری
ممتاز گردید و چون میرزا تقی اعتماد الدوله و جانه خان قورچی باشی را به نیرنگ فریب کلاه باشی
مشهور بآقاسی ولد مرحوم امیرگونه خان قاجار که در زمان نواب خاقان رضوان مکان
بخدمت ایشان صحبت قیام داشت و بنابر شیطنت و بدذاتی و بداندیشی با خلایق
نواب خاقان خلدمکان او را از نظر انداخته بود از خدمت اعلاحضرت ظل‌اللهی التماس
تقصیر و ذلات او نموده مستدعی آن گشتند که خدمتی که باو مفوض و مرجوع بوده بدستور
شفقت شود اعلاحضرت ظل‌اللهی مسئول ایشان را بدرجه انجاح مقرون فرموده منصب سابق او
صحبت نشان را رعایت شد و در حین اسعاف این مأمول حکم فرمودند که این خدمت نیز بطی
باو مرجوع گشته که بعد الیوم سالک طریق غدر و مکر و نمامی و سخن چینی نبوده بحال خود باشد
و اگر از مضمون آنچه بر زبان الهام بیان جریان یافته تخلف نماید قرین سخط و غضب
پادشاهی خواهد گردید سعادت و طاعتگویان امتثال امر اشرف نمودند مومی الیه نیز در روزی
که جماعت مزبوره بمرتبه پای بوس ممتاز گشته بودند بمرتبه زمین بوسی سرافراز گردید امید که

بوسش

۱۴

بوسش هوش میرساند که عنقریب در اقلیم کشی خامه را با تیغ زبان یکی سکه
در ربع نشین نقاط بر سر هر صفحه گواهی میداد که چهار بالش سلطنت ربع مسکون نگین
اقبال این خدیو کشورگشا میشود پیش از این سواد بخواندن خطوط روشن بینه امروز
از فروغ ادراک سواد روشن میشود در اندک روزی که عبارت از شش ماه باشد
علم صاحب شعور آنرا به تهای برون از اندازه بهر سید آنحضرت را بحصول پیوست
و شعور شکین لباس هر دو دیده بصیرت آن خسرو اقلیم دانش بر سر سلیقه روشن رای
چهرگان مکتوبه گردید و از تعلیم سیادت فضیلت پناه مزبور مستغنی گشته زبیج محرمان راز
عموم مخصصان مجلس مقرب لحاظ خاص نظر یک غلام خاطر شریفه که بزیور دانش
و فهمیده که آراسته و از هر طرف گفتگو علوم کرده‌اند امروز که چهار سال از ایام تحصیل
این مطلب گذشته در شیوه نستعلیق که مشکلترین خطوط است استادان از اما نند
خط تعلیق در هم چیده مانند بشاپ از اغراق جمیع اوقات عمر را صرف خط طی نموده
درین مرتبه ما برآورده اند خط شاگردی مینویسند گویا این ابیات را شاعر شیرین کلام
ملهم غیب در وصف این سایه حضرت لایزال که مستجمع صفات کمال است گفته **نظم**
تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست ∴ بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست ∴ هر دایره ترا
فلک حلقه بگوش ∴ هر مد ترا مدت ایام بهاست ∴ امید که تا دست قضا خط فرمان
بر ناصیه پیر و جوان می‌نگارد روی زمین مانند نگین در زیر خط فرمانروای این شهریار
گردون اقتدار باد **ذکر شروع کردن اعلاحضرت ظل‌اللهی بکمانداری و قباق اندازی**
قدر اندازان ما جاه ابداع که رشته انتظام عالم اسباب را چون زه بر کمان افلاک بسته
در مردی از دوار قبضه این کار را تصرف اقتدار صاحب شوکتی سپرده که ناوک عدالت

درات اندیش دیدهٔ کج نا فرمان زاو نه و با فروختن آتش نکات اعمال از پیکار
خرمن سستی اشرار را سوخته هم چشم خیره نگاهان را از فروغ شهاب ثاقب خدنگ دلدوز
سیل حیرت کشته و هم به تراز و ساختن خدنگ بی خطاء تدبیر که اوزان سبک سران کج‌خو
رسد مجبور ملک و سلطنت را چون کمان در آغوش دارد و سر خصم بلند پرواز با دبار را
چون ناوک از تن از رشتهٔ آمال جدا سازد بهیبت شوکت پوست را بر اندام مبارزان
قوی زور چون کمان خشک نماید و بکاوش خدنگ اندیشه رگ اکحل بر اندام شاخ غروران
کشاید و دیدهٔ دزدان را از تماشای عروس فتح و نصرت روشن کند و صفحهٔ میدان
کارزار را از ریختن خون عدو گلشن نماید بقلم ناوک نگارندهٔ آیات فتح باشد
و بر تیغ نظارهٔ زنگ چهرهٔ عدو تراشد هدف از شوق خوردن تیرش در جذب پیکان
خاصیت مغناطیس گیرد و چراغ زندگانی دشمن از گذار برق بادامان شمشیرش دم آب
میرد هنگام کمانداری اگر بطایر وحشی نظر بند داز پرواز ماند و دوز صیاد فلک بعکس کشیدن
کمان بشل را انداختن ناوک جان ستان صید را در خون کشاند امروز که سر رشتهٔ
این مرام در قبضهٔ اقتدار اعلاحضرت پادشاه جم احتشام گذاشته اند هر چند به معالی صفات
سعی و کوشش اقصی مراتب این فن به نیروی جوهر ذاتی حاصل است اما مقتضای طبیعت انسان
و طینت بشری که به تمرن اعمال شیرهٔ ستهیان بعمل آید محمول بر خرق عادت میشود موجب
غلوی مدعیان بصیری نشان میگردد بنابرین خاطر اشرف را خواهش مشق کمانداری و قپق
اندازی حاصل شد و در تالار عمارت میدان دار السلطنه قزوین بزم آراسته جمعی
از منه کمان که بناوک موشکاف تار نظارهٔ مور را مانند نگاه احول از هم جدا میساختند
امر فرمودند که باندا[ختن] قپاق اسب امتیاز در میدان اشتهار جولان دهند و هر آنگ

قوت بازو

قوت بازو و جرات دل معاضد یکدیگر بوده قدم در میدان امتثال فرمان گذاشتند
و به نیروی آتش دستی و گرم جولانی رمی سهام بر سطح هوا خطوط شهب و نیازک
نمایان ساختند طبق زرنگار کمانداران هدف انداز بود و از کثرت سهام مستوی الطریق
قرص خورشید و خطوط شعاعی مینمود عاقبت صف شکن قپق یکی پیکدار ولد مرحوم
سارو خان سلطان در مضمار امتیاز بر اقران سبقت جسته از چوب خشک چوبهٔ تیر
سبز حصول مراد چید اعلاحضرت ظل اللّهی بجایزهٔ آن چابک دستی و قدر اندازی
مشار الیه را بر تبهٔ ... و مصاحبت و خلاع فاخره سرافراز فرمودند بعد از انقضای
آن هنگامه اعلاحضرت ظل اللّهی را نیز هوس این فن بر آیینهٔ ضمیر پرتو افکن گشته امر فرمودند
که در باغ جنت دار السلطنه قزوین که بحسب طراوت سبزه و ریاحین و موزونیت
اشجار و لطف هوا امتیاز باغهای بهشت خیابان طرح نموده قپاق نصب نمایند که
اعلاحضرت ظل اللّهی از انگشان زحمت پنهان تا جشن بگیران و باختن چوگان
و قپاق اندازی و جریده بازی اشتغال نمایند و مطلوب از این فن آن بود که اگر
بدون مشق و ممارست درین شیوه خطوط بکار رود از آسیب نظارهٔ نامحرمان
نماند که حاسدان نعم به نسخهای خرق عادت اند و اصابهٔ عین الکمال محفوظ باشد
تا آنکه در اندک وقتی بکم روزی بتعلیم راست اندیش درست کردار غلام با اخلاص
اعلاحضرت پادشاه جم اقتدار موشکاف غوامض مراتب تیراندازی و دانای
مراتب جان فشانی و سربازی مقرب الخاقانی احمد بیک یوزباشی غلامان خاصهٔ شریفه
مهارت بجائی رسید که طیور را در روی هوا هنگام بال افشانی تیر هوایی آتش در
خرمن هستی میزدند گویا این بیت را شاعر در وصف هانه شصت آن خسرو اقلیم‌گشا گفته

نظم بنوعی گرم و سوزان می پرد از دل برون تیرش ۞ که از بوی کباب افتد بفکر زخم نخجیرش
و در انداختن تیر بوته که در حقیقت بوته گلهای شهرت بد اندازهٔ آن اقتدار قدرت تحصیل فرموده
که جوز را بالوان مختلف رنگ کرده بطریق دایره برروی خاک آماج در پهلوی یکدیگر بطرح
نصب نموده از پنجاه قدم مسافت حکم میفرمودند که تخت جوزهای سرخ رنگ را اگر مثلا
ده عدد باشد به ده عدد چوبه تیر شکسته بعد از ان زرد و بعد از ان زنگاری و غیره را بهمین
نسبت از لباس قشر برآورده و بنوعی که سکنهٔ در عالم کردار بظهور می آمد آری چه عجب تحصیل
این امر او چه در کار آن تخت اصابت بنای او هم قدرت توانائی و این و معنی از زروی
که مردم دیدهٔ مهر و ماه کسوت پیش پوشیده اند و بازوی که زتاب و توان داده اند
اما غنچه خاص این سلسله والا است الحمد و المنه که بمنا کمه تحصیل این کمالات با ارتکاب تعب و مشقت
سکه و فتوحات با اندازه نیز با لکه لشکر فیروزاثر و سپاه نصرت پناه از مقر سلطنت
در حرکت آید بلکه برسم اعلام اقبال از هبوب نسیم تحرک کرده میسر شود و تفصیل این اجمال
آنست که در زمان دارایه و ملک آرایهٔ نواب خاقان رضوانمکان علیمردان خان خذلان توامان
ولد مرحوم گنجعلی خان که از پرورش یافتگان نواب گیتی ستان فردوس مکان بود از منازل
پایه ساپسی و چوپانی با علا مدارج ایالت و حکم رانی ارتقا یافته در انوقت برتبهٔ امیر الامرائی خطهٔ
قندهار از همگنان امتیاز داشت بمحض هراس بی اصل نسبت اساسی که در عالم خیال تصور نموده بود
روی اخلاص از این آستان ملک آشیان که قبلهٔ آمال جهانیانست تافته در خدمت [illegible] برده
بدست دانرنان توت و هر گرفتار کردیده و نوشتجات نزد والی هندوستان فرستاده
اظهار [illegible] نموده و چون خیل مگس را با ماغ شهدی و زری شود لا محاله ناهنگامی که بدست افتاده
ما غرابه اختیار از جا روند استیفای حظ ناقص بقدر رسنده و رسانیدند والی آنجا صفدر خان را

باجمعی

باجمعی از منود و جتبای بخط مزبوره فرستاده چند روزی بامانت داری آن ملک مخصوص
گشت نواب خاقان رضوانمکان را از وقوع این امر آتش غضب در اشتعال آمده فرامین
و مناشیر بهر قطری از اقطار و مصری از امصار و قرا و احشامات صادر کردید که ملازمان
و غلامان خاصه و بیگلربیگیان و امرا و سایر ضابطان از زمرهٔ امور ببرکرد و با رستم خان سپهسالار
در خراسان جمعیت نموده مهیا باشند و در پذیرائی اسباب سفر سعی موفور بظهور رسانند
که بعد از ورود موکب مسعود که عرض لشکر قیامت اثر ملاحظه شود آثار رحمت و غضب و لطف
و عنف نسبت بهر کس در خور امتثال فرمان و تمرد و طغیان بظهور خواهد رسید چنان نمایند
که مورد شفقت بوده باشند نه مهبط غضب و سخط عالم عالم سپاهی و جهان جهان [illegible]
در خراسان حاضر آمده انتظار ورود اعلام نصرت فرجام داشتند تا مصلحت سنج نظام
کل در بلدهٔ کاشان عنان عزیمت آن خاقان گیتی ستان از تسخیر ولایت بقای جاوید انعطاف
داشت والی هندوستان از اصغای این خبر خرم گشته خواست که بشیوه کار و تازی
شیر شکاران ایران را امتحان نماید دارا شکوه ولد خود را با [illegible] خان و [illegible] خان خواهرزادهٔ
عبدالله خان رحمی با جمعی از جنود منود که در حقیقت بغیر از سیاهی لشکر چیزی از ایشان
پدیدار نیست بکومک صفدر خان فرستاده و دارا شکوه خود در غزنین توقف نموده
خان را با پنج و نفر از امرا و یکصد و پنجاه هزار سوار بقندهار روانه نموده کیفیت
این نهضت و حقیقت این جرات روز بیست و دوم جمادی الاول بسامع بار یافتگان
سرادق جاه و جلال رسیده و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که پیشخانه بجانب خراسان
بیرون زده عساکر ظفر توامان آماده فرمان باشند و رقم اشرف باسم امرای عظام
و رستم خان سپهسالار بصدور پیوست که جنود مسعود را که از استماع قضیهٔ هایله

نواب خاقان رضوان مکان کرده اند که سفر قندهار در عقدهٔ تعویق خواهد ماند و بجهة
مرگ بمنزل خود روان گشته جمع نماید که اراده والا جاه آنست که بتخت ملک و سعادت شایان این
نیر بال اقبال سار الجون زاغان که در قندهار جمعیت دارند تمکین نماید چون اخفای این سر
اراده ممکن نیست نهضت اعلاحضرت ظل اللهی و ساطعت منهیان علوم دارا شکوه
و خان وران گردید فقط غلا را دست آویز رجعت خود نموده با لشکر نکبت اثر گریزپا
که رسم دیرین ایشانست شعار خود ساخته جان بسلامت بیرون بردند و هنوز لوای
سعادت انتما از دار السلطنه قزوین نهضت ننموده بود که خبر رجعت آن قوم زحل طالع
بمسامع فی الستادگان بارگاه فلک پیشگاه گردید زهی اقبال روز افزون که شخص جرات
اعادی بر سر راه فرار گوش بر آواز توجه آنحضرت نشسته و گرد موکب ظفر رکب پیش از آنکه
قامت علم کند دیدهٔ بینش دشمنان را به پردهٔ غم محکم بسته چون امواج دریا کاروان فتح
و نصرت از دنبال هم می آیند و روی کار عالم را عالیان مینمایند مؤید این معنی آنکه بعد از
وقوع این چنین مقدمه با وجود غنودن سیوف خون آشام در بستر نیام روی نمود خبر التجای
اعلاحضرت سلطنت و شوکت پناه زبده و خلاصه سلسلهٔ چنگیز خان امام قلی خان والی ترکستان
بعرض مقدس رسید و ظهور تاخان والی کرجستان و تتمه موضع بعد از این زیور بیان
می پوشد مقصود گشته امید که همیشه اعادی این دولت منکوب و مغلوب و این درگاه مأمن
و معاذ و ملجأ و ملاذ نشت و خوب طوایف امم و اصناف بنی آدم باد شرح آمدن سلطان
... خان والی ترکستان بدرگاه جهان پناه ظل اللهی و اعزاز و احترام یافتن
و روانه شدن بمکه معظمه نقش بندان نسخ بینش و زیب کارگاه امکان ازدی پردهٔ غیب
بتصاویر دلپذیر آراسته اند و خلوتیان این سراپرده را بزینت مرصعات پیراسته

درهنگامی

درهنگامی که عروس ملک بعقد دوام صاحب شوکتی قدسی آمد مانند بزم آرایان محافل عیش
و نشاط این نقوش دلفریب و لعبتان قدسی نژاد را که دیدهٔ ورجیان از استقصای نگاه
آن نکوتاهی و نارسائی اعتراف دارد بمحفل ظهور جلوه گر میسازند و حجله گزینان از جلوهٔ آن
دوشیزگان محجب غیب رشک نگارستان و التونه روضات جنان مینماید و بر دیباچه
این حوری نژادان از نکهتان اعلام آیین که محرم تماشای این بزم دلفریب اند آرام دل
خواهش قرین و از اعادی نفاق آیین روشنائی دیدهٔ جهان بین می ستانند چنانچه عبیر آگین
ساختن هوای اردی بهشت لازم شکفتن ازاهیر بستانست اعتدال بخش مزاج فاسد
ایام خاصیت شمیم انوار رضا جوارانیست بدان طریق که اشراق لازم آفتابست مرامی
از امور غریبه منتج اثری از آثار عظیم میباشد طلوع مهر منیر را علامتی روشنست که صبح صادق
منتج اخبار آن روسفید وارد و آمدن بهار را علامتی جز سنبل را موی گشان از خلوت مکمن
به پیشگاه ظهور می آرد و دهقان بخت زمین چمن را مستعد شکفانیدن نموده تخم ریاحین
بیکار رو و ثمر اول از شکوفه خیمه بساحت گلزار زده بعد از آن از شهر عدم بیرون می آید
گفتن روز شب را قاعده سنجان رموز آفرینش ترازوی وزن پادشاهان عظیم الشان
قرار داده اند چون یکی از کشورخدایان که بکرامت پایه اقبال روز افزون ممتاز باشد بر اورنگ اقلیم
کشائی نشیند مقارن جلوس آن خسرو بیهمال فرمان روای از بخت اعتبار بر خیزد از آنجا
که مقارن طلوع خورشید جهان آرای وجود افراد حضرت خلافت پناه دیدهٔ ورجیان اقبال
سند آرایان عجم بمیل خطوط شعاع آن مهر فروزان از لباس بینائی عریان گردیده بذوق
جبهه سائی خاک آستان عرش نشان کنگرهٔ ایوان کسری روی بر خاک عجز و انکسار نهاد و
چراغ شهرت آتش پرستان فارس را زبان کوتاه گردانیده گشت و اصنام ارباب کفر و طغیان را

کوکب ثابت بروج اعتبار بودند سر از اوج عزت بحضیض وبال ونکال منتهی شد و چون
اعلیحضرت ظل اللهی نور آن چراغ وضیای آن آفتاب از مضمون صدق مشحون الولد سر ابیه
متعارف اشراق نور عالمتاب دولت این برگزیده رحمن مردم دیده فرمانروایان ممالک ترکستان
که به نیروی بازوی شوکت واعتلای همت ووفور جرأت قدوه مسندآرایان توران بود
از خیرگی آن نور ساطع وحیرت آن شعشعه لامع سررشته منش از دست داده بردهای
حیا یدر انقلاب تواری وحجاب خود نموده چون خاک این آستان منور کحل دیده معاشان
ضرب المثل بر دو جوانب چشم نیاز بر این کحل الجواهر ابصار جهانیان و حسن سلطنت آن
ملک را بندر محمد خان برادر خود تفویض نموده خود با یکهزار نفر از خاصان و یکجهتان که
با وجود عرایانه انتخابات ذی شان از لباس سلطنت همان دست اخلاص بدامن التجای او داشتند
و جمعی کثیر از تجار و زوار بعزم زیارت که معظمه زادها الله شرفاً و تعظیماً روی نیاز بدین
قبله آمال که مامن شوریدگان مضطرب الاحوال آوردند قبل از ورود آن پادشاه بسرحد
ولایت بیگران که علما بدست و پایان است نذر محمد خان حکایت اخوان یوسف علیه السلام
سرخط تعلیم خود دانسته جمعی را از دنبال آن سرور مفقود البصر فرستاده آن گروه بیغما
ایشان را تعاقب نموده از نقود واجناس آنچه یافته غارت نمودند اما نصیب خان و رفقا
با اسب تازیانه وار بر فرار اختیار کرده داخل الکاء مرو گردیدند کیفیت این واقعه و حقیقت
این سانحه را مرتضی قلی خان قاجار که در آنوقت برتبه امارت مرو سرافراز بود معروض سده والا
و پایه سریر معلی گردانیده و بمقتضی شیمه کریمه مهمان نوازی خانه انتقی بیک یساول صحبت را
بمهمانداری تعیین فرموده و فرمان قضا جریان باسم بیگلربیگیان و امرای عظام و وزرا

وعمال وکارکنان ممالک محروسه از سرحد مرو الی پایه سریر خلافت مصیر شرف نفاذ یافت
که هریک از پادشاه مزبور و ملازمان ومنسوبان وارد گردند لوازم پذیرائی و شرایط مهمانی بجا آرند
و تکلیف و انعام و دادن لباس و ظروف و فروش و مایحتاج و سامان مطعوم و مشروب
و ارسال بزل و ارمغان و تحف و هدایا و تحصیل مکنونات خاطر و مرغوبات ضمیر آن خسرو
افراسیاب نظیر دقیقه فوت و فروگذاشت ننمایند و نوعی نمایند که در حین ورود درگاه
خلایق پناه اظهار رضا و خشنودی نمایند مرتضی قلیخان بمضمون مسطور عمل نموده در بذل
نقود واجناس و سایر تکلفات و تواضعات آنچه شایان همت کریمان باشد تقصیر ننموده
جمعی از طرز دانان خدمت اندوز را در رکاب آن خان فرخ شان روان نمود که تا در الکاء
متعلقه او باشند بهمان دستور عمل نموده در پذیرش اسباب و مایحتاج هر روزه اهتمام بلیغ
سعی نموده تا دخول مشهد مقدس که در آنوقت حکومت آنمحال بقرچقای خان ولد مرحوم منوچهر خان
مفوض بود موافق مضامین فرامین که در آن ابواب صادر شده بود عمل نموده با گروهی از حیز
تعداد و احصی بیرون باستقبال شتافته از مراعات لوازم اعزاز و احترام و اکرام منزل
مناسب جهة مسکن او تعیین نموده در آنمکان مرغوب فرود آوردند و هر روز یکی از
اعیان آن بلده طیبه که از افراد اناس امتیاز صوری و معنوی داشت متکفل شغل
میزبانی پادشاه مزبور و تبعه گردیده تکلفات و تواضعات مینمودند و با آنکه ولایت
ترکستان و طوایف اوزبک را بجهة تراکم غبار عناد مرآت قلوب صورت نمای حق
و یقین نیست و از شعله طور نشأ ایه هدی اقتباس ضیاء هدایت ننمایند آن والا جاه را
از فیض همت ذاتی و کرم جبلی و احسانات که در حین تمکن سریر سلطنت نسبت بفقرا و فوج غربا
بود و غنای مناقشه مذهب فی الجمله از بینش دیده بصیرت برخاسته طالب زیارت آستان

ملایک آشیان امام مفترض الطاعه علیه السلام ضامن گردید زهی خارق عادت که مانند
آب گوهر در نقاب خفا آشکار شد و نهال آمال تشنه لبان بادیه انکار را از منهل عذب
تسلی سرسبز و ریان گردانید پس از این مفتاح اعجاز آنحضرت قفل بسته چشم ظاهر
نابینا باز گشود و دیده اعتقاد آن سلاله دوده چنگیزی که کور مادر زاد بود
بمقالید معجزه باز نمود و کیفیت زیارت بنوعی بود که از خدام روضه منوره استدعا
نمود که ریسمانی در گردن آن ممتاز سلسله چنگیزی که از غایت غرور بقلاده سلطنت
و دارایی را بر خود دشوار میدانست افکنده کشان کشان بآستان عرش نشان می بردند
بعد از استفاضه فیوضات از آن مقام مینو نظام روانه پایه سریر خلافت مصیر گردید رستم خان
سپه سالار که با چندی بیگلربیگیان و امرای عظام در خراسان بود باستقبال آن خان عالیشان در
حرکت آمد روی زمین از نشان سم مرکبان زره پوش گردید و نسیم را از ازدحام
و کثرت خلایق ضیق النفس حاصل شد طول زمان از عرض آن لشکر رشته امتداد کوتاه
و دیده دوربین آفتاب از سواد آن سپاه سیاه گشت و گذشتن روز از آن تنگنا بنوعی
دشوار شد که بعد از غروب خورشید روشنائی برجای بود و تراکم غبار بجایی رسید که
از آمد و رفت انفاس بر سطح هوا جاده‌ها می‌نمود   اگر سیماب باریدی چو باران
نماندی بر سنان نیزه داران   چنان از جوش لشکر قحط جا بود   که نقش سایه بر دوش
هوا بود   اسبان تازی اگر وسعت گردون از شوخی رفتار مانند چشم خانه بر نگاه تنگ بود
بنا به دل عشاق بر یک مکان جولان واقع میشد از صفوف آراسته خیابانها که مبدا
و منتهای آن نمودار ازل و ابد تواند بود بهم رسید نفیر کرنا و خروش کوس چون امواج
دریا از آن معرکه قیامت اثر راه بیرون شدن میافت از تنگدرزی سوار و پیاده اسم را

جای

۱۸

جای صدق بر سم نمانده بود و طیور در فضای هوای آن صحرا در تراکم غبار چون تیر ترکش
بال گشوده بر یک مقام آرام داشتند و اعداد را دل نگران و خاطر پریشان بود که اگر
کار سپاه بشمار رسد بچه عنوان از عهده تعداد آن بیرون آید زمین از نهیب غبار بر خود
بالید که جابر آن ازدحام گشاید کره خاک از کثرت سنان درخشان سواران نمودار
قرص خورشید جهان افروز گشت نابینا باز از شوق تماشای آن هنگامه نیا در رفته تجدید
رجعت مینمود و آن سلاله دوده چنگیزی را با وجود فقدان بصر کیفیت تماشای آن هنگامه
حاصل میگردید بعد از وقوع ملاقات آن پادشاه والاجاه و تقدیم اموری که لازمه
مهمان نوازی باشد بخیمه که جهت آقا الیجاه ترتیب یافته بود نزول نمود جشن عظیم
آراسته مطعومات و مشروبات حاضر ساخته و پیلغهای خطیر و امتعه کثیر سلطنت پناه
مزبور رفقا تکلف نموده پیشکش قدیم بتقدیم رسانیده و چند نفر از ملازمان کاردان را
تعیین نمود که در رکاب خان مزبور روانه پایه سریر خلافت مصیر شوند امرا و حکام هر محل
باین ترتیب و آیین استقبال کرده تکلفات مینمودند تا بحوالی بلده طیبه طهران رسیده
اعلاحضرت ظل اللهی بجهت مزید اعزاز و احترام آن خسرو عالیمقام بموجب اخلاص منش
پاک نهاد نیکو روش عارف غوامض طرز داند مطرح اشراقات الطاف خاقانی
مرتضی قلیخان ایشیک آقاسی باشی حاکم آذربایجان را بمهمانداری تعیین فرموده باستقبال
فرستادند آن دقیقه شناس رسوم آداب باستعداد تمام روان گردیده در منزل
ایوانکیف ملاقات دست داد و از نفایس اجناس و ظرایف امتعه بقدر آنچه
سزاوار همت اهل کرم باشد بارمغان گذرانیده و باتفاق روانه دارالسلطنه قزوین
گردید و حقیقت بعرض اشرف رسانیده فرمان قضا نفاذ بصدور پیوست که بر کنار

شهر سرادق عظمت و اجلال برپای کرده جشنی عظیم کرده روزگار را مشاکل بساتین نعیم
سازد سامان نمایند خدمت گذاران فرمان پذیر بتهیه آن بزم خلد نظیر مبادرت نمودند
نسیم باوردن بوی گل بجز دویدگل بتحصیل گلاب میان تنگ بربست آوازه آن
بزم سرور بشور رشک دل ناهید را تمک سود گردانید غنچه از گلبن افکار فروخته
در دشت بیرون آمد بهار و خزان مانند گل رعنا بطراحی و رنگ آمیزی الوان غرایب
پشت بهم دادند و قوی بجگاز امانند اوراق چنار که از یکشاخ برآید بتحصیل آن کار
دست باهم یکی شد نقش اقدام بطریق برگ گل گریبان نسیم با شمیم هم پرواز است
در راه طلب از راه روان باز نمیماند در اندک فرصتی سایبانهای اطلس زرنگار که در عرض
و طول با فلک ثوابت لاف برابری میزد دعوی مساوات مینمود و بستونهای مذهب گوهر
زرین برپای شد و قالیهای گرانبها که از جادو کاری استادان صنعتگر بشمیم ریاحین از
گل و برگ آن استشمام میشد مفروش گردید و بساط پادشاهانه گسترده گشت
نظاره رسا از حیرت آن بزم وسیع که از اندازه بینش بیرون بود بر خویشتن میپیچید
و نسیم بهاری شمیم ریاحین در بغل مشک آلود ساختن هوای آن محفل میکرد و اعلحضرت
ظل الهی بمقتضی نقد ذاتی که شامل حال خرد و بزرگست بعزم استقبال پادشاه فرخنده
دیده رکاب را بنور اقدام ضیا بخشید مرکبان صرصر شعار موکب همیون چون باد بهاری
در حرکت آمدند و غنچهای پرچم اعلام شکفتن آغاز نهادند و با آنکه اعلحضرت خدیو
زمان با مخصوصان و ملتزمان بساط عزت در معبر سلطنت نزول اجلال داشتند از
کثرت سپاه دیده روزگار حیران و رنگ از چهره شمار گریزان گردید در حوالی چمنستان
منزا عمال دار السلطنه قزوین اما قلیخان از سعادت دریافت خدمت اشرف روزی شد

وبخلعت

وبخلعت نوازشات شاهانه سر افتخار بکیوان رسانید و مقارن آن حال از اسب
فرود آمد اعلحضرت ظل الهی نیز پیاده شده و با یکدیگر معانقه نمودند آن پادشاه
صاحب دریافت بدیده ادراک ملاحظه شان و شوکت و عظمت و اجلال
و بزرگی آن مشرق انوار برتری و منبع زلال سروری قرین حیرت بی اندازه میگردید
و چون چشم آن کاردیده امور سلطنت در ایام عمرش هیچوقت اینچنین امری ندیده
در حین فقدان منابع توفیق دراک اینقسم عطیه یافت و بفحوی مصراع
زهی مراتب خوابا که به ز بیداریست : شکر موهبت ایزدی بتقدیم میرسانید
و با آنکه یک قرن بر سریر سلطنت متمکن بوده اقتدار ذوالقرنین را بنظر در نیاورد
و بتحریک عواصف حوادث از جا نرفت از صدمه شکوه آن دست پرورد
رحمت یزدان چون باد وحشی چشم و خشک از صدای طپش دل شرح اضطراب خاطر میکرد
چون از ظرفین لوازم رسوم و آداب بفعل آمد سوار دولت و اقبال عنان بر عنان
رکاب بر رکاب و از گرد پاس گردن اساس گشتند و مقارن هم در بزم شادی
و انبساط نشستند مطعومات و مشروبات بیرون از قیاس کشیده شد و نقلات و حلویات
از حد افزون حاضر گردید و بعد از برخواستن سفره ارباب طرب پیش نشستند
و از رشتهای طنبور و عود دام بصید تذرو و نغمات الوان گستردند و مطربان خوش نوا
بر مانیدن طیور اندوه صدا بلند کردند نای بیجان از اعجاز نفس استادان سراسر زبان
گردید دستان سرایی آغاز نهاده بلند آوازه گشت طبل خاموش گشادند بعد از استغنا
این امر عزیمت رکوب در خاطر اشرف تصمیم یافت و بمقتضی فرمان از خیمگاه و خیام
تا در دولتخانه مبارکه وزیب یکفرسخ بود پای انداز زربفت و اطلس و دیبا گستردند

و بآیین تمام روان گردیده بعد از ورود دولتخانهٔ مبارکه پادشاه مزبور بتکلیف فرود
آمدن نمودند چون خان والاشان نهایت ضعف داشت و باندک سواری علاوهٔ آن
شده بود مرخص گشته بمنزل سکنای ایشان اختصاص یافته بود روانه گردیدند و صدر
و اعتماد الدوله و قورچی باشی و ایشیک آقاسی باشی و ناظر بیوتات بمشایعت تا منزل مزبور
رفته در در دولتخانه پیاده شده سوای صدر سایر ارکان دولت در رکاب آن خان والاشان
تا ایوان عمارت رفته خان مزبور را از اسب فرود آورده مراجعت نمودند روز دیگر
در عمارت مبارکه هشت بهشت بدستور جشن عظیم ترتیب داده خان والاشان را طلب فرمودند
در حین ورود تا پیش ایوان هشت بهشت خود بنفس نفیس استقبال فرموده بار دیگر
معانقه نموده بدست مبارک دست خان عالیشان را گرفته بدرون عمارت آوردند
و دلجوئی بیرون از اندازه کرده بنوازشات بیکران ممتاز فرمودند روز دیگر امرای
مزبور را با امیر شکارباشی بدیدن سلطنت پناه مزبور مامور ساختند و چون خان مزبور را
خواهش بمکهٔ معظمه در ضمیر بود و موسم زیارت میگذشت رخصت رفتن ارزانی داشتند
در آن چند روز که در پایهٔ سریر خلافت مصیر بود هر روز باحسان و انعام اختصاص می یافت
و تبعه ملازمان بانعامات و خلاع سرافراز میگردیدند حاصل که مبلغ بیست هزار تومان از نقود
و اجناس تکلیف آن خان عالیشان و رفقای ملازمان مقرر گردیده و بدستور احکام و فرامین
بهم امرا و حکام بصدور پیوست که نزول و ارمغان در هر منزل حاضر ساخته در خدمت
و رعایت ایشان لوازم سعی بتقدیم رسانند و تا در دارالسلطنه قزوین توقف داشتند
سه چهار نوبت جشن عظیم آراسته خان مزبور را طلب فرمودند در مجلس آخر که رخصت
یافته روانه میگردید فاتحه جهة بقای عمر و دولت اعلیحضرت ظل اللهی جهانبانی خوانده

روانه شد و بعد از ورود بقریهٔ ششین قزوین اعلیحضرت ظل اللهی بقصد شکار
سوار شده بار دیگر آن پادشاه والاجاه را در قریهٔ مزبوره ملاقات نموده روانه
شکار گردیدند افواه عموم خلایق از آن شیوهٔ ستوده لبریز شکرگذاری و السنهٔ جهانیان
قرین سپاسداری گردید امید که پیوسته این درگاه اقبال ملجاء پادشاهان فریدون شأن
و معاذ سلاطین عالی مکان بوده این آستان قبلهٔ اقبال و مطاف سعادت و اجلال باد

ذکر شکار قمال نمودن اعلیحضرت ظل اللهی بارگشایان هوای بلند پروازی و صدر
نشینان محفل سرافرازی یعنی سلاطین فریدون شأن را همای دولت بر مفارق اعتبار سایه
گسترده از صدمهٔ سیمرغ آتشین بال آفتاب حوادث محافظت مینماید و شاهین اقبال
شهپر اقتدار بصید تذروان مطالب و مآرب برگشاید خاطر همایون پیوسته جویای آنست که
در هر جایکه باشند کیفیت اوضاع سلطنت و قبض و بسط امور جهانداری و اقلیم گشائی
و حقیقت بعضی امور معاین دیدهٔ بصیرت بوده بعضی از ابناء جهه چشم گشایند از هر خطه
سطری از تاریخ سلیمان خوانند و اگر طوق قمری ملحوظ دیدهٔ اعتبار شان گردد آنرا بوزن
گلستان همیشه بهار حکمت ازل دانند اگر عقل از باده بانگ لنگر این گشته ابا و امتناع باشد
با ربط الواح طلسم حیرت شناسند و بگزلک تحقیق نقاط شکوک و شبهات را
از لوح اندیشه تراشند طوطی را برگ سبزی از شجر وادی ایمن جهة تعلیم کلیم اللّه زبانزد
جهانیانست تصور فرمایند و از نمو قلمون نغمات عندلیب شاهد گوت طاوس نمایند
مردمان دیدهٔ زاغ را در عین روز روشن شب گردانیکند قبله نمای غراب آثار شمارند
و از سیر بوستان غریبة الازهار رشت تذروان بحجم الوان ریاحین حیرت در گلشن
دل غذا شناس کارند آینهٔ جهان نمای اسکندری چراغ شهرت آن تا وقت دیدن

نقوش صور را نطق نمی‌برد و در نظر دانش‌منشان کارآگاه عبارت از آنست که هر فرخنده
از جزئیات را مرآت ظهور امر کلی دانسته از قطرهٔ ادراک حقیقت دریا از ذره فروغ ضیا
و از برگ گیاه سبزه گلستان و از چراغی تماشای چراغان توانند نمود هر گاه در نخچیر رسوخ حاصل شود
جوارح را مانند بازی دانند که سلیقه مادرزاد بر سر و بر دارد و در تحصیل روزی روی نیاز
بمعادن نمی‌آرند تبارک الله این بوالعجب شیوه‌گان که هر یک در دیدهٔ اعتبار ارباب ذوق
بسماع حال در پروازند نخستین از آنها شاهباز است که با آنکه بخطاب شاهی از سایر طیور
ممتاز است از مرقع بال و بر خرقهٔ درویشان در بر دارد هر چند معشوق شهریاران است الفهای
عاشقانه بر سینه می‌نگارد و عروج دولتش بحدیست که مانند سلیمان بر هوا مسند گسترانیده
و فراغتش بمرتبه‌ایست که یک لباس بسر می‌برد و در حالت سریر غرتش روی دست شهریاران
و سایبان دولتش سایه‌نمای تاج سعادت پادشاهانست عمرها چشم در بستن از خواب
شیرین سید و نوه که شیوه سلوک با ملوک آموخته با سپرداری آشنایش در آن پایه بعد از
نور دیدن بساط حشمت اگر در آسمان بخورد روی نیاز بر خاک الفت میگذارد دانند که روی دل
علی الدوام در غربت بسر برده یاد وطن در خاطر نمی‌آرند زهی مردان کارزار که یک تنه بر سپاه
خصم می‌تازند و از هر بری در چین پرواز علم نصرت می‌افرازند و دیگر سیاه‌چشمان نوزدن
چرکاتند که شیوه‌های افشای ادای جلوه خوبان می‌نمایند و بنشتر مویه خون شوق از رگ دلها
میگشایند بتحریک جناح هم دامن زن آتش ذوق و دم مرده جانان نسیم شوق‌اند مانند
بر بحیرگان فرنگ تمام‌نما قوس نوازی مشهور و هنگام چنین لعبتان خیال بجلوه‌سازی معروف‌اند
نه صیاد دانند که از نقوش بال و پر بقصد شکار حرام دام بر دوش دارند و سالکان نگرد
شکارند که پای در دامن سیر جهان می‌نمایند از بیم سبکروی پا بسته‌اند و بلند بهادر راستان

هموار است که معلم وحشت فطری از جنبش مژگان صیاخیز دارند کلاه اعتبارشان چنین
کسوت ادهمی حجاب خیره‌نگاهیست و بستن دیدهٔ ظاهری سرمایهٔ بینایی دیدهٔ آگاهی
از غایت تنگ بخوردن غذای خام از منت طبخ آتش فارغ نشسته‌اند و بتکلیف توکل از
ذخیره کردن رزق مقدر چشم بسته بمقتضی این صفات اگر طبع همایون پادشاهان والاشان
بتماشای ایشان راغب نشود از مقوله هوای خاطر نخواهد بود و اگر ضمیر منیرشان به تربیتش مایل
ایشان مایل گشته هیچ نخواهد نمود لهذا اعلیحضرت خدیو الزمان که در شیوهٔ دقیقه‌یابی و
نیز سر دفتر پادشاهانست بحصول نخچیر راغب گردیده و ارادهٔ شکار کلنگ در خاطر اقدس
بهم رسید و این مرغ کلاه‌دار نافه‌گسسته مهار فضای آسمانست زمام اختیارش در قبضهٔ اقتدار
چرغ و شاهین که بحسب ترکیب حقیر و صغیر است می‌باشد و گاهی بضرب صدمه پنجه قوی در نقاب
زمین پنهان گلگون می‌شود لیکن با همه از علوی حرص و شدت قوت غضب بر ریختن خون یکی
از آنها بار رهٔ قهاریش منظور نگشته بدیگری از آنها پردازند و او را نیز در حوصلهٔ سگان
بحال نخستین اندازند و عنوان شکار قهال بنوعیست که در هر مکانی خیل کلنگ جمع باشند
کارآگاهان هنروار دایرهٔ کرداری آنرا احاطه نموده سر کردهٔ پیشوای آن گروه باندا ختن
شاهین و چرغ مبادرت می‌نمایند و در این اثنا اگر صیدی ارادهٔ بیرون رفتن کند ملازمان
از اطراف شروع بفریاد و فغان کرده آن ساده‌لوحان تصور آنکه صیادی در راه است
مراجعت نموده بجانب دیگر متوجه میشوند و باین عنوان در آن دایرهٔ حیرت سرگردان
میگردند هنوز در آن اندیشه‌اند که جوارح سلطانی بطریق قضای آسمانی نزول نموده آنها را در دام
مخالب در می‌آرند اعلیحضرت ظل الله بعد از ملاقات سلطنت‌پناه اعتمادخان از قریشتین
دارالسلطنه قزوین بشکار قهال روانه گردیدند و به نیروی اقبال همایون فال مرکز دارالامان

جانوران وحشی را در میان گرفته و باز انداختن چرغ و شاهین دست اقتدار گشوده صیاد سپهر را
مرکز تماشای حیران مشاهده نشده بود و نسر طایر را از روزی که چهره پرواز فضاهای وجود
بقلم قدرت گشوده چنین سیری واقع نگردیده امید که پیوسته بال همای سعادت سایه‌بان
این خسرو سلیمان مکان بوده مخالب جوارحش مانند بال از خون صید درخشان باد

ذکر منافقت رستم خان والی گرجستان و طهمورث خان و رفتن آدم سلطان بگنجه

چون حرکات گردون پیر نگار سپهر بوقلمون نتیجه حوادث می‌بخشد بعد از آنکه خاطر اقدس
و ضمیر مقدس از سیر باز و نقد سلطنت پناه امامقلی خان فراغت یافت و از شکار
نهال استیفا حظ بانتها کرده معاودت نمودند مقارن انجام عرایض سلطنت و [illegible]
رستم خان والی گرجستان کارتیل متعاقب و متوالیا بدرگاه فلک اشتباه رسید که طهمورث خان
والی گرجستان کاخت که نواب خاقان رضوان مکان علیین آشیان او را بر سلطنت آن ملک
دلگشا سرافراز ساخته بود همواره به نیروی الطاف بی‌پایان آن خسرو خلدمکان لاف
استبداد و استقلال میزد در این وقت بنابر وساوس نفس اماره که در کشور وجود او خیمه زده
نوبت غافله بهم رسانید بجنون خیالات فاسده آتش سودا افروخته چشم خواهش بملک
کارتیل که حکومت آن از درگاه معلی دربار اعلی بشاه پرویز مفوض گردیده دوخته است و با جمعی
از خودرایان بی عاقبت بشکار قراباز که ملک موروث سلطنت پناه مزبور داخل ولایت
کارتیل است آمده و باین حرکت ناشایست اکتفا نکرده با زال ارسطاو و قراقلخان و نودر
و پوپیم اسیلاخور که از ناموران عمده گرجستان کارتیل‌اند زبان یکی کرده اند که در تضییع
سلطنت پناه مزبور بقدر امکان کوشش نمایند و ارسطاو و اسیلاخور مزبور شخصی را بقصد
تضییع سلطنت پناه مومی الیه فرستاده بودند و کشیکچیان از آن معنی مخبر گردیده آن شخص فرار نموده

که باعث این جسارت شده اند مقید و محبوس ساخته بدرگاه جهان پناه آورده
و تمام آن جماعت را مقرر داشت که بوطن اصلی خود آمده از عهده مفروجات دیوانی بیرون
آیند و برحمت بیکران شاهنشاهی مستوثق بوده باشند قلندر سلطان بمقتضای فرمان
عمل نموده جمعی از اشرار که اسم و رسم و نام و نشانی داشتند بدرگاه خلایق پناه
حاضر گردانید اعلیحضرت ظل اللهی خود بنفس نفیس بتحقیق رسیده چون از خلیل خان
بعضی امور که خلاف قانون عدالت بود نسبت بآن جماعت بظهور رسیده بود حکم
بر اطلاق گرفتاران نمود و خلیل خان را از ایالت مزبور معزول فرموده جماعت مزبوره را
بخاصه شریفه منسوب ساختند و داروغگی ایشان را بقاسم بیک [illegible] غلامان
تفویض یافت ذکر آمدن زال ارسطاو و قراقلخان و پوپیم اسیلاخور بدرگاه جهان پناه
خازن مکنونات ممکنات و گنجور نقود دستور مکونات را که در مرز نهانکده اسرار عجیبه
بدیعه مخزونست که بنا بر حکمت بالغه در وقت هنگام ظهور آن گنجینه الهی بعالم شهود
و ظهور جلوه گر میسازد بفحوای الامور مرهونة باوقاتها تواند بود که بسیاری از غوامض
امور که ابواب بسته آن بمفاتیح سیوف اقلیم‌گشایان صاحب اقتدار قوی بازو
گشوده نگردد در حین توجه اعلام ظفر فرجام لیالی و ایام که معد و موقوف علیه انجام
آن مرات مانند غنچه گل که از نفس انفاس نسیم سحر و در ریزش قطرات سحاب مضمون
این بیت است که نظم رسد چو وقت گره از گره گشوده شود : دلیل قطره باران و غنچه
گل بس : بر آن ناطق است قرین شکفتگی میگردد و بالترتیب اسباب و آلات
ظاهری آن مطلب صورت انجام می‌یابد و از نظایر و شواهد استقرار این معنی بر رویه استدلال
در پرواز و آمنت آنکه فرمان روایان ربع مسکون بجمعیت آراء لشکر و اتفاق سپاه

وحشر سعی نمایند که در هنگام شتا و شدت برد و سرما شاهد کلبرگها یا عروس غنچه در
از حجلهٔ استتار و خلوتخانهٔ اسرار قدم بجلوگاه اظهار گذارد صورت امکان نمی‌بندد
دیگر از بنات امنیغر انکه زال ارسطا والکا رفا اتحان که دست تصرف هیچ یک
از فرمانروایان ظاهر بدامن فتح آن دیار نرسیده بود و تیغ اقلیم‌گشای نواب گیتی‌ستان
فردوس مکان که در شیوهٔ گشودن قلاع خاصیت اشارهٔ انگشت یوسف داشت
از عهدهٔ گشودن ابواب مشیدهٔ آن بر نیامده و بتحریک آلات طعن و ضرب و ادوات
کوشش و حرب رقبهٔ نافرمانان زا در حلقهٔ کمند اطاعت و فرمان برداری در آورده
بهدایت قاید توفیق سالک طریق انقیاد گردیده باتفاق بوم ایلاخور که او نیز در
سرکشی با زال ارسطا در پلهٔ مساوات بود روی اخلاص بدین درگاه فلک‌خرگاه آورده
با وجود وقوع و سنوح بعضی امور فیمابین ایشان و رستم خان والی گرجستان کارتیل
که سابقا صورت تحریر یافت نزد والی مزبور آمده مشار الیه را شفیع جرایم و زلات
خود نموده روانهٔ تقبیل آستان گردون توامان گردیدند سلطنت‌پناه مشار الیه حقیقت
ماحول ایشان را عرض نمود بحصول مقرون گشته ارقام مطاعه صادر گشت که بدل قوی
و خاطر جمع روانه گردند در حین که دار السلطنهٔ اصفهان مقر رایات جاه و جلال و اعلام
دولت و اقبال بود مشار الیهم مزبور روی ارادت باین مرکز امن و امان که ملجأ و معاذ
جهانیانست آورده بشرف پابوس و مجالست مجلس بهشت آیین سرافراز گشتند
و نیل مطالب که در حوصلهٔ آرزوی ایشان نمی‌گنجید سر بآسمان کیوان رسانیدند و با نعامات
و نوازشات گوناگون و استیفای حظوظ نامتناهی بر بابات یافته رخصت انصراف
حاصل کرده باوطان خود مراجعت نمودند **وقایع متنوعه** در این سال ظاهر بکار اول گرجی

مرزبخان

22

چون مرض او در برزخ صدق و کذب می‌بود رقم مرحمت‌شیم باسم طهمورث مشتمل
بر تقاعد از امور مزبور بشرف صدور یافته مصحوب تفرج‌بیک بازرگان بولایت ارسال یافته
اگر بمقتضی سهو و نسیان که لازم سرشت انسانست مصدر این شده بود که عصیان ازو ظهور
اعتقاد بزلال انابت و استغفار شسته من بعد مرتکب امثال آن فعل نشود و اگر بعوض مقدمات
که بار دیگر ارتکاب امثال ناشایستی نمود مورد سخط و غضب شاهانه خواهد گردید و آن
وخیم العاقبه از غایت جهل و نادانی بظاهر لوازم اطاعت و انقیاد تفرج بیک بتقدیم رسانیده
تعهد نمود که از این بعد امری خلاف قانون بندگی ازو بظهور رسد مورد غضب و سیاست
شاهانه بوده باشد و در باطن همان بشغل فتنه‌انگیزی اشتغال نمود با زال و نوروز و کتله گوز کارتیل
که مختار و پیشوای کفرهٔ مزبوره می‌باشند قرار داده که رستم خان را از کیفیت غدر کفرهٔ مزبوره
اخبار نموده بود رستم خان عریضه درین باب نوشته مصحوب ملک مزبور بدرگاه
خلافت‌پناه فرستاد و از امتیاز آتش غضب پادشاهی در اشتغال آمده فرمان همایون
نفاذ یافت که امارت‌پناه آدم سلطان حاکم صوبه که همشیره‌زادهٔ رستم خان و شیوهٔ
کاردانی موصوفست باتفاق سپهداران قبچاق و قبلیجان که منازل ایشان در آن ناحیت قریبست
مرزبخ تقلیع و قمع و قتل و اسیر و غارت کفرهٔ طاغیهٔ مزبوره که نافرمانی فرمانروای ظاهر
علاوهٔ ناسپاسی و خدانشناسی نموده‌اند روانه گردد امارت‌پناه مزبور باعث مسعود
بشرف پابوسی سرافرازی یافته روانهٔ گرجستان گردید و قبل از آنکه وارد گرجستان شود
رستم خان مردم دیده ‌کج بین کتله گوز را از وطن مألوف چشمخانه جلا فرموده در محبس قلعهٔ
تفلیس مقید نموده بود و جمعی از نادران و ناوادان که زیور اخلاص و یکجهتی آراسته بودند
بقصد تسخیر قلعهٔ نود رحم و دربستانت و رصانت و دشواری طرق و تراکم اشجار ضرب المثل مردم

آندیارات فرستاده در اندک زمانی به نیروی اقبال بی زوال اعلیحضرت ظل اللهی قلعه
مرصوصة البنیا را با خاک تیره یکسان نمود ازواج و اطفال آن گم گشته به غفلت را دستگیر
کرده و آن مدبر عداوت سگال با نهایت پریشانی احوال فرار نمود خود را به قلعه اخسته
رسانید بعد از وقوع این فتح مبین و تسخیر آن قلعه متین آدم سلطان باشی بیگ ظفر اثر
وارد الکا کاخت گردیده از آنجا که همواره مطالب و مآرب این برگزیده آفریدگار وقوع
محاربه و تجهیز سپاه صورت می یابد ظهورش محض توجه عساکر فیروزی مآثر مضطرب گشته
از اسباب سلطنت همین سر برداشتن ولایت کفالت نمود قرار بر فرار اختیار کرده و آن ملک
با لکه تیغ مجاهدین معرکه خصم افکن جنبش نا به مفتوح شده در بسته تصرف اولیاء دولت ابد
قرین در آمده و زال ارسطاو و توم اسیلاخور از در انابت و استغفار به بیت المعموره ایمان
این خسرو سلیمان نشان در آمدند و تاوادان و ازناوران و سکنه گرجستان کارتیل و کاخت
که سالک طریق عذر دیگر بوده اند از کرده پشیمان گشته به ایلچی رستم خان التماس زلات
و جرایم خود نمودند و مامول ایشان به عز انجاح اقتران یافته امر فرمودند که سپاه نصرت پناه
مراجعت نموده متعرض آن گروه معذرت پژوه نگردند و قضیه قتل رستم خان سپهسالار
در اثنای رفتن آدم سلطان به گرجستان وقوع یافت چنین تمهید رفتن آدم سلطان قبل
از وقوع قضیه مزبور به جهة مطلب نگار تحریر آن مطلب بعد از اتمام و سرانجام امور گرجستان
قیام نمود **شرح مقتول شدن رستم خان سپه سالار به فرمان اعلیحضرت ظل الله**
حضرت عزت مصدر وجود انسان از ابقدرت بالغه ربانیه از چهار ضد اطلس عالم خشت بحالت انشا
فراهم آورده از پای تخت بی نیازی به دار الخلافه تجرد نام داد و عقل را به ریاست و محارست
این مدینه الهی تعیین فرموده از حواس ظاهر و باطن جو بوی این ولایت اند پیشکاران جانب

بر در این خسرو بارها داشته که به نیروی این فرمان پذیران خدمت اند و در شهر بند
وجود استوار و بنای حصار هستی پایدار هرگاه تدبیر این سلطان والاشان دلپذیر آمد
این ملک با اعتدال گردیده سپاه جوارح را با شغال مقرره خود باز داشته پیوسته از غرف
تجاویف دماغ سیر نزهت آباد حاجت روائی نموده ابواب قلاع مشیده قلوب بر روی
آمالش باز و دست اقتدارش در حصول مآرب دراز میکرده و باوازه عدالتش دولت
که خازن گنجینه نعمت صورت است خود را با این امن آباد رسانیده مقالید کنوز مطالب را
تسلیم مینماید و این فرمان فرمای کشور وجه وقر از حسن سلوک می پوشند و کفین ترازوی
دیده را نشان این راست نیز مهیا ساخته خلوت دل خداشناس را از خیال ما سوی پرداخته
زبان را به ذکر نغمها در وجد صوفیان صاحب حال واله و گوش را مانند دل ارباب کمال
باذخار گوهر نصایح گاه و بعد از ادای شکر مواهب یزدان در اطاعت پادشاه زمان
که سایه حضرت رحمان است کوشش کند و در پرورش بندگان این حافظ نوامیس الهی
سکالش نماید و از اینجاست که تا شیوه اطاعت و انقیاد و فرمان برداری مضبوطات
بوسیله ترطیب مفرح روح [illegible] جز رضای خدا حقیقی و مجازی ترکیب باقیه همیشه دماغ
انتعاش را نشأه کامیابی رسانی بخش و اگر در پاس داری فرمان هادی به اغوای شیاطین
نفوس رذیله غفلت ورزد مادام که رجوع به شاهراه انابت و استغفار ممکن
و مقیاس اطاعت سنجی فرمانروائی بکم و کاست پنج بیایی عفو و مغفرت باد اش
نافرمانی چندی در عقده تاخیر مینماید تا زمانی که آئینه خانه دل را از تراکم غمام ظلام افعال
ناشایسته دخول پرتو لطف الهی مسدود گرداند که در آنحال سیئات اعمال در مرآت
مکافات جلوه ظهور مینماید تبیین این مقال صورت احوال رستم خان سپه سالار است

که در زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان بازای حسن خدمات و بندگی و کاردانی
بمرتبه ایشیک آقاسی و مصاحبت و روشناسی و قرب اختصاص یافته بود بعد از رحلت نواب گیتی ستان
خلد آشیان بسرای جاوید در خدمت نواب خاقان رضوان مکان نیز یاد تا اعتبار از
گوی سبقت در رجحان ربوده بمنصب امارت دیوان و سرکرده تفنگچیان ممتاز شد
و در اندک زمانی از آن مرتبه نیز فراتر شده مخاطب بخطاب سپه سالاری گردید و حکومت
الکای تبریز و بیگلربیگی آذربایجان بدو عنایت شد اما زمان جلوس میمنت مانوس
بخدمات مزبوره سربلندی داشت و علیقلی بیگ و عیسی بیگ برادران او بمنصب امارت
دیوان و ایشیک آقاسی و مصاحبت و ازدیاد قرب و منزلت محسود جهانیان بودند و از آنجا که
منتهای سربلندی پستی است در اول جلوس میمنت مانوس رستم خان با سپاه بیکران
چنانچه سبق ذکر یافت در خراسان بود فرمان اشرف باسم موما الیه بنفاذ پیوست
که چون اقبال بی زوال بارتکاب قتال کفایت شر اعادی نموده لشکر فیروزی اثر را
مرخص سازد که بمنازل و اوطان خود مراجعت نمایند و آن ایالت پناه با ملازمان خود
در مشهد مقدس توقف نماید که هرگاه مهم دولت روزافزون روی دهد رقم اشرف
صادر گردد روانه سمت والا و درگاه معلی شود رستم خان بهوس آنکه هرگاه در
پایه سریر خلافت مصیر بوده باشد رائق و فاتق کلیات و جزئیات امور خواهد بود
بعرض رسانید که توقف او در مشهد مقدس مقرون بصلاح دولت روزافزون نیست
و اگر در رکاب فلک فرسای باشد بصواب نزدیکتر خواهد بود و عریضه را مصحوب نظام الملک
وزیر خود بدرگاه جهان پناه فرستاده بود نظام الملک در اثنای راه بشخص رقم
اشرف را بشرح فوق نزد رستم خان سپرده برخورده چاپار را مراجعت فرموده با تعلیقه خود

بدرگاه

بدرگاه معلی آورد و چون این جرأت زیاده از قدر وسع اطاعت شیوگان فرمان پذیر
بود مرجوع بودن رای صواب نمای بیضا ضیا از غرض این مطلب مفهوم میگردید بنابر نظام
امور سلطنت و جهانبانی مقرر فرمودند که سر آن گردنکش را از تن جدا ساخته در مشهد
مقدس عبرة الناظرین گردانیده منادی نمایند که هر کس پیرو آمال و امانی خود بوده
سالک طریق خلاف رضای اعلیحضرت ظل اللهی شود باین طریق جزای اعمال گرفتار میگردد
و علیقلی بیگ دیوان بیگی را که در درگاه معلی بود محبوس فرموده مقرر فرمودند که علیقلی بیگ را
بکلاب برده در آنجا محافظت نمایند و ذوالفقار بیگ یوزباشی قورچیان آقچولو که عیسی بیگ
که بنیابت سپه سالار در دار السلطنه تبریز بود حبس نموده و مقرر شد که ذوالفقار بیگ
او را از تبریز بقلعه الموت برده بکوتوال آنجا سپارد و در روزی که علیقلی بیگ محبوس گردید
ارکان دولت قاهره قبل از آنکه قتل رستم خان وقوع یابد مذکور ساختند که سپه سالار
بقتل رسیده و این خبر در افواه الانام شهرت یافت و بعد از سه چهار روز ملازم رستم خان
عریضه موما الیه را بدرگاه جهان پناه آورد و جمعی از هرزه درایان که پیوسته جویای
تقرب ساختن اراجیف میباشند دستگاه سخن بدست افتاده اشتهار دادند که رستم خان
بعزم شکار مجال وزدن رفته بود و در آنجا از کیفیت فرمان پادشاهی وقوف یافته
فرار نماید و در تاریخ الملک عریضه قرچقای خان بیگلربیگی مشهد مقدس بپایه سریر خلافت مصیر
رسید که رستم خان مزبور را غیه قربان بمعاونت پیر اسمعیل خان حاکم نیشابور بمقتضای
امثال فرمان مقتول ساخت اعلیحضرت ظل اللهی قرچقای خان را از خلاع و انعامات پادشاهانه
بین الاقران ممتاز و سرافراز فرموده حکومت دار السلطنه تبریز را به پیر بوداق خان
برناک ترکمان که ابا عن جد بیگلربیگی دار السلطنه مزبور بود شفقت فرمودند و منصب امارت دیوان

علاوه خدمت مرتضی قلی خان بیگلربیگی شاملو ایشیک آقاسی باشی گردیده والکاء دشتستان
که با پرسوداق خان بود بداود بیگ غلام خاصه شریفه قورچی رکاب شفقت شد چنین ارقام
قتل رستم خان را درویش بیگ قراگوزلو ایشیک آقاسی و خواجه محمد قاسم نظری اوارجه نویس
خراسان و رشید بیگ کلانتر کان بخزان بطریق تعاقب و توالی برده بودند رشید بیگ
بسیورغال و موی الیها بانعام و خلعتها سرافراز گردیدند **و متوفیان درین سال**
اسفندیار خان والی اورگنج از دست ساقی کل نفس ذائقة الموت باده اجل نوشیده
بمیره وجهان فانی نموده عیسی ارسطاو گرجی را درین سال باداده گرجی ولد اسیلاخور در
دار السلطنه قزوین بقتل رسانیدند **ذکر آمدن ایلچی پادشاه والاجاه روم بدرگاه**
جهان پناه جهت تشیید مبانی مصالحه چون در سنه پارس ئیل در زمان نواب
خاقان رضوان مکان فیمابین نواب خاقان رضوان مکان و سلطان مراد خواندکار روم
روابط صلح و صلاح بجهة نجاح افلاح عباد الله مشید و مستحکم شده صلحنامه باین شرح نوشته بود
الحمد لله العزیز الکریم الفتاح الذی افتتح ابواب الصلح والصلاح وارتفع ظلام المصاف
والکفاح بمصباح صباح الفوز والفلاح والصلوة والسلام علی رسوله الذی اظهر واوضح
الدین لکمال الایضاح وانشرح صدر الاسلام بطلعة السعیده انشرح وعلی آله واولاده
واصحابه الذین هم الاشباح الذی ارواح ما فاح نشر الضیاء ولاح نور الصباح اما
بعد مشیت و ارادت رافع السما بغیر عماد و قدرت و حکمت مبدع المرکبات عن الاضداد
جل شانه عن مشاکلة الانداد ابدا مدار نظام احوال عباد و منشا ثبات دوام عالم ایجاد
پادشاهان با عدل و داد و شهریاران بکرم اعدل حسن اتفاق و اتحاد در اینه منوط و اوامر
و نواهی الهیه سنیه اتباع و انقیاد در اینه مربوط در که فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم

نخوای

۲۵

نخوای شریفی او وزراء سلاطین شوکت آیین همت اصلاح مستوجب الفلاح عزیمت وجانب
خصومت وکفاحدن عودت بیورد و قلاده تیغ خلاف طرفین در غلاف وارنات
مصاف جانبین بر برازیه سینه صاف اولا کلشن در ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و
ذلک ذو الفضل العظیم بنا علی ذلک بو اضعف عباد الله جناب جلالت مآب
پادشاه دین پناه و ذات سعادت دستگاه سلیمان بارگاه خلیفة الله فی العالمین
اصدق مصداق السلطان ظل الله فی الارضین ملاذ اعاظم السلاطین معاذ اکابر
الخواقین ناصر الاسلام والمسلمین قاهر الکفرة والمشرکین سلطان البرین والبحرین
خاقان المشرقین والمغربین خادم الحرمین الشریفین عین الانسان وانسان العین المؤید
بتاییدات الملک المستعان والموفق بتوفیق العزیز المنان لا زالت سلسلة خلافته
ممتدا الی آخر الزمان وما برحت اطناب خیام سلطنته مشدودة الی انتهاء الدوران
حضرتلرینک طرف اعلا جلالت مقرون و جانب اسمای سعادت مشحون لرندن
حل و عقد امور ملک و ملت مامور و ماذون و اختیار صلح و جنگ خصوصنده توفیق
یافته اجازت همیون اولنغله وکالت مطلقه و نیابت محققه مرحیله عساکر اسلام
نصرت انجامی بغداددن قالدروب متوکلا علی الله تعالی عجم ولایتنه عزیمت متین ایدر
منازل و مراحل آهنگ و آغاز اولنوب بادینه نام منزله نزول اولدقده زینت افروز
تخت گاه عجم روشنا دیده ممالک جم خورشید علم دار حشم خدیو معظم خداوند مکرم
در یکتای بحر تاجداری زکاء آسمان شهریاری شیر بر عرصه شوکت پناهی گزیده شاهباز اوج
شاه عالیجاه سعادت دستگاه خسرو فلک بارگاه ستاره سپاه اعلی الله اعلام قدره
الی السماک ورفع بنیان مجده الی قبة الافلاک جانب شریفلرندن سعادتلو

و عظمتلو پادشاهم حضرتلرینه نامه‌ای دیو حضره مکتوب ملاطفت خامه ارایله عمدة
الامراء قدوة الکبراء شمس الدین محمد قاسم بک اشبک آقاسی ایلچیلک طریقیله کلوب شاه حضرتلری
اصلاح ذات البین و صلح و صلاح جانبین خصوصیتن اراده ایدوب تسکین آتش جنگ
و دفع و رفع غبار حرب و قتال اولماس طلب ایتمکین بر داخی وان جنحوا للسلم فاجنح لها
نص شریفیله عمل ایتمکه مأخذ مرجمل و مفصل مر ابواب امن و استراحت عباد اتمه ایچون
صلحه رضا ویروب لایق دولت طرفین و موافق عرض و ناموس جانبین اولان وجه
وجه اوزره احوال صلحی فیصل ویرلک مانند شاه والاجاه حضرتلرینک طرف قرین
الشرفلرندن بر معتمد علیه کمسنه وکیل مورلیوب ارسال اولنق ایچون حضور جمجاهی مکتوب
کوندرلمشدی الحالة هذه بسط و بسط صلح و صلاح ربط و ارتباط مصالحه مستوجب الفلاح
و استقرار مواثیق و عهود و تعیین احوال ثغور و حدود ایچون بو صلح و صلاح انجام
آمال اساس نهج شرع قویم سبتره اوزره طرف حضرت شاهیدن وکیل معتمد علیه اولوب
انعقاد مصالحه و معاهده‌یه مأمور و نامزد و مفوض اولنه و معتمد اولان جناب امارت
مآب ایالت نصاب مصادقت عنوان ساروخان دام ساعیاً بمصالح الامن والامان
ذهاب نام شرکه کلوب اردوی همیون خداوندکاریه داخل اولدقده مراسم مهمان نوازی
رعایتندن صکره هجرة نبویه علیه افضل الصلوة و التحیة نک بیک قرق طقوز سنه‌سنی
واقع اولان محرم الحرام عظم الله قدره بین الامانکسا دن ورودنجی کونی بر وقت خرم
و ساعت میمنت لوام ایدی حاردوی همایونده اولان وزراء عظام و میرمیران عالی المقام
و امراء کرام و آقایان ذوی الاحترام و ینکیچری آقاسی و اولان ملوک آقالری و سایر کبراء عسکر
و عظمای شکر ظفر پیکر ایله دیوان عالی اولنوب مشار الیها وکیل معتمد علیه ساروخان

وایلچی

و ایلچی محمد قاسم بک دیوان همیونه کتوریلوب بالمشافهه نظام احوال فقراء رعایا
و انتظام حال ودایع خالق البرایا ایچون طرفیندن ترتیب اولان مقدمات صحیحه
معاهده بو وجهیله نتیجه بخشا تشکل حسن قبولده جانبیندن ابراز اولنان حجج و براهین
قضایا بو نوعله ممضای قلم اجابت مشمول اولمشدور که بغداد ولایتنده جصان و بدره
و مندلیجین و درتنک و درنه سعادتلو پادشاهمزه متعلق اولوب مندلیجین دن درتنکه
وارنجه صحرا اولان محللر بو طرفدن ضبط اولنوب داغ شاه طرفنه متعلق اوله
و درتنک ایله درنه ثغورنده سرمیل نام محل اولمشدر یقلوب طرف غربیده واقع اولان
کویلر جانب خداوندکاردن و طرف شرقیده اولان قریه‌لر جانب شاهیدن ضبط اولنه
و شهرزور قربنده ظالم قلعه‌سینک بالاسنده اولان داغنک قلعه مزبوره ناظر اولان
طرفی جانب پادشاهیدن و قلعه اورمان توابعی اولان قریه‌لر ایله طرف شاهیدن ضبط
اولنه و شهرزور حصارن کوردیکی سنورا اولنوب قزلجه قلعه و توابعی جانب شرف اختر شهنشاهی
و مهربان و توابعی طرف شریف شاهیدن تصرف اولنه و آن سرحدنده قوتور و ماکو
و قارص جانبنده مغازبرد نام قلعه‌لر طرفین یقدریله مواد مزبوره معتبردن ماعدا آخسخه
و قارص و وان و شهرزور و بغداد و بصره‌نک سایر سنورلرنه داخل اولان قلاع
و بقاع و نواحی و اراضی و صحاری و براری و تلال و جبالی مادام که شاه حضرتلرینک طرفندن
تعرض اولنمیوب ایقاظ فتنه باعث لاحق بر حالت موحش صادر اولمیه بو جانبدن
داخی سعادتلو و عظمتلو پادشاهم بو صلحی قبول ایدوب همیونلرندن خلاف عهد و میثاق
اول طرفک سنورلری داخلنده اولان محللره بو جانبدن تعرض اولنمیوب طرفیندن
تجار و ابناء السبیل کلوب کیدوب مستلق اولمق ایچون اوشبو وثیقه انیقه

شتمل الحقیقه وکالت عامه و نیابت محققه حاصر موحجه کشیده سلک تحریر اولنوب
ارسال حضور شوکت پناه ساری و ابلاغ مجلس شامخ ایوان جلال شاهی قلنمشدر که بو شرط
وعهود مرقومه معتبر اولنوب طرف شریفلرندن ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها نص تحقیقی
مفهومی اولنلر قجه و تملو و عظمتلو پادشاه حضرتلرینک داخی جانب اشرف لرندن دیگ
واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا امر شریفینه متابعت اولنوب باذن الله الملک العلام
بو صلح خیر انجام الی یوم القیام ثابت و دوام بولا فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه
علی الذین یبدلونه الحمد لله وحده والصلوة علی النبی من بعده اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا
و نواب خاقان رضوان مکان در سالی که برای جاوید انتقال نمود سلطان الخلفا ابراهیم
رسالت سلطان ابراهیم خواندکار روم که بعد از فوت سلطان مراد بر تخت سلطنت
الکا روم جلوس نموده بود فرستاده بودند و در حین وساده سلطنت و دارائی وجود
اعلیحضرت ظل الهی زیب و بها پذیرفت سلطان ابراهیم اصغاء تهنیت جهانگشائی و بلند اقبالی
اعلیحضرت ظل الهی نموده بنابر رعایت حزم که مبادا از برق بلا امان تیغ درخشان آن خدیو زمان
خرمن آسودگی گروه عثمانیه سوخته گردد یوسف آقا را با نامه مودت ختام مشتمل بر مبارکباد
و تاسیس بنای مصادقت بمرافقت مقصود سلطان روانه سریر خلافت مصیر نموده ایلچی مزبور
در دار السلطنه قزوین بشرف پابوس سرافرازی یافته حسب الفرمان قضا جریان در تالار
باغ سعادت آباد دار السلطنه مزبور جشنی که ساکنان باغ نعیم از ملاحظه آن قرین حیرت گردند
آراسته بعد از چند روز ایلچی مزبور را طلب فرمودند و ایلچی مذکور بمجالست محفل بهشت
شاکل سر افتخار بکیوان رسانید بنوید استقرار بنای مصالحه استیفار حظ لا متناهی نمود
و نواب اعلیحضرت ظل الهی امر فرمودند که ارکان دولت قاهره نیز ایلچی را طلب نموده لوازم

میهمانی بعمل آورند نخست میرزا تقی اعتماد الدوله متکفل امر مزبور شده انواع ماکولات
و اصناف مشروبات آماده گردانید بعد از موما الیه جانی خان قورچی باشی و دیوان بیگی مهمانی
شارالیه مرتضی قلیخان ایشک آقاسی باشی و دیوان بیگی لوازم ضیافت بتقدیم رسانیدند
و بعد از وقوع امور مزبور موما الیه را بانعامات و خلاع فاخره سرافراز فرموده
جواب نامه مشتمل بر استحکام مبانی صلح رقم نموده ایلچی مزبور را رخصت انصراف ارزانی
داشتند و ایلچیان پادشاه والا جاه اروس را نیز که در این سال بجهت مبارکباد جلوس
همایون بدرگاه جهان پناه آمده بودند بنوازشات شاهانه ممتاز ساخته آقا حسن
چلکودی را بمرافقت موما الیهما برسم ایلچیگری روانه فرمودند شرح معزول شدن
حیدر بیگ ابو الغیاث ایشک آقاسی باشی حرم علیه عالیه چنین مبدع اشیا و خالق ماشا
که مشاطه چهره عرایس صنایع و زیور پوشش شاهدان بدایع است رنگ آمیز پیکر
انسان را از لعل آتش و لاجورد آب و سفیداب هوا و مداد خاک نموده هر لحظه از نقش خیالی
الوان مزبور طبیعت دارنگا و هر نفس نقش بیهمی را نیز نگا حاصل میگردد اگر عنصر آتش غالب
سایر عناصر را مقهور و مغلوب گرداند انسان را میل سرکشی و جباری در خاطر قرار گیرد
و اگر جزو هوایی غالب افتد چراغ و بردباری بخیره دستی صرصر باد بیجا انطفا پذیرد
و اگر میل طبع بجانب آب یا خاک گراید متحلی بحلیه بردباری و افتادگی شود و از آنجا که
اعتبار و اقتدارات صوری دامن زن آتش استیلای نفس است هر یک از ارباب مناصب محفل
عزت راحت معروف بر آنست که مانند آتش آنچه بدست اندازد هم سوخته خود
ساخته پیوسته در مرام همکنان از اتباع رای و رویت خود گرداند بنابر این نفی فیما بین حیدر بیگ
ایشک آقاسی باشی حرم علیه عالیه و میرزا تقی اعتماد الدوله غبار وحشت و کدورت بالا گرفت

وزلال آشتی را بتهیج گرد نفاق غبارآلود گردید باعث بر اقدام این امر از طرفین آن بود
که جماعت ایل ایواغلی که جمع و بنیچه ایشان بتحویل حاکم ابیورد مقرر است متوسل
بحیدر بیک شده ادعا نمودند که داخل ایواغلی اند و چون جماعت ایواغلی معاف
و مسلم اند ایشان نیز می باید معاف و مسلم باشند و حیدر بیک در معاف ساختن جماعت
مزبوره سعی مینمودند و چون معافی جماعت مزبور مستمسکی نداشت اعتماد الدوله جرات
بر اقدام امر مزبور نمیکرد رفته رفته با فساد مفسدان کار بجائی رسید که مکالمه غائبانه
بمکاوحت حاضرانه قرار یافت و از طرفین تکلمات کدورت آمیز و خشونت انگیز
که هر یک از آن دشمنی چندین ساله تواند بود مذکور شد و حقیقت سخنان مزبور بعرض بار یافتگان
سرادقات جاه و جلال رسید چون بعد از وقوع این مراتب رفع منافشه با وجود استقلال
طرفین از مقوله محالات بود لهذا بجهة انتظام امور جهانداری مقرر شد که حیدر بیک دست
از شغل معین باز داشته بدعای دوام دولت ابد پیوند اشتغال نماید و در حینی که رایات جاه
و جلال دالور سعادت و اقبال از دار السلطنه قزوین بجانب دار السلطنه اصفهان در
حرکت آمد حیدر بیک در دار المومنین قم مجاورت مضجع مطهر و مرقد منور نواب خاقان
رضوان مکان اختیار نمود و بعد از ورود دار السلطنه اصفهان راست اندیشی درست کردار
صاحب تدبیر صادق گفتار مقرب الخاقان علی قباد بیک ولد مرحوم میرزا علی سلطان
چون جهات که والد مرحوم موما الیه نیز در زمان گیتی ستان مدتها باین شغل معزز
و ممتاز بود بخدمت مزبور سرفراز و مباهی گردید

ذکر مقتول شدن میر فتاح تفنگچی آقاسی

چون رشته انتظام عالم اسباب در دست کارکنان ابداع دست و گشاد جزئیات
امور موقوف برضای گلشن آرایان حدایق اختراع است بسا باشد که گره باز کردن

این رشته

این رشته سر در گم باعث چندین عقده مشکل گردد که گشایش هر یک از آن از حوصله
ناخن تدبیر بیرون باشد مصداق این مقال میر فتاح تفنگچی آقاسی موسوم با قا طاهر و در سلک
تفنگچیان عظام منتظم بود به نیروی الطاف بیکران نواب خاقان رضوان مکان از منازل کم
نامی پای برنخستین پله روشناسی گذاشته از آنجا بر مساعدت بخت بلند فراز ترین
پایه تفنگچیان جلوه گر دیده در این مرتبه بیش از اندازه بندگی و خدمت اندوزی داشته
منظور نظر التفات میبودند تا حینی که در عوض برادر خود تفنگچی آقاسی و در قلعه بغداد بلوازم
حفظ و حراست مشغول بود بشرحی که در تاریخ وقایع زمان نواب خاقان رضوان مکان مسطور است
بکفایت مرحوم میرزا تقی اعتماد الدوله تفنگچی آقاسی گردید بعد از استقلال در شغل مزبور از سکر
باده هوش پرداز دولت زمام کمیت خودکام اندازه نشناسی را از دست داده
مانند تنگ حوصلگان یک طرف نسبت بمیرزا تقی اعتماد الدوله مصدر امری که
شایان خردمندان هشیار مغز نبود بنظر گردید از نا درستی مانند کال تخم یکی بسیر آگنده
گرد دبهر عداوت پراگنده گشت و از طرفین بایکدیگر در مقام کدورت میبودند
تا هنگامی که روح مطهر نواب خاقان رضوان مکان ترک علایق جسمانی نموده بتسخیر اقلیم بقا نهضت
فرمود میر فتاح در انوقت بخاطر رسید که تخم اندوخته کینه چندین ساله در مزارع انتقام
سرسبز سازد پیوسته با جمعی که امکان معاونت با ایشان داشت در تدبیر تضییع میرزا تقی
می کوشیدند و مصلحت این مرام می اندیشیدند تا بمفحوای العبد یدبر والله یقدر رابطه بندگی
میرزا تقی در خدمت اعلیحضرت ظل اللهی زیاده از آنچه در خدمت نواب خاقان رضوان مکان
بود رشته وثیق و مستحکم گردید میر فتاح تغییر سلوک ناهنجار نموده در اصلاح مفاسد میکوشید و بقدر
مقدور حفظ ظاهر مینمود و چون حال دل را به پرده داری تعلقات ظاهری مخفی داشتن از ممتنعات است

در حین و سیتهای رسمی زبان متعلم دبستان تقدیر ابیات راقم را بر لوح ظهور و بروز تحریر مینمود نظم اهل زمانه که پا بازی قدم زنند ؛ گرد و جهان فسرده که از مهر دم زنند ؛ چون سنگ و آهن آتش سوزان شرر دید ؛ لیکن بوبۀ نفاق سر بر دی هم زنند ؛ تا زمانی که دار السلطنۀ اصفهان که منتخب حدیقۀ جهان است مقر رایات دولت و اعلام و اقبال گردید جمعی از تفنگچیان آن سلوک نا ملایم میر فتاح آغاز شکایت و داد خواهی نموده و عجوزۀ که شوهر او را تفنگچی آقاسی دو پسر او را بقتل رسانیده بودند سرهای آن دو مظلوم را بدرگاه معلی آورده فریاد و نفیر بکرۀ اثیر رسانیدند و روز بروز افغان مظلومان از دیاد میگرفت تا رفته رفته گوش زد بارگاه خاقان جاه و جلال گردید فرمان واجب الاذعان که مانند آب حیوان در جداول شریان آرباب ایقان جریان دارد از چشمه سار نفاذ تراوش نمود که اعتماد الدوله و جانی خان قورچی باشی و مرتضی قلیخان ایشک آقاسی باشی و دیوان بیگی و سایر ارکان دولت و اعیان حضرت بحقیقت رسیده حقیقت شکایات جماعت مزبوره را معروض سدۀ والا و درگاه معلی نمایند جماعت مزبور در کشیکخانه درون دولتخانه مبارکه احضار داد خواهان نموده از روی اسناد و نوشتجات بر ثبوت پیوست که اکثر خطیر از مواجب و انعام تفنگچیان و وجوهاتی که از سرکار خاصۀ شریفه بجهت تفنگچیان مقرر شده بود تصرف نموده تحریر این کلمات نموده بنظر کیمیا اثر رسانیدند و آن شوریده بخت بگمان آنکه اجتماع و ازدحام باعث استخلاص و وسیلۀ خلاص او میتواند بود با عشایر و هواخواهان خود که یکی از آنجمله محمد سعید بن باشی برادر زاده او بود و سایر جماعت که جم غفیر و گروه انبوه بودند بدر دولتخانۀ مبارکه آمده بمضمون اذا جاء القضاء عمی البصر غافل از اینکه خلاف رسوم و آداب بجهتان اخلاص کیش بوده بموجب مذکور مبادرت نموده و در سرشار ساختن پیمانۀ حیات خود سعی نمود

تا زمانه که نایرۀ غضب ظل اللهی مشتعل گردیده و سیاوش خان قوللر آقاسی را مقرر فرمودند که تفنگچی آقاسی را با محمد سعید مقید و محبوس ساخته بترصد فرمان واجب الاذعان بعد از آن مقرر فرمودند که سر آن سرکش را از تن آن مظلومان از تن جدا ساخته بنظر کیمیا اثر رسانند و باراقت دماء ایشان شعلۀ آتش نایرۀ آن عجوزۀ منطفی گردید و امارت باشی قلندر سلطان چوله چیان در عوض این منصب جلیل القدر سرافراز شد امید که سایۀ بلند پایۀ این خسرو عدالت آیین تا انقراض رشتۀ شهور و سنین بر مفارق اعیان دولت و دین پاینده باد شرح توهم جماعت بختیاری و تعیین تفنگچی آقاسی بجهت تنبیه جماعت و آوردن آن جماعت بدرگاه معلی در این سال جماعت بختیاری بنابر سلوک ناهنجار خلیل خان که حاکم جماعت مزبوره بود باشارۀ سرکشی آغاز نموده بنابر و بساد و دیو رجیم که در بواطن اشخاص ایشان مقیم است بمظاهرت جبال و اسباب و اعلام شامخات و دشواری طرق و صعوبت آنها خواستند که قضای آسمانی را که بمضمون صدق مشحون اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة مصحح آنست دفع نمایند غافل از اینکه در جنب فرمان قضا توامان اعلیحضرت ظل الرحمن جبال و تلال و براری و بحار یکسانست لاجرم بالآخره از کردار ناشایسته و اعمال ناپسندیدۀ خود خایب و خاسر گشته اسیر پنجۀ خواری و بستۀ فتراک بی اعتباری گردیدند مفصل این مجمل آنکه بعد از اصغای این خبر که باعث تهییج غبار شور و شرارت فرمانفرمای لوح و تخت بمقتضای عدالت گستری بعد از التهاب نایرۀ پیامان غضب بجل وجود گناهکاران را بآتش مکافات اعمال سوخته گرداند جهت اطمینان خاطر آن گروه حیرت پژوه ارقام مشتمل بر استمالت فرستاده قید فرمودند که شیمۀ کریمۀ عدالت هیچ یکی از افراد الناس را

بدون ثبوت جرایم در موقف باز خواست نبیند و چون منشأ این حرکت ناشایست
بدسلوکی حاکم ایشان بود بجهة ارتکاب این امر که ناچار از ایشان ظهور یافته از الطاف
بیکران نومید نموده بدربار اقبال حاضر کردند که مقرر فرماییم که منسوبان درگاه خلایق پناه تشخیص
گفتگوی طرفین نموده اگر خلیل خان بدو از دست تطاول کمچین عرض و ناموس خوارترین تحقیر از
ایشان شده باشد مقرر فرماییم که غنچه سان پوست از اندام آن پریشان دماغ بیرون آرند
و اگر با موجب مصدر این امر شنیع شده باشد بدستور بزلال صفح و عفو شسته گرد آن قوم
برگشته بخت از غایت ضعف طالع تخریب اساس سست بنیاد قوت وهمی نموده سالک
طریق ناکامی گردیدند تا آنکه جلادت شعار جرات آثار قلندر سلطان چوله فیلچی آقاسی را
با فوجی از ملازمان خاصه شریفه و بیگلربیگیان کوه کیلویه و لورستان و حکام شوشتر
و دزفول و سایر محال فارس به تنبیه و تادیب آن گروه متعاقب مأمور گردید و آن کوه
رفیع بنیاد اگر بفحوای این ابیات که **نظم** سنگ حصن قلاعش فتادی ٭ با چرخ زرفش استادی ٭
بر پشت وی آسمان نمودی ٭ چون بر شتری جبل کبودی ٭ با چرخ اخضر لاف مساهمت میزد
و دعوی مساوات مینمود در میان گرفتند و ممر دخول و خروج بر ایشان بسته شروع در تسخیر
آن کوه گردون شکوه نمودند آن جمع صحرانشین که پیوسته جوهر عقل را تابع منش و دیده ظاهربین
ساخته اند و حس بصر را بر نفس ناطقه که مصدر و ممیز خوب و زشت و نفع و ضرر است اختیار
نموده اند از ملاحظه آنحال قرین اضطراب و بیچاره گشته نفر از ریش سفیدان خود را
نزد فیلچی آقاسی فرستاده بقدم استغفار و اعتذار سالک طریق بندگی
گردیدند قلندر سلطان حقیقت عجز و اضطرار آن قوم پریشان روزگار را معروض
سده والا و درگاه معلی گردانید و امر اشرف نفاذ یافت که چند نفر از طایفه غارا [?]

کوبلند

نذر محمد خان والی ترکستان که بجهت تشیید مبانی مصالحه بدرگاه جهان پناه آمده
بنوازشات گوناگون اختصاص یافت و ایالت الکای مشهد مقدس بجهة آنکه مردم
محال مزبور از قرچغای خان شکایت مینمودند تغیر یافته بایالت پناه مرتضی قلیخان قاجار
بیگلربیگی مرو و بیگلربیگی گری مرو بعلیقلی خان که در سلک غلامان خاصه شریفه منتظم بود
تفویض یافت و امارت الکای سلطانیه و زنجان از بضعی قلی بیک ولد ساروسلطان
یساول صحبت به مهمانداری طاهر بیکاول ایلچی والی ترکستان تعیین شده بود شفقت
و خانه اغلی سلطان یساول صحبت در عوض مهدی قلی سلطان حاکم ورق چون [?]
اوبه والی قیطاق سالک مسالک غدر و مکر مینمود امیر خان سلطان قیطاقی در عوض مشارالیه
اوبه و حاکم الکای قیطاق بعباسقلی خان موسوم گردید **وقایع غریبه** که در این سال
از مکمن غیب به پیشگاه ظهور جلوه گر شد وقوع زلزله بندر مبارک عباسی و قلعه وان بود
و شدت امر مزبور بمرتبه رسید که اکثر ابنیه و عمارات بفحوای عالیها سافلها منهدم
و متلاشی گشته جبل موسوم بلاچین قیا که ما بین قلعه وان بر قله آن ساخته شده ساقط
گشته خلق کثیر و جم غفیر از ساکنان آن مکان سر بجیب عدم کشیدند و قراخان سلطان
حاکم بندر عباسی از آسیب آن زلزله تزلزل در ارکان بنای هستیش راه یافته ساقط
بستر [?] و الکاء او را بیرجان سلطان تفویض یافت **وقایع دیگر** در این سال سید منصور خان
والی عربستان بسبب شاقه و ناسازی مشایخ اعراب با جماعت مزبوره در مقام مخالفت
و مقابله درآمده مشایخ اعراب سید برکه خان ولد مشارالیه را بدرگاه جهان پناه آورده
استدعا نمودند که در عوض سید منصور مشارالیه متکفل شغل حکومت آنجا شود
و حسب الحکم جهانمطاع سید منصور خان بدربار اقبال آمده جمیع سپاهی و رعایا اکثر از سکو

خان مزبور قرین ناله و افغان بودند امارت الکاء مزبور نسبیه بر که خان تفویض یافته
معزز مزبور سید منصور خان بآستانه مقدسه امام ثامن ضامن علیه السلام رفته در آنجا
بعبادت دوام دولت روزافزون قیام نماید **شرح مقتول شدن میرزا تقی اعتماد الدوله**
و جانی خان قورچی باشی شرح این وقایع آنست که هر یک از افراد انسان را از نیک
و خوب و زشت که سلاطین قدر شان منظور نظر کیمیا اثر نموده از همگنان ممتاز میسازند
آن شخص را حق نعمت شناسی بمقتضای مکنت و مقدور خود در ضبط مالیات و استخلاص مطالبات
دیوانی سعی موفور بظهور می باید رسانید بعضی از آن گروه برهنمونی دانش معلم فطرت
با وجود ضبط دقایق امور مزبور با سپاهی و رعیت بنوعی سلوک مینمایند که عموم
خلایق از ایشان راضی و خوشنود بوده زمام مهام کشاکش مناقشات جزئیه از هم
گسلند و جمعی دیگر سخت گیری عادت را شعار ستمکاری و ایذاء خلق را ضبط و نسق نام
نهاده از انجمن چو شاهین ترازوی عدالت بکفین لطف و عنف راست میکرده غافل
مینمایند مرحمت پناه میرزا تقی اعتماد الدوله بمزید توجهات شاهانه و تفقدات خسروانه
امتیاز یافته بود کوس انا و لا غیر میزد و مستی کهن باده هوش برداز و بر مسند نخوت
قوی دستی و بلند اقبالی سررشته خوش سلوکی را از دست داده با امرا و سپاهی
و رعایا طریق رفق و مدارا مسلوک نمیداشت تا آنکه بتدریج فیمابین مرحوم مزبور
و جانی خان قورچی باشی هم پیوسته باتفاق یکدیگر فیصل مهمات و معاملات جزئی و کلی
میدادند غبار نقار و کدورت بالا گرفت و اهل فتنه و [illegible] که پیوسته در کمینگاه [illegible] نشسته
منتظر فرصت می باشند وسیله فتنه انگیزی بدست افکنده سرگرم برافروختن آتش
فساد گردیدند و بقورچی باشی چنان خاطرنشان نمودند که اعتماد الدوله بقتل تو تصمیم عزیمت

نموده آن سفیه بمحض سخنان دروغ ارباب عناد از راه رفته باعتقاد خود چاره
کار را منحصر در قتل اعتماد الدوله مزبور دانسته ازین معنی غافل گردید که هیچکس را بی رضای
اعلیحضرت ظل اللهی قدرت اقدام بدان نیست به جاری ریختن خونی که در زمره ملتزمان
بساط قرب منتظم باشد و باتفاق نقدی خان حاکم کوه کیلویه و عرب خان حاکم شیروان سابق
و ابوالفتح بیگ جبادار باشی و عباسقلی بیگ استاجلو قورچی تیر و کمان و علی میرزا بیگ
نشستند که از حمایت نادانی چراغ نورانی هستی او را در ظلمت آباد جهل مرکب بصرصر
بی پروای ظلم ساخته بودند بتاریخ روز چهارشنبه بیستم شهر شعبان سنه هزار و پنجاه و پنج
هنگام صبح بمنزل مرحوم مزبور رفته از سیاست اعلیحضرت ظل اللهی بمکافات نیک بستن
پای مودی ناخن از پنجه شیران بر می آرد اندیشه ناکرده مرحوم مزبور را بقتل رسانیدند
و بعد از ارتکاب آن جرات از کرده پشیمان گشته شمشیر در گردن و جان بر کف بدر
دولتخانه مبارکه آمده اظهار ندامت و پشیمانی نمودند حقیقت این واقعه را ایستادگان
دربار اقبال بعرض پایه سریر سلطنت رسانیدند و اعلیحضرت شاهنشاهی بنابر مصلحت وقت
که مبادا آن گروه نافرمان که بجرم مرحوم مزبور دست از جان شسته اند در این سر بازده
عصیان و طغیان مرتکب فساد تازه گردند یا فرار نمایند ایشان را بکلمات تحسین مطمئن
خاطر گردانیده و بلفظ گهربار فرمودند که حقیقت سلوک ناملایم او بر مرآت خاطر قدسی
پرتو ظهور افکنده بود هرگاه موجود آید صاحب این اعمال [illegible] موافق مصلحت دولت
روزافزون واقع شده خاطر جمع دارند که بجایزه این عمل مورد توجهات شاهانه خواهند
گردید آن جماعت را از مژده شفقت و مرحمت جمعیت حواس و آسودگی خاطر بهم رسیده
فارغبال بمنازل خود رجعت نمودند و روز دیگر بدرگاه فلک اشتباه آمده انواع توجهات

شاهده کردند و بجهة ضبط مهام انام اعلیحضرت ظل اللهی منصب جلیل القدر وزارت اعظم را
بسر دفتر واقفان علوم طرز آموز و دانایان قواعد و رسوم مجمع البحرین حسب و نسب
مطلع النورین دانش و ادب ینبوع معلومات حکمت آیین سلاله خاندان سید المرسلین
ایران مداری سلطان العلمایی که در زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان و نواب خاقان
رضوان آشیان نیز مدتها باین شغل عظیم امتیاز داشتند و با وجود فضایل و کمالات
حسبی و نسبی برتبه مصاهرت نواب گیتی ستان نیز ممتاز بودند تفویض فرمودند و چون
در عرض ایام ترک اشتغال دنیوی نموده بودند پیوسته بافاضه انوار افاده قلوب طلبه
علوم را از ظلمت شک و شبهه می پرداختند و بنوشتن حواشی و تعلیقات بر کتب معتبره
مثل شرح مختصر اصول و غیره اوقات گرامی مصروف میداشتند و با وجود موانع و عوایق
توفیق زیارت بیت الله الحرام یافته بودند پیوسته مرکوز خاطر ایشان آن بود که بغیر از
مطالعه و مباحثه و دعای دوام دولت روز افزون اعلیحضرت ظل اللهی دیگر اشتغال ننماید
و اوقات عمر عزیز را در مرضیات الهی صرف نماید بنابرین تقلد منصب عظیم القدر وزارت را
راضی نگردیدند تا آنکه بالاخره امتثال امر اشرف را اعظم عبادات و اشرف سعادات دانسته
و التماسا
مباشر امر مزبور گردیدند قورچی باشی و تبعه او سه روز باستقلال تمام از روی جمعیت خاطر به
بارگاه آمده باتفاق نواب ایران مداری برتق و فتق امور قیام و استشمام روایح عنایت
از گلشن تدبیر اعلیحضرت جهان پناهی مینمودند تا آنکه صبح روز یکشنبه و چهارم شهر مذکور
که چهار روز از آن قضیه گذشته بود بنابر انتظام امور سلطنت و خلافت تیغ خورشید
فروغ انتقام از نیام مدارا بر آمده بصواب دید اخلاص کیشان دانش منش نیکو روش
منبع زلال تدابیر صایب دافع سهام افکار ثاقب مقرب الخاقانی علی قباد بیگ چو[illegible]

ایشک

۳۳

ایشک آقاسی باشی حرم علیه عالیه اقبال نشان بر درگاه فلک اشتباه ساکن بودند
ارقام مطاعه باسم صوفی نهاد روشن ضمیر پاک اعتقاد امیر الامرایی مرتضی قلی خان
ایشک آقاسی باشی دیوان بیگی و غلام با اخلاص آستان خلافت نشان سیاوش
خان قوللر آقاسی و فدوی اخلاص توامان قلندر سلطان چوپانقلی آقا حرمت [illegible]
انجام این خدمت داشتند صادر گردیده مقرر شد که علی قباد بیگ جهة جماعت مزبوره
فرستاده قدغن نماید که باستان خلافت مکان حاضر گشته در امتثال فرمان باشند
و بنابر زیادتی اهتمام جان سپار جرات آثار قوی دل تهور شعار واقف دقایق
جلادت فارس مضمار شجاعت و بسالت محرم خلوت انیس جلیس محفل قدس مقرب
الحضرت داود بیگ مهتر رکابخانه خاصه شریفه بشیر روس بازان سپاه صف [illegible]
شارب رحیق پاک اعتقادی برق خرمن سوز همت جرات کیشان سحاب نیسان آمال
مزارع خیر اندیشان محور رضا جوید ظل اللهی مستغرق بحر بیکران جهان پناهی حفظ بیگ
که بعلی بندگان اشرف ممتاز بود با فوجی از جرات منشان کار آگاه که در فنون جلادت
تمام و شاگردان خلف نواب گیتی ستان خلد مقام اند و هر یک روز میدان [illegible]
پور دستان را از بچه میشمارند مسلح و مکمل در خدمت اعلیحضرت خدیو زمان حاضر شده
که اگر امر اشرف صادر گردد در امتثال فرمان کوشش نماید بعد از تمهید این امر فرمان
قضا توامان باحضار حاتم خان نفاذ یافت یکی از چاکران باین خدمت مامور
گردیده مومی الیه را حاضر گردانید آن تیره روز را غرور دولت علاوه خواب غفلت
گشته اراده داشت که برافقت سلطان العلمایی بدستور کشیکخانه در حرم علیه
بر جای مقرر نشسته مصلحت اندیش امور کار و جز تا بر بنه مرتضی قلیخان از قفای در آمده

بیکضرب خنجر رشته حیات آن مغرور را از هم گسیخت و بعد از تبادر و جنبش دستیاران نامبرده
شار الیه بامر چند نفر از غازیان شل امام ویردی بیگ چوله و غیره کار آن ناتمام را
باتمام رسانیدند و نقدی خان که بعد از قتل قورچی باشی مزبور در پناه وجودی نهان مانده بود
از ملاحظه این احوال آغاز نوحه و زاری و تاسف و سوگواری مینمود ابدال بیگ چوله و چند
نفر دیگر از غازیان متوجه شده شمع حیات او را بآب تیغ درخشان خاموش ساختند
و جمعی از عساکر منصوره مامور گردیدند که سایر شرکا جانب از او بقتل رسانیده سرهای ایشان را
بدرگاه فلک پیشگاه حاضر گردانند عزیزخان و عباسقلیخان و علیمیرزا بیگ در اصل شهر
دار السلطنه اصفهان بپایان رسیدند و ابو الفتح بیگ در حین قتل قورچی باشی
در میدان دولتخانه حاضر بود بعد از استماع این اخبار با سید آنکه شاید جانی بدر
برد قرار بر فرار اختیار نموده غافل از آنکه هر کس بنا از این آستان ملایک آشیان
گریزد بسر باز گشت مینماید بالاخره جمعی که در دنبال او رفته بودند آن مخذول را در قریه
برزآباد قهاب که از آنجا تا اصل شهر چهار فرسخ است دریافته بقتل رسانیده سر
او را بدرگاه معلی آوردند و زینل خان بیگلربیگی کوه گیلویه ولد نقدیخان باستناد آنکه
از مقدمات مزبوره اطلاع داشته و حقیقت را بعرض اشرف رسانیده بود مقید
و محبوس گردید مهدیقلی بیگ ولد مرحوم اغورلو خان ایشیک آقاسی باشی سابق بگرفتن
قراخان بیگ برادر قورچی باشی مزبور که در آنوقت در خراسان سردار بود مامور شده
و قلیچ بیگ اردکلو بقتل کلانه مشهور باقی ولد مرحوم امیرگونه خان قاجار که در شیوه
و بهم اندازی و مفتنی تامه داشت مقرر گشت صفی قلی بیگ نواده مرحوم حسن خان
استاجلو بضبط اموال قورچی باشی مقتول مذکور که در قریه علوی همدان بود اختصاص یافت

شاهنظر

۳۴

و شاهنظر بیگ قورچی تفنگ جهت ضبط اسباب و اموال واقعه در کرمان موسی الیه
و گرفتن الغ خان برادر او تعیین شد و اسکندر بیگ قاجار بمقید ساختن موسی قلی
ولد عزیزخان روانه شیروان گردید و ضبط اموال شیروان عزیزخان به نریمان بیگ
توشمالان مرجوع شد و در آنروز ایران مدار سلطان العلماء با ارکان دولت قاهره
تا شب هنگام بفیصل مهام جزئیه و کلیه و رتق و فتق معاملات و تنظیم و تنسیق ممالک اشتغال
نموده ارقام و احکام و فرامین بهر محل از ممالک محروسه صدور می یافت و اقوام امیر گونه خان
نیز در آنروز در زمره خدمتگذاران منتظم و منسلک بود بعد از چند روز بجایزه این
خدمت پسندیده مرتضی قلیخان برتبه بلند قورچی باشیگری و تولیت مزار نواب خاقان
رضوان مکان سرافرازی یافته منصب ایشیک آقاسی باشیگری بایالت ساوه مهدیقلیخان
و امارت دیوان بعالیجاه اغورلو بیگ غلام خاصه شریفه مرجوع شد و ایالت کوه گیلویه
بقوللر آقاسی شفقت شد مواجب مقرب الخاقان علیقلی بیگ بمبلغ سیصد تومان
قرار یافت و الکای ابرقو بتفنگچی آقاسی مقرر شد معرض گردید و داروغگی دار السلطنه قزوین
بکرجانی بیگ و تبریز بصفی قلی بیگ شیره چی باشی و تردیا امام ویردی بیگ و شیراز
بباداده بیگ ارسطاولو ایلچی غلامان که در آنروز خدمات شایسته نموده بودند تفویض
یافتند و سایر جماعت از قورچیان و غلامان و غیره که خدمت و اخلاص از ایشان
بظهور رسیده بود بانعامات و خلاع فاخره سربلند گردیدند این قضیه عظمی که چرخ
دیر سال عالم بآن غرابت مشاهده ننموده بود به نیروی اقبال بیزوال اعلیحضرت ظل اللهی
بسهولت و آسانی گذشت و الحال غبار فتنه که بصرصر حوادث بادیه پیمایان
در هیجان آمده بود بآب شمشیر سیاست منزوی جهان فرو نشست و ساده سلطنت

و سریر عزت بوجود فایض الجود این برگزیدهٔ خالق مهربان آراسته بوده و درگاه
این مفخر تاج و دیهیم ملجا و ملاذ پادشاهان هفت اقلیم باد **ذکر منع فرمودن شرب**
و سایر امور غیر مشروع ذوق نگارش محمدت حضرت عزت کاروان حروف
و نقوش پاک از جادهٔ خامه روانه کشور وجود نموده مانند فوج مور که بر شهد عبور نمایند پای
رفتار بستهٔ محو لذت و محبوس حلاوت صحبت میسازد فحمد الله ثم حمد الله که پس از
اعطار شریعت محمدی و ملت احمدی پیوسته این گوهر والا را لجارست پاسبان
هشیار مغز بیدار دل عقل کامل از تاراج سارق شک و لص وهم حافظ بوده گشودن
ابواب دین بنا را دخول بیت المعمور دل خداشناس برین دزدان قوی بازوی
بامراس مسدود نموده والای حضرت مرتضوی و اولاد اطهار را خط اجازت برگرفتن
این درة التاج ایمان ساخته از فروغ این آفتاب بی کسوف جان ارباب شکوک و شبهات را
کداخته این ناهذا نشین بیت الحرام را از فیض تعمیر خدیوان خداشناس نورآباد گرات
نموده و تصیقل امر فرمان دلان حق بین زنگ کساد از این مرآت خداشناسی زدوده چهره
صدق و حق را که از هجوم نامحرمان در رق تقیه مختفی و محجوب بود بدور باش سنان جان
ستان برگزیدگان این سلسلهٔ جلیله چون مهر جهانتاب جلوه ظهور داده و از جوهر تیغ
درخشان رو شستان این بطلان والاکمال دام در راه اقتدار اهل بطلان نهاده
مرآت نبیین این مردم اکنون ازبدو ظهور از نهار دولت همیشه بهار اعلیحضرت ظل الهی همواره
طبع همیون این حدیقه طراز حسن اعتقاد را به پیراستن گلستان شریعت محمدی سرمایه
شگفتگی کرامت نموده خانچه گردش سبحه را در مذاق رغبتشان نشاه دوران و زلال
شریعت مطهره را کیفیت اقداح مدام ست همت بلند و نیت ارجمند پیوسته در ایام

سلطنت والا عموما و در این ایام که مسند وزارت بوجود نواب سلطان العلمائی
آراسته است خصوصا معطوف بر آنست که دار الملک شرع از سراز دست انداز
راهزنان لاابالی مصون بوده زلال اطاعت باری و پرهیزکاری غبار آلایش نپذیرد
درین ایام که این نیت علیا مانند ثمره باتشگی کسب حلاوت نماید پرایه کمال پوشیده
فرمان همیون شرف نفاذ یافت که دختر رز که از بدپدری و خود رایی با نیک و بد جوش
و زشت رابط اختلاط و آمیزش درست دارد پای در دامان کشیده از حجله برون
انگوری قدم جرات بعشرت آباد خم و آیینه خانه مینا و هودج پیاله و خیابان گردن
صراحی نگذارد و سبزه که چین و زنش روی دندان به آرزوی واسع مشربان به تکلف را
کند سازد مینا را از اصغار اغیر قالب تهی گردیده پیمانه را پای گردش از کار مانده سبو
بهر دو دست بر سر چسپیده برگیتی اشک خونین ندامت عذرخواه گناه شد بطک در
لجه بی پایان حیرت چون کشته طوفان زده قرین اضطراب و بیقراری گردید پیته رفیق
شبانروزی باده است ازین دهشت خنده انتعاشش بر لب خشک ماند چشمه سار
رود را که رشته عیش میکشان بران جریان داشت تف سموم این حکم نافذ هم آواز
موج سراب ساخت و نوعروس دف که از تطابق ضرب نطق سر حلقه ارباب
اصول بود گوش از گوشوارهٔ جلاجل پرداخت کمانچه هدف تیر تغافل و پیمانه از
خجالت تهی دستی همرنگ ساغر گل است زادهٔ تاک نمک نمکت قسم خورده که
گرد سنج نگردد و کباب با نمک حرمان آلوده التزام نوشته که داخل بزم میگساران
نشود از بسیاری ریزه شیشه و پیمانه بیک خیال مه تها بتوهم انکه مبادا افگار شود
از نیر وسعت آباد اصفهان باز مانده در زوایای تجا و بیف ماغ از نوا گزیده

دل عاشق از تکاپوی طلب معشوق در تنگنای سینه آرمیده هوا از تراکم شمیم بادهٔ لعلی که
بر خاک ریخته اعتبار شفق پوشش و سنگریزه را بر ویهٔ عقیق پرورش بود نسیم شمیم آلودگی
از بیم آنکه مبادا بتهمت مستی گرفتار شحنهٔ احتساب از قلعه باد در حباب سر بر نمی آورد و انار
باحتیاط اشتباه صورت آب فراغت نمیخورد بالجمله بادهٔ التفات شاهنشاهی خاطر همیون
از نسق این امر در زمان هیچ یک از پادشاهان وقوع نیافته بود بالکلیه فارغ گردیده چنین
پیوسته باده گساران و میکشان اهل عیش به دستیاری زلفین شاهدان بازاری هنگامه
آرایان محفل بر کاری و ناپرهیزکاری آراسته می بخش از بزم رهگذر فواحش انیز رواج دروغ
تمام بهم رسیده در حجرات خانات بشغل مقرر و معاضدت اراذل و شهدان خیلی بر آورده اند
از علانیه اشتغال داشته و از انجاکه نفس بهیمی را بر قوت عاقله خیره دستی حاصل است
و تحریک شیطان از منهج مستقیم عدول مینمایند جمعی کثیر و جمی غفیر گرد آمده هر یک مبلغ خطیر
بسرکار دیوان بطریق مال و بعنوان ترجمان میرسانیدند همت والای اعلیحضرت ظل رحمانی وجه
مزبور را که مبلغهای کلی میشد سهل انگاشته امر فرمودند که آن بدکاران از امر مزبور نهی فرموده
نگذارند من بعد مرتکب افعال شنیعه گردند و بجهة ازدیاد در رواج شریعت مطهره مقدسه
و ارامنه را نیز از شغل پوستین دوزی و فروختن اغنیام اجناس که شایع شده بر مسلمانان
میفروختند منع فرموده با آنکه بجهة ممانعت مبلغها بسرکار خاصه شریفه میرسانیدند بشرف اجابت
مقرون نگردید امید که پیوسته ارکان شرع مبین ملت متین بتقویت رای متین این خسرو
با قرین مشید باد **شرح سرافرازی یافتن راقم حروف برتبه ارجمند مجلس نویسی**
چنین از روز ازل دهقان قضا نهال ابداع را در بوستان قدرت کامله غرس نموده هر نهال
منتج ثمری و هر شاخی پذیرای بر بیت و شمول تغییر و عموم این امر بمرتبه ایست که هر گیاهی

زبان

زبان بشهادت آن گشوده مرآت هر برگ سبزی صورت وقوع آن از تماشائیان گلشن
ایجاد نموده و هرگاه محسوسات ظاهری که مخمر از آب و گل اند منشاء این امر توانند شد
تخم اخلاص و اعتقاد که منبت زمین پاک دل ارشش منزل است وقوع این بر وجه اتم
و اکمل تواند بود لهذا درین ایام سعادت فرجام نهال اخلاص این بنده مقدار به نیروی خلوص
عقیدت و صفای طویت از ریزش سحاب الطاف خسروانه لباس حضرت و نضارت
پوشیده برتبه بلند مجلس نویسی سرافرازی یافت و بوسیلهٔ علاقه بندگی این آستان
عرش بنیان سر افتخار بر آسمان رسانید پیوسته مامول و مسئول آنست که برهنمایی تایید
و پیشوایی توفیق سالک صراط مستقیم رضاجوئی اعلیحضرت ظل الهی بوده نقد حاصل عمر را بسفیدی
صرف خدمات لایقه و ملازمت که صلاح و فلاح نشاتین بندگان در ضمن آن مندرج است
نماید چنین موجب فرمان قضا جریان مامور است که جواهر واقعات زمان را بدنوامان را در سلک
تحریر کشد مانند صدف با وجود بی زبانی سراپا دست دعا شده از سحاب فیسان رحمت
حضرت عزت استدعای درازی و الای این منظوم مسور مینماید که با وجود کم بضاعتی از عهدهٔ
این امر شگرف بیرون تواند آمد امید که چنین تهی دستی و بی بضاعتی تحفه بارگاه کریمان است
از در بار الهی بحصول مآرب مباهی گردد **ذکر آمدن نذر محمد خان والی ترکستان بدرگاه
جهان پناه** چنین موجد ممکنات بمقتضای حکمت بالغه صاحب گلزار از اصناف بنی نوع
انسان بهترین نتیجه کن فکانست برگزیده متوج تاج امتیاز سازد هر روزی امری موجب
ازدیاد ظهور این مطلب بعرض مشاهدهٔ دیدهٔ ارباب بصیرت میگرداند که در اذعان آن بهیچ
هیچ فردی از افراد را مجال تامل نماند و یکی از علامات دولت روز افزون اعلیحضرت ظل الهی التجای سلطنت
نذر محمد خان والی ترکستانست که بعد از ممانعت خان برادر خود که آمدن مشار الیه بدرگاه معلی سبقت

ذکر بذیرفت بودی نیاز باستان خلافت نشان آورده تفصیل این اجمال آنکه سلطنت پناه
مشار الیه بعد از آنکه امام قلی خان بر مسند سلطنت آنمحال از روی استقلال متمکن گردیده کوس اختیار
و اقتدار بلند آوازه گردانید و چنین در همان ایام اسفندیار خان والی اورگنج بدرود جهان
گذران نموده بعالم بقا انتقال نمود و از و طفل خورد در حد شایسته تقلد امور سلطنت بود نمانده بعد
نذر محمد خان محمد قاسم سلطان نواده خود را با گروهی انبوه بدانحدود فرستاده بد آن سرکار
زحمت آنمحال را بالجمله تصرف درآورد و وقوع این امر موجب ازدیاد شان و شوکت او گردید
و بنا بر حرص بر ادخار نقود و اجناس همگی همت مصروف بران میداشت که از طوایف متعمه
و اجناس آنچه هر یک از امرا و سپاهی و رعایا را بهم رسد نقل بسرکار خود نموده در ضبط آن اهتمام
نماید و بنا برین از اسب و شتر و املاک و غیر ذلک آنچه از هر کس میدید بسرکار خود منسوب
میگردانید تا آنکه امرای بخارا که همواره ما بین ایشان و جماعت بلخ بنا بر همچشمی غبار کدورت
و نفاق ارتفاع داشت تحمل سلوک سلطنت پناه مزبور ننموده باقی یوز را که یکی از امرا
معتبر اوزبکیه است بر انگیختند که در حدود تاشکند سر از ربقه اطاعت کشیده تخم طریق
نافرمانی کرد و باقی یوز بموجب توطیه و تمهید یلنگتوش و سایر امرا عمل نموده نذر محمد خان
جنود اوزبکیه را سر کرده عبد العزیز خان ولد خود بدفع باقی یوز نامزد فرموده امرا
بدین عزیمت چند منزل پیموده در سر منزل بخارا توقف کرده مافی الضمیر را با عبد العزیز خان
در مقام اعلان درآوردند نخست عبد العزیز خان ابا نموده بالاخره جلوس شیطان
و حب جاه و ریاست که مجبول انسانست بتقلد سلطنت راضی گردید و المان اوزبک
و اجامره بخارا که اخس ناس اند بمحض اشعار آن خبر شروع بتاراج اموال و اسباب سلطنت پناه
مزبور نموده موما الیه دیگر مجال توقف در بخارا ندیده بر جناح استعجال روانه بلخ گردید

و عبد العزیز

٤٧

و عبد العزیز خان با یلنگتوش و امرا داخل بخارا گردیده در اندیشه آن میبودند که
نذر محمد خان از بلخ بیرون کرده الکاء ترکستان را بلا منازع و مشارک تصرف نمایند
و نذر محمد خان بعد از دخول بلخ ما بعد و چند از امرا که برفاقت او آمده بودند در تدبیر
استخلاص ملک میبودند بنا چار ابواب داد و دهش بر لشکری گشوده در طلب قلوب
و استرضای خاطر ایشان سعی مینمود و چون رشته انتظام و اتساق احوال او از هم گسسته بود
هر یک از ملازمان که استیفا حظ مینمودند بلا توقف نزد عبد العزیز خان میرفتند
و چون سلطنت پناه مزبور را وثوق بر احوال و اعمال ایشان نمانده بود همواره با احتیاط
بوده ارتکاب نزد کمتر میکرد و بدین سبب عبد العزیز خان و تتبع چیره دستی آغاز نهاده
هر روز محال از محال بلخ را تاخت مینمودند بعد از وقوع این امور سلطنت پناه نذر محمد خان
رای برآن قرار گرفت که از هندوستان استمداد نماید غافل از آنکه ورود آن جماعت
از دیاد تیره بختی و پریشانی مشار الیه خواهد شد تا آنکه والی هندوستان مراد بخش ولد خود را
با علیمردان خان و جمعی از امرا بصوب بلخ فرستاده جماعت مزبور به هر محل که وارد میگردید
ضابطان ثغور و مستحفظان قلاع بنا بر آنکه معاون و معاضد ایشان خواهند بود ایشان را
در قلاع راه میدادند و آن قوم حیلت اندیش این معنی را فتح مبین نام نهاده قلاع و الکا را
تصرف نموده صاحب صوبه تعیین مینمودند و نذر محمد خان بسبب اختلال اوضاع از حقیقت
عذر ان گروه پیش از آنکه جماعت مزبور داخل بلخ گردند مطلع نگردید بعد از ورود بلخ
که از کیفیت فریب ایشان اطلاع حاصل نمود دیگر توقف را مجال ندیده تلیم آستان
عرش نشان را وجهه همت گردانیده باتفاق قتلق محمد خان ولد و [illegible] پیره خود
که حاکم اورگنج بود و بعد از اختلال احوال نذر محمد خان از اورگنج ببلخ آمده نزد خان مزبور بود

روانه درگاه جهان پناه گردیدند **ذکر تعیین کردن محمد بیگ غلام خاصه شریفه یساول صحبت و محمد علی بیگ ناظر بیوتات بمهمانداری نذر محمد خان** چون سلطنت پناه نذر محمد خان
از جنود منهزم فرار نموده با ولد و پسرزاده خود و معدودی چند از ازبکیه الی الکاء
مرو رسید و علیقلی خان بیگلربیگی مرو و غلام خاصه شریفه از ورود مشار الیه اطلاع حاصل نموده
و خبر را بمهمانداری تعیین کرده حقیقت را معروض پایه خلافت مصیر گردانیدند و نواب
اعلیحضرت ظل اللهی که مروت و کرم و غریب نوازی و مردی را با غنچه شیوه کریمه ایشانست
محمد بیگ یساول صحبت را با مبلغ کمهزار تومان اشرفی باستقبال سلطنت پناه مزبور فرستادند
و ارقام و احکام باسم بیگلربیگیان و امرای عظام و کارکنان ممالک محروسه صادر گردید
که بهر منزلی از منازل که سلطنت پناه مزبور وارد گردد نهایت تعظیم و تکریم و تبجیل بعمل
رسانیده در لوازم خدمتگذاری و مهمانداری دقیقه فوت و فروگذاشت ننمایند و نامه
محبت ختامه باسم سلطنت پناه مزبور مشتمل بر تفقدات گوناگون غرض صدور یافت
و اقبال پناه و شما محمد علی بیگ اصفهانی ناظر بیوتات را که مدتهای مدید در زمان نواب
گیتی ستان فردوس مکان علیین آشیان و نواب خاقان رضوان مکان از باریافتگان بساط
قرب و راتق و فاتق امور بود بخدمت مهمانداری سلطنت پناه مذکور تعیین فرموده مقرر داشتند
که با نقود و اجناس تعیناتی متعاقب محمد بیگ روانه شود و ایالت و شوکت پناه مهدیقلی خان
ایشیک آقاسی باشی حاکم الکاء ری نیز مقرر شد که بعد از نظارت پناه مزبور روانه شده
در منزل سلطنت پناه مزبور وارد الکاء او میشود لوازم خدمت نیز بانه بتقدیم رسانیده
مشار الیه را بدرگاه معلی آورد و چون سلطنت پناه مشار الیه بر سبیل استعجال روانه درگاه
معلی بود در الکاء مرو سه روز بیش توقف ننموده بر سبیل ایلغار روانه مشهد مقدس گردید

و محمد بیگ در مشهد احراز ملاقات خان مزبور نموده باتفاق روانه درگاه جهان پناه
گردیدند مرتضی قلی خان بیگلربیگی مشهد مقدس و پیر اسمعیل خان حاکم نیشابور و محراب خان
بیگلربیگی استرآباد در حین ورود خان مزبور بالکاء متعلقه ایشان هریک با قشون و لشکر
از حد افزون استقبال نموده پیشکش و هدایای لایقه گذرانیدند و نظارت پناه مزبور که بمهمانداری
تعیین شده بود در الکاء بسطام ادراک ملاقات سلطنت پناه مزبور نموده نقود و اجناس
بیشمار که از دربار اقبال اتصال یافته بود با چند راس اسب بزین زرین و لجام مرصع
بجواهر قیمتی بنظر خان مزبور رسانید و سلطنت پناه مشار الیه را از مشاهده انحال استظهار
مالا کلام بهم رسیده در آمدن بسارعت مینمود تا وارد الکاء ایشیک آقاسی باشی گردیدند
و ایالت پناه مزبور نیز منزل و ارمغان بسیار و تحف و هدایای بیشمار از نقد و جنس و اسب
و شتر و غیر ذلک گذرانیده و لوازم اعزاز جد و اجتهاد بتقدیم رسانید و باتفاق
روانه درگاه فلک اشتباه گردید حقیقت بموقف عرض رسانیدند و فرمان همایون نفاذ
پیوست که طوایف امم و اصناف بنی آدم از سادات و فضلا و سپاهی و رعایا
و اهل اصول و نغمات و ارباب معارک فوج فوج باستقبال خان مزبور شتافته ابواب
عیش و طرب بر روی آن خان گرامی نسب مفتوح سازند و تهیه چراغان اطراف میدان
نقش جهان نموده آتشبازان اشکال و تماثیل ترتیب نمایند که در هنگام ورود مقرر شود
هریک اعجوبه کاری خود را در آن امر منجر بظهور رسانند و از منازل مرحوم میرزا تقی
اعتماد الدوله که بجهة سکنی سلطنت پناه مزبور مهیا شده تا قریه دولت آباد که مسافت
آن سه فرسنگ است اقمشه گرانبها از زربفت و مخمل و اطلس و دیبا فرش نمایند بعد از
انجام این امور معروض پایه افتخار سرادقات جاه و جلال گردید که خان مزبور وارد قریه

ولت آباد شده گروها گروه مردم باستقبال شتافته از در دولتخانهٔ مبارکه تا قریب دو
در رویه تفنگچی از سوار و پیاده صف کشیده و پای انداز بنوعی که غرض در یافت گسترده
گردید و اعلیحضرت ظل اللهی نیز هم رکاب دولت و هم عنان اقبال با ارکان دولت و اعیان حضرت
و خاصان و مقربان سوار شده استقبال خان مزبور نمودند در اثنای راه ملاقات واقع
بر روی اسب یکدیگر را دریافتند و چون مراکب خان مزبور بجهة طی مسافت بعیده ماندگی بهم رسانیده
داشت یکی از جلوهای خاصه که بزین و لجام مرصع قیمتی بخان فرشان عنایت فرمودند باتفاق
متوجه شهر گشته در اثنای راه بمصاقل کلمات دلپذیر زنگ کلفت از آئینهٔ خاطر خان بی نظیر
میزدودند و آن اسیر سلسلهٔ آلام و مقید دام حوادث ایام را بمفتاح لسان اعجاز بیان
از قید کدورت بری آورده بودند و در آن روز کثرت سوار و پیاده بمرتبه بود که آسمان خورشید جهان
افروز را در خاک پنهان کرده بود و دیدهٔ روزگار روز رستخیز را برأی العین مشاهده مینمود
و ابیات راقم را بر زبان میراند نظم زبس مرد و مرکب در ین جایگاه ؛ ز شش سوی تنگ
بر کس بسته راه ؛ شمار سپه را ندانست کس ؛ هوا قحط شد از برای نفس ؛ و در آن روز
بموجب فرمان واجب الاذعان در باغ خاصهٔ شریفه مشهور بنقوشخانه واقع در دروازهٔ
طوقچی بزم شاهانه آراسته مطعومات و مشروبات بی اندازه مهیا و آماده گردانیده
نواب اعلیحضرت ظل اللهی باتفاق خان فرشان در باغ مزبور فرود آمده مشغول صحبت عشرت
گردیدند ارباب طرب که هر یک در فن خود نادرهٔ عصر اند هنگامه آرا گشته ترانهای رنگین
و نواهای مختلف ناهید را حلقه در گوش کشیدند و اعلیحضرت ظل اللهی که بشیوهٔ فصیح کلامی
از تاجداران ممتاز اند از هر گونه مطالب سخن در پیوسته بنوادر کلمات اعجاز آیات آن
پادشاه کهن سال را غریق لجهٔ بحر حیرت گردانیدند چنین محل حیرت باشد که بر و شناخت گردد

دربین در عنفوان ریعان شباب مادر چندین مراتب کمال کتاب هر یک از آن شهزادگان
دانش اند وزرا در مدتهای متمادی بدشواری حاصل میگردد شده اند و بعد از کشیدن مطعومات
و مشروبات و انقضای صحبت سوار شده روانهٔ شهر گردیدند تا در دولتخانهٔ مبارکه همراه بوده
خان فرشان از آنجا روانهٔ منزلی که جهت ایشان تعیین نموده بودند گشتند شرح
آتشبازی و روانه نمودن خان فرشان را بصوب ترکستان چون چراغ دولت
هر یک از فرمان روایان که بصرصر حوادث منطفی شده بوسیله از مشکوة اقبال
ابدی الضیاء این خاقان والا منزلت مستضی گردیده و هر یک از فرمان روایان که باقتباس
انوار دولت روی نیاز باین آستان که مرجع آمال جهانیانست آورده اند و انواع انعام
و احسان یافته اند لهذا بر پیشگاه ضمیر والا که از انوار تجلیات الهی روشنست چنان پرتو افگند
که خلوت دل آن خان والاشان را که از دود اعمال ناهنجار ممود تیره گشته اند و ده بود بتفریح
چراغان و اعجوبه کاری استادان آتشباز ظلمت زداد فروغ بخش گردند در شب مقدم
شهر رمضان المبارک بموجب فرمان واجب الاذعان هنگامهٔ این تماشا گرم کرده
عمارات میدان نقش جهان را که در وسعت و فسحت نمودار آسمانست بشمع چراغان
آراسته شد نظم چراغ افروخت از اندازه بیرون ؛ در آن شب شد زمین هم جنس گردون ؛
جهان گردید گلشن از نکویی ؛ برآمد آفتاب از خاک گویی ؛ ز دلها گرد غم گردید رفته ؛
بیکدم شد گلستانها شگفته ؛ استادان آتشباز اشکال و تماثیل عجائب که مرتب ساخته
بودند از شراب شفق رنگ پیمانهٔ سنگ و آهن قرین نعرهٔ مستان و دست افشانی
سماع صوفیان میگردانیدند اعلیحضرت ظل اللهی باتفاق خان مزبور در تالار دولتخانهٔ مبارکه
بزم افروز هنگامه آرا شده تماشای آن بزم غریب مینمودند و خان والاشان مشعوف بآن

از ملاحظهٔ آن جشن دلپذیر بهجات نموده خرمن غمهای اندوخته را با آتش دلگرمی آن هنگام
سوخته تا نیمشب باین دستور بازار جشن و سرور گرم گردید و بعد از انقضای صحبت که هنگام
آسایش و استراحت رسید نذر محمد خان با منسوبان دستوری خواسته روانهٔ منزل خود
گردیدند و بعد از وقوع این جشن بنابر کبر سن و طی مسافت بعیده مزاج نذر محمد خان از نهج
استقامت عدول نموده حقیقت این معنی معروض پایه فلکان سرادقات جاه و جلال گشته
حکمت و حذاقت شعار جالینوس الزمان حکیم محمد حسین قمی طبیب را که تجربه اندوزی
فراهم آورده مامور ساختند که بمعالجه اشتغال نماید و چنین قدوم میمنت لزوم اعلیحضرت ظل الهی
در شفای علیل مزاجان دار الشفای امکان خاصیت انفاس عیسویت و مراعات خاطر مهمانان را
بر ذمت همت فرض عین و عین فرض پنداشته(?) بقصد ملاقات خان مزبور دیده رکاب را
از فیض مقدم شریف روشن گردانیده روانه گردیدند نذر محمد خان از استماع این مژده
دلپذیر خوشدل و خندان شده پای انداز لایق گسترده استقبال نمود و بعد از ادای
خدمت زبان بعذر شفقتهای گوناگون گشوده شرایط آدمیت بتقدیم رسانیده و بیمن
قدوم صحت لزوم خسروانه عارضهٔ خان مزبور زایل گردید و بعد از چند روز کس فرستاده
طالب رخصت انصراف و کومک شد اعلیحضرت ظل الهی فرمودند که بعون عنایت الهی و نیروی
اقبال بی زوال انجاح مرام آن سلطنت پناه وجه همت والاست اما چنین عسکر فیروزی اثر
و سپاه نصرت پناه بنابر وقوع امنیت و اطمینان که بدستیاری الطاف الهی و اقبال نامتناهی
حاصل است در اقصای ممالک منتشرند مناسب چنان مینماید که چند روزی مشغول عیش و نشاط
و سیر و شکار بوده مرفه الحال باشند که فرامین و مناشیر بنام امرا و حکام در باب اجتماع
عساکر منصوره صدور یابد و بعد از جمعیت لشکر قیامت اثر بقصد استیصال دشمن

و استخلاص ملک موروثی از ایادی متغلبه روانه گردند آن خان بی اطمینان بجهت پریشانی دماغ
و شوریدگی خاطر با تغییر رضا(?) نگردیده مسالک طریق مبالغه و الحاح گردید و چون بهیچ وجه من الوجوه
قرار تغییر(?) با مولی(?) را صورت امکان نداشت بنابران نقود و اجناس بیکران با دو بایان(?)
مرصع نشان با زین و لجام مرصع قیمتی که از وسع امکان نگنجد جهت آن سلطنت پناه و سنان(?)
و ایالت پناه ساروخان طالش را که بزیور تدابیر صائبه آراسته است سردار لشکر ظفر
نشان نموده برفاقت سلطنت پناه مزبور روانه گردانیدند و احکام جهان مطاع عالم مطیع
شرف صدور و عز ورود یافت که امرای عظام خراسان که جمعیت ایشان بسهولت
صورت امکان دارد نزد سردار مزبور جمعیت نموده در استرداد ملک موروثی سلطنت پناه
مزبور حسن اهتمام بظهور رسانند و سلطنت پناه مذکور بموافقت بخت و اورنگ تاج و تخت
از درماندگان(?) بهشت نشان که غیرت افزای جنان و رشک فرمای گلشن فیروزه گون
آسمانست بسیر و شکار اشتغال نموده از ظرایف اجناس قیمتی و عمارات دلپذیر
آن خطهٔ ارم نظیر از زمان نواب گیتی ستان الی الآن مهیا و آماده است آنچه خواهش
خاطر رقم انتخاب بران کشیده برداشته بعنوان ملکیت تصرف نموده باین عنوان
با ساروخان روانهٔ خراسان گردیده در مشهد مقدس معلی رحل اقامت انداخت مخالفان
از استماع این خبر بی تاب و توان شده قرین حیرت بی اندازه گردیدند و طوایف قلماق
و سایر طوایف اوزبکیه که از آن خان خجسته نشان روگردان شده بودند از بیم تیغ بی امان
عساکر ظفر نشان کس نزد محمد خان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند نذر محمد خان
بمظاهرت و معاضدت سپاه ظفر پناه مستظهر گشته در حوالی ماروچاق بجماعت قلماق
ملحق گردید و چنین از سطوت جارزان(?) مزبور صولت قزلباش طریق آمد شد بر جنود مسدود

سده بود و در اندک روز قحط غلا بر آن طایفه افتاده استیلا یافته تسلیم آن ملک
فتح الفضا رضا دادند و بر سبیل تعاقب و توالی کس فرستاده نذر محمد خان را طلب نمودند
و نذر محمد خان بمظاهرت اقبال جهانبانی روانه گردید و آن ملک را که اندیشه تسخیر آن دشوار
مینمود با آسانی بدست آورده به برنده سلطنت متمکن گردید و در این آمد و شد سوای ملک موروثی
که بتصرف آن سلطنت پناه آمده قریب پنجاه هزار تومان از نقود و اجناس از سرکار خاصه شریفه
واصل سلطنت پناه مزبور گردیده امیدوار که پیوسته آستان عرش نشان ملجاء ملهوفان جهان
و خواقین دهر نشان بوده باشد **ذکر آمدن خان نثار خان و ارسلان بیک ایلچیان والا
هندوستان و شرح شکار جوش طاهر** چون ولایت بلخ بشرحی که مسبوق گردید پذیرفت
بتصرف والا هندوستان در آمده سلطنت پناه نذر محمد خان برفاقت توفیق احرام طواف
آستان فلک نشان بسته روی ارادت بدین درگاه بیا آورد و حقیقت این معنی گوش زد
والا هندوستان شده حیله اضطراب بکاخ دماغ آن پادشاه حیرت شکاه راه یافته
از ستکاش تدبیر قرار بر آن داد که شخصی را بر سبیل حجابت روانه درگاه جهان پناه گرداند
که از گفتار نرم دیوار آهن در پیش سیلاب افواج بحر امواج تواند کشید بنابراین
میر عزیز را که بمزید زبان دانی امتیاز داشت برسم حجابت نزد سلطنت پناه نذر محمد خان
فرستاد که شاید به نیروی چرب زبانی شمع شان شعله انتقام نذر محمد خان را در فتیله تسخیر
تواند آورد و خان نثار خان را که سه هزاری منصب و از همگنان امتیاز تمام داشت با ارمغان
و سوغات و اجناس قیمتی و جواهر گرانبها روانه درگاه جهان پناه ساخت و بعد از ارسال
آن دو سخن طراز اندازه شناس ارسلان بیک که در مقام ترقی و تربیت داشت بکمربند
شمشیر مرصع بالماس و جواهر قیمتی و نفایس روانه نمود و خبر ورود ایلچیان مزبور با کاشان

ممالک

ممالک محروسه بعد از آنکه نذر محمد خان کامیاب و کامران روانه شده بود معروض پایه فغفوران
سرادقات جاه و جلال گردید و میرزا محسن اصفهانی مستوفی خاصه که در زمان خاقان رضوان مکان
مهمانداری صفدر خان مومی الیه مرجوع بود بمهمانداری خان نثار خان معین گشته روانه شد
و مبلغ خطیر بجهت اخراجات ایلچی مزبور و توابع و لواحق و اسب و زین بازین لجام و یراق
و خلاع فاخره مصحوب مومی الیه ارسال یافت میرزا محسن از راه دار العباده یزد روانه شده
در الکاء طبس با ایلچی مزبور ملاقات نموده مشار الیه را بانعامات شاهانه و الطاف خسروانه
مستمال گردانیده باتفاق از شوق عتبه بوسی آستان خلافت نشان سجده در جبین قصان
روانه گردیدند و در سایر جا خاطرخواه ایشان بود باتفاق ارسلان بیک داخل اصفهان شده
بمنزلی که تعیین یافته بود نزول نمودند و بعد از چند روز بشرف پای بوس که حیات افزا لب
بدعاست وصول آن یافته سرافراز گردیده و نامه محبت نگار و ارمغان بشمار بنظر اعلیحضرت
ظل اللهی گذرانیده و از صفحه زبان که کتاب سر الهیت گزاره و یکتا دلی و سر دودمان
همیون پادشاهان هند را باین آستان والا متعلق است نموده مسند علی رادیه جلوس
گردید و از اعلیحضرت ظل اللهی بنوازشات گوناگون اختصاص یافت و چون عدم تعرض
الکاء هندوستان و سالم بودن آن ملک از صدمه سیلاب تیغ بی امان مبارزان اطمینان بخش
خاطر آن دریوزه گر احسان شد و بعد از چند روز که بر موائد بر داشتن سبحان بود و مبلغ خطیر
که گنج خیال از بر داشتن آن عاجز بود ارسال یافت و چون در هنگام بزم ملاحظه طور نشست
و برخاست دلکش شنیده و محفل آرایی و مجلس گذار شده بود لازم نمود که بسکتازی و تیر اندازی
و شمشیر زنی و صید افکنی نیز ملاحظه دیده اعتبار ایالت پناه مزبور گردد و در سه نوبت که موکب
اقبال بشکار کلنگ و آهو و کبک و تیهو و سایر وحوش و طیور نهضت مینمود مشار الیه را

از ملتزمان رکاب همایون شمرده همراه بردند و در شکاری از چابک سواری و سگ صید اندازی
شیوهٔ چند که باعث تعجب نظارگیان دشوارپسند تواند بود بظهور رسانیدند و موجب حیرت
تماشائیان گشت نخستین در شکار حوض ها که بجرگه شکار کوهی فراهم آمده بود بیک نقطه
مهر تفنگ رقم انتخاب بر هر صید که از هم کلان تری داشت کشیدند با اختیار مقدار نخستین ابجر
هندوستان باوج آسمان رسید الحق این شیوه با آیینی بتقدیم رسید که دعا را در کوچه بن بست
زبان ضبط توان نمود و همان تفنگ خاص را با ابجر زبور انعام فرمودند و چنین از رهگذر مرور عبور
برخیال شامخه و اعلام راسته جاپا کار احصاری ساختن صید بروجه اتم میسر نگردیده و نخجیر
در خور خواهش و صید افکنی فراهم نیامده بود حکم نافذ جریان یافت که در حوالی دوتن دام
شکار از حلقهٔ جرگه پردن از چند و چون گسترده کرده و ایالت آداب آگاهی منظور انظار عنایات
شاهنشاهانه ولیدی خان امیر شکار باشی و کاردان صافی نهاد شایسته خدمت صاحبان عمل
و داد معرب حضرت سلطانی قلندر سلطان قیلیچی آقاسی بترتیب و انتظام آن شکارگاه مامور گردیدند
و امیر شکار باشی بفطانت ذاتی و لطف و نسق را که نقیض یکدیگرند چون سرنگین صورت اتحاد
پوشیده در پرورش احوال مردم جرگه که از سی فرسنگ راه دایره کردار ایستاده بند بنج
بجنش پیر فندکوشش فراوان نموده در وادی بی آبی تهیهٔ آب ضروریات ایشان کرده نحو عجب
سگالش آن کار بود که بیابان نورد از اغبار عطش بر دامان لب و دهان ننشست و در رشتهٔ
تدبیر آن کار آگاهان دایرهٔ جرگه مانند عقد گوهر اتساق و انتظام یافت و سیر شکاریان
بدامی یکفرسنخ در یکفرسنخ گسترده بودند منتهی گردیده و آن کار آگاهان عریضه مشتمل بر اتمام کار
و جمعیت شکار بدربار آسمان اشتهار فرستاده موکب آفتاب قرین جاه و جلال در حرکت آمده
مقرر گردید که ابجر زبور نیز در رکاب ظفر انتساب بوده و بعد از وصول بصیدگاه دام گ

آهوی نظر

آهوی نظر در طی طول و عرض آن فرسوده گردد پر از غنا غزالان محفوظ گردید اعلیحضرت
ظل الهی با چند نفر از خاصان داخل دام گردیده باقی عساکر از خارج دام حلقهٔ دیگر ترتیب دادند
نظم بگرد آهوان ترکان خونخوار ❊ صف مژگان نموده نرگس یار ❊ در آن هنگام از شاخ گوزنان
درختستان خشک شد نمایان ❊ بالجمله اعلیحضرت ظل الهی با هندویان و کیهان مشغول صید افکنی
گردیدند سیل خون غزالان روی زمین را پرنیان آل پوشیده در هر سوی غوارها از آب لعل
بدخشان جوشید دامان اهل دایره مانند لاله از خون رنگین بود و چشم سیاه غزالان
در آن زمین شگرف گون چون داغ لاله می نمود اعلیحضرت ظل الله از خدنگ جان ستان
زخم را با بخیه مقارن داشتند و از قطرات خون نخجیر لاله و گل بر زمین پیدا شد نظم
سبکدست زانگونه بردی بتیغ ❊ که از صید را جان نیاید بتیغ ❊ و در اثنای شکار بخاطر مبارک
پرتو افکند که در شیوهٔ تحکم اندازی موشکافی بکار رود فرمودند که تواند بود که بهر از دو شاخ
بجوبه تیر و گوهر آبدار دیده صید بیزان مغز کشیده گردد مستمعان از زبان اقرار بامتناع
این گوهر گویا گردید مقارن انحال صیدی نمودار گشته نواب اعلیحضرت ظل الهی در خانه
کمان درآمده کشفشار زیور کردار پوشیدند و خروش فغان از جان سیاسیان باوج
کیوان رسید نظم چنان یافت ناوک زشستش گشاد ❊ که بد خواند آیت و ان یکاد ❊
مقارن آنحال تحکم اندازی فطانت ذاتی که موشکاف دقایق رموز غیبیست سمت ظهور
پذیرفت تفصیل اینرا جمال آنکه بعد از وقوع این مقرر فرمودند که امرا و ملتزمان رکاب
عزت در خدمت اشرف کماندازی نمایند در اثنا آنحال ابجر را بخاطر رسید که چنین
زور کمان هندوستان معلوم است که تا چه غایت اگر کمان مناسب بازوی او ساخته
شود بقدر درین کار بذل جهد تواند نمود مقارن اینحال مشلت اعلیحضرت ظل الهی از کمان

خاص کانه موافق بازوی مومی الیه غایت و نمودند از ظهور این امر غریب تعجبات گوناگون
روی داده ایلچی زبان به ثنا گوید و دعاگستری و محمدت سگالی گشوده چنین از فوران خون
صید لباس مومی الیه آلایش پذیرفته بود بخلاع فاخره سربلند گردید بعد از آنکه خاطر
از شغل صید افکنی فارغ شد و اصناف امم بصید اندازی رخصت یافتند سوای آنچه هر یک
از آن گروه را بدست افتاده تصرف نمودند عدد صید شش هزار رسید و در نهایت
کامرانی بمقر سلطنت رجوع نموده ایلچی را رخصت انصراف ارزانی داشتند و ایالت
پناه اوتار خان را تعیین نمودند که برسم حجابت روانه هندوستان شود و ایلچی در نهایت
خرمی و خوشنودی روانه گردید و از نقود و اجناس آنچه جهة در عرض آمد و در وقت قریب
یازده هزار تومان واصل ایلچی مزبور شد امید که پیوسته شکار مآرب در کمند و جان اعادی
مانند اجساد حیوانات شکاری از سهام جانگزای مجروح و خسته باد وقایع که در این سال
ایالت و شوکت پناه منتجب الامراء العظام مرتضی قلیخان قاجار خلف محمد خان که مدتی بایالت
مرو و بعد از آن بایالت مشهد مقدس سرافراز بود بنا بر خدمات لایقه که از مشار الیه
و والد او در این دودمان خلافت مکان بمنصه ظهور رسیده بود برتبه سپهسالاری ایران
و ایالت قلمرو علیشکر امتیاز یافت و ایالت الکای مشهد مقدس که بمومی الیه مرجوع
بود بدستور بایالت پناه قرچقای خان شفقت شد تولیت آستانه مقدسه منوره
مطهره عرش درجه امام ضامن علیه السلام که برحمت پناه میرزا محسن رضوی مرحوم
بسیادت و نجابت پناه سلالة السادات و النجباء میرزا باقر رضوی که بصفات کمال آراسته است
تفویض یافت و بکار بیگلربیگی الکای جوز سعد کیخسرو خان چرکس که از مرتبه یوزباشیگری
غلامان برتبه بیادل صحبت سرافرازی یافته بود شفقت شد

بر ضمیر روشندلان مخفی نماند
در دانستن هیچ امری فروگذاشت نکرده اند پوشیده نخواهد بود که افتادگی تحیت
برومند و خاکساری پایه ایست بنهایت بلند تا دانه را دهقان از چشم و دامن بر خاک
بی اعتباری نیفشاند علم خضراء نشود و تا بر تارک نیفرازد و سنگ شکست و گداز تن قبول
آمیز سازش آیینه روشن نسازد بمقتضی این خبر در این سال پایه رفعت زمین که افتادگی
و پستی را بر طاق بلند نهاده با آسمان رسید و لوای برتری خاک باوج افلاک کشید یعنی
این حسن و حسن و نشان و معمار سرای قلوب جهانیان متوجه بنای افراشتن انجمن
بنای بلند پایه از خاک کم ظرف تنگ مایه بدان مینماید که کدو از تخم کدو حاصل آید
با سنبله از دانه بالا فزون گشاید عقل از تماشای این زیبا عمارت غریق بحر
حیرتست که آیا آسمان بر زمین آمده یا زمین با آسمان رسیده امهات سفلی را از
آباء علوی تا اکنون خلقی چنین پدر تواند بود بدین عنوان نزاده و بزرگی در
تر را چنین نقشی تا امروز نشسته صحیفه خیال بر نقش بستن تمثالش تنگ و
براق فکر را پای سرعت در طی طول و عرضش لنگست سکان شرق و غرب از
توفیق تماشای این قبه زرانده و یافته اند اقلیم رابع را آسمان چهارم میدانند
این زیبا بنا را خورشید عالم خاک میشمارند نظم اوج فلک هست ز بالاکشش کم
طاق زان پشت نموده است خم ؛ بسکه بود وسعتش از حد فزون ؛ حرف
نرفتست از آنجا برون ؛ این قصر مذهب کاخ زرانده در سنه تنگوز ئیل
هزار و پنجاه و هفت زیور تعمیر پوشید ارباب طبع و اهل نظم در باب بنای آن
تواریخ گفته و بالماس فکر گوهرهای آبدار معانی سفته اند از جمله این مصراع بخاطر فا

در وصف [illegible] گفته شد

ایران مدار سلطان العلما رسیده بود که مبارک ترین بناهای دنیا و بالفعل همین تاریخ بر کتابه
آن بنا عمارت منقوش است در رقم حروف را نیز این تاریخ بخاطر رسیده که نظم
مرحبا دولت سرای خسرو ایرانیان ٭ ای مبارک منزل عیش و نشاط جاودان ٭ کی توان
گنجاند شرح وسعتش را در سخن ٭ کوته از اندازهٔ عرصش بود طول بیان ٭ زانکه فرش آستان
اوست سقف آسمان ٭ هر کجا بهر تماشا یا تماشا ممکن است ٭ رشتهٔ مجنون صیت خویش
از قیروان تا قیروان ٭ گفتم گر ابتدا او انتها پیدا اشتی ٭ سایه او را سواد کشور هندوستان ٭
هست چون اینخانه از شاهی چو چشم عالمست ٭ سال تاریخش از آن شد خانه چشم جهان ٭
و بنادیدگان جهانگرد که چون چرخ کهن سال بر کرهٔ خاک گشته اند متفق اند که نوعروس چنین
از ما در خاک در وجود نیامده و دلبری بدین زیبایی گلگونه ربا ندیده که برغدار هردم فریب نمایدش
زمینش دلنشین و قبابش گردون نشان نسبتش از خاک و نازش بر آسمانست امید که تا قبه
گردون در اضطراب و روانست این بنای راسخ البنیان منزل دولت جاوید این خسرو کامیاب
از تقاطر رشحات سحاب الطاف کردگار و هبوب نسایم
عنایت آفریدگار از بحر زخار سلطنت و دریای بیکران خلافت سحاب بنیان گوهربار
و ابر دُرنثار اوج گرفته ترشح آغاز نهاد و صدف عصمت حامل دُرِ شاهوار جلالت
و برتری گردید و این دُر گرامی در ساعتی مسعود و زمانی محمود آرایش تاج بشید و بهیم شد
کام و ز کار این نوبادهٔ نهال سلطنت شیرین و گلزار خلافت ازین گل همیشه بوستان
دولت [illegible] امید که در این لآلی از دریای شاهنشاهی ساحل وجود متوالی و موج این
دریای زخار و ریزش این سحاب گوهربار مستدام و لایزال باد
سلطان قدرت کامل ایزد توانا

کو جهان امکان و شهرستان زمین و آسمان به نیروی شوکت و چیره دستی عدالت
و سیاست او انتظام دارد معمورهٔ ربع مسکون فراگ سجده گاه صدرنشینان بزم سپهر
بوقلمون و مطاف مجرمان محمل نشین گردونست بیابانی اقبال به زوال شهریاران
و توسط بخت بلند تاجداران از دست انداز و بران و تاراج نا بسامانی محافظت
و محارست مینماید از اینجاست که دیده وران دقیقه بین و دانش وران صاحب یقین
تیقظ آگاهی سلاطین عدالت آیین را در محارست اقلیم سلطنت و پاسداری دار الملک
حشمت بمنزلهٔ باغبانی که آبیاری دست سعی و باری زند در طراوت بخشی و نضارت افزایی
ریاحین حدایق میگرددد دانسته اند چنانچه از سهو هشیاری و خبرداری باغبانان هجوم لشکر
بیگانهٔ سبزهٔ خودرو و جابر شاهدان بوستان خفنگ میباز دار کیا از مسند آرایان
و فرمان روایان را از پرروری نشاء هوش بر دار صهبا دولت دیدهٔ آگاهی بر خوابش
راحت مانند چشم صورت مشغول خواب غفلت کرده هر آینه دامن گلهای اجلال
از دست انداز خار اختلال آسوده و فارغبال نخواهد بود الحمد و المنه که این ساقی
حضرت رحمن و آفتاب سماوات شرع عرفان را آغاز ایراق نهال دولت و دمیدن ازاهیر
بستانسرای سلطنت پیوسته بمعاضدت بخت بیدار و دل هشیار از خوردن آب
هر برگ این حدیقه همیشه بهار خبردار نمود و در اوقاتی که خاطر از تنسیق امور جهانگیری
و جهانداری فراغت حاصل نموده طالب قرار و آرام می باشند بشنیدن داستانهای سیاست
و استماع شرح اطوار و آثار سلاطین سلف که آباء علوی [illegible] سفلی را فرزندان خلف اند
اوقات شریف صرف مینمایند و از آن نسخهٔ اعتبار که تغییر نقوش لیل و نهار آن درس
آگاهی میخوانند و پیوسته همت والانهمت مصروف بر آن میدارند که تلافی خسران

وجبر نقصان که در ملک ایران واقع شده مرخص کرده شود و در این سال مسنه سابع ملک اعلی
براورنگ سلطنت عظمی و دارایی کبری است چون خاطر همیون بالکلیه از جانب آذربایجان
و شیروان واتحد و جمع گردید بر مرآت خاطر خطیر چنان ارتسام یافت که ملک قندهار را
که در زمان نواب خاقان رضوان مکان علیین آشیان بسبب غدر و مکر علیمردان خان شرح
سبق ذکر پذیرفت از ایادی تصرف کارکنان این دولت ابد توامان بیرون رفته بحیطه تصرف
و قبضه تسخیر در آورند و چون نقد فرصت بدست آمده این چنین کار امری را بیش از این در گرو
وقت نگذارند بمقتضای و شاورهم فی الامر ارکان دولت و اعیان حضرت را طلب
فرموده در این ابواب استعلام آنچه مقرون بصلاح دولت ابد پیوند و ارکان عدالت توامان
بود نمودند فیکاران کارگاه خلافت تصویب این رای زرین دلنشین دیده در پیش اعلیحضرت
ظل اللهی معروض داشتند که شاهد مطلوبی که در آینه ضمیر منیر جلوه پذیر گشته از وجهت
نقص سوا و از شایبه نازیبایی مبراست بنا بر علی هذه الاتفاق فرمان همیون نفاذ یافت
که لشکر ظفر اثر و سپاه قیامت که در اطراف و جوانب ولایات ممالک محروسه منتشر بودند
در چمن بسطام که از ییلاقات خراسان بحسب وسعت و فسحت امتیاز تمام دارد جمعیت نمایند
و در این باب ارقام مطاعه باسم بیگلربیگیان عظام و امرای کرام و قورچیان و غلامان
و سایر ملازمان سرکار خاصه شریفه صادر گردید و خود بنفس نفیس در ساعت مسعودی
که منجمین ملا محمد شفیع منجم اختیار کرده بود با مقربان درگاه و ملازمان رکاب سعادت
از دار السلطنه اصفهان نهضت فرموده قریه دولت آباد را مستقر رایات جاه و جلال و
اعلام سعادت و اقبال فرمودند **نظم** برون راند چون از صفاهان سپاه ٭ زند شعشعه رایتش تا بماه
از آن گاه ٭ از آن رو خرد زین سفر بود جست ٭ که دولت بفالش بر آمد بخت ٭ با آنکه

45

سپاهی جماعت هیئتی که پیوسته در دربار جاه و جلال اقبال اشتمال حاضر میباشند
سایر عساکر منصوره در اقصای بلاد ممالک محروسه [illegible] بتول همه ساله خود شوق
بوده در چمن [illegible] دیده رکاب را از سرمه اقدام [illegible] روشنی می‌بخشیدند از
کثرت درخشیدن سنان که از خاک نمودار صحن آسمان [illegible] بسیط زمین شباهت دریای بیکران
گردید **نظم** نمودی سپاه سعادت لوا ٭ گلستانی از پرچم نیزه‌ها ٭ سپه موج زن بود در دشت و
غار ٭ چو سیلاب بر گل بفصل بهار ٭ بعد از ورود دولت آباد چون بهجت [illegible] اسباب
سفر افراد سپاه و آحاد لشکر رجوع میشد سه روز در قریه مزبور توقف نمودند و روز
چهارم بعنایت دولت همرکاب سعادت روانه گردیدند روز پنجم باغ مبارکه تاج آباد
مضرب سرادقات جاه و جلال گردیده در آن مکان خلد نشان که از حیثیت اهتزاز هوا
و باد انداز که لطف و سرشاری صفا از سایر بساتین و ریاحین امتیاز دارد تا تاریخ یوم
اقامت نموده بسیر آن باغ دلگشا و تماشای آن روضه ارم فضا نشاط اندوز و فرح
افزا بودند **نظم** چه گویم از آن باغ پر آب و تاب ٭ که بتوان گرفت از هوایش گلاب ٭
شراب گل از جام شبنم عیان ٭ چو کیفیت می ز چشم بتان ٭ در آن باغ گر بوی خزان
با کشید ٭ توان نغمه بلبل از گل شنید ٭ نگویم گل و غنچه خار و خس ٭ چو منقار بلبل بود
در بحث ٭ نهانست در برگ گل عندلیب ٭ چو در پرده ساز صوت غریب ٭ در او
شادمانی ندارد حساب ٭ که گل میکند کار جام شراب ٭ کنم نسبتش گر بجنت خطاست
تفاوت ببین از کجا تا کجاست ٭ بر خوبیهاش هست فردوس زشت ٭ که چون شاخ
سروی ندارد بهشت ٭ چون ایام شمار ایامش از رسیدن دار الملک وجود بریدی از
از ثمار دلکش مرنج در همان چند روز عرض [illegible] رستم خان [illegible] و جان خان قزاقلو

بدرگاه جهان پناه رسید مشعر بر آنکه طهورث خان والی گرجستان کاخت که از
زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان تا امروز لوای غدر و مکر برافراشته سالک
مسالک مستقیم اطاعت و انقیاد چنانچه می بایست نبود درین ایام مهیج غبار فتنه
شده بداعیه تاخت کارتیل عازم ایغمود شده بود بعد از وقوع مقابله و امتداد
مجادله و محاربه تاب مقاومت جیوش منصور نیاورده آواره دشت ادبار
گردیده و داود میرزا ولد او که بمزید جرأت و جلادت معروف و مشهور و استظهار
طهورث خان و سایر کفره گرجستان کاخت بود در هنگامه صحبت گرد آوردن
سپاه روانه محال قش بوده در اثنای راه دچار رجب خان و غازیان قزلباش گردیده
و از طرفین دست جلادت باستعمال سیف و سنان و زوبین و تیر و کمان گشوده
بعد از وقوع گیر و دار مغلوب سپاه اسلام میشوند و داود میرزا با چند نفر از صاحب
وجودان گرجستان از ساغر شمشیر درخشان غازیان مست شراب ناگوار نیستی
میگردد و بسبب وقوع این فتح مبین کل گرجستان کاخت منخرط در سلک اولیای دولت
قاهره درآمده حکام و مستحفظان بجهت ضبط ثغور و تنظیم و تنسیق الکای مزبور محل بمحل
تعیین نموده و رؤس آن گردنکشان نیز عنقریب متعاقب عرایض نظر کیمیا اثر
میرسد از رسیدن این خبر مسرت اثر که از بشارات حصول مرام بود گلهای خوشدلی
و انبساط شگفتگی یافته و عنادل قلوب منسوبان این دولت والا بر شاخسار شگفتگی
و انتعاش نغمه سرا گردید اعلیحضرت ظل اللهی این مژده فرخنده را از انوار اثمار مطلب دانسته
از راه کرماب متوجه خوار گردیدند و بجهت وفور صید و شکار ملاحظه اسبان صرصر تک
آهو شعار که در مراتع انجحال ییلاقی مینمایند و آسودگی مراکب سپاه نصرت اثار الکای

مزبور را

مزبور را بیمن ورود مضرب سرادقات وافر السعادات نمودند و در ایام توقف مزبور
هر روز بقصد شکار سوار شده داد عیش و خوشدلی میدادند و در ایامی که محال مزبور
مضرب خیام اقبال بود خسرو سلطان و باباحاجی سلطان و سایر ریش سفیدان ایل
ترکمان که در الکای بلخ بسر می بردند و در حین انقلاب ترکستان و آمدن نذر محمد خان
بدرگاه گردون توامان بالکای خراسان آمده بودند بشرف تلثیم بساط عزت و تقبیل
آستان سلطنت سرافرازی یافته مورد الطاف و اعطاف شاهانه گردیدند و در همین
ایام مهدی خواجه ایلچی نذر محمد خان که به نیروی احراز سعادت خدمت این آستان بهره
و بارهٔ سلطنت ترکستان متمتع گردیده بود و ایلچی ابوالغازی خان والی اورگنج که از
چندی در درگاه فلک پیشگاه بسر برده در سلک رابطه خواران دیوان انتظام داشت
و بعد از فوت اسفندیار خان برادر کلان خود بمعاضدت این دولت والا بر اورنگ
سلطنت خوارزم اعتلا یافته بانداز اخلاص آیین وارد گردیده بسجده پای بوس اشرف
مفتخر و مباهی گردیدند و چون خاطر ولات مزبوره از خبر توجه موکب مسعود بسمت خراسان
در تزلزل و رنگ چهرهٔ صبر و سکونشان از بیم و هراس لحظه فلحظه در تغییر و تبدیل بود
ایلچی ابوالغازی خان را بشمول خلاع و انعامات ساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند
و مقرر شد که یعقوب بیک قورچی خاصه شریفه برفاقت ایلچی مزبور نزد سلطنت پناه مذکور
رفته او را از استحکام مبانی خلت و استقرار قواعد مودت اخبار نماید و چند راس آن
نادر نژاد خانه زاد که بسر حد سواری رسیده بود با امرا و اعیان قسمت نموده بقلاوزی بخت
و راهنمایی اقبال در حرکت آمدند در اثنای راه سپاه نصرت پناه لشکر ظفر اثر از امرا و قورچیان
و غلامان و آقایان فوج فوج مانند جداول و انهار که داخل دریای بیکران گردند بعسکر ظفر اثر

پیوستند بعد از ورود قصبه طیبه بسطام چیزی آن بلده مینو نظام بکثرت میاه و فور ازهار
اشتهار داشت در آنمکان رحل اقامت افکندند و چیزی در حین عطف عنان بکران
عزیمت بصوب قندهار آوازه اراده جهانگشایی و اقلیم گیری در اطراف و اکناف انتشار
یافته بمسامع قریب و بعید و دور و نزدیک رسیده بود سلطان ابراهیم خواندکار روم
از عالم حزم و دوربینی و مبادا این سیلاب قلاع و بلاد متوجه بغداد و بوده کاخ شوکت آن
سلطان را خراب و ویران نماید و ایلچی کاردان بر سبیل تعاقب و توالی بجهت تشیید مبانی
وداد و استعلام احوال روانه درگاه جهان پناه نموده یکی از آنجمله در قصبه بسطام وارد
شده نامه مشتمل بر رسوخ قواعد صداقت و الفت و طلب فیل که از آن اقرب و فرستادن
ایلچی ساخته بود بنظر اشرف رسانید و منظور انظار عنایت و التفات و مورد انعامات
و خلاع پادشاهانه شد و محمد قلی بیگ ولد قاسم بیگ بورون بسفارت در رفاقت
ایلچی مزبور تعیین شده نامه مودت ختامه خانچه از مجتهدین شرع و ستی راسخ در حیز
تحریر در آمده ارسال یافت و مقرر شد که یک زنجیر فیل که در دار السلطنه قزوین بود با جل زر بعث
و سایر اسباب بتکلف و چند نفر فیلبان که لازم باشد بر سر راه ایلچی مزبور حاضر
سازند که در حین ورود باتفاق نزد پادشاه والاجاه برند و در همان ایام لازم
نمود که سایر ایلچیان سلاطین که در پای تخت خلافت جمع اند روانه نمایند حسن قوش بیگی
ایلچی عبد العزیز خان را بانعامات خسروانه و خلاع ملوکانه سرافراز بخشیده مهدیخان
سلطان عرب را مقرر فرمودند که باتفاق مومی الیه روانه شود و ولیجان بیگ ولد مرحوم
قزاق خان بیگلربیگی سابق استرآباد بجانب نذر محمد خان در رفاقت مهدی خواجه اختصاص
یافت و چیزی والا یافت و سرشاری جرأت نمی پسندند که پیش افتاده آگاهی اقتضاء السبق

ازخصم

ازخصم ربایند بخاطر ملکوت ناظر چنین خطور نمود که نخست یکی از طرز دانان آداب
سفارت را با نامه مودت ختامه نزد والی هندوستان فرستاده طلب ملک قندهار
که پیوسته در تصرف منسوبان این دولت عظمی بوده نمایند که اگر بشنوایی گوش هوش
و بینایی دیده عاقبت بین بلا منازعه امتثال را تسلیم نمایند بنای مودت طرفین از
تطرق خلل مصون و محروس مانده شاهد مرام بی ارتکاب مشقت و آلام در آغوش
حصول آمده باشد و اگر غشاوه مناقشه را پرده دیده بصیرت ساخته ملاحظه سود و مآل ننمایند
از کیفیت منصه ظهور اطلاع یافته باشد و نامه مشتمل بر معانی مزبوره بدین ترتیب
در سلک تحریر آمد تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت
و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا و هو اللطیف الخبیر جواهر زواهر نیایش بیرون
از قیاس و لآلی متلالی محمدت لا متناهی اساس که در مقیاس نظر خرده بین دقیقه
شناس بر لعل و یاقوت آفتاب و ماه راجح آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که
در گردن اضداد را از جامه خانه تالیف و ترکیب لباس اتحاد و التیام پوشیده
گنجور کنوز اسرار و خازن رموز استار گردانید و اوراق پریشان وجود انسان را
که صحایف کتاب حکمت الهی و الواح طلسم خداشناسی و آگاهی اند از رشته التیام
شهریاران عدالت شعار شیرازه امنیت و عافیت رسانید سالکان ظلمتکده بیگانگی را
که سرگشتگان تیه حیرت اند بیاری ضیاء شموع عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم
اطمینان و آسایش دلالت نمود و بنا خن تدابیر فرمانروایان خیراندیش گره کلفت
و حیرت از خواطر عموم خلایق گشود و بعضی از سلاطین فرخنده شعار را بسعادت امتثال
ان الله یامر بالعدل و الاحسان شادمان و مسرور و برخی را بمضمون و اذا تولی سعی

فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد از شمول رحمت
بی غایت دور گردانید نکهت ریاحین جنبانید از آنکه هر یک بلباس امتیاز در بر دارند
از گوشش بجانب نسیم بهاری در ساحت گلستان وجد اتحاد آموخته آتش
گل و لاله را بجهة گرمی هنگامه خوش نشینان چمن آز زلال حکمت بالغه بعنوان الذی جعل
لکم من الشجر الاخضر نارا در چمن بوستان افروخت نظم ساخته از لطف به خاکیان
چار صد باغچه کن فکان ∴ گشته است این باغ پر از رنگ و بو ∴ یک گل رعناست شب و
روز از او ∴ قدرتش آورده برون با تعب ∴ یوسف روز از چه تاریک شب ∴ یک گل
خود روست ز باغش بهار ∴ یک ورق از دفتر او روزگار ∴ و درود نامعدود بر حدیقه طراز
گلشن ایجاد و شمع شبستان مبدا و معاد و واسطه نزول رحمت الهی محک عیار دانش و آگاهی
بهین ثمره خدیو برومند گلستان شهود و یکتا گوهر اصداف کون و فساد سپهر کبود و مبلغ کریمه
اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید ثقلین
پیشوای خافقین نظم محمد کازل تا ابد هر چه هست ∴ ز آرایش نام او نقش بست ∴
و بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او مادام اللیل والنهار باد و بعد بر مرآت خاطر
والا و آینه ضمیر منیر محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعما به منتهی الهی را [illegible]
که بدون اتیان آن از عهده شکر گذاری و سپاس ادای آن احسان بر آمدن متعسر بل
متعذر مینماید خاصه شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت بذل و انفاق و نوازش
ارباب حاجت صورت می بندد و ادای شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و دارایی کبری
معهود بر آنست که با وجود اشتغال جهانبانی و کثرت و فور دواعی ملک رانی پژوهش
احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین و قاطنین هر ملک را بدیده عنایت و تفقد

ونوازش

ونوازش ملاحظه نموده در انتظام حال و انشراح بال آن گروه که مستحقین ایثار
لطف و رعایت و مراقب اند بذل جهد مقدیم رسانیده رقبه جهانبانی را از شغل
ذمت این دین الهی سبکبار سازند و چنین از وزرای کارکنان بارگاه کبریا قبض
و بسط اقلیم ظاهر را در قبضه کفایت و درایت این محتاج الهی گذاشته اند بنابر جهت
و وسعت ممالک محروسه و مشغولی بسیار اشتغال ضروریه تعظیم و تنسیق ملک خراسان
برحسب دلخواه صورت انجام نیافته بود درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام شوق
زیارت آستانه مقدسه منوره مطهره رضیه رضویه علی ساکنها الف الف تحیه سلسله
جنبان گشته الویه دولت و اعلام نصرت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال بقصد ادراک
این سعادت در حرکت آمد که هم دیده شوق را از کحل الجواهر خاک آن آستان عرش
نشان نور و ضیا فزاید و هم غنچه آمال ساکنان آن دیار از هبوب نسیم عنایت شاه
بروجه دلخواه گشاید و بنابر قرب جوار و تانیس جانبین استیلا و اتحاد آبا و اجداد و عاطفه
تبار والاقتدار بر ذمت همت حق شناس واجب [illegible] نمود که استعلام احوال
آن شکل آرای ملک سلطنت عظمی و جالس سریر دارایی کبری نموده [illegible]
و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنا کردن اساس که بمحض اتفاق نامی
نسبت سلاطین سلف و روابط رفته آن [illegible] از مقتضیات و مستحسنات بود
بنابر تجلی ذات ستوده صفات آن پادشاه والا نژاد بزیور صفات حمیده زیبا
برانچه مرکوز خاطر بود واجب گردید و یکی از جمله صفات حسنه و اطوار پسندیده آن
محیی مراسم صاحبقرانی محمود همگنان و محمود خواطر پیر و جوان گشته نوازش سلطنت پناه
نذر محمد خان و تفویض ملک بلخ و سایر محال ترکستانست که با انکه ملک دلگشا از آنجا

محنت ومشقت درحیط تسخیر وتصرف جنود مسعود درآمده بود بنابر رعایت سلطنت پناه
مزبور واطفاء نوایر فتنه وفساد از سر آن [...] بعظمی به نیروی همت والای خواسته آنملک
وسیع را بر سلطنت پناه مزبور مسلم داشته شد لهذا زبدة الاماثل والاشباه شاه‌قلی بیک
ولد مقصود بیک ناظر سابق بیوتات را که از طرز دانان رسوم سفارتست روانه قدمت
والا ومحفل معلی فرمودیم که بندی از مراتب دوستی ویکتادلی را که پیش نهاد باطن فیض
مواطن است بزبان گزارش دهد وسلسله جنبان موالات ومصافات قدیم که
از بدو طلوع وظهور این دو دولت عظمی مانند خورشید وماه جهان را بنیروی معاضدت
یکدیگر قرین ضیا وبها داشته اند گردد وچون جهت مغایرت وتفرقه مسافت بحر یک نسیم
وفاق واتفاق بالکلیه مرتفع گردیده بود جهت طریق مبانیت وبیگانگی مسدود است انسب
که استرضای خواطر خلایق وخلایق در ضمن آن مندرج است معروف ومعطوف بپوسته این عنایات
اینمراتب که موجب رفاه حال کافه رعایا وبرایات مطمح نظر خیرت اساس بوده مناب
چنان می‌نماید که شطری از مخزونات خاطر در اظهار واعلان آید بر خاطر دریا مقاطر
مطرح اشعه لمعات قدسیست واضح ولایح خواهد بود که از آنجا که همواره همت سلاطین
معدلت آیین بر تعمیر بیت المعمور دوستی وولا معقود می‌باشد دیده‌ور بین همت بلند دولت
ارجمند از اصغا جزئیات پوشیده در تاکید وتشیید این بنا والای بجهة ایقاد ذکر جمیل
کوشش مبذول نموده ابواب نظر بر روابط پدر فرزندی نموده خرابه فتنه‌ها را باین فرزند
صداقت کیش صدق اندیش تفویض نمایند ودر تسخیر ممالک فسیح الفضا دوستی جاوید که
بمرور ومرور وتصاریف ایام از تطرق خلل ونقصان مصون ومامون خواهد بود کوشیده
چنان کنند معمار رای رزین آن خسرو عدالت آیین تا بدر رفیع اساس صورت تشیید در صفحه

ساکنان

ساکنان ممالک طرفین درین بیت الامان باشند علی مر الدهور والازمان از نوایب دوران
وتابش آفتاب حوادث قرین عافیت ودر رفاهیت وامان باشند علی مر الدهور والازمان
قرین الطاف ملک منان ومورد عاطفت برو جوان خواهند بود انتهی وشاه‌قلی بیک
ولد مقصود بیک که در طی نامه مزبور مذکور شد بجهة تبلیغ رسالت معین گردید ومامور شد
که برسم ایلغار روانه شود وبعد از فراغبال از تدبیر ایام امور مزبور روان ساختن
ایلچیان بدستور مقرر هر چند روز با خاصان ومقربان بسیر وشکار چمن بسطام وییلاق
که بحسب لطافت میاه ونزاهت هوا وکثرت گلها وخضرت سبزه وزیادتی صفا
چنانچه اشعار این قاصر البیان بدان اشعار مینماید که نظم چه منزل هر سنگ وخاکش بهانه (?)
هوایش خوش وآبها خوشگوار : زمینش گل مرغ طاووس پر : در وکوهها چتر طاووس نر :
زبر چشمیکا بود آن کوهسار : ز سرتا بپا همچو ابر بهار : در وسبزه از رفعت مرز وبوم :
چو مژگان بود گرد چشم نجوم : ز جوش گل از بس در ودیت جا : نیابد از آن کوه بیرون
صدا : چنان لب تواند بافغان گشاد : که از داغها لاله اش سرمه داد : سر تیغ کوهش
که بر تیغ بود : بر وکهکشان جوهر تیغ بود : چه گویم ز سیراب آن هوا : که از دور چون گوهر
درخشد صفا : شقایقش از بس بود مهر فام : بر آید دو صد صبح از جیب شام : چو گل
گز لب جوی سر بر کشد : ز جیب شفق آفتاب دمد : پی نو عروس جهان چرخ زال :
سفیداب بیزد ز والا آل : ز موج هوا لازمی برست : تو گویی که شمع دست
ست : بنازم تماشای خوبرو : که این داغ زیباست هندوی او : ز کوهش که
از دور شفق زاده است : فلک ساغری از خم باده است : ره پیش انجا ز حیرت
کم است : که خورشید خشت سر این خم است : انگشت نما بود توجه مبذول نمودند

و چنین تنظیم و تنسیق اسباب توپخانه و قورخانه و آذوقه که در عرض ایام محاصره و قلاع
بعساکر نماید از لوازم بود قلندر سلطان چوپانلو آقاسی را بجهة ملاحظه یراق توپخانه روانه
مشهد مقدس معلی نمودند و محمد بیک بیکدلی بجهة بیرون کردن شتر از محال قریه عراق روانه کرده
و مبلغ پنجهزار تومان از خزانه عامره تحویل محمد قلیخان چپنی حاکم سابق ایروان که از محال مشهد
مقدس و توابع و دار السلطنه هرات و فره و سیستان غله ابتیاع نماید و در همان ایام
سرهای کفره گرجستان و ولد طهمورث با اعلام و کرنا و سایر اسباب ایشان بنظر
اشرف رسید بعد از جمعیت سپاه انجم شمار که فضای زمین بر ازدحام ایشان تنگ
و اقدام پیک اندیشه از طی طول و عرض آن لنگ بود از بسطام بقصد زیارت آستانه مقدسه
از راه ییلاق کالپوش که بوفور آب و علف اتصاف دارد در حرکت آمدند الحق آن طریق
دقیق که از فراز و نشیب اعلام شامخات و جبال راسیات مانند هلال در اوج و حضیض مینماید
هر چند از رهگذر نزاهت مکان بروضات جنان منتهی میشود اما سالک آن طریق را از
کثرت احجار و تراکم اشجار و ارتفاع جبال و اعتلاء تلال و دشواری مرور و صعوبت عبور
چنانچه این ابیات راقم بر آن ناطق است نظم زپستی و بلندی ره پیکران ❊ بچشم
آمدی همچو وضع جهان ❊ نمودی از آن راه پرپیچ و خم ❊ کواکب چو بر پشت ماهی درم ❊
کشد تا بحشر ار شتابنده دود ❊ حوادث گر آید از آن ره فرود ❊ عجب مرتبت کز نفیض
نشو و نما ❊ از آن کوه چون سبزه روید صدا ❊ فرازش که بروی گذرگاه بود ❊ ز نیلوفر از دو
رشته کوتاه بود ❊ شب و روز گیتی به پیرامنش ❊ پلنگیست خوابیده در دامنش ❊
از آن رو ندارد بهارش خزان ❊ که بگذشته بر سبزه زارش زمان ❊ بر آن شد بالاش ❊
کامیاب ❊ نمودی چو از آسمان آفتاب ❊ چنین پوینده کان صراط آن بلا ارتکاب تعب

و آلام و مشقت ما لا کلام سیر نگردید اما از آنجا که پست و بلند قله سبز فام سپهر
در پیش جولان برق عنان مهر درخشان یکسانست در اندک وقتی طی آن مسافت نموده
بسلطان میدان که بر سر راه واقعست نزول اجلال فرمودند منزل شناسان طریق
بندگی و مرحله پیمایان بوادی فرخندگی بعرض رسانیدند که یکی از طرق مزبوره بسر ولایت مشهد
مقدس منتهی میشود و دیگری از نیشابور بکعبه مامول که عبارت از آستانه مقدسه منوره
میرسد اما راه سر ولایت بحسب قرب و کشادگی و هموار مزیت تمام دارد و از آنجا
که زیارت قدمگاه حضرت امام الجن والانس از راه نیشابور بحصول میپیوست
و اعتقاد والای حضرت ظل اللهی سرگرم پای بوس آنحضرت بود روی پست و بلندی
از راه بر خود هموار ساخته مقرر داشتند که آغرق و احمال و اثقال از راه سر ولایت
روان شود و خود با جمعی ملتزم رکاب نصرت انتساب می باشند شکارکنان از راه
نیشابور روانه گردیدند و بشوق تمام و آرزوی ما لا کلام بزیارت سنگی که نقش پای
آنحضرت بر آن مرتسم است سرافرازی یافتند نظم ز دو زنده سنگی چو شمع یقین ❊
بر و نقش پای شه مقتدین ❊ رسیده بعیوق از برتری ❊ شده شیشهای دلش مشتری ❊
بزد چو ابر سپهر جلال ❊ که از نقش آن پای دارد و بال ❊ زهی سنگ والای گوهر نسب ❊
که با جبهت کرده براه ادب ❊ و بعد از استفاضه فیوضات و ادای مراسم بندگی
و طاعات و سودن روی نیاز بر آن قبله مآرب و حاجات روانه مشهد مقدس معلی گردیده
و در حین وصول طریق که سواد مشهد مقدس معلی سر رکش دیده نظاره گردید گنبد
مرقد منور مانند جرم قمر که در شب چهارده درخشان نمایان از آن سواد مرئی میشد از
همانجا که دیده دوربین از آن کحل الجواهر ابصار ضیا پذیرفت از زیارت آستان عنان

چنین پرتو مهر درخشان فرود آمده روی نیاز بر خاک نهاده و سجدهٔ شکر احراز این سعادت
وادراک این موهبت بتقدیم رسانیدند و همچنان پیاده متوجه سرادقات عزت گشتند
و روز دیگر که اختیار ساعت مسعود بجهة دخول مشهد مقدس شده بود بدستور با امرا
و خاصان پیاده متوجه سرادقات عزت گشتند نظم کجا حاجت ادهم و اشهب است
در آنجا که اینک مرکب است ۞ و هم از گرد راه بتقبیل سدهٔ سنیهٔ آن آستان خلد نشان
فایز گشتند و بعد از طوف مرقد مطهر و منبع منور و ادای صلوة و زیارت پیاده متوجه
دولتخانهٔ مبارکه گردیدند و قریب بنجاه روز که مشهد مقدس مقر رایات دولت و اعلام اقبال بود
اکثر اوقات بزیارت آستانهٔ مقدسه که بر ذمت اعتقاد فرض بود اقدام مینمودند
و بس از ادای این شغل مفترض و امر متحتم اوقات همیون بتنسیق و تنظیم اسباب قلعه
گیری صرف نموده در این امر بذل جهد بتقدیم میرسانیدند و چون اقلیم کشا یاز امراعات
حال سپاه از لوازم و پرداخت حال این گروه از فرایض است فرمان همیون نفاذ
پیوست که وجه مواجب سپاه نصرت مقرون که تعداد آن از اندازهٔ تعقل بیرون است
از خزانهٔ عامره نقد داده شود و ارقام و احکام باسم سرخیلان و ریش سفیدان
و پیشوایان ایل و اویماقات خراسان بصدور پیوست که هر یک فراخور حال استطاعت
شتر بجهة حمل و نقل اسباب توپخانه و قورخانه در مشهد مقدس حاضر ساخته در سکالش
این امر کمر جد و اجتهاد بر میان بندند و امر فرمودند که از جملهٔ توپهای صاعقه کردار برق
شعار که در مشهد مقدس و نیشابور بود پنج قبضه توپ بالیمز همراه آورده شود نظم
چه گویم از آن توپهای گران ۞ که از سر شد کوه را استخوان ۞ شده بهر تخریب بنیاد آن
چو بیجاب ایرج در بار و ان ۞ ز بخت جوان خسرو نامجو ۞ با این نجه بر تافت دست عدو

اگر غلو

اگر غلو در زاغه کهسار بود ۞ بر نعره اش سیل دیوار بود ۞ گشودی گره بانگش از کوهسار
چو از غنچه گل نسیم بهار ۞ زبانه سراپا گلو در صدا ۞ سراپا یک انگشت مشکل گشا
در آندم که با خصم شد روبرو ۞ بود عاشق جنگ معشوق او ۞ ز شبنم هوا از اضطراب درون
دل از سینهٔ تنگش افتد برون ۞ بلند است در عاشقی نام او ۞ نفس گشته فریاد در کام او
بگیرد صدایش بسیط زمین ۞ چو بیرون کند دست از آستین ۞ بماند از و جای چین کهکشان
بهر جد صدایش چو در آسمان ۞ بخود چرخ لبش آفرین خوان شود ۞ دل دشمن از وی پریشان شود
چو گوید ز هند و ستان سخن ۞ برخ بشکند رنگ سنگ عدن ۞ فرو ریزد از زلزله کوه گران
گر از سایه اش خاک داده فغان ۞ زند سایه اش غوطه زان سان بسنگ ۞ که گوئی بدریا فرو شد نهنگ
و انجام این خدمت بعهدهٔ اهتمام قلندر سلطان چوله تفنگچی آقاسی الحاصل در ایام معدوده
توقف مشهد مقدس چندین امر عظیم از ابتیاع غله و نسق سورسات و سویت شتر
و اویماقات و ایصال مواجب سپاه نصرت پناه و سایر مهمات که سرانجام آن
هر یک از آن در عرض یکسال ممکن نبود بسعی جمیلهٔ نواب ارادتی خداوندگاری سلطان
العلما صورت حصول یافت و باعث تعجب اولی الابصار گردید الحق شاهد امور نزد بود
کردار زرینه و عقل در بین این ناظم ناظم دولت و دین در پیرایهٔ آن بذل جهد نموده
اگر پیرایهٔ تحتم در بر کرده بدیده ظاهر جلوه گر گردد نقوش بدیع گوهر که باستحالت دیباج
انگشت نماست چنین جوی خجلت از جبین بیستون ریزد و سپهر مرتبه شناس محبت
کتمان و اخفاء صنایع آن صنعتگر غبار خجلت و بی اعتباری بر چهرهٔ نقوش و تماثیل
آن پرده اگر بدیدهٔ معنی بین که موی شکاف موز دقایق است ملاحظه نمایند پوشیده
نخواهد بود و این نیز از رشحات اقبال اعلیحضرت ظل اللهیست که مسند وزارت بوجود

کاردانی چنین که حاوی مراتب کمال و جامع فضل و افضال است آراستگی دارد اگر
پیوسته باستقلال غایت شامل اعلیحضرت ظل اللهی سربلند و جهان و جهانیان از خصایل
حمیده و سجایای پسندیده این وزیر صایب تدبیر بهره‌مند باشند و بعد از اتساق و انتظام
امور فرمان والا نفاذ یافت که خانه‌زاد قدیمی مرتضی قلی خان سپه‌سالار و بیگلربیگی قلمرو
علیشکر با بیگلربیگیان و امرای عظام و عساکر نصرت فرجام قبل از نهضت همایون روانه
گشته و قلندر سلطان تفنگچی آقاسی با یساق تفنگچیان خاصه شریفه بعد از روانه شدن
سپه‌سالار و امرای عظام بیرون توپخانه روانه شود و در اثنای تنظیم و تنسیق امور
بجهت ناگواری میاه و ناسازی هوای مشهد مقدس مزاج اقدس اعلیحضرت ظل اللهی چند
روز از منهج صحت عدول نموده صاحب فراش گردیدند و چنین مرام عظمی را فدیه در خور
آن حریم کارگذاران عوالم لاهوت که مدبران کارخانه ناسوت اند روح مطهر مریم مکانی
[illegible] والده ماجده نواب خاقان رضوان مکان را بفدیه ذات مقدس اعلیحضرت
ظل اللهی بعنوان نظم تن شاه باید که باشد درست ⁂ من و جمله را گر شود پای سست ⁂ رقم
اختصاص کشیدند ذات اقدس صحت و عافیت که رطوبت انتظار خلود و دوام یافت
پوشیدند امید که این ذات مقدس علی مر الدهور و الاعوام از اصابه عین الکمال در امان
و متمتع ببقای جاودان باد چنین سهام دعای صغیر و کبیر و جوان و پیر بهدف اجابت رسید
و مزاج اقدس و طبع مقدس صحت گرایید و خاطر والا از نسق امور اطمینان حاصل نمود
رایات عرش سا و الویه جهانگشا بصوب مقصود در حرکت آمد و هشت روز در ظاهر شهر
مشهد مقدس توقف واقع شد و بعد از انقضای ایام مزبور از راه جام و غوریان روانه
دار السلطنه هرات گردیدند چنین دار السلطنه مزبور از اعاظم بلاد ممالک محروسه است

و پای تخت

و پای تخت سلاطین سلف بود بجهت آنکه در ساعت مسعود داخل دار السلطنه مزبور شوند
دو سه روز در بلده غوریان که بحسب نزاهت هوا و عذوبت میاه و خضرت و نضارت
سبزه و وفور صید و شکار امتیاز تمام دارد توقف واقع شده در ایام توقف هر روز
بجهت تنشیط خاطر اقدس و طبع مقدس متوجه شکار شده بتحصیل اسباب شادمانی مشغول شدند
ولی محمد خان پادشاهزاده ترکستان عباسقلی خان بیگلربیگی خراسان و ساروخان طالش
سردار لشکر ظفر اثر خراسان که در دار السلطنه هرات بودند در حین ورود موکب
مسعود بغوریان بپای بوس سرافرازی یافته و بعد انصراف ایام مزبور در ساعت
مقرر داخل دار السلطنه مزبور گشته ولی محمد خان و عباسقلی خان با ملازمان و امرا
تابین و ساروخان و مردم دار السلطنه مزبور با آیین تمام باستقبال شتافته
سپاهیان مسلح و مکمل از دو جانب صف آراسته ارباب معارک شعبده‌های
دلکش که تماشائیان را از ملاحظه آن مسرت بی‌اندازه حاصل تواند شد هنگامه آرا
گردیدند اعلیحضرت ظل رحمانی با عساکر نصرت توامان در نهایت استقلال و شان
تفرج کنان و شادمان داخل شده در عمارت بیرون شهر مرحوم حسن خان که
باغیست در نهایت صفا و مشتمل است بر نهر عریض و وسیع تسنیم اساس نزول
نمودند و در عرض ایام توقف بسیر کازرگاه و تخت سفر و تماشای سایر متنزهات
سبک عنان و گران رکاب گشته و در همان دو سه روز محراب خان بیگلربیگی استرآباد را
برتبه شیرچی‌باشی سرافراز فرموده مقرر داشتند که پیشتر از لشکر قیامت اثر باتفاق
نظر علیخان متولی و حاکم دار الارشاد اردبیل و عباسقلی خان حاکم کسکر و جمشید خان
حاکم خوار و سمنان و منوچهر خان [illegible] و علیخان سلطان شقاقی و بوداق سلطان چگنی [illegible]

و محمد سلطان اسبرلو حاکم سراب و مهدیقلی سلطان و امثال سلطان سپاه منصور جمعی از
قورچیان شاهی سبیون روانه شود چون نهال عزیمت کیری و کشورستانی در آتش بود باد چوخان
مکان [illegible] تماشا در دیدهٔ ارباب بصیرت از شوق آن ناشکیباست زیاده از هشت روز
توقف نموده سلسله جنبان نقل و تحویل از آن مکان ظفر نشان گشته در پل مالان که در دو فرسخی
شهر واقعست مضرب سرادقات عظمت و جاه و جلال گردید بنابر آنکه معروض شد که در نیستان
کنار [illegible] که در جوار پل مذکور واقعست نمر و گراز بسیار بهم رسیده خاطر اشرف از جهت
سیلان شکار گراز سه روز توقف عزیمت سفر فرموده با جمیع عام سپاه بقصد شکار
سوار شده امر فرمودند که لشکر از اطراف نیستان در میان گرفته بجز و خروش و فغان و صیحه
فریاد رعد نشان آن وحشی نژادان را از آن مکان بیرون آورند و در بعضی از اماکن که تراکم نی راه تردد
بر سوار و پیاده مسدود ساخته بود که گراز از احصن حصین و دیوار آهنین است آتش زده
بگذارند نظم چنین داد پاسخ که فرمان بران ❊ بگیرند اطراف آن نیستان ❊ که از بیم پیکان
خارا گداز ❊ کند خیمه گراز از نیستان فراز ❊ بهر سو شتابد از آن جایگاه ❊ شود حلقه لشکری
دام راه ❊ بعد از هبوب نسیم آن فرمان شعلهٔ آتش سوزان در آن مکان سر باوج کیوان کشید
گراز از آن دیگر مجال توقف در آن نیستان نمانده از [illegible] بیرون آمده بسیار در آب و گل
مرداب [illegible] و اسب تیز تک را [illegible] دخول نمیشد رخت اقامت بصحرا کشیدند اعلیحضرت
ظل حضرت سهام جان ستان و خدنگ اصابت نشان آتش زن خرمن هستی آن ددان میگردید
نظم کمان بیازو و تیری بدست ❊ شتابان بهر سو چون پیل مست ❊ فکندی شهنشاه کشورستان ❊
بهر جوجه تیری گرازی ز پای ❊ گرازی که دیدنش [illegible] شیر ❊ ز دیدار او گشتی از جنگ سیر ❊ [illegible]
خنجر شدی نیش در زمان ❊ بیک تیر پابند گشتی روان ❊ بعد از صید نمر و گراز و استماع شکار

اکثر شاهین و گراز باز متوجه سرادقات عظمت و اجلال گردیدند و عزیمت شکار اعظم و صید عظیم
که عبارت از اعادی شغال بشیم است تصمیم یافت و چنین مرتضی قلیخان سپهسالار با فوج قاهره
و جنود باهره بیگلربیگیان و امرا و اعیان سپاه پیشتر از نهضت موکب مسعود روانه فراه شده
بودند فرمان واجب الاذعان بصدور پیوست که در حین ورود الویهٔ دولت و اعلام نصرت آیات
ظفر پناه بسنتی که در روز هیجا دلاوران جنگ و غا صف آرا میکردند صفوف آراسته باستقبال
شتابند که ملاحظه عرض لشکر و ترتیب آیین سپاه و لشکر آرایی و حسن کار [illegible] آن
مزبور بموجب فرمان عمل نموده در حین ورود رایات ظفر آیات با صفوف آراسته باستقبال
شتافتند که از زمین از فروغ سنان جان ستان و تیغ درخشان چنین قرص خورشید پر آب
لمعان گردید نظم گرفته باقبال صاحبقران ❊ زمین را سپه آسمان تا آسمان ❊ ز آن لشکر و نیزه و تیر بود ❊
جهان بیشه پر از شیر بود ❊ که اندیشه بو بدره فرض او ❊ نه پیموده طول زمان عرض او ❊ دلاوران
روز رزم مرکب هم سوار ❊ در آهن نهان بود همچون شرار ❊ در آهن نهان بود یکسر سپاه ❊
چو برق درخشان در ابر سیاه ❊ بکف تیغشان بود یک قطره آب ❊ که چون سیل گردد جهانی خراب ❊
در آهن چنان غوطه زد مرد کین ❊ که چشمش چو مقراض گشت آهنین ❊ و از هجوم پیاده و ازدحام
سوار و کثرت گرد و غبار راه بر مرور و عبور پیک نظار تنگ شد نظم نبود از هجوم سپاه
سوار ❊ ره انگار از سنگ خیزد شرار ❊ علمها چو خوبان چین و طراز ❊ ز پرچم فغل کرده بر تیغ باز ❊
شده کوه خاک از سنان سوار ❊ پر از غار مانند بار چنار ❊ [illegible] لشکر بیشمار ❊ صدا [illegible]
بجست از کوهسار ❊ فضای فلک بود کوه از غبار ❊ درو مهر در سنگ خارا شرار ❊ ز گرد آنچنان
داشت رخ تار و پود ❊ که چشم و نگه بسته در رشته بود ❊ دهان و لب مرد ناشسته رو ❊
سفالین شده چون دهان سبو ❊ شدی بر فلک گرد باد ار ز گرد ❊ نگشتی اگر رنگ بر روی مرد ❊

شد از گرد لیر تیز انسان سپهر ❊ که برخاک مالیده شد روی مهر ❊ هوا خاک گاه از گرد ناکام شده
نفسها همه تیره خاک گشته ❊ با فلاک گردش رسیده ز خاک ❊ کواکب چو گلها دمیده ز خاک
و قبل از آنکه اعلام نصرت فرجام وارد فراه گردد عرض سپاه نصرت پناه دیده شود
علیقلی خان بیگلربیگی ارستان استدعا نمود جمیع اجزای آن عالیشان با نوبت بعیده و مسافات
با پایان در رکاب سعادت توامان حاضر ساخته منظور نظر لطف و احسان گردد حسب الامر
بصف آرایی مامور گردیده و در اثنا رآن سلیح و یکل صف آراسته از پرچم اعلام سپه فام
روز روشن را نمود از شب ظلام گردانید نظم لوا و علمها ز مشکین پرند ❊ چو دود سیه گرد
ز آتش بلند ❊ بزیر علمها ایشان زمین ❊ چو خال نهان در خط عنبرین ❊ درخشان شده
از علمها سنان ❊ چو در تیره شب گردش اختران ❊ لوای سیه بود در اوج او ❊ چو چرخی
که عنبر بود موج او ❊ تو گفتی دو چیز نگار روزگار ❊ شبی با چراغان نمود آشکار ❊ تماشا
از آن لشکر دل فروز ❊ چراغان شب دیده در عین روز ❊ از این سرمه دیدن چشم آب داد
عروس ظفر طره را تاب داد ❊ اعلیحضرت ظل حق بعد از ملاحظه آن سپاه نصرت نشان
علیقلی خان را بخلاع فاخره سربلند و با نعامات شاهانه بهره مند گردانیدند و بعد از ورود
فراه ملاحظه عرض سپاه قیامت دستگاه سارو خان را باتفاق محمد سلطان بیگلربیگی حاکم
سبزه وار و اسفراین و حسن سلطان توکا حاکم جام و درویش سلطان بیگلر حاکم جهان
[illegible] و اغیان و جمعی از یوزباشیان قورچیان و غلامان و تفنگچیان و میران احشامات که [illegible]
بدرگاه جهان پناه آمده بودند بمحاصره زمین داور مامور فرمودند و ایالت پناه مزبور پیشتر
از نهضت موکب مسعود باتفاق جماعت مزبوره روانه گردیده رایات نصرت آیات نیز
با کل عساکر ظفر توامان متعاقب محرابخان و سارو خان روانه شده در اثنا راه عریضه

محرابخان

۵۴

محرابخان بدرگاه جهان پناه رسیده که مستحفظان قلاع دلارام و دهک و گرشک
از اصغار آوازه ورود سعادت موکب مسعود قلاع مزبوره را بی تجشم محاصره و از
محاربه بتسلیم نموده مسالک طریق و انقیاد گردیدند و سایر قلاع جزئیه که در هر یک از بلوکات
ایمحان [illegible] بتصرف اولیای دولت روز افزون ابد مقرون در آمد و امر اشرف صادر گردید
غان بکران بصوب بست معروف دارد و در باب روانه شدن محرابخان و محصور
ساختن بست رقم اشرف صادر گردیده و در حین گرشک معزب سرادقات جاه و جلال
گردید منوچهر بیگ [illegible] غلامان خاصه شریفه برادر محرابخان که قلعه مزبور بمقابله حسن کفایت
و کردار او مفتوح شده بود اسمعیل خان کوتوال قلعه مزبور را منظر کیمیا اثر رسانیده اعلیحضرت ظل الله
بعین عنایت و التفات در حال ایشان نگریسته بازاء اخلاص کیشی و اطاعت اندیشی که از ایشان
بظهور رسیده بود مشمول عنایات خسروانه فرمودند و بلا توقف تاخیر متوجه قندهار گردیده
و مقرر داشتند که دلیران کار آزما و نهنگان لجه هیجا لباس رزم پوشیده صفوف آراسته
ترتیب و آیین که در روز جنگ مرعی و منظور است در رکاب ظفر انتساب روانه شوند و آن
قاید عنان اقبال و پیشرو جنود سعادت و اجلال خود نیز لباس رزم در بر کرده مهیای کارزار
گردیدند نظم چگویم از آن خسرو شیرگیر ❊ که باشد بر او شیر روباه پیر ❊ ز تیرش شکست دل
دشمنان ❊ که از کانش به پیروزی آسمان ❊ شود چرم گاو زمین چاک چاک ❊ اگر سایه تیغش افتد
بخاک ❊ دگر شعله در رزم چون تیغ او ❊ شود آب در بر دل کینه جو ❊ بافشاندن آن یال
و الا تبار ❊ نماید تهی سنگ را از شرار ❊ گذارد اگر بر سر سایه بار ❊ نجنباندش مهر تابان
ز جای ❊ چو بردارد از جای گرز گران ❊ بدستش بود گردش آسمان ❊ ورا از کف چیند از دشت
در ستیز ❊ شود دسته برخصم راه گریز ❊ به نیروی آن گرد خورشید چهر ❊ بر و گشته همواره چرخ سپهر

بکف نیزهٔ شاه نیکو سرشت ❊ چو سرو یست بر طرف جوی بهشت ❊ و با سپاهی آراسته
که عارض آسمان از دیدهٔ دید شکوه خیال خیره بود بتاریخ دوازدهم شهر ذی حجة الحرام در ساعت
مسعود که ملک المنجمین مزبور تعیین نموده بود نظر بر قلعه انداخته در عباس آباد که در جوار
قلعه قندهار واقعست نزول اجلال واقع شد و چون طرف غربی قلعه محصور بکوه لکی
و جانب شرقی از بسیاری آب و گل بمرتبه بود که بردن سیبه متعذر مینمود امر فرمودند که
از طرفین شمال و جنوب بکندن جر و بردن سیبه قیام نمایند و سیبهای طرف شمال که
باغ جر نزول اجلال واقع شده متصل بود بعهدهٔ اهتمام بنده فدویت نشان و غلام
با اخلاص آستان ملک پاسبان مرتضی قلیخان قورچی باشی و متولی امر از نواب خاقان جم جاه(?)
و حاکم دار الامان کرمان و سیاوش خان قوللر آقاسی و بیگلربیگی کوه گیلویه وانه(?) و اردوی(?) بیگ
میرشکار باشی و سیبه که منسوب باعلیحضرت ظل الهی بود بعهدهٔ عیسی بیگ برادر رستم خان سپهسالار
سابق که قبل ازین رقم زدهٔ کلک وقایع نگار گردیده بود که بعد از قتل رستم خان در قلعه الموت
محبوس بود بعد از آن بمقتضای عنایت شاهانه رقم عفو بر جریدهٔ ناتمام کشیده در زمرهٔ
نزدیکان منتظم گردانیده بودند شد که با کل قورچیان و غلامان و تفنگچیان و عمله توپخانهٔ سرکار
خاصه شریفه و توپچیان بتقدیم امر مزبور قیام نمایند و طرف جنوب منوط برای رای
و اصابت تدبیر مرتضی قلیخان سپهسالار ایران و بیگلربیگی قلمرو علیشکر و پریوداق خان
بیگلربیگی آذربایجان و مهدیقلی خان ایشیک آقاسی باشی حاکم ری و کلبعلیخان افشار حاکم ارومی
و قراه(?) و اوتار خان حاکم چمشگزک و آقا خان مقدم و پیر اسمعیل خان حاکم نشابور گردیده
سیبهٔ شمالی بر بیست و دو قسم منقسم گردید که از آنجمله چهارده قسم بقورچی باشی و قورچیان
و شش قسم بقوللر آقاسی و غلامان و دو قسم با میرشکار باشی و عیسی بیگ متعلق بود

سیبهٔ طرف مقابل شش قسم انقسام یافته سپهسالار و پریوداق خان و مهدیقلی خان
و آقا خان و اوتار خان هر یک بسرکاری قسمی معین گردیدند اهل قلعه از ملاحظهٔ ابواب
قلعه را مانند درهای رحمت الهی بر روی خود بسته شروع بآتش فشانی نمودند نظم نشستند
آن تیره روزان چو چود(?) ❊ در آن مندل شعله مانند عود ❊ و دلیران فرهاد فن و جانبازان
خصم افکن آغاز بردن جر و سیبه نموده خاک آن سرزمین را بآب رسانیده بباد فنا دادند
و بزخم تیشهٔ خارا تراش پشت گاو و سینهٔ ماهی را در خراش آوردند قلندر سلطان تفنگچی آقاسی
که بآوردن توپ مأمور بود آن امر و ستعر(?) را بنیروی اهتمام تمشیت داده دو قبضه از توپهای
گران در بست گذاشته سه قبضهٔ دیگر را بمعسکر اقبال جاه ظفر قرین رسانیده و باز از این
خدمت بخلاع سرافرازی یافته یک سیبهٔ دیگر نیز بعهدهٔ سعی و کاردانی مشار الیه شد سبحان الله
غریب هنگامه ایست که باوجود چنین بط ناسینه(?) در آب نشسته بودند همان شیوهٔ آتش دستی
بکار میبردند و باقدام آهنین بیل و کلنگ طریق فتح پیش میبردند در کم زمانی چنین جهات
شرایین و رابدان(?) باطن آن خاکدان مشحون بطرق پیچیده که از هر یک بدیگری راه تردد و آمد شد
توانند بود گردید به نیروی جد و اجتهاد و سپاه نصرت پناه چنین خندق رحیق(?) که از ضامد(?) رگهها بلب
رسد آب منجمد سیف و سنان بیدن قلعه و حصار رسیده و راهها در چنانکه بیک ابریشم(?) دیوار
باز تردد و آمد شد عرض و طول آن فرسوده کرده تا پای حصار که جبین حصین فلک وار
بغایت استوار بود بدید آمد عقل دوربین شاهراه دولتش نام نهاد و خرده سنج
شارع فتح و نصرتش نامید پای حصار را سرباز جسته و دل نارین(?) قلعه چنین نارین قلعه
دل اهل طغیان که از هول قهرمان غضب الهی در طپش آید بر خود لرزید پای ثباتش بزخم تیشهٔ
کوه شکافان فرهاد فن از جای رفت و سر استحکام اش از ضرب آتش فشانی توپ

اژدها صولت حصارکشا سرگرم صداع شد توپ اژدر روش با آواز بلند پیغام اجل
بگوش محصوران میرسانید و ضرب زن خصم افکن دامن حصار را چون جیب حصینان چاک میزد
قدر اندازان نادره کار که بر چشم مور شب تار رحم ننمایند بمهرهٔ تفنگ وجود عدو را از رشتهٔ هستی
خلاص میدادند و کمانداران جانشکست بآب پیکان دلدوز نهال عمر عدو نشست بید می آوردند
پیکان را از خون گرمی در خلوتخانهٔ دلها راه بود و عقدهٔ سر در گم تفنگ که از رشتهٔ هستی میگشود
هر تخمی که در زمین بدان زمهرهٔ تفنگ کاشته شد جز اجل ثمری نبخشید و هر غنچه که از خون رشته
پرورده غیر از جراحتها یا ساختن بر بنیاد نورد **نظم** شده روسیاهان هندوستان : بهر برج و بارو
در پاسبان : بیا تا سحر که بگرد حصار : ستاده چو مژگان شب زنده دار : ز بانگ تفنگ
حشر شد آشکار : شد از خواب بیدار چشم حصار : یلان از دو جانب بشور و شغب :
سپر بر سپر بسته چون روز و شب : چو بیننده دیدی برج و حصار : نمودی بچشم
اندران کارزار : صف هندوان و سپاه دلیر : چو دود دو جو آتش ز بالا و زیر :
چو ابروی خوبان هم فتنه جوی : بهم تیغ خوابانده از سر و روی : هر آنکس که از خیل ایران
سپاه : در انداز بود از عدو کینه خواه : چنان سوی هندویش آهنگ بود : که با سایهٔ
خویش در جنگ بود : فتاده ز لیس هندو چاک چاک : پر از سایه بیدار دیده خاک :
اگر نوجوان و اگر پیر بود : از و تا عدم یکسر تیر بود : دران قلعه بر اهل هندوستان :
چنان تنگ شد عیش از بیم جان : که از نسبت رنگشان تیره شب : بلب خندهٔ
صبح نگشود لب : اعادی بد دین و تیره دلان عاری از نور هدایت و یقین در روشنان
آتش فشان و غبار آسیا با وجود پریشانی با وجود لانه میشوند بانداختن توپ و تفنگ
و بان کرده حیرت از دل میگشودند چنین آن فتح القضا مانند گرهٔ غبرا با وجود متانت

واستحکام

۵۶

واستحکام بخندقی که ثانی دریای محیط تواند شد محاط بود و هیچ انتهای مرحل بخندق افتاد
از ملاحظهٔ چنان بحر عمیق کشتی اندیشه غازیان ظفرنشان در چار موج حیرت افتاد
که آیا عبور ازان بحر بیکران با وجود بارش رگ ابر تفنگ و سحاب کمان بچه عنوان
میسر خواهد شد بعد از اندیشهٔ بی پایان و تفکر بیکران بران قرار گرفت که بریختن
چوب و خاک و انباشتن آن مغاک عبور نمایند بنیروی اقبال بی زوال چنانچه ما
بدیهه رسان بشرح آن ناطق است **شعر** تحیر الوهم من اقبال صاحبه : فاز و بالهم
من قصیه الناس : القی فی الغیضا حصیر حقیقه : و فی لجه البحر الیابس الیابس : مرات
حصول صورت نمای شاهد مامول گردید و در اندک زمانی آن بنای استوار و حصن متانت
شعار مانند رؤوس اعادی لشکر بر سر چوب شد و در همین ایام محمد انجان عرضه
داشت نمود که موجب فرمان واجب الاذعان در روز ورود دست شروع در حفر
جرد برون سیبه نموده و بنیروی اقبال بی زوال آب خندق را که از زور زمین منشعب
و گذشتن از و ممتنع بود بحسن سعی و اصابت تدبیر خالی کرده عبور نموده بپای حصار
شهر حاجی رسیده است چنین ارتکاب یورش کردن در لوازم سربازی و جانفشانی
بذل جهد بتقدیم رسد رقم قضا شیم بصدور پیوست که هر گاه مصلحت روز افزون
در یورش داند توقف و تأخیر جایز نداشته بدانچه صلاح دولت ابد پیوند داند
بعمل آورد محمد انجان و امرا بعد از صدور فرمان واجب الاذعان بضرب توپهای
آتش فشان بروج و باره را با خاک یکسان نموده بهیات مجموعی آهنگ حصار نمودند
بردل خان کوتوال قلعهٔ مزبور و سایر افغانان را با شجعان ایران پای ثبات و یارای
قرار نمانده قرار بر فرار اختیار کرده بارک قلعهٔ مزبور بتحصین جست و آن قلعهٔ متین

مشتمل بر چند حصن حصین بود مقالید اقبال خسروی مفتوح گردیده عریضه محراب خان
محتوی بر وقوع آن فتح مبین بدرگاه جهان پناه رسید و فرمان اشرف نفاذ یافت
که بردل خان و تبعه او را از قلعه بیرون آورده بدرگاه فلک پیشگاه آورد و ساروخان سردار
لشکر ظفر اثر خراسان که به تسخیر قلعه زمین داور مامور بود عریضه سید اسد الله خان کوتوال
قلعه زمین داور را بدرگاه جهان پناه فرستاده بود مضمون آنکه از جمله فرمان برداران
امر والا و بندگان مسیت (?) چون قلعه مزبور از جمله توابع دار القرار قندهار است ناچار
تا فتح قلعه مزبور بنا بر حفظ ظاهر مهلت میخواهد که بعد از تسخیر قلعه مزبور را بلا عذر تسلیم
نماید در جواب کوتوال مزبور مقرر شد که ساروخان بیرون سیبه و جرگه را موقوف دارد
و نگذارد که احدی از آحاد قلعه مزبور تردد نماید و منتظر فرمان باشد که بدانچه مقرر شود
بعمل آورد و با امرای عظام که بمحاصره قلعه قندهار اشتغال داشتند غدغن فرمودند که
در قلع و قمع بروج و باره قلعه سعی موفور نمایند و آن خدمت سگالان فرمان بردار
که بضرب تیغ درخشان تاراج بشکنند کوه میکنند در امتثال فرمان یکدل و یکزبان گشته
در وقتی که چشم بخت عدو در خواب و دیده فتنه انگیزی بیدار بود آتش افشان دشمن مال
باد انگاشته صرصر آسا بصوب بروج و باره قلعه در حرکت آمدند و از طرفین نیران جنگ
و جدال در اشتعال آمد از آنجا که خس پیش آتش سوزنده مجال ثبات خاشاک را نزد
تموج دریای قرار نیست مخذولان محصور قرار بر فرار اختیار نموده از حصار شیر حاجر (?)
با صلح بدن پناه بردند صحت بدن و زندگی دو روزه را فوز عظیم دانسته در آن روز
بسیاری از آن قوم بد اختر بپاداش کار ناهنجار گرفتار آمده رؤس آن قوم منحوس
بوساطت شمشیر نگاران عرصه هیجا بنظر این پادشاه اقلیم گیر قلعه کشا رسید

آن ناسخ

آن ناسخ تا شرابه حاتم ترازوی کرم را از نقود بی اندازه گران ساخته جیب و دامان
ایشان از نسخه گنج قارون نما میساخت و کمیت سیوا پا نا در مضمار حسن مقال بصید
مطلوب اجا غروا عالما میساخت هر کس در آن آشوب جان نقد جان در سر سودای
رضای حضرت ظل الهی کرده در خاک شده بود اولاد و اخلافش بمزید عنایات از خاک
بر میخواست سعادت شد عاقبت که جنس بدن خاکی را بنقد رضای این خسرو اقبال آئین
در خت متاع نعم جاوید داد که جنس پس گرانبهاست خریداری نموده و لتقند حاجه (?)
که رخت اقامت ازین سراچه غربت در گلستان ناز و نعیم آنجهانی گشود و بعد از
وقوع فتح چنین که دیده دوربین آسمان در بسیط زمین از آغاز ترکیب و تخمیر ماء
وطین آنچنان فتحی ملاحظه ننموده بود مصلحت سنجی عدل ساکه بهر یک از افراد انسان
از مهر درخشان شکفته رویان گلستان مهربان تر است چنان اقتضا نمود که یکی از بندگان
زبان دان را با فرمان واجب الاذعان نزد محصور فرستاده از کیفیت فتح قلعه بست
و استیصال بردل خان اعلام و اعلان نماید و رقم اشرف که این خدمت گذار
فرمان پذیر بتلفیق و تنمیق عبارات و استعارات آن مامور بود بنام (?) [illegible]
ولیخان صادر گردید که ایالت شاه ولیخان بداند که چیز از روز سعادت قضا قدر
قلعه ذات بروج چرخ اخضر از سنگ سست ریخته و از لیل و نهار در دو لختی برج حصار
استوار آویخته مفتاح ابواب مغلق این حصار را بدست کارکنان کشور شهود و بر
گزیدگان ملک فتح القضا و وجود بعز رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار او علیهم السلام
گذاشته اند خاصه که گشایش دریچه ها بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر دیده [illegible]
دوربین را بر صدق این مغز شاهد است روشن و برهان قفل ایاب از باب فتح [illegible]

بدست قدرت قاهرهٔ ساقی کوثر برین مدعا دلیلت مبرهن وللّه الحمد والمنّة که این
مفتاح جهانگشایی از آبای عظام و اسلاف کرام دست بدست بنواب کامیاب
همیون ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدایق آمال ما بآبیاری سحاب لطف الهی دمیده
از آغاز تبسم نسیم جاه و جلال ابواب مراد بر چهرهٔ بخت ظفر فرجام ما باز و دست تیغ
اقلیم گیری و جهان ستانی ما بر عالم دراز است و با وجود نیروی سرپنجهٔ صاحبقرانی و قوت
بازوی اقبال سلیمانی پیوسته همت والانهمت ما معطوف عدالت کامله و [illegible] شامله
بران مصروفست که مور ضعیف بغفلت پی سپر مراکب مواکب مسعود جنود نا معدود
نگشت برشحات زلال نصایح و مواعظ چشم غنودگان خواب غفلت را سرمایهٔ
انتباه و آگاهی کرامت فرماییم و ابواب دخول دار السلام امان بر روی آشنا و بیگانه
فرماییم که هر کس برهنمایی دیدهٔ بیدار خود را باین مأمن جهانیان رساند از تصادم
خلل و تعرض خواری و زلل مصون و محروس ماند و اگر باغوای تیره بختی و برگشته روزگاری
ازین سعادت محروم ماند اسیر سرپنجه استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه
گردد در یوم النشور که عدالت پیشگان از زمان عیش و سرور و ظلم اندوزان از ظلمت
شب دیجور است دامان اعمال غبار آلود و بال و نکال نباشد و لهذا در حین توجه الویهٔ
دولت و اعلام فتح و نصرت در اینصورت در حرکت می آید تیره روزان تبت بلاد
که کوکب اقبال شان از ظلمات جهل مرکب در محاق محض رضا جوئی خالق و رفاه حال
خلایق از زور بازوی شوکت و چیره دستی جنود فتح و نصرت آگاهی فرمودیم و آن گروه
خذلان پژوه متانت حصار و رصانت دیوار را پرده دیدهٔ آگاهی و قفل زبان عجز
اندوزی و عذر خواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعان را تلقی ننمودند با آنکه بمقتضای

نوامیس

٥٩

نوامیس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود مسعود را بهدم آن بنیان و افنا
و اعدام آن گم گشتگان تیه غوایت و عصیان نامزد نمودیم و چنانچه حامل حکم والا
و فرمان مطاع که یکی از محصورین و معفوین است مشروحاً تقریر نماید ابواب آن حصار
تو بر تو بمقالید سیوف درخشان سپاه جنگجو باز و دست تسلط لشکر قیامت اثر
بر آن قوم بد نهاد و سر دراز گردیده بنیان وجود صغیر و کبیر و جوان و پیر از این سیل بنیان
ویران و کاخ جرأت و جسارت پردلان آن فوج با خاک یکسان شد و چون اخیار
و ابرار انما شنوده اند و دمان والا سلسله علیه ما است اقتفا بآثار اسلام [illegible] الکرام
بر ذمت همت عین فرض و فرض عین میدانیم که آن ایالت پناه را نیز از کیفیت
تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال زاهره آگاهی فرماییم که اگر گوش هوش باصغای
فرمان واجب الاذعان گشوده قبل از آنکه کار به یورش منجر گشته عساکر منصوره بنجوای
ان جندنا لهم الغالبون تصرف در بروج و باره قلعه و حصار نمایند از در اطاعت و انقیاد
در آید بازار اطاعت پیشگی و خدمتگاری آن ایالت پناه را بافر انجاح مطالب
و اسعاف مآرب سربلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت این آستان خلافت بنیان
در سر و پرواز معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشد بتفویض حکومت محلی از محال
ممالک محروسه که صاحب صوبهٔ آن محسود امثال و اقران بلکه امرای ایران و هندوستان
تواند بود ممتاز و سرافراز فرماییم و اگر آرزوی وطن مألوف عنان تاب آن عزم صواب
باشد با تحفه و هدیه مشمول عنایات خسروانه و الطاف شاهانه نموده رخصت انصراف
ارزانی داریم و در نظر کارآگاهان دانش منش و درست اندیشان نیکو روش ظاهر
و روشن است که قزلباش نصرت تلاش را از گشته شدن محابا و پروا نیست

و پرچم اعلام را بر طرهٔ مفتول شاهدان چین و تتار و را لجهٔ دماه و شمه را بنکهت نسیم بهار
ترجیح میدهند و مع هذا وفور جیوش قاهره و کثرت جنود باهره بمرتبه ایست که حصر آن
بر خیال و اندیشه متعسر و احاطه تعداد آن بدستیاری اعداد و ارقام متعذر است
و معدودی چند که بمعاضدت ایشان در داشتن این چهار دیوار استظهار دارند در برابر
سپاه ایران حکم نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهان آرا است و شرح فتح قلعه
سابق که ایروان در زمان نواب خاقان رضوان مکان و استخلاص آن ملک دلپذیر از
ابادی تصرف رومیان که بکثرت لشکر و عدت سپاه زبان زد جهانیان است
بسامع پیر و جوان رسیده خواهد بود و پیداست که این توده خاک را که بیاری آن
چند روزی پای ثبات و قرار افشرده اند در پیش حملات این جیش منصور که بعده
امواج بحار و شورش سیلاب بهار در ساحت لاف مساوات میزند پای
ثبات و پایان قرار نیست و عنقریب بعون عنایت الهی این مشت گل به نیروی آتش دستی
و خانه بر اندازی جرات سرشار غازیان نصرت شعار که همه نقد جان بر کف ترصد فرصت
و صدمات توپهای اژدها صولت وارث در مهابت که زمین را از تصادم ایشان خلل
در ارکان و بروج قلعه مانند بروج چرخ گردان در دورانست از هم ریخته و پاشیده
آفتاب آمال از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد گردید یقین که طرفین اطاعت
و عصیان و وقوع سود و نقصان آنرا ملاحظه نموده بروشنائی شمع خرد خود را بمامن
عافیت خواهد رسانید که بعد از فوت وقت بمضمون آیه کریمه فلم یک ینفعهم
ایمانهم لما رأوا بأسنا تخم عجز و استغاثه بار ثمر و نفیر ندامت و حسرت بار آن خواهد بود
انتهی و مصحوب محمد بیک غلام خاصه شریفه یساول صحبت فرستاده شرح ارقام مطاع

بلم

باسم شادیخان و کاکر خان و میرزا ابوالحسن و رومی خان و میرک حسن نیز مشتمل
بر وعد و وعید صدور یافت اهل قلعه که مژده امان را بسمع دل و جان خریدار بودند به
سمعا و طاعة گویان پذیرای فرمان گشته از روی تضرع و ابتهال بجهت تهیه بعضی اسباب
سه روز استمهال نمودند و در روز موعود میر عبداللطیف دیوان بیگی قندهار را
با فیروز خان که نسبت قرابت قریبه بدولتخان داشت با چند بار و بعضی اجناس
بدرگاه جهان پناه فرستاده التماس نمودند که یکی از غلامان خاصه شریفه از درگاه
اقبال و بارگاه جاه و جلال تعیین شود که در حین خروج آن قوم در تقصیر ابادی تسلط
غازیان کوشیده بتقصیر از خود راضی نشوند و واقف شیوه سرباری و جانفشانی علیقلی بیگ
دیوان بیگی که بعد از وقوع قضیه رستم خان بسعایت مفسدان محبوس بود در حین
نهضت مسعود حکم باطلاق او فرموده مقرر داشته که روانه درگاه جهان پناه شود
و در حین محاصره قلعه مزبوره وارد گشته بشرف پای بوس و الطاف شاهانه سربلندی
یافته بود بانجام خدمت مزبوره مامور گردید از حسن اتفاقات محراب خان بموجب
فرمان واجب الاذعان پردل خان و تابعان او را از ارک برآورده با امرا و اعیان
در روزی که قرار یافته بود که دولتخان و سایر محصوران بیرون آیند با فیلان و اسباب
در روز پس مفسدان داخل ارک همیون گردیده و عریضه سارو خان مشتمل بر نصرت قلعه
زمین داور و بیرون آمدن سید اسد الله خان جد بابا ر آسمان شعار رسید نخستین گروه
از محصوران که گوی اطاعت از امثال و اقران بچوگان متابعت ربوده شادیخان
اوزبک بود با تابعین خود که هشتصد نفر بودند از قلعه بیرون آمده بشرف پای بوس
سرافراز گردید و بعد امرا و اعیان بر سبیل تعاقب و توالی با اموال و اسباب

و تبعه و تحفه بیرون آمده بمقتضای خواهش خود بر یک سمت اردوی معلی در حوالی باغ
ابول که در جانب شمال قلعه واقع بود نزول نمودند و بعد از دو روز دولتخان نیز
بالتزام خود رخت اقامت بیرون کشیده فرمان واجب الاتباع لازال نافذا
فی الارباع بصدور پیوست که جشنی عظیم الشان که ابصار دقیقه شناسان از
وفور ناز و نعیم آن ادراک موائد چنان نماید ترتیب نمایند و از ماکول و مشروب آنچه
بلذت‌تر از دو رنگان تاب بر تافتن آن داشته باشد سرانجام دهند جشنی چنان که
دیده دوربینان از ملاحظه طول و عرض آن حیران بود انجام یافت آن باغ وسیع الفضا
از ایوان جلوه پیرایه کسوت گلستان پوشید اعلیحضرت ظل اللهی در مجلسی که مراسم کسری
و جم است با آیین سربلندان را آبروی خاک بوس چنین فروغ مهر و ماه جبهه استغنا
نیاز مالد بر وساده بلند پایه برتری جلوس فرموده بیگلربیگیان و امرا و حاجبان
و مقربان و ابناء الملوک که در دربار اقبال می باشند در حریم قرب و حضور نشستند
و سایر اعیان و ارباب امتیاز از دو جانب سرادق عزت و اقبال تا در باغ صف آرا
گردیدند و از در باغ تا حوالی قلعه که قریب یک فرسخ بود سپاه نصرت پناه سنقرق
آهن و فولاد از دو جانب رده کشیدند دولتخان و شادیخان و کامگار خان و رومی خان و میرزا
ابوالحسن الحسینی و میرک حسن و میر عبداللطیف دیوان و سایر راجها و مردم صاحب وجود
بنظر کیمیا اثر رسیده بشرف پای بوس و کورنش و تسلیم امتیاز یافتند و در همان روز
محرابخان و امرا عظام و رفقاء مشار الیه پردلخان زابلی و حسن حسین بیگ و فیلها را
کوه تمثال و علام و کره نای و کوس و نفیر آن گروه از نظر کیمیا اثر گذرانیدند بعد از استماع
نغمات دلفریب از مطربان الحان عندلیب و کشیدن اطعمه و اشربه دولتخان و سایر

امرا رخصت یافتند و سوار و زنجیر فیل که دولتخان خود بر سبیل پیشکش و ارمغان نظر
این خدیو جهان رسانید دیگر اجناس که داشتند بر ایشان مسلم گردیده و میر بیگ
با جمعی از جنود مسعود بهبر قلی القوم معین شد که ایشان را تا حدود کابل که داخل قلمرو
پادشاه هندوستان است رسانیده بگذارند که بفردی از افراد انسان نسبت بایشان
نقصان و ضرری واقع شود و شادیخان بهدایت توفیق ربانی حضرت سبحانی توطن
بستان سرای ایران و خاک روبی آستان ملایک پاسبان اختیار نموده در آن روز
غزلی مناسب این فتح مشتمل بر مضمون بخاطر فایز رسیده بود ثبت افتاد **نظم**

کسی را که فتحی بدینسان کم بدست آید ∴ که ملک قندهار و دولت خرم بدست آمد
ز شادی همچو رنگ بیکشان در پوست می‌رقصم ∴ که جام باده خارم از دل بیغم بدست آمد
بفرمان نگه شد عشوه بیزاران گندم گون ∴ عنان شوخی آن رهزن آدم بدست آمد
شکایت نیست کس را بعد ازین از گردش گردون ∴ که از بس جام شد شادی دل عالم بدست آمد
سپهر پیر را سرمایه عشرت مهیا شد ∴ سلیمان جهان را دیو با خاتم بدست آمد
گل عیش وحید آخر ز باغ خرمی چیدم ∴ فراوان شد ز بس این جنس ما را هم بدست آمد

چون طبع مقدس و خاطر اقدس بنابر حسن نیت و صفا طویت متوجه آنست که
زلال دوستی و ولای سلاطین سلف ایران و هندوستان که از ینبوع یکتا دلی تراوش
داشته بل ضیای آن شمع شب افروز ازین مشکوه خورشید ضیا مقتبس گشته از هبوب
نسیم عداوت غبار آلود و تیره نگردد و نشود و چون باعث برین نهضت خلاف
آداب بود که پادشاه هندوستان چنانچه سبق ذکر یافت بشقاوت علیمردان خان
ارتکاب نموده بود و از مطویان دولت والا امری که شایسته آداب دوستی نباشد

صادر نگردیده بجهة تشیید مبانی خلت قدیم نامه شکین ختامه گرامی با بضاعت بنگاوش آن
مامور گردید باین شرح در سلک تحریر کشیده شد که گوهر الفاظ جوهری اندیشه آن را
از زیور کلیل مقال و اند و لعل آبدار معانی که صیرفی ادراک [illegible] بنقود شاباش و افرش
ستاید شایسته آن تواند بود که از سر بلند پایه بحر ملا بدان جواهر زواهر ترجیح داده نام نامی
و اسم سامی آن پادشاه والاجاه را بران سند معنی نشانند و از بار همیشه بهار گلها و طراوت گلبن
اند و ساحت آن سریر گردون نظیر از نسیم شمیم اعلام و اظهار بر اطراف بزم دوستی دولت
افشانند که از شمیم عبیر آگین این رایحه دماغ نکهت شناسان گلشن وداد تازه و معطر عندلیب
ارتباط و اتحاد قدیم بلند آوازه گردد بحمد الله والمنة که اگرچه بحسب ظاهر غایت بعد عدیم
الحصول مجالست و ادراک صحبت است اما پیوسته در عالم معنی ابواب این بوستان بر چهره
قلوب دوستان گشاده و اسباب مکالمه غایبانه که بشارت نامه در زبان و انامه حاصل
میگردد آماده است امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد باز و دست حصول ثمار
برین بوستان از خزان دراز باد بعد از انطباع نقوش مودت و ولا بر مرآت ضمیر
خورشید ضیا که از اشراقات غیبی مستفیض بر لوح ابلاغ می نگارد در حینی از آغاز عروج معارج
و آرایه ایران دار تعلا و مدارج عنایات حق پیوسته در خاطر حق شناس و ضمیر حقایق اساس
مرکوز بود که دیده شوق را از خاک آستانه مقدسه منوره عرش درجه سدره مرتبه روشن
ساخته و بنا بر کثرت شاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی [illegible] از این سعادت عظمی و عطیه
کبری محروم می بود درین ایام سعادت انجام که از مهام آن [illegible] آنجه و بالکلیه فراغت
حاصل گردید مناسب چنان نمود که رقبه همت الاهیت از ربقه این دین واجب الادا
آزاد ساخته باین تقریب پژوهش احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بعد مسافت مستقر

خلافت از استفاضه انوار عنایات شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند بنوعی
مقتضی عدالت کامله باشد کرده شود و درین در رود این بار بجهة رعایت مراتب جوار
و ارتباط والتیام آبا و الاجداد لازم داشت که بارسال صحیفه که مذکر شیوه دوستی
و دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک سلسله ارتباط گردد و چون مبین معین است که والیان
ممالک مودت را بعد از تشیید قواعد صداقت والفت و ارتفاع مجت مباینت
و منافرت در بود و نبود ویرانه که برگذرگاه سیلاب حوادث است با هم مضایقه نخواهد
بود و در آن مذکره یکتا دلی و یکجهتی اشعاری [illegible] قید ارشده بود و مضمون بل سیقن بوجه
نظر بر روابط مزبور نموده همت [illegible] بود که در انجاح مامول بقدم قبول پیش
می آید بنابر علی هذا با خاصان و ملتزمان رکاب نصرت [illegible] موجه آنجه و دکر و بد
و چون بعد از ورود والویه سعادت [illegible] و الاقدر [illegible]
اتحاد ایشان در دولت محکم بنا [illegible] بود هنوز با ایشان سلوک نمایند ابواب [illegible]
بجهة آنکه جدالها در میان این صدق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا تبار است
در حجب [illegible] مختفی گردیده و معارضه با این دوست صادق الولا در آیینه حقیقت
صورت تخلف فرمان آن والاجاه عظیم الشان داشت بر ذمت همت فرض گردید که
سپاه نصرت توامان را تا دیب آن گروه مشتاق خذلان فرماید لهذا اکلم نافذ بصدور
پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدایره احاطه در آورده بمفاتیح جلادت
در گشایش ابواب مغلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمانند در
اندک فرصتی بمقالید سیف و سنان درهای آن قلاع گردون توامان را بر آن گشودند بعد
از اظهار استیلا و اقتدار بران قلاع گردون آثار گروهی از محصورین را که در حین محاصره

سالک مسالک ادب و آداب بود از صراط مستقیم حد خود شناسی عدول نموده بود

بگشادگی جبهه عفو و اغماض مشمول عنایات بی غایات گردانیده رخصت انصراف از آن

نمودیم یقین حاصل و رجا واثق است که چنین امری از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت

وقوع یافته غبار انگیز مرآت منیر خورشید نظیر نخواهد شد ولایت مزبوره و سایر محال ممالک

محروسه را متعلق بخود دانسته جدا یا منظور نخواهند داشت چون غرض انسداد ابواب

گفتگوی حاسدان التیام و ائتلاف این دو دولت ابد توامان بود زبدة الاشباه

شاهوردی بیگ روانه خدمت والا فرمودیم که حقیقت صدق اندیشی و اخلاص کیشی این

مخلص را بآن عم بزرگوار خاطرنشان نماید خورشید سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال

طالع و لامع باد و شاهوردی بیگ مزبور بجابت معین گشته باتفاق و لعلخان روان گردید

و حکومت دار القرار مزبور بجز انجان چرچری باغ و محال تابعه بدست علیخان زنگنه و

محمد سلطان تکلی تفویض یافت و بعد از فتح و گشایش قلعه در عرض ایامی که رایات جاه و جلال

بجهة سرانجام امور ضروریه دار القرار مزبور نزول اجلال داشت دو سه مرتبه بنفس نفیس خود

با ارکان دولت و اعیان حضرت بدرون قلعه تشریف برده ملاحظه بروج و جدار و کیفیت

قلعه و حصار نمودند و در ارک جلوس فرموده بساط خوشدلی و انبساط گسترده چون

خامه بدیع نگار متعهد تحریر فتوحات و وقایع زمان ابد توامان نموده بر ذمت همت مطلب نگار

واجب است که از چگونگی وقوع این قلعه گردون فضا آسمان بنا برخی در سلک تحریر کشد که

ناظران این اوراق را دیده چنانکه چون تماشای این بنا از تعجب فرا گشته بچهره دستی اقبال

زاهره آفرین خوان مدح سرا گردند بر ناظران مناظر اخبار پوشیده نماند که این قلعه گردون

اساس مشتمل بر هفت قلعه وسیع الفضاست بر روس کوه لکا که از غایت رفعت و اعتلا

باگنبد

با گنبد خضرا لاف مساهمت میزند واقع شده و تیغ آن منیع محصور بحصاری رفیع عریض

که ارتفاع آن تخمیناً شش ذرع تواند بود شده که گویا احاطه آن نموده باشد و در وسط

آن حصار وسیع زمینی مرتفعست که قلعه حاکم نشین که موسوم به ارک است بر بالای آن

واقع شده و از دیوار شمالی قلعه حصاری مشتمل بر سنگ انداز و مراغل و مرور عریض متصل

بدیوار ارک کشیده شده و در منتهای دیوار مذکور که متصل بارک است دو دیوار یکی شرقی

و دیگری غربی محاذی هم در نهایت استحکام و خندق عریض بدیوار شرقی قلعه اتصال یافته

و از رکن ارک نیز بهمین هیات دیواری متصل بدیوار جنوبی قلعه سرانجام یافته و جانب

غربی ارک که کوه لکا در آن سمت واقع شده مشتمل بر سه دیوار متین عریض است که محاذات

یکدیگر بفاصله بسیاری کشیده شده چنانکه مابین هر دو دیوار قلعه وسیع عریض صورت حصول

یافته و هر یک از جدار مزبوره غربی از حصار جنوبی قلعه بقلعه کوه لکا اتصال یافته که از

حصارهای مزبوره هفت قلعه متین محکم که هر یک از دیگری منفرد و بنهایت استحکام

موصوفست بهم رسیده و در هر یک از قلاع مزبوره برکها و انبار که ساکنین را از بگذر

عطش تعب نباید کشید مهیا شده و چنین قلاع متینه رضیه که دیده بینندگان از تماشای

آن حیران و عقل مستعین از اصغاء آن در بادیه تعجب سرگردان است بجاذبه دستی

بخت جوان این خسرو کامران در عرض پنجاه و دو روز بتصرف اولیای دولت قاهره

در آمد و سوای کلبعلی خان افشار که بضرب صدمه بادلیج جدروه جهان گذران نمود هیچ یک

از امرا و اعیان را آسیبی نرسید از غرایب احکام که نگارش آن از لوازم است

آنست که بطلمیوس الزمان میرزا محمد مقیم منجم خاصه شریفه از چگونگی اوضاع نجوم تشخیص

روز فتح و تعیین آن نموده در آن باب نوشته تسلیم بندگان اعلیحضرت ظل رحمانی نموده بود

ارباب طباع سلیمه را در باب فتح این قلاع شدیدة البنیان تواریخ بخاطر رسیده و در رشته
نظم و بیان کشیدند از آنجمله این مصراع که بود اولین فتح صاحبقرانی بخاطر خجسته مآثر
خان فرخ شان مرتضی قلیخان قورچی باشی پرتو ظهور افکنده بود و آمد کلید مملکت هند قندهار
و علی بیک نشاید در قندهار و دست ولایت مدد نمود نیز بخاطر سایر موزونان رسیده
و سوای تاریخ مزبوره نیز تاریخ بسیاری هر یک از اهل طبع را بخاطر رسیده بود که
اجتنابا من التطویل بنگارش اقدام ننمود و از متممات این فتح مبین امری که در مرآت
غرابت جلوهٔ ظهور دارد آنست که در حین ورود مشهد مقدس معلی معروض پایه‌نشینان
سرادقات جاه و جلال گردید که محمد قلی بیک نوادهٔ حاجم خان والی اورگنج را که در حقیقت
از خانزادان آستان خلافت نشان است جماعت ترکمان اغوی نموده نزد خود
برده قریب به بیست هزار خانه‌وار نزد او جمعیت نموده اند چنانچه بغیر بدون اطلاع
منسوبان درگاه خلایق پناه رسیده پیوسته ضمیر آسمان پیوند خواهش آن داشت که
نخست آن آواره بیدای حد خودشناسی را تنبیه و تادیب نموده بعد از آن عطف عنان
عزیمت بصوب مقصود نماید و از آنجا که تصرف و تسخیر این ملک دلپذیر اهم و حصول
آن در ارتقاء شهرت کشورستانی بر مدارج صاحبقرانی اتم بود پیشه آنگروه را بعهده
اقبال باهمال نموده عنان کمیت خوشخرام همت بصوب این مقصد اسنی و مطلب علیا
معطوف داشتند و در اثنای محاصره معروض کردند که آن مخذول به تیغ بیدریغ اجل
بجا سار سیده شیرازهٔ جمعیت ترکمانان از هم گسسته سرگشته بوادی تفرقه گشته اند
زهی دولت بلند پایه و ارجمند اقبال آسمان پیرایه که انجام امور عظیمه که در نظر ظاهر بینان
از غایت صعوبت و دشواری در پلهٔ ممتنعات و محالات است بمحض توجه باطن قدسی مواطن

و ضمیر

و ضمیر الهام پذیر بارتکاب فرستادن سپاه و استعمال تیر و شمشیر ساخته و پرداخته
میگردد امید که همیشه بخت بیدار این خسرو والا تبار جوان و دشمنان این دولت
ابد توامان قرین خذلان و خسران باشند **شرح اقتباس انوار عیش و باده گساری
اعلیحضرت ظل باری** محرمان تتق اسرار و رموزخوانان صحایف استار که از بالیدن برگ گل
در خلوت غنچه و از بستن بار ثمر در بند اشجار خبر دارند به نیرنگ اندیشه و جادوکاری خیال
وقت پیشه هرگاه تصویر امری بر صحیفه ظهور نماید چنین سواد خوانان الواح ظاهر را که بسواد
آن نقوش باطن انداز خواندن و دریافتن مضمون آن کتاب آسمانی اطلاعی نیست برخی که
به طبابت نفوس مطمئنه و ادمان معجون رضا و تسلیم در تداوی مرض جهل مرکب کوشیده
این علت عسر العلاج را بسیط نموده اند بدون آنکه از علت بعلول اشتغال نموده باشند
ساکن بیت المعمور اطمینان می باشند و گروهی را از ماه و انده در افزایش آن مرض مزمن کوشیده اند
چهرهٔ خیال را بناخن فکر محال میخراشند و همواره سالکان طریق اطلاع را این نعل وارون
بر شبدیز تفکر بسته و نقش اندیشه مانند نقش نگین هر چند در ظاهر معکوس نماید در واقع
درست نشسته است و معلم دبستان حکمت الهی خضر نبی علیه السلام که خوانندهٔ صحایف
جریدهٔ غیب بود در حین مرافقت پروانهٔ شمع قرب یزدان موسی عمران علی نبینا
و علیه السلام بدین آیین طی طریق تعلیم مینمود و هر نقش که بخامهٔ دانش از آن کتاب مکتوم
بر لوح ظهور منقوش میساخت چون شاهدان اندیشه از پرتو تعارف عاری بود
مردم مورد اعتراض تازه میگردید و درین هنگام این خضر طریق خداشناسی و معلم نقطه
ذات خوانان نشست و روی اوراق مکنون و بروز زند از انجا که ارباب ظاهر هرگاه عارجان
معارج دولت را متحلی بزیور زهد و صلاح و خوارق عادت نبینند این گروه والا را

ازرا منزه شبهات و قصور مدارک مجلس سریر اقامت دانسته در ورطات مهالک
می افتند بنابر ارتکاب اقل قبیحین در هر سال ارتکاب شرب مدام که نهی خاص و عام
ازان فرموده بودند نموده و بدین آب غبار شبهه از صحایف قلوب شست اعتقاد اهل
زهد اگرچه نخست این امر نظر بر مراعات قوانین شریعت مقدسه مطهره که پیوسته
بر ذمت همت والا امتثال ان را فرض میدانند مستعد نموده اما در مرتبه اخیره که ملاحظه
مراتب مزبور صیقل زن مرآت اشتباه جمهور گردید اعتقاد ایشان در باب دارای جبار
استوار شریعت پرور این مطرح اشعه فیوضات آنرا افزوده و اول مرتبه این امر که تا
روی میرسید در حقیقت ابواب مسدوده قلعه قندهار را مفتاح جهانگشائی گشوده مراجعت
نموده بودند واقع شد هر چند مقدمات شرایع تعبدی و دانایان را در آن باب مجال
گفت و شنید نیست اما چون دانش پیشگان آگاهی در تشخیص بعضی امور تشبث بقیاس
منصوص العله می نمایند اگر از راه علت که اسکار است حکم بر تحریم خمر نمایند ظاهر میگردد
که دامان اعمال این خدیو الزمان از ارتکاب امر مزبور غبار آلود نافرمانی جناب سبحانی
نگردد چرا که از صباح تا رواح و از غبوق تا صبوح بی فاصله مدام شرب اقداح
راح قیام نمایند چهره سکر از مرآت جهان نمای وجنات سبارکشان مرئی نمیشود
نظم اگرچه در دماغ مست و مخمور ⁂ چو رستم دختر رز را بود زور ⁂ شود از اول شب
گرم آشام ⁂ چو ماه چارده تا صبح با جام ⁂ ز چندین جام لبریز پیاپی ⁂ برد غالب نگردد
نشاء می امید که همیشه جام مراد این جمشید وقت از زلال کامیابی مالامال و کوکب سعادت
و اقبال این خسرو بی همال بی زوال باد **شرح آمدن اورنگ زیب ولد والی هندوستان**
باتفاق سعدالله خان وزیر والی مزبور بر سر دار القرار قندهار و بنیل مقصود مراجعت کردن

چند ناظم

چند ناظم کارگاه امکان و رافع کرسی نه پایه مرصع آسمان هر یک از افراد انسان را که
از جهانیان برگزیده مسندآرای اورنگ جاه و جلال و زینت افزای اریکه سلطنت
و اقبال میگرداند بعنوان السعید سعید فی بطن امه پیوسته بمعاضدت عنایت کفایت حال
آن خسرو بی همال نموده آوازه کوس بلند اقبال آن شهریار عالم مدار را بسامع دور و نزدیک
و بعید میرساند و مسکالش اعادی را در بذر آرای امور مانند گره های اطفال بکشایش
رشته آهنگ گشایش نمایند قفل انجاح مآرب میسازد و مبین این مقال آنکه بعد از آنکه
شاهین اقبال تیز بال شاهنشاهی مرز و بوم قندهار را که از وجود تیره روزان هندوستان
آشیان زاغ بنظر می آمد از آن قوم جغد نشان پرداخته عنان بکران عزیمت بفیروزی
و اقبال بصوب دار السلطنه هرات معطوف فرمودند پادشاه هندوستان را
از آنجا که گلهای خودروی محال در گلستان فسیح الفضای خیال وسیع الارجای احتمال
بسیار میرسد تمنای آنکه شاید تخم سعی بیهوده پیش ازین تلافی بر داده از آن شیرین کام
تواند شد خواهش استرداد قندهار در خاطر پیدا آمده و چون در حین نهضت رایات
نصرت آیات بصوب هرات شاه حسین سلطان ابدالی بنا بر تعصب مذهب باطل
تسنن و عدم اهتمام محالجان مضافات قندهار در داشتن آن مغتنم فرار نموده روانه
هندوستان شده به والی آنجا چنان خاطر نشان نموده بود که اعلیحضرت ظل اللهی بعد
از فتح قندهار بلاتوقف روانه دار السلطنه اصفهان گردیده اند و در این دیار کسی بکمک
و مدد قندهار نمانده هر گاه داعیه استرداد آن ملک تصمیم یابد لا محاله مرآت حصول چهره
نمای شاهد مامول میگردد و اصغای آنچنین اقاویل کاذبه و اباطیل فاسده باعث
اشتعال نیران خواهش آن سلطان حیرت توامان گردیده بود و اورنگ زیب ولد خود را

باتفاق سعادة خان وزیر و بهادرخان سپهسالار و رستم خان دکنی و قلیج خان و رجال معتبر با جمعی کثیر و جمی غفیر و گروهی انبوه و فیلان کوه شکوه روانه قندهار نموده و خود نیز باتفاق داراشکوه پسر کلان خود که بخطاب شاه بلند اقبال (؟) عهدی از سایر اولاد امتیاز داشت وارد کابل گردیده اورنگ زیب و سعادة خان وارد قندهار شد هرچند از ملاحظه اعلام شامخات و جبال راسیات و بروج متینه و جدران رفیعه استنباط نمودند که ابواب مغلقهٔ آن قلعهٔ گردون شعار را بغیر از شمشیر عالم گیر اقبال خلف صدق صاحب ذوالفقار کلیدی نیست اما بمقتضای المامور معذور شروع در حفر جر و کندن نقب و بردن سیبه نمودند و ابواب محنت و تعب بر خاکساری و بی اعتباری از کندن هر نقب بر روی خود گشودند و قلیج خان و خنجرخان و قباد خان و الله قلی خان از المحاصره قلعه نسبت بدستانهم اعلیحضرت ظل الهی جهانشاهان حوادث فردا را در آینهٔ صبح امروز مشاهده حقیقت امر مزبور را قبل از وقوع برای العین مشاهده فرموده در دار السلطنه هرات رحل اقامت افکنده مقرر داشته بودند که لشکر نصرت اثر در اطراف ولایات خراسان منتشر گشته مترصد فرمان باشند تا اگر عریضهٔ محراب خان مشتمل بر جرات و جسارت آن قوم رحل نشان بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسید فرمان همیون نفاذ یافت که نظرعلیخان بیگلربیگی متولی و حاکم دار الارشاد اردبیل و نجف قلی بیگ زنگنه امیراخورباشی پیشتر از سپاه لشکر نصرت اثر برسم منقلای روانه شده کفایت شر قلیج خان که متعرض رعایا و برایا میگردد نمایند و آن گروه را از پای حصار برگرده سرگشته وادی ادبار کنند و مرتضی قلیخان خانه زاد قدیمی سپهسالار و سیاوش خان قوللر آقاسی بیگلربیگی کوه گیلویه و مرتضی قلیخان قورچی باشی حاکم دار الامان کرمان بسرکردگی عساکر منصوره روانه شده کنفس واحده

بسرکردگی سپاه نصرت پناه قیام نمایند و جلادت شعار جرات آثار حاجی منوچهرخان برادر محراب خان که در شیوهٔ شجاعت زبان زد خاص و عام است استدعا نمود که با جمعی همواره ارادهٔ جانفشانی در راه این دولت والا داشته اند و درین شیوه برفاقت او بذل جهد بتقدیم رسانند و مسئول او از دربار احسان شرف قبول یافته با جمعی از غلامان فدویت نشان آستان گردون توامان روانه گردیده و در سارعت بر اقران سبقت جسته با چند نفر که عدد ایشان از پنجاه نفر متجاوز نبود تکیه بر الطاف الهی و اقبال بی زوال شاهی نموده پیشتر از لشکر قیامت اثر روانه شد اتفاقا در حینی که قلیج خان و خنجرخان برادرزاده خود با قباد خان و الله قلیخان ولد بلنگوش با سه هزار نفر تاخت گرشک و زمین داور و فراه نموده بود وارد گرشک شده و چار چاغت مزبوره میگردند و از طرفین دست جلادت از آستین جرات بر آورده باستعمال آلات حرب و ادوات طعن و ضرب اشتغال مینمایند و حاجی منوچهر و رفقا پشت بر حصار گرشک کرده داد جلادت میدهند خنجرخان و رفقا را رای بران قرار میابد که روانه زمین داور شده بتاخت و تاراج آن محل که اهم از محاذات است قیام نموده بعد از مراجعت بمو سیاه غیرت شکسته خود را درست نمایند و بعد از تاخت زمین داور که بهوس نیل این مامول روانه گرشک میشوند نجف قلی بیگ امیراخورباشی مو سفرشده بود بسرکردگی هزار نفر از غازیان جلادت شعار پیشتر از نظر علیخان برسم ایلغار روانه شده با چهار صد نوکر اسب ایشان همراهی نموده بود وارد میگردد و باتفاق حاجی منوچهرخان و رفقا استقبال خنجرخان و قباد خان نموده آتش کارزار مشتعل میگردد و امیراخورباشی که با عقد شجاعت و بسالت معروفست پای ثبات و قرار افشرده مانند غبار هیجا

آن سرگشتگان بادیهٔ ادبار بعضی را باتش تیغ درخشان حریق و جمعی را غریق آب نهر هیرمند
میکردانند و با آنکه تیره بختان مانند دخان برغبت در آتش سوزان می‌نشستند از عجوبه
کاری اقبال ظل الهی از جنبش برق بلا امان تیغ درخشان غازیان گریزان میشوند در حینی که
خاطر اقدس اعلیحضرت ظل الهی متوجه کیفیت احوال جنود هنود بود عریضهٔ امیراخورباشی
مشتمل بر وقوع این فتح مبین و فرستادن رؤس و کرنای اعادی بادین بدرگاه
فلک مبتکار رسید و بازاء این جلادت مشمول نوازشات خسروانه شد و قلیچ خان را
از اصغای این خبر ارکان اصطبار و قرار متزلزل گشته فرار بر قرار اختیار نموده متوجه
قندهار میگردد بعد از وقوع این مقدمه ارقام مطاعه باسم نظر علیخان شرف صدور یافت
که باتفاق امیراخورباشی تا ورود امراء عظام در محلی که خاطر جمع بوده باشد توقف نموده
قبل از ورود امراء عساکر نصرت مآثر ارتکاب جدال و قتال ننمایند و اگر تاخت اطراف
و جوانب و سد شوارع و مسالک آنجماعت میسر بوده باشد بطریقی که چشم زخمی
واقع نشود مقرون بصلاح دولت بوده باشد بعمل آورند نظر علیخان و مغرقا تنگ شیره چی باشی
و درویش سلطان لکزیلر را با فوجی از شجعان بتاخت اطراف و جوانب اردوی آن مدبران
تعیین مینماید غازیان ظفر توامان تا پای دماکه کنار اردوی جغتای بوده رفته علم جرات
برمی‌افرازند بعد از رسیدن این خبر مسرت اثر رقم اشرف باسم امراء عظام
صادر گردید که عساکر نصرت مآثر را باتفاق سیاوش خان قوللر آقاسی بیگلربیگی کوه گیلویه
روانه ساخته سپهسالار و قورچی باشی در کنار هیرمند یا محلی که مناسب دانند توقف نمایند
و اورنگ زیب بعد از ملاحظه جرات و جسارت غازیان چهنه بهادر خان سپهسالار
جغتای بحصار اجل نقد حیات را بقابض ارواح سپرده بود و رستم خان دکنی را سردار نمود

باتفاق

باتفاق قلیچ خان و جمعی از امراء و راجها و فیلان کوه بنیان روانه مینماید و امراء عظام
بموجب فرمان واجب الاذعان سیاوش خان را با سپاه گران روانه نموده خود
توقف مینماید و در ثانی الحال مرتضی قلیخان قورچی باشی را بخاطر میرسد که عنقریب بنیان
ثبات و قرار لشکر جغتای بسیلاب تهور غازیان منهدم و ویران خواهد شد و این معنی
باسهل وجوه بحصول خواهد پیوست توقف ننموده خود را بسرعت تمام بعسکر
ظفر اثر میباید رسانید که این فتح مبین باسم دیگری منتشر نگردد و تصمیم عزیمت نموده
باتفاق سپهسالار بجنود مسعود ملحق میگردد و تسویه صفوف نموده امراء عظام
در قلب لشکر ایستاده نظر علیخان را که حسب الرقم بچرخچی گری معین بود به پیش خانه
امیراخورباشی را بکومک او تعیین مینمایند و پربوداق خان برناک بیگلربیگی آذربایجان
با بعضی امراء و قورچیان عظام بطرف راست و غلامان خاصهٔ شریفه را با جمعی از امرا
بجانب چپ مقرر میدارند اتفاقا در آخر همان روز تقارب فئتین و تلاقی فریقین
واقع شده بین الجانبین آتش محاربه باشتعال می‌آید امیراخورباشی باتفاق شاهین آقا
و قراباش بیگ پسر جانی بیک یوزباشی غلامان و نجف قلی بیگ ولد قزاق خان و سایر
جماعت بر سپاه مخالف حمله آور گشته بنقد جلادت و مردانگی رابطهٔ ثبوت
سلوک میبازند و در اثناء گیرودار اسب پربوداق خان بضرب سهام مخالفین لعین
از پای درآمده آن تیره روزان هجوم کرده دست تهور می‌آورند پربوداق خان
پای ثبات افشرده با جمعی از یاران کفایت شعار ایشان گرده سوار اسبی که در کتل
داشته میگردد و در این اثنا سارو خان طالش حاکم استرآباد با جماعت طالش
بحمایت پربوداق خان سبک عنان گشته بجلادت متواتر عقد جمعیت آنگروه را

پراگنده میسازد بالاخره بپایان شب دیجور که بجایت همرکان خود در میان می‌آید از
طرفین دست از جدال داشته بآرام جای رجوع مینمایند جماعت جغتای را از ملاحظه
این جرات و جلادت مجال توقف نمانده ظلمت شب را حصن عافیت شمرده آواره
دشت فرار شده باورنگ زیب ملحق میگردند بعد از ورود جماعت مزبوره و استطلاع
اورنگ زیب بر ورود لشکر قیامت اثر و وقوع مجادله صلاح در اقامت ندیده طبل
رحیل کوفته بر جناح استعجال روان میگردد و مجدداً نیل بدنامی بر جبهه اعتبار میکشند
و امرا و غازیان عظام در حین جر تیغ جهان ستان مهر درخشان از نیام سنگ‌فام شب
بر می‌آید با سیوف مسلوله مهیای مجادله و محاربه میگردند و مانند سپاه شب ناپیدا آن
لشکر اثری بر جای نمی‌بینند سیاوش خان قوللر آقاسی را با جمعی از مردان کارزار از دنبال اکراد
فرستاده حقیقت معروض میدارند چون این خبر مسرت اثر بمسامع باریافتگان سرادقات
جاه و جلال رسید ارقام مطاعه باسم امرا عظام عز صدور یافت که تا انباشتن خندق و تعمیر برج
جماعت جغتای کنده‌اند و تعیین نمودن جمعی بجهت محافظت قلعه در آنحدود توقف نمود
بعد از فراغ از مهام مزبور روانه درگاه جهان پناه گردند و رایات نصرت آیات بفیروزی
و اقبال وارد مشهد مقدس معلی گردید و بعد از وصول در ساعت مسعود از طرقی که بکیفر بحر
شهرت است با امرا و خاصان و ملتزمان رکاب جلالت پیاده باستان بوس روضه مقدسه منوره
سرافرازی یافتند و امرا عظام نیز چند روز بعد از ورود اعلیحضرت ظل‌اللهی احراز سعادت
بندگی نموده کامیاب خدمت گردیدند و از ابتدای محاصره الکروه مخذول تا حین مراجعت
بجهت آنکه سپاه نصرت پناه در اطراف ممالک خراسان منتشر بود و جمعیت ایشان در ملک
قندهار بجهت بعد مسافت بزودی میسر نگردید بمدت چهار ماه کشیده والحق در عرض مدت مزبور

محراب‌خان بیگلربیگی دار القرار قندهار کمر جد و اجتهاد بر میان جان بسته با وجود تابش
آفتاب و گرمی هوای آنملک که رگ سنگ را مانند نبض بیمار در اضطراب می‌آورد بنفسه متوجه هر فردی
از افراد قلعه گشته روزی یکمرتبه بر دور قلعه که قریب یکفرسخ است میگردید و آنچه لازمه تیقظ
بود بعمل آورده و در عرض ایام محاصره مقرر داشته بود که سد ابواب قلعه نموده بدستور
معهود باز نگذارند تا آنکه بعنوان صدق انتمای کل نفس ذائقة الموت ده روز قبل از مراجعت
الکروه باجل طبیعی بدرود جهان گذران نموده جان نثار رضاجوی اعلیحضرت ظل‌اللهی بود
و از غرایب امور آنکه در عرض ایامی که محراب‌خان فوت شده قلعه محصور بود بیمن اقبال بی‌زوال
این خسرو بی‌همال خللی در ارکان قلعه‌داری بهم نرسیده و الجماعت با جهان جهان سعی و کوشش
خایب و خاسر از نیل مقصود مانند زحل راجع گردیدند و بعد از وقوع آن فتح مبین بیگلر
بیگیگری دار القرار قندهار را باوتارخان غلام خاصه شریفه عنایت و مرحمت فرمودند
و چون شوق تنزهات دار السلطنه اصفهان عنان تاب عزیمت بود از راه اسفراین
و جاجرم متوجه مقصود شدند و چند روز در چمن رادکان مضرب سرادق عظمت گشته
از سر ایوان با چمن آن سر منزل بمجدد ملاحظه آبشار قریه اخلومد عشرت اندوز گردیده
امید که پیوسته کوکب دولت اعادی قرین وبال و خورشید عالم افروز اقبال این خدیو
فرخ فال بر وسط السماء جاه و جلال طالع باد **وقایع متنوعه** درینسال مرتضی قلیخان
قورچی باشی بجهت بعضی از حرکات که از او صادر شده بود مغضوب و محبوس گردیده مرتضی
قلیخان سپهسالار در عوض مشارالیه بمرتبه قورچی باشیگری سرافراز گردیده سپهسالاری ایران
بعلیقلی خان تفویض یافت و بعد از انقضای سفر ظفر اثر و ورود رایات نصرت آیات
بدار السلطنه صفاهان پربوداق خان از ایالت تبریز و بیگلربیگی آذربایجان معزول گردید

منصب مزبور نیز علاوه سپهسالاری شارالیه شد **شرح انعام بیکران اعلیحضرت**
ظل سبحانی اخلاص‌نشان الله‌وردی خان چون از بود جهان‌آرا که گنجور خزانه حکمت بالغه
اش طلای دست‌افشار پرتو خورشید را بدامن محتاجان کوی امکان سیم‌ریز می‌افشاند مقتضای
غایت ازلی آنچنانچه کشور معمور افلاک را بفروغ مسندآرایان کواکب انجم زیب و بها داده
و اکلیل نور و ضیا بر فرق عبادتشان نهاده بسیط زمین را نیز بوجود فایض‌الجود سلاطین فرخ‌شان
رشک‌فرمای بساط آراسته آسمان نموده و زنگ کلفت از آیینه ضمیر ساکنان غبرا بصیقل ضیاء
جبین فرمان‌روایان ملک‌آرا زدوده بنوعی که رفیعا بین کواکب یکی از افاضه انوار نجوم خورشیدی
زبان‌زد پادشاه و گدا و دیگری بهلال انگشت‌نمای کشور خدایان نیز از افاضه احسان
بدین عنوان بتفاوت مراتب افسر امتیاز بر سر نهاده و مانند نور عالمتاب آفتاب که محیط
مرکز زمین است کره خاک را بقبضه تملک و اقتدار ایشان داده تا بنیروی هر یک از جماد
و نبات بقدر استعداد و قابلیت مواد کسب فیض از روشنایی عالم بالا نمایند افراد
بنی نوع نیز از خطوط شعاع احسان پادشاهی که کلید مخزن آمال است فراخور حال قفل از
ابواب مآرب بگشایند الحمدلله که اعلیحضرت ظل‌اللهی را از تجلی صفات مزبور مانند ضیاء چنان
عالم‌آرا که ماهی تا ماه را انوار کواکب است از زمره تاجداران پیرایه امتیاز در بر و افسر افتخار بر سر است
دُر در صدف از شوق گوهرپاشی دست جوادش چون دل در سینه عشاق بی‌تاب و دل کان
از بیم جود کیسه‌پردازش مانند دریا آب است حاصل عرق جبین دهقان در ایام جودش
چون ابر نیسان گوهر است و کیسه باغبان از زرپاشی ابادی کرمش مانند غنچه گل پر زر مایه
کرمش گرسنه‌چشمان فاقه را از تماشای گنج شایگان سیر نموده و سایل بی‌خان و مان از گنج
بخشش عطایش در سایه کوه درهم و دینار از تابش آفتاب فقر و غنا فارغبال غنوده کشکول گدا

مانند

مانند هلال که از افاضه نور خورشید پیرایه کمال پوشیده طبق طلایی است سرشار و قلوب
سینه‌ریشان خارخار احتیاج از شگفتگی حدیقه انعامش کلیت بخار کاتب برات
احسانش خط نسخ بر آثار حاتم کشیده و صیت زرپاشیش چون فروغ مهر منیر از مشرق تا مغرب
رسیده هرچند بزبان خامه و خامه زبان تحریر و توصیف احسانش بر صحیفه زمان و دفتر امکان
ناممکن است اما برخی از آن بجهة اعجاب نظارگیان در سلک بیان انتظام می‌یابد که
من بعد مستمعان گوهر این حکایات را در گوش کشیده بساط خواهش شنیدن اخبار
قاآنی را در نوردند بر واقفان رموز مستور نماند که بعد از مراجعت سفر خجسته اثر دار القرار
قندهار و استخلاص آن ملک دلپذیر بعنایت حضرت کردگار که مشهد مقدس را رایات
نصرت آیات بدو چهره طراز دادند و خدمت سکان زبده راه یافتگان اسرار و عمده
بندگان فدویت شعار مقدم نشین محفل ضمیر شاهنشاهی باریافته خاطر اقدس
ظل‌اللهی مستجمع کمالات ترک تازیک رمزشناس معانی باریک سالک طریق عدل نزدیک
حاوی مراتب ستوده صفات و نیکو رسیده دار الملک رسایی منتخب دیوان درست‌اندیشی
و ستوده‌رای مجمع مراسم جاه و شجاعت مشید اساس شهامت و بسالت که به
خاطر اعلیحضرت صاحبقرانی مسعود شیوه مردم‌شناسی و قدردانی شاربی رحیق الطاف
شهریاری مطرح اشعه عنایات کردگار ائمه و بردی بیک امیر شکارباشی پسند خاطر دریافته
افتاده بود موما الیه را بخطاب مستطاب مصاحبت از اکفا و اقران امتیاز بخشیده
بیگلربیگی دارالمومنین استرآباد را که بعد از فوت محمد خان در وجه احدی مقرر نشده بود
بموما الیه عنایت فرمودند و هر روز باحسانی تازه و انعامی بی‌اندازه آن شایسته التفات
بر مدارج افتخار ترقی میفرمودند و از جمله عطایای آن خسرو اقلیم‌گشای آن خان والاشان

چند دست تکیه مرصع پیشکش قطعه لعل آبدار و خنجری مرصع بیاقوت شاهوار نجم شعار
که محاسبان از پای اندیشه در احصای قیمت جواهر آن جیغه مرکب فرسوده در قطع سنگستان
کند و زبان بیان در توصیف و تعریف آن جیغه تیغ از کشیدن سنگ فسان کند است
با شایستهٔ اغراق با وجود تتبع کتب سیر و شنیدن اخبار سلف مسموع نگردیده که این قسم
انعامی از هیچ یک از پادشاهان نسبت به بندگان بوقوع پیوسته باشد اگر مجموع اهتمام
فا آنها را با این سنگهای گران بها در کفهٔ میزان نهند جیغه موازنه برکاهی با کوه گران خواهد بود
و اگر همه عطایای حاتمی را با این یک بخشش حساب نمایند مانند بهار در پیش خورشید جهان آرا
نخواهد بود الحق اگرچه قیمت این احسان در میزان اندیشه گرانست اما قابلیت النجم که
مورد این لطف بیکران گردیده صد چندانست و گوهر شاهوار صدق غیرت در حین عطا کردن
آن جواهر ثمین از بحر بیکران ضمیر آن خرد سخن آفرین بقوامی مضایقه آن خان وفیقه شناس
بساحل آمده آنست که در هنگام امواج دریای همت پادشاهانه منظورات نیز قیاس بدان
استحقاق آن کان مردمی را نشانه خان والاشان معروض میدارد که جیغه قیمت این قسم تحف
گرانبها ازان برتر است که در مخزن حوصله خدمت سکالان گنجد شایسته چنان است
طراز گریبان و زیب بیان خسرو صاحبقران باشد اعلیحضرت ظل رحمن در جواب میفرمایند
این قسم طرایف و تحف بملکیت خسروان استقرار میپذیرد خامهٔ عطا آثار در دفتر خلود دوام
ثبت و مرقوم گردانده و اگر نه بودن گوهر گرانبها در خزانهٔ شهریاران و بحر عمان یکسانست
الحق از شواهد صدق این سخن برآمدن گوهر از عمان و لعل از بدخشانست که یکی چهره نمای جود
خورشید تابان و دیگری بندگی احسان ابر نیسان رطب اللسانست و اگر این در مطلب مبتدای بیان
مخزون و آن در رحم صدف مکنون بودی پرتو این بیان بر روزن استماع شنوندگان

ناقد

ناقد صیرفی جواهر آبدار معنی داند که در میزان اندیشه در ثمین تشبیه اعلیحضرت ظل رحمن
این سخن از مرحمت داده شود گرانبهاتر و در دیدهٔ بینایان با بهاتر است جیغه در بدو سخن
تشبیه اعلیحضرت ظل رحمن در بذل النقود بیکران بخورشید درخشان کرده شد و خورشید
درخشان را احسان بر دو گونه می‌بخشد یکی با بازار قابلیت مواد که بسبب آن سنگ در کان
و گل در بوستان کسوت لعل بدخشان می‌پوشد و دیگری انعام رایگان که بینایان از خون
بینایی از فیض آن از عروق نگاه بجوش شد بر ذمت خامهٔ داستان طراز نگارش انعام
این خسرو گنجور و غلام نیز از مفترضات تفصیل این اجمال آنکه روزی در حین توجه
موکب مسعود بشکار به سرو پایه بزبان به زبانه معروض داشت که مبلغ از مال دیوان
که بتحویل لله بیگ ملایم بیگ مقرر بوده برسم مساعده بازیافت نموده و بسبب ضیق حال
و کثرت عیال قادر بر اداء آن وجه نیست و محصلان دیوانی مطالبه آن مینمایند و از انجهت
در دام عتاب و شبکهٔ اضطراب گرفتار است بر زبان وحی ترجمان گذرانیدند که
مجموع وجهی که از تحویل لله بیگ و ملایم بیگ متوجه مردم است و مطالبه آن مینمایند چه
مبلغ است ارکان دولت قاهره معروض داشتند که مجموع وجه مزبور قریب بسیصد هزار
تومان میشود که بتحصیل محصلان مقرر شده که بوصول سانند و اکثر بصفت ثروت و مکنت
موصوف اند ضمیر ارجمند و نیت بلند شاهنشاهی بآن راضی نشد که کام آرزوی جمعی از
شهد انعام شیرین و طبع گروهی از زهر مرارت آلوده یاس اندوهگین باشد تمامی آن وجه را
که سرمایهٔ معموری فقرا این چنین پادشاه صاحب دستگاه تواند بود بتخفیف و تصدق مقرر
مقرر فرمودند و ناخن همت گره از کار عالمی گشودند امید که پیوسته سحاب احسان این
ظل رحمن ارذربار بپایان الطاف آلهی پایه دار و تا گردی ازین خاکدان باقیست بجهانیان

جهانیان گوهر بار باد **ذکر فوت مرحوم و مغفور میرزا حبیب الله صدر و تفویض امر
مزبور بمیرزا مهدی ولد او** بر منزل شناسان طریق حیات و سالکان فراز و نشیب
حادثات پوشیده نیست که خیمهٔ بدن و کاخ تن را خیام صنع حضرت یزدان
باوتاد استخوان و اطناب اورده و شریان و استوانه نفایس که نسیم است و زان
بر پای داشته و از قوی و حواس فراشان قوی دست بر این خیمه حباب آسا
و سرای بی پایه بنا گماشته اقامت در این منزل لغزنده چنین خانه زین بجهه سافرت
و نکین شمکنان هران خاص از برای رحلت است هر چند این بنای عجیب در نظر جمع
مدنگاهشان از بساط طوامر نگذشته در عین هرم نیز چنین بنای برهان استوار است اما
در چشم گوهر غواص بحار دریافته هم عنان سیلاب بهار است اگر پایه در قوت
غازیه آنا فانا بر شتهٔ مشروب و رقوم ماکول در صدد رتق و فتق آن در نیاید این لباس
چنین خرقه گرد باد از هم پاشیده و ریخته و گرد فنا بغربال اندراس بر جیب دامان
آن بچخه پیکر دود اگر فراش نفس یکدم دست از رفت و روب آن باز دارد این
کاخ در گرد عدم مستور و مانند حباب پرداخته از هوا در دریای نیستی معدوم میشود بنابرین
امر ناگزیر درین سال مرحمت شناد غفران دستگاه میرزا حبیب الله صدر ممالک محروسه
که عالم انسانیت و مردمی در جهان فرشته صفات بود سفر خانه از پرتو طراز این خندان
اختیار نمود بلیدی رحمت و راهنمای مغفرت روانهٔ جنت شد و منصب جلیل القدر
موما الیه از تاریخ فوت بمستجمع کمالات حسبی و نسبی میرزا محمد مهدی خلف صدق
آن کان سخا و مروت تفویض یافت **ذکر نهضت رایات نصرت آیات به ییلاق
سیرم و بهمن زار شیراز و اشتغال بعیش و شرب و شکار** در هنگامی که کلید فروردین

درها

٧٠

درهای شگفتگی بر روی روزگار گشوده و طاوس گل از نهانخانهٔ نیستی بر فراز شاخسار هستی
آغاز پرفشانی نمود و چمن پیرایه رخسار شاهدان پوشیده و باد دامن ابر بهاری آتش
بادود گل فروزان گردید هزار دستان چمن میگساران از پیمانهٔ گل سرمست و بیهوش
و چمن شاهدان گلشن از آرزوی هم آغوشی مرغان خوشنوا در جوش آمد کوبندگان
کوکو نواز و زندخوانان بلند آواز از سر درختان بآهنگ رسا خروش آغاز نهادند
پادشاه فرمانروا را که پیوسته ساغر کامیابی لبریز و تیغ جهانگیری و دشمن سوزی خونریز
باد خواهش آن در دل پدید آمد که در ییلاقات صفاهان و شیراز از دیدن گلهای
رنگارنگ و شکار مرغان سیر آهنگ شادی اندوز و هنگامه افروز گردند در روزی فرخنده
از هر چه توان گفت افزون به نیروی اختر همیون درفش درفشان جلوه طاوسی نمود
تخت باغ مینو سرشت کوته از گرد لشکر همیون دیده نرگس چمن افروز اتوتیار
چنین کشید و نوای این مژده بگوش خوش نشینان آن گلستان بهشت نشان
رسید پنج روز آن رشک بهشت برین از جشن پادشاه روی زمین مانند سبزه زار
آسمان که از فروغ اختران لاله رنگ بهارستان بدخشانست بگلهای آتش چراغان
و پیالهای گردان و جنبش آب روان بال رنگین تذروان بدیده می آید گردون گردان را
از رشک آن جشن اختر در تن فسرده و آسمان با آن آستین دراز آهنگ آن پنج روز را
در شمار زندگانی خود شمرد چنین روزهای باده گساری بخوش شعاع بپرداز گردیده به پیروزی بخت
و بلندی پایه تخت از راه چشمه ماهی روانهٔ ییلاق سیاه چشمه و کرده گرانه و سیرم
و بهمن زار شیراز گردیده ندرا ستر آن دشتهای پهناور از بسیاری گلهای رنگین چمن
دامن گلچین بدیدهٔ بینندگان در می آمد و از افروزندهٔ رستنیهای رنگارنگ تماشای

کان بینند که مگر چهرهٔ زیبا رخساریست از تاب بادهٔ ناب گل گل شگفته یا گلزار روان
بهشت را از گرانباری اسب بارگیر در میان راه خفته آید روشنتر از آینهٔ دل بی زنگ
بر روی سبزهای زنگارگون روان و هوا مانند دم جانبخش عیسی زنده کردن افسردگان
گل و لاله بهر سو گردان پردهٔ برتری مانند آسمان خانه گردانش نامست در گلشن گردن
سربلندی می افراخت و در گلزار رشتهٔ بارایش می انداخت بندگان درگاه و راه یافتگان
بارگاه در بندگاه آن برگزیدهٔ خسروان بام تا شام و شام تا بام بکشیدن ساغرهای
دستکاری گرد اندوه از آینهٔ دل می شستند و چمن نهال که از باد بهار در جنبش افزون آید
از نیروی بندگاه آن سرو و سیدم بر جویبار زند که پرستندگان بزم افروزی باده چمن
گشتی بر آب شتاب بگردند و پارهٔ از سواری بارهٔ بادرنگ آب رفتار گوی پیش از سپهر
تیز گردی ربودند بدین آیین روزها پیموده شد و دشتها در زیر پای اسبان نوردیده آمد
تا نیرنگ همیون و لشکر از شمار افزون بسیرم رسید و آن جاییست دلگشا و بهشت آیین
در زیبایی رسا چشمهٔ آبی از فراز کوهی که آن شهر بدامن آنست روان و از سر آن کوه
از زمین گسسته پایین زیر آنست گمان توان کرد که آب پایین بسیاری و آبشاری پایین بلندی
در جای دیده باشند یا از جهان گرد دیر سال شنیده چندین بار بر کنار چشمه و پای آبشار
جشن آراسته ساغرهای رنگین ساختند و از برای شکار نخجیر بر گرد آن دشت پرگل تاختند
گاهی با بندگان که راه یافتگان بارگاه گردون شکوه اند سواری میفرمودند و برخی پارگوه پوشیده
رویان که مانند آب گوهر در پرده بر سر آمده اند نخجیر میفرمودند چنین پیش از روانه شدن
بدان سوی بیرنگ بوی نوشتجات زمین داران مرز خراسان بپایهٔ تخت گردون نشان
رسیده بود که نذر محمد خان پادشاه ترکستان دیگر باره از نیرنگ سپهر گردان از جای

مرروز سرا

ومان

ومان شده بهوس دریافت بزم برتری روانست و شاه منظر بیگ زنبیل برای نثار
با یکهزار تومان اشرفی و تنسوقات بیشمار فرستاده شده بود در همان روزها گماشتگان
نذر محمد خان دریافت پایبوس نموده نوشته از او آوردند که چون از رهگذر کهن سالی
کوفت دشوار دارد و امید آن ندارد که بار دیگر جای بهشت را آب روان بندگی
از شوق گلزار این درد بیرون آورد آرزومند این می باشد پس از روانه شدن بسوی کشور
نیستی پیکر او را روانهٔ خاک پاک مدینه نمایند و از بهر بازماندگان او آنچه شایان
پسندیدگان گوی دریافت باشد بجای آورند هنوز فرستادگان او در درگاه
خسرو گیتی پناه بودند که نوشتهٔ شاه منظر بیگ در باب بدرود نمودن پادشاه
ترکستان جهان گذران را بپایهٔ اورنگ جهانگشای رسید و فرمان خدیو جهانیان
از برای آوردن کالبد او و بازماندگان باصفاهان نوشته گردید و پیشخانهٔ والا بسوی بهنجار
زار فرستاده شد در آن سرزمین هر روز سوار شده به تاختن اسب و باختن چوگان
و انداختن تیر و برداشت بندگان و نواختن سازهای دلگشا و گرفتن جام و کشیدن
بادهای اندوه زدا هنگامه افروز بزم خوشدلی بگردیدند و در همان روزها میرزا مهدی
صدر ایران بجهت دادن بخشش نذر محمد خان دستوری رفتن سپاهان یافت و آیین
پیش و شیوهٔ تخت پادشاهان فرمانروا کامران و کامیاب داد خوشدلی سپاه داد تا هنگام گرد
تاراج گران هوای مهرماهی جامهٔ گلبند بهار را از بر روزگار برآورند و هزار دستان خانه
بدر گلشن را در بسته مرغان بیگانه سپرد هوای شهر جلوه تاب آرزوی شاهنشاه گردید
و هوس گردش دشت بیابانهای دور دامن کشید سراپردهٔ شاهی بسوی سپاهان بودن
و سپاهان از زمین خوشدلی چون زلیخا جوان شد روزی بآیین پیش از برای گاه داری هوس سواری نمود

چهرهٔ ننگ کشیدن تنگ بگیر از دستم جولان بار رسید از این رو در آن کار بخت کوشش
بکار رفته بود از آنجا که کاری بر روی نمودن آن ناگزیر است مر آینه روی نماید در هنگام
کامکاری پادشاه نیک اندیش را ناچار زور بر خانه کمان وزین بایست نمود نمد زین سمند
باد تک آتش رگ پیکوی در جنبش آمد بنازم شیوهٔ چالاکی و بهادری را که در خیابان هنگامه گر
باد سبک پرواز را مجال دم زدن نمی ماند مانند شاهباز بلند پرواز از فراز زین جسته خود را
بر زمین گرفتند جان جهان در آمد از هم از چشم زخم لرزان و شیشهٔ دلهای بندگان
در کورهٔ تفسنده هراس گدازان بود صد هزاران درود آفرین بر دادار جهان آفرین باد
که این گره دشوار با آسانی گشاده بدر رفت و پیکرهای پژمرده و دلهای افسرده از نو جان خرمی
گرفت پس از آن با بخت پیروز اختر جهان افروز روانه سپاهان شده روزی فرخنده بآن
شهر دلپذیر که جای خوشدلی و کامرانیست در آمدند و در مهمانخانهٔ والا که آسمان بلند پایه را
از بس سرافرازی پست و نارسا میداند نشستند و مردم نذر محمد خان زمین بندگی بوسیده
سرافراز گشتند بشیوهٔ تحسین شاه نظر بیگ را با بازماندگان آن پادشاه بلند جایگاه
با خواسته بسیاری که از آن خسرو مانده بود و بهای او زیاده از صد هزار تومان میشد بسوی
ترکستان فرستادند و نامه در گذشتن آن پادشاه ازین سرای سپنج و جای درد و رنج بجا
همیشه بنده درگاه در رشته نگارش کشید

تا اساس سرای آباء عظام از وجود اخلاف کرام پایدار و جلوه
اثمار موجب استشهار اشجار برومند با سلسلهٔ چنگیز خانی و خاندان عظیم الشان نمایاند از وجود
سلطنت پناه عبدالعزیز خان استوار و اساس ابهت الی الابد عالم اقبال خسرو والا
تبار پایدار باد بعد از طی طریق اظهار محبت بیکران و مودت بی پایان که مکاتبت و ستانه

عنوان بدان آراستگی میداند بر لوح ابلاغ و اعلام می نگارد که از آنجا که بنیان ابدان
انسان از استحکام وجود انس و جان بر آب روان عمر گذران گذاشته و خیمهٔ هستی ابدان را
فراش صنع بطناب شریان و ستون استخوان بر افراشته پیوسته این بنای رفیع اساس
از تند باد انفاس در لرزان و این خیمهٔ گردون مماس از نسیم حوادث در اختلال می باشد
اگر با فکندن لنگر اطبای حذاقت پیشه کشتی حیات انسان از صدمهٔ جبار موج این بحر طوفان
ایمن توانستی بود شاید انبیا و مرسلین و ائمه راشدین و سلاطین ماضین غریق بحر زخار نیستی
نگردیدند و فردی از افراد این کاس ناگوار را بر سر نکشیدند چه این منزل نشین جای توقف
و شایستهٔ تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن تواند بود که از ظرایف این دکان
پر زیب و منزل مردم فریب دل خود را که بهین تحفه آن متاع بی پایان و آن منزل جنت نشان
برداشته بقدر معین هستی که از دربار انسان را ارزاق انس و جان مرحمت موظف است قناعت نموده
بر فوت مطلوبی و تلف گشتن مرغوبی متلهف و متاسف نگردیده شربت مرارت آمیز مرگ را
چشیده و بساط قیمتی حیات را چیده و چیده اند **نظم** زرشتهٔ نفس پاره پاره معلوم است
که دل بهستی ناپایدار نتوان بست ∴ و گوهر جیب لطف یزدان نرخ کهن اوراق ایام را خوانده
و غبار ملال اندیشهای باطل از دامن ضمیر افشانده اند از گران خوابی دنیا بر دل پاکیزه و از نیک
آباء علوی بر خاطر غباری ندارند یقین حاصل است که آن سرکردهٔ ارباب دریافت نیز از روی توقع
قضیهٔ ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه نذر محمد خان که در حقیقت دین واجب الادای حیات
بر ذمهٔ محصلان لیالی و ایام شمرده گوهر خورشید فروغ نفس شریف را از مهر ترکیب عنصری
بر آورده اند آیینهٔ خاطر غبار آلود کلفت نخواهند گردانید و عمر عزیز را که قدر آن شناختنی
است از روی آگاهی در تحصیل مرضات الهی صرف نموده ایام حیات را بکام شده و کام خواهند

گذرانید و دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب خود تصور خواهند فرمود چنین در عرض
آن سفر گزین ملک بقا ارکان قضا عطف عنان از دار غرور بسرای سرور معطوف نموده
خواهش آن داشته اند که نعش مطهر ایشان نقل مدینه مشرفه علی ساکنها الف سلام و تحیه
کرده شود و قیام بتقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موصوف بر ضمایر اولیا
و اوصیا بود لهذا بر ذمت همت لازم نمود که مختصر را که بصفت زبان دانی موصوف بود
برفاقت متعلقان و منسوبان سلطنت پناه مزبور نزد آن زبده اورنگ سلطنت فرستند
که تحقیق و تفتیش میلان خاطر والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا نماید لهذا زبدة الاشباه
شاهنظر بیگ زنگنه را روانه خدمت سامی نموده که بدانچه رای آفتاب ضیا اقتضا نماید مقرر
فرمایم که مشکاران دولت والا بعمل آورند کواکب آمال از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد

وقایع متنوعه در این سال محمد علی بیگ ناظر بیوتات وداع حیات نموده و واقف
دقایق خدمت و بنده که محمد بیگ معیر الممالک ولد مرحوم حسین بیگ قنجاچی که بشرف
قرب اختصاص داشت بمنصب مزبور سرافراز گشته خدمت معیری ممالک بحسن بیگ
برادر مشار الیه مرجوع شد و هم در این سال مرحوم سیاوش خان امانت نقد حیات را
بمحصلان آنجهان سپرده قوللر آقاسی گری با ایالت کوه کیلویه بواقف رموز خدمت سکال
الله وردی خان امیر شکار باشی تفویض یافت و ایالت استر آباد که با ایالت شاه مزبور بود
بمحمد قلیخان ولد سیاوش خان عنایت شد

ذکر آمدن اورنگ زیب ولد والی هندوستان بار دیگر بقصد استرداد دار القرار قندهار و خایب و خاسر مراجعت نمودن

بر نکته سنجان دقیقه شناس پوشیده نخواهد بود که دادار بخشاینده مهربان که انتظام مهام
جمهور امم و عموم اصناف بنی آدم منوط و مربوط بخواهش و اراده اوست رشته شیرازه

افواد کتاب ضلالت که عبارت از انسان خاک بنیان باشد با وجود تباین خلق و خلق از
امر و عدل ناکرا اطاعت فرمان فرمای ظاهر است نموده و رضاجوئی و خدمت سکال
که ایشان را بر عموم برایا واجب فرموده در صورتی که این حاصل بارگران سلطنت و خسروی
بمقتضای ظلیت حضرت باری مروت پروری و عدالت شعاری نماید از مردم دست دعای
تحصیل شود نشان جبهه استقرار اورنگ بلند پایه جهانبانی نماید و از این جهة که پیوسته
کار این برگزیده کردگار بدینیا نجی گیره دار و ارتکاب جدال و قتال بفحوای حدیث نبوی
و خطاب مصطفوی صلی الله علیه و آله که نصرت بالرعب سیره شهد ساخته و عرصه همت از جود
پرداختن بتفصیل اجزاء احوال و تبیین امثال الکه رایات نصرت شعار و اعلام فیروزی لوا
از ییلاقات بسیرم و شیر از مرکز خلافت و مقر سلطنت که عبارت از دار السلطنه صفاهان
بود بمراجعت واقع شد چنین در سنه سابقه که گروه ظلمت پژوه هنود بقصد استرداد
دار القرار قندهار در حرکت آمده بودند در نهایت ناکامی بصحرای آوارگی و دشت کم نامی
گردیده بودند و عقل دوربین که محک عیار نقود خطا و صواب است تجویز نمی نمود که بعد از
ارتکاب ختر چنان بار دیگر بهوس تحصیل این متمنی گران رکاب سبک عنان کردند لهذا
پیوسته بعیش و نشاط و شکفتگی و انبساط اشتغال اکثر اوقات بملاعبه جرید بازی و چوگان
و تماشای نخجیران و شکار چرغ و شاهین و باز و یوز هنگامه آرا و عشرت اندوز میبودند و تهیه
رفاه حال لشکر ظفر اثر و سپاه قیامت حشر حکم بجمعیت سپاه و حرکت مبارزان ملک ستان
که مرور و عبور ایشان را خواص سیلاب بهار و امواج بحر زخار است نفرموده و از
آنجا که علت سودای محال بمقتضای خجالت بدنامی و اندبر خیرت والی هندوستان را
دیگر باره هوس استرداد دار القرار قندهار از ضمیر حیرت تخمیر سر برزده اورنگ زیب خود را

باسداله خان که وزیر و راتق فاتق مهمات کلی و جزئی آن پادشاه حیرت دستگاه است
با امرا و عساکر بیشمار و فیلان کوه کردار و توپهای اژدر آثار روانه دار القرار قندهار
نموده اوتاخان بیگلربیگی دار القرار قندهار ورود آن قوم عاقبت نامحمود را به پایه
اورنگ سلطنت و سریر دولت عرض نمود بعد از تحقیق این خبر ناشیر دفع این جمعیت
سپاه نصرت پناه و مبارزان رزم آزمای قوی بازو و آهن کلاه صدور یافت
که بقصد استیصال آن تیره روزان که سواد مطابق اصل بخت سیاه خود اند در حرکت
آیند و علیقلی خان سپهسالار پیشتر از رایات جاه و جلال روانه شده اعلیحضرت ظل الله
در ساعت مسعود و زمان محمود باغ مینو نظام فیض مقام عباس آباد دار السلطنه
اصفهان که انتخابیست از کتاب هشت بهشت خلد برین نقل مکان فرمودند تا فراهم
آمدن سپاه کینه خواه از اطراف و اکناف ممالک محروسه آن قوم مخذولت اندوز هفتاد و
یک روز مشغول محاصره بودند و بریدن نقب و جر اشتغال نمودند و در این امر تقید
معقود و سعی و اهتمام کرده گمان می بردند که بزر دادن و پا بر سر جان نهادن با عنایت
بیغایت الهی بر می آیند بعد از انقضای مدت مسطور استماع نمودند که سپاه نصرت پناه
نزدیک رسیده اند و ملاحظه جرات و جلادت اوتارخان و غازیان ظفر شعار
قلعه دار نموده مجددا نیل بدنامی بر چهره ناکامی کشیده مراجعت نمودند منهزم الویه دولت
و اعلام سعادت از عباس آباد در حرکت نیامده بود که مژده فتح و فیروزی و نکونساری
اعادی دین و تیره دلان عاری از نور یقین رسید و ارقام مشتمل بر مژده فتح و فیروزی
باسم بیگلربیگیان و امرا و وزرا و حکام و عمال ممالک محروسه صادر شد و چون هوای دار السلطنه
اصفهان بسبب افراط حرارت از منهج اعتدال منحرف شده بود بفیروزی و اقبال

بصوب

بصوب صواب پریه و سرچشمه زاینده رود روانه گردیدند و در آن سرزمینها که
بوفور میاه و کثرت گل و گیاه مذکور السنه و افواه است اقامت نموده
در ایام اقامت آنمکان نزاهت اثر گاهی بسیر سرچشمه محمود که که از غایت صفا
و غرابت منشا تعجب نظارگیان صایب نظر میگردد روانه شده بعضی اوقات
بشکار کبک اشتغال میفرمودند و در این اثنا بسمع ایستادگان پایه سریر اساس
خبر آمدن کلنگ می بشر عنان عزیمت بدانصوب صواب معطوف گردانیده بجوش
و خروش از شکار کلنگان آسمان آهنگ استلذاذ فرمودند و در همان روزها بالتوعلی
ییساول ایلچی عبد العزیز خان پادشاه والاجاه ترکستان که بجهة تشیید مبانی دوستی
ارسال نموده بود با نامه صداقت ترشح رنگین بند کامنود و بشرف مجالست مجلس خلد
مشاکل سرافرازی یافته از سیر چراغان سرچشمه گندمان و آتشبازی غریبه که هرگز چشم
تماشا ندیده تعجب اندوز گردیده رخصت انصراف حاصل نمود **شرح داستان
شکاری نمودن شیران بحسن سعی خان رموزدان الله وردی خان قوللر آقاسی و امیر شکار
باشی** الحمد و المنه که از فیض سحاب اقبال این آفتاب سپهر کمال و سایه حضرت ذو الجلال
امور غریبه و رسوم تازه که در هیچ عهدی از ازمنه سابقه سلاطین ذی شان را توفیق
تماشای آن نشده مانند شاهد سبزه نوخیز که در فصل بهار برامنمایه قوت نامیه سر از
دریچه ظهور بر آورده سرکش دیده بینش نظارگیان شکل پسند میگردد پرده خفا از
چهره نمود و گشوده زیب بخش محفل امکان و زینت افزای نگارخانه جهان میشوند ذهن
فطرت بلند و نیت ارجمند که دقایق امور را موشکافانه در حل آن ناخن اندیشه
شکسته و بازوی توانایی بسته است یک گوشه ابروی التفات این خسرو اقلیم گشا

بگشاید و مسافران اقلیم وجود را قبل از وصول بشهربند امکان در طریق بالقوه بنمایان
گلشن ایجاد بنماید آری هرکه درس امتیاز در دبستان تایید الهی خوانده هنر از او بشناسد
بی‌نیاز و شیوهای ستوده اش تازگی و غرایب ننماید شنیدن این اعجاز است تفصیل
این اجمال آنکه بر نکته سنج سخندان که بیاری تتبع کتب سلف و شنیدن آثار خلف
اطلاع بر احوال خسروان فرخ شان از امروز تا زمان حکومت پیشدادیان یافته باشد
ظاهر است که در هیچ زمانی از ازمنه باستانه نبوده که خسروان گردون شان شیر ازرا
شکاری نموده مانند یوزان معلم دست آموز و فرمان پذیر نموده باشند این امر غریب
و شیوه عجیب که در زمان دولت این خسرو کیخسرو غلام رایج گردید چنان بود که والی
عربستان و سایر خوانین فرخ شان چند قلاده بچه شیر اضافه پیشکش و ارمغان نموده
بدربار آسمان شعار فرستاده بودند چنانچه رسم پادشاهان ذوالاقتدار میباشد
در روزهای جشن و هنگامهای بار عام بجهت عظم شان و توهم گردنکشان شیر ازرا بر در بار
اقبال میبستند تا آنکه بخاطر اقدس و ضمیر مقدس پرتو افکن گردید که چرا شوانده بود که
شیر ازرا بطریق یوز تعلیم صید افکنی نمایند و کوس تفوق از سلاطین سلف که باین فکر نیفتاده‌اند
ربایند هرچند این امر در نظر قاصر مدرکان کوتاه بین که قدرسای نگاهشان از بسط
رسوم و عادات مستبدل گذشته بسیار بدیع و بعید مینمود اما از آنجا که در نظر دیده دقیقه
یاب حضرت ظل اللهی غایب حکم شاهد دارد بتوابا فتح دقایق طرز دانی محرم بزم ضمیر
اعلیحضرت خاقانانه اللهویردی خان مصاحب و قوللرآقاسی و ابر شکارباشی و بیگلربیگی
کوه گیلویه امر فرمودند که بعنوانی که مقرر میباشد در شکاری نمودن سباع مزبور بذل جهد
مبذول دارد که چون سیر تنزهات مازندران بهشت نشان بسلسله جنبان عزم والا

در هنگام حرکت

در هنگام حرکت رایات نصرت آیات بقصد شکار در حرکت آید نیل این مامول میسور باشد
الحق آن آشنایه نظر امور غرایب امور درین امور عجیب بطول بکار برده در اندک
زمانی بروش مدعا سرانجام نموده معروض گردانیدند که بطریق مرقوم بخاطر اشرف و ضمیر مقدس
پرتو افکن گردیده بود مطلب حاصل و طلسم تعجبات مردم باطل گردیده و هم در آن
اوان رایات نصرت آیات را از ییلاق مراجعت واقع شده و سه روز در باغ
عباس آباد توقف نموده بعد آنکه داخل دار السلطنه اصفهان شوند متوجه مازندران
بهشت نشان گردیدند و امر فرمودند که شیر ازرا همراه آورند که در شکارگاه آن ملک
دلپذیر که مشحون بصنوف وحوش و انواع بهایم است ملاحظه شیوه صید افکنی آنها
کرده شود و در هر منزل بسیر شکار اشتغال نموده بساعت فرح تولا که بدان تقویم داخل
مازندران گردیدند و در آنمکان نزاهت بنیان هر روز بسیر و شکار و کشیدن ساغر
سرشار و تماشای باغ و بهار بزم افروز و طرب اندوز بودند تا آنکه روزی از روزها
بخاطر اقدس خطور نمود که چون اسبان را تاب و توان حمل شیران نیست که بطریق یوز
در شکارگاهها همراه باشند و تیز آمیزش شیر و اسب معتذر نه محفها بر دوش گرده نهاده
ترتیب نموده همراه داشته باشند و مدتی بدین عنوان بشکارگاهها برده همه وقت
از ملاحظه صید افکنی آنها طریق نشاط و انبساط میپردند و چون بعضی اوقات عبور گردونها
از آب و گل دشوار بود امر اشرف از معدن نفاذ صدور یافت که محفه شیر ازرا بر دوش
فیلان کوه بنیان که در حین فتح دار القرار قندهار بحیطه تصرف در آمده نصب نمایند
که هر وقت همراه باشد چون راقم این داستان غرایب نشان نیز به نیروی بندگی
از بار یافتگان بزم قرب حضور و همه اوقات ملتزم رکاب منصور میبود بتماشا اغراق

و ارتکاب استغراق بر کز شکاری بدین خوبی و صیدی بدین مرغوبی در عرض ایام
سایه شال و نباله موکب جاه و جلال است و هر روزه ملاحظه انواع شکار مینماید
ندیده و از جهان دیدگان در سال نشنیده چه صید شیران مانند عاقلان دانش پژوه
مشتمل بر رعایت شیوه ستوده حزم و پاسداری مراتب احتیاط میباشد در دفع
سفرت خصم از چوب زنی سپر آهنین بر دوش و در ترک طریق با صرفه پویه نزار بند
عاقلانه در کوشش دارد و در هنگام گرم تازی باد را مجال نیست که همعنانی نماید و هر صید گیر
بقفل چنگال در هم بست مفتاح تدبیر هیچ چاره خویش نگشاید و در پیش تیزی چنگال آهنینش
جامه آهنین جنبه پیراهن حریر به ثابتست و گرفتار پنجه قدرتش را نومیدی از خلاص و نجات
در بزم ظهور صید بندی رسیدن بر دویدنش مقدم نشین و در بساط اشتهار فرصت
انداختن شکاری با اراده اش جلیس و قرین قطع نظر از اینمعنا کرده شهریار جهان
شکاری از مینده چنان مینماید که شیران بجای کلاب معلم هنگامه طراز شکار و این طرز غریب
زبان زد آیندگان کشور از زمان و ادوار پیشتر در اوقات شکار این بوالعجب شیوگان امری
غریب منظور گشته کارشناسان تجربه اندوز را در بحر حیرت مغمور ساخت شرح این
داستان غرایب نشان چنانست که یکی از شیران را که در مکتب صیادی طفل نوآموخته
و صحرای شکار ندیده و تجربه ننموده بود میخواستند که بدارا و آهستگی آشنای صفت
صیادی و ماهر شیوه استادی سازند لهذا منظور نظر خان رموزدان آن بود که نخست
به گراز ماده که از صلاح جوشن گراز باب عریان و باب خنگ دندان نوآموخته است
باصطلاح امیر شکاران بوله دهد که مبادا در نخستین مرتبه صیادی هنوز لذت ادراک صید
افکن ننموده از هم نبرد معرکه مبارزت زخمی شده بعد از آن چنانکه شاید اقدام برین امر نماید

و عجب اتفاق گراز نری بعلت عداوت سن و نورسیده که سفیده صبح اسنانش
از تیره شب کام و دهان طلوع نمایان نداشت از بیشه بر آمد امیر شکار از علت
بعد مسافت چنین بعد از امعان نشانه از دندان او محفوظ نیکرده شیر نوآموز را اطلاق العنان
میسازند و چنین شیوه رسانیدن آن اژدهای شیر اندام تمام بوده مانند مرغان سبکتاز در
دم ادراک آن گراز نموده بیباکانه در قید چنگ و دندان در می آرد و بعد از رسیدن
شیربانان که دندان آن عدو بداما نرا ملاحظه نمایند از بیم غلطی که نموده بوده مضطرب میگردند
قضارا بعد از تفحص و دقت نظر معلوم میشود که دست امیر شکار قضا بر ریشه درخت که
غذای سفردی گراز است الحق نظارگیان را ازین حال تعجب بر تعجب افزود و خداساز
بودن کارهای این خسرو اقلیم گشا در مرآت عیان چهره ظهور نمود بعد از تکرار شکار شیران
اژدها کردار خسرو قدرشناس امر فرمودند که قلاده مرصع و زنجیر طلا بجهة ایشان ترتیب
داده محفه‌ها را لاجورد و طلا تزیین نمایند و بیکر اشیا را بجهة امتیاز بجلهای زربفت
از ابتدا امید که تا تیره گردانست این خسرو شیر شکار را نصرت مبشر و اقبال همعنان باد

شرح وقایع امور که در حین توقف رایات منصور در مازندران روی نمود

در اوقاتی که مکان نزاهت بنیان و گلشن جنت نشان مازندران محل نزول رایات نصرت
آیات بود در آن خطه ارم نظیر هر روز در مکانه مرغوب بوستانها مانند چهره
شاهدان محبوب بکشیدن ساغرهای سرشار و گرم کردن هنگامه عیش و شکار داد
خوشدلی میدادند و از بلاد جنت نهاد آن مرز و بوم بلده طیبه اشرف باقامت خیمه
یافته هر روز بشکارگاه اطراف آنجا که مطاف هوای بهشت توجه فرموده نصرت
خدنگ و شمشیر گداز آتش زن بنیان حیات گوزن و گراز آن سرزمین سکر دیده‌اند و

واز بهر حدایق پر گل و باغهای پر سنبل که غیرت مرغوله زلف و پیچ و تاب کاکل است
گلهای انبساط بچیدند وگاهی شیران شکاری چنانچه سبق ذکر یافت صید گوزن و گراز
نموده طریق عیش و نشاط پیمودند و چون عباس آباد بهشت بنیاد ازراد اشراف در دریا
ودریاچه آسمان نهاد گلهای فریبنده تماشا بر سایر متنزهات آنجا تفوق دارد حکم بچراغان
اطراف دریاچه آنمکان مینو نشان نمودند **داستان چراغان اطراف دریاچه عباس آباد**
برسواد خوانان صحیفه تماشا و نظارگیان چراغان گنبد خضرا روشنست که روز کردن
شبهای باده گساری بفروغ چراغان و چندان ساختن روز زندگانی وغازه رخسار
شاهد عیش و کامرانی است گرمی این هنگامه را بر اطراف دریاچه ورود در نشاء خاصیت
عرق و آتشه شراب شیراز و فروغ این بزم را بر عرایس از اهیر ار دی بهشت و فروردین
زیاده از کرشمه و ناز است سلاطین ذی شان از آنکه گذرانیدن اوقات عمر گرامی بعیش و نشاط
میسر باشد بفتوی عقل دقیقه شناس مجوز نیست که نه بعنوان خوش دلی و کامرانی گذرانند
وگردی از ایام و لیالی را به در گذراشت نستانند لهذا اعلیحضرت ظل الهی بچراغان
اطراف دریاچه عباس آباد اشرف که قطعه ایست از باغ جنان یا منتخبی است از
روضه رضوان اشاره فرمودند خدمت گذاران در اندک زمانی اطراف آنرا دایره گردار
باشکال مناسب چوب بندی نموده باتمام رسانیدند و بعد از اتمام آن اعلیحضرت ظل الهی
در تالار وسط دریاچه بدولت و اقبال با ملتزمان بساط اجلال جلوس فرموده حکم
بافروختن چراغها فرمودند آتش یاقوت باده گلرنگ نیز بچراغان کردن دماغ مجلسیان
درخشیدن آغاز نهاده و فروغ چراغان از کواکب ثابت چرخ گردان حکایت میکرد
و عکس چراغ در آب از سیر و دور سیارگان روایت مینمود و عود مطربان در آتش

می نشست و روایح نغمات دماغ جان را معطر میگردانید و شگفتگی بزم باده عقل مصلحت سنج را
در آتش حیرت می نشانید آنشب که در حقیقت روز عیش و نشاط بود به نیک سیر گردید
و ساغر و پیمانه را گردش باخر رسید امید که پیوسته ساغر نشاط این خسرو کامکار دوجهان
این دولت ابد مدت چون شمع چراغان سوزان و گدازان و گریان باد **شرح تخریب
قلعه که کفره اروس برکنار قوین سوا احداث نموده بودند** چون والی ممالک
اروس را از زمان نواب گیتی ستان فردوس مکانی تا غایت که اوان امتزاج
بهارستان دولت ظل الله است پیوسته با این دودمان نسبت وثیق و روابط
آمد شد مشید و مستحکم است و همواره ایلچیان بپایه سریر خلافت و تخت شهریاری
و سلطنت آمد شد دارند و فرمان روایان این سلسله جلیله نیز مدام مراعات خاطر
ایشان نموده همت والا بانجاح مطالب و مآرب ایشان مصروف میداشته اند
و در آغاز زمان جلوس میمنت مانوس پادشاه ممالک روس قلعه در حوالی ترک
کرسان الکاء روس و ممالک محروسات احداث قلعه نموده بود بنابر مراعات
مراتب مسطوره باغماض مقرون گشته و در ایام طهمورث خان والی سابق گرجستان
چنانچه سبق ذکر یافت از بأس سطوت جیوش منصوره و جنود قاهره هراسان
و گریزان گردیده الکاء متعلقه او بر رستم خان شفقت شد از راه هم مذهبی منتسب
بوالی اروس شده نواده کلان خود را نزد او فرستاده طالب مظاهرت و معاونت
گردید و مصلحت دید مکر و حیله آنرا نموده که اگر چند قلعه دیگر در حوالی قلعه قوین ساخته شود
گذر آمد شد اروس بممالک محروسه مسدود شده و اگر از جانب روس کومک بالکاء
گرجستان آید بسهولت میسر باشد مقرون بصواب منماید و والی ممالک روس نیز

قریب عذرا و خورده قلعه چند در محال مزبوره احداث و جمعی را بمحافظت تعیین نموده بود
و حقیقت این معنی را خسرو خان بیگلربیگی شیروان بموقف عرض رسانید ارقام مطاعه
باسم حکام چخور سعد و قراباغ و اردبیل و استرآباد و سایر محال آذربایجان صادر شد که
جمعیت نموده نزد خسرو خان حاضر گردند که بدانچه مقتضی وقت و مصلحت دولت باشد عمل نمایند
و امرای مسطور حسب الفرمان واجب الاذعان در وقت مقرر جمعیت نموده خسرو خان بنیروی
اقبال بی زوال شاهی و تأیید جناب الهی باتفاق امرای مزبوره و حاکم باب الابواب دربند و برغال
خان شمخال داغستان و عباس قلیخان و سایر جماعت زاخوری و غیره روانه شده با جماعت
اروس و نغاری و غیره هم که از طرف والی اروس بمحافظت قلاع اشتغال داشتند بجنگ
و جدال اشتغال نمودند صفحه غبرا از صدمه حوافر پایان و خروش کوس و کرنا نمودار
صحن قیامت گردید و غبار معرکه همچو چنبر ناله مظلوم سر بر ثریا کشید عاقبت نسیم فتح
و نصرت بر پرچم و اعلام جنود مسعود شیروان و ایروان وزیده کفره مرده آواره دشت
فرار گردیدند و لشکر منصور تمامت آن قلاع را ویران و با خاک یکسان ساخته مراجعت
نمودند و چنین فتحی عظیم بسهولت و آسانی درین حال اولیای دولت روزافزون گردید
ذکر آمدن ایلچیان والی ترکستان بدرگاه صاحبقران درین سال شکور بیگ و نیاز بیگ
و آقای ایلچیان عبدالعزیز خان والی ترکستان بقصد استدعای رخصت شاه فولاد
سرای بدرگاه جهان پناه آمده بودند تفصیل این اجمال آنکه شاه فولاد سرای که از اعیان
ترکستان و نسبت قرابت قریبه به ینگتوش داشت در صدد آن حدود ترکستان حاکم بود
بنابر دواعی نفسانی و وساوس شیطانی اراده سرکشی و خودرایی در خاطر میداشت و عبدالعزیز
خان بلطایف الحیل او را بدست آورده بجهت دفع مفاسد آن مرز و بوم بدرگاه جهان پناه

فرستاده استدعای آن نموده بود که در ممالک محروسه بوده باشد و حسب الاستدعای
پادشاه مزبور و مراعات قوانین و سنت مودت در دارالملک شیراز و گیلان و دارالسلطنه
قزوین توقف داشت و درین ایام بجهة استرضای خاطر ینگتوش از خدمت اعلیحضرت
ظل الهی بوساطت ایلچیان مزبور استدعای آن نموده بود که شاه فولاد را رخصت حج
ارزانی داشته بعد از مراجعت روانه الکاء ترکستان نمایند بنابرین مشار الیه را مرخص
ساختند که روانه زیارت بیت الحرام شود و ایلچیان را مشمول انعامات و خلاع گردانیده
رخصت انصراف ارزانی داشتند و ایلچی ابوالغازی خان والی اورگنج نیز با ایلچیان والی
دادیا و بابای آچوق پادشاه والاجاه فرنگ و ایلچی اروس که برسم چاپار بدرگاه جهان پناه
آمده بود و عبدالرحیم بیگ خویش حسین پاشا حاکم بصره که حامل عرایض و پیشکش بود
درین سال بزمین بوس بندگان فایز گشته مشمول انعامات و خلاع فاخره گردیدند
ذکر نهضت رایات ظفرآیات بسیر فرح آباد چندی زمان توقف بلده طیبه اشرف
تمادی یافت دیگر از شکارگاه بهار آنحدود استیفا حظ نمودند هوس شکارگاه بهار فرح آباد
و سیر کنار دریا و امواج آسمان پیما زمام مطایای عزیمت را بصوب فرح آباد جنت بنیاد
کشیده در هر کاب دولت و همعنان سعادت متوجه گردیده شکارکنان بآن مکان خلدبنیان
رخت اقامت افکندند و در ایام توقف گاهی سوار کشتی و سیر دریا و در گوی بارگی
و تفرج صحرا و شکار تندروان آسمان پیما صیقل زن مرآت ضمیر اقدس میگردیدند تا آنکه هوس
مراجعت مقر سلطنت عنان تاب گشته بلده اشرف را حیات مجدد حاصل شد
وقایع متنوعه درین سال میرزا قاسم وزیر مازندران بهشت نشان از خدمت مزبور
معزول و وزارت آنجا بمیرزا صادق مستوفی بقایا شفقت شد و بیگلربیگی استرآباد

تغییر محمد قلیخان بجای منوچهر خان تفویض یافت **ذکر آمدن دارا شکوه ولد ولیعهد والی هندوستان باتفاق سعدالله خان وزیر و رستم خان دکنی سپهسالار بار دیگر باسپاه روسیاه بنیل مقصود خایب و خاسر مراجعت آن کم بخت** ایزد جهان آرا

که بمقتضای شگرف کاری پیوسته امور خسران نثار امخزن کوهرهای گرانبهای سود بهنهانموده

بفحوای میران نکرهوا شیئا فهو خیر لکم کینه اندوزی جنود عاقبت نامحمود هنود راچهرهٔ تیرگی

شب که باعث ازدیاد فروغ ماه و ستارکان میکردد منشا انتشار صیت خسروی

داوازهٔ سرافرازی و برتری نواب کامیاب ظل الهی فرموده چنانچه برافراشتن و برپا

کشیدن شمشیر شعلهٔ آن سوزان مرنج از آمدن سپاه روسیاه هندوستان فروغ فتح

و نصرت و فیروزی اینخسرو خورشید نظیر که قبل از طلوع چهره افروزی شاید جلوه میکرد

تفصیل این اجمال آنکه در اوقاتیکه مازندران بهشت نشان مخیم سرادقات جاه و جلال بود

بعرض مقدس رسید که والی هندوستان بدستور نخست باد پندار درکاخ دماغ راه

داده از ریختن آبروی اعتبار خنده کشیده بعد از تکرار خجالت خیابان که از رهگذر هوس

استرداد قندهار اوهراروی نموده بود بار دیگر آتش سودای کرم بچپن تمنا کرده داراشکوه

ولد کلان خود را که از سایر اولاد او بخطاب ولیعهدی امتیاز دارد باتفاق سعدالله خان

وزیر و رستم خان دکنی سپهسالار و مشاهیر امرا و وجوه سپاه و عساکر باتوپهای اژدر

شعار صاعقه کردار و فیلان کوه بنیان رفیع درکان روانه دارالقرار قندهار کرده

داراشکوه با بعضی از امراء و عساکر از راه ملتان و دو که و چونیا له و لتخان افغان حاکم آنجا

که مدت مدید از ابقه خواران احسان ظل رحمن و یمن الطاف شاهنشاهی بحکومت آنجا

سرافرازی یافته بود بمقتضای کفر نکل اطاعت آنکروه را وجهت همت ساخته بنامی

برچهرهٔ ناکامی کشیده با آنکروه تیره روز ملحق شده داراشکوه را از غبار غرور پندار

درکاخ دماغ استقرار یافته بگمان آنکه قندهار نیز بهمین طریق مفتوح میتواند شد مبل قوی

داملی فسیح روانه شده قلعه قندهار را مرکزوار بدایرهٔ احاطه در آورده و چون در برو

که از تفکر قلب بودن نقد اعتقاد خود را که دربارهٔ او تارخان داشت ملاحظه نموده

حکم به بردن جرو سیبه نموده دامن اجتهاد بر کمر خواهش استوار ساخت بعد از

رسیدن اخبار ورود آن تیره روزکار بمسامع بار یافتگان سرادق گردون آثار

فرمان همیون باسم بخان بیک غلام خاصهٔ شریفه صدور یافت که باتفاق جمعی از

عساکر نصرت مآثر که بسرکرد کی مومی الیه در دار السلطنه هرات قشلاق نموده اند و بعضی از

امراء خراسان روانه مقصد شده رعایا و ایماقات و احشامات اطراف را از دست

اندازان کروه بدشکوه محافظت نماید و منوچهر خان بیکلربیکی دارالمومنین استرآباد

نیز مامور شد که قبل از علیقلی خان سپهسالار ایران با جمعی از شیران بیشه هیجا و نهنکان

دریای وغا روانه شود و سپهسالار نیز با لشکر قیامت اثر متعاقب برفتن مامور گشته

ارقام و احکام باطراف ممالک محروسه بجمعیت عساکر منصوره ارسال یافته محصلان

ساعی تعیین شده و رایات منصوره نیز از مازندران متوجه فیروزکوه گردیده از راه

الکاه هزار جریب متوجه بسطام گشت و چون او تارخان مکرر حقیقت بد سلوکی و بد

سرانجامی مهدیقلی سلطان سیاه منصور حاکم بست را معروض درگاه خلایق پناه

نموده بود امامقلی سلطان سیاه منصور حاکم اسفراین را در عوض مهدیقلی سلطان

برتبه امارت بست سرافراز فرموده مقرر داشتند که بر جناح استعجال روانه شده

بمحافظت و محارست قلعه مزبور اشتغال نماید و داراشکوه از استماع این خبر

وحشت آثار به آرام و قرار گشته رستم خان دیگر را با فوجی انبوه و پیلان کوه شکوه
مقرر داشت که روانه بست شده از طرق و شوارع خبردار باشند و اگر سپاه نصرت پناه
وارد گردند در مقام مدافعه درآیند و اگر توانند و از پیش رود قلعه بست را نیز بدست آورند
رستم خان دیگر با چهل پنجاه هزار مردان کار و آلت پیکار روانه شده قبل از ورود امامقلی
سلطان بمحاصره قلعه بست قیام نموده و مهدیقلی سلطان که در مرآت سلوک ناهنجار خود
چهره بازخواست اعلیحضرت ظل اللهی بعین الیقین مشاهده مینمود بتکلف و سپاهی از جمله
القوم زحل نشان گردیده قلعه بست را تسلیم نمود بتازگی السنه نیران این خبر طرف دامن
آتش سودای دارا شکوه گشته بیشتر از پیشتر گرم احوال طلب گردید اوتار خان باتفاق غازیان
ظفر توامان نصرت نشان پای اصطبار در دامن وقار کشیده دست جرات از آستین
جلادت برآورده و به آب شمشیرهای درخشان دمار و کهای روان شمع حیات آن مدبران
تیره روزگار افرو می‌نشانیدند مراد بیک توپچی باشی و آتش بازی نیل خجلت بر جبین ابر بهاری
میکشید و تا جمعیت سپاه نصرت نشان از اقصای ممالک ایران آن زحل منشان بشغل
محاصره اشتغال نموده هر روز از جای یورش کرده جمعی کثیر و جمی غفیر را طعمه شمشیر غازیان
نموده بنیل مقصود خایب و خاسر راجع میگردیدند نجان بیک با ده سه هزار نفر از عساکر
که بسرکردگی او مامور بودند بر جناح استعجال روانه شده چنین صرفه در جنگ صف ندیده اند
هر روز تاخت اطراف و جوانب ایشان کرده آن شوارع و قطع آمد شد آذوقه ایشان مینمود
و هر روز جمعی از بهادران حضور صاحبان زمان الله‌وردی خان مصاحب و قوللر آقاسی و امیر شکار
باشی و بیگلربیگی کوه گیلویه را که باتفاق مشار الیه در خراسان قشلاق نموده بودند بتاخت
اطراف و جوانب ایشان فرستاده بسیاری از آن گروه خذلان پژوه را بدست آورده

بلا فاصله سر و زنده بدرگاه جهان پناه میفرستاد و در حین نجان بیک با جماعت خود
در نوزاد توقف داشت رستم خان بکثرت و عدت لشکر خود تکیه کرده متوجه اردوی
نجان بیک گردید نجان بیک بمقتضای مصلحت وقت صرفه در معارضه ندیده از نوزاد
متوجه فولاد شد رستم خان رفتن نجان بیک را نیز از جمله آمد کار خود شمرده باز گشته
در کنار رود هیرمند اقامت نمود و هم در آن روز منوچهر خان که ملتفت احوال و انتقال نشده
جماعه سوار بایلغار روانه فراه شده بود با ده سه هزار نفر که نزد او جمعیت نموده بود هم
داخل اردوی نجان بیک شده متوجه مقصد گردیدند و علیقلی خان سپهسالار نیز وارد شده
روز بروز افواج قاهره مانند امواج بحار زاخره داخل اردوی معلی میگردیدند رستم خان
دیگر را از استماع این اخبار پای ثبات و قرار از جا رفته در میان خوف و رجا روزگار
میگذرانید منوچهر خان با آن گروه قلیل از بسیاری لشکر دشمن نیندیشیده بمعاضدت
اعتقاد و جرات خداداد شده در نیم فرسخی اردوی رستم خان نزول نمود از ملاحظه
این جرات و رسیدن اخبار ورود سپهسالار و عساکر نصرت شعار و تاخت هر روز
سپاه جرار رستم خان مجال توقف ندیده تزلزل حال و وخامت مآل خود را بدارا شکوه
اعلام نمود و موجز این مصلحت در باب حل و عقد خیر خود را در استرجاع رستم خان
دیده رستم خان را طلب نمود آن مدبر مانند صیدی که از پیش شکار افکن گریزان گردد روانه
اردوی دارا شکوه شده و هر روز غازیان متعاقب روانه گردیدند و هم در آن اوان علیقلی خان
سپهسالار و عساکر نصرت شعار نیز بکنار آب هیرمند رسیده از آب عبور نموده بودند
بعد از ورود رستم خان و خبر رسیدن منوچهر خان و سپهسالار دارا شکوه را نیز مجال
توقف نمانده طبل رحیل فرو کوفته خایب و خاسر و پشیمان و نادم روانه دیار ادبار گردید

و علیقلی خان سپهسالار جمعی از غازیان نصرت توامان را بتعاقب ایشان فرموده بسیاری
از آن قوم تیره روز را از طریق هندوستان عطف عنان بجانب درکات نیران
روان نموده و زنجیر فیل و اموال و اسباب و اشتر بسیار بدست آورده مراجعت
فرمودند و مژده این فتح مبین و فرار نمودن آن طایفه عاری از نور هدایت و یقین در قریه
چشت در هنگامی که رایات منصور بقصد دار القرار قندهار از بسطام در حرکت آمده بود
بمسامع راه یافتگان بارگاه گردون پیشگاه رسیده و ارقام اشرف باسم سپهسالار و امرای
عظام صادر گردید که تعمیر و نسق ضروریات قلعه نموده بعد از هموار و پر کردن جر و سیبه عساکر را
مرخص نموده روانه درگاه جهان پناه شوند و مبلغ چهار هزار تومان تبریزی با خلاع قیمتی بجایزه خدمات
شایسته که از او تاتار خان بظهور رسیده بود شفقت و نموده موی الیه را موسوم بذو الفقار خان
گردانیدند و مبلغ پانصد تومان انعام بمرجان بیگ برادر ذو الفقار خان که در قلعه خدمات پسندیده
نموده و زخم تفنگ بر سر برداشته بود مرحمت شد و چندی از آن بر دولت شتافته بیگ
رسید و شاهد مازندران را از غازه گلهای رنگارنگ آرایشی حاصل شد از سایر نشرآت
ممالک محروسه نزدیکتر بود رایات منصور از راه جوزوله و استرآباد متوجه آنحدود گردید
و حکم اشرف باسم ذو الفقار خان شرف صدور یافت که جمعی از عساکر را که از ایشان خدمات
پسندیده بمنصه ظهور رسیده باشد بپایه سریر خلافت مصیر فرستد که فراخور خدمات
مشمول نوازشات شاهانه گردند و بعد از ورود خطه جنت نشان مازندران مراد بیگ
که در قلعه داری زیاده از قدر وسع بشر جانسپاری نموده بود بتقبیل آستان اقبال نموده
منظور انظار عنایات گشته بلقب خانی سرافراز یافته منصب قول او شفقت شده
و سایر مین باشی و یوزباشی و قورچیان و غلامان و تفنگچیان نیز بر سبیل تعاقب و تولا بار و شرف

ارباب

دریافته از انعامات و احسانات سرحابات باوج کیوان رسانیدند الحق در ایام محاصره
که قریب بشش ماه امتداد یافت ذو الفقار خان و سایر مستحفظان نوعی کوشش نمودند که
در هیچ عهدی نظیر آن استماع نیفتاده و بسیاری از سربازان جلادت پیشه در ایام
محاصره با آنکه سد مسالک و ممر و مدخل اطراف نموده بودند داخل قلعه شده مژده رسیدن
عساکر بذو الفقار خان و سایر قلعه داران میرسانیدند چنانچه یکی از غازیان چپش بیگ
سواره و تاج بر سر با آنکه تغییر وضع نماید در اثنای روز علانیه داخل قلعه گردید و چون
بسبب امتداد ایام محاصره و تضییع حاصل قندهار تنگی در آنحدود بهم رسیده بود بنابر آن
صفی قلی بیگ یساول صحبت را بشیراز و منوچهر بیگ چیچک باشی را بکرمان و محمد بیگ یساول
صحبت را بری و استرآباد فرستاده ارقام مطاعه صادر شد که مقدار یازده هزار خروار
غله حمل و نقل دار القرار قندهار نمایند

رایات جهانگشای اقبال و اعلام گردون سای جاه و جلال در زمستان

این سال در مازندران که رشک فرمای روضه رضوان و حدایق جهان است نزول اجلال داشت
الحق صباغ باد مهرگان بلباس اوراق درختان را بالوان مختلف در نظر بینندگان جلوه داده
و از آرایش عروس خزان داغ رشک بر جگر شاهد لاله رخسار بهار چنانچه ابیات راقم
مشعر بر آنست نهاده بود نظم سرخ گردیده برگ برگ چنار ٭ چون گل آتشین بفصل بهار ٭
بار بر چیده و بود سرکش ٭ دستها را گرفته بر آتش ٭ همچو دستار باده نوشان تاک ٭
از سر شاخها کشان بر خاک ٭ هست چون دام راهگیر چنار ٭ او فتاده در او تذرو بهار ٭
خاکش از برگهای مرصع پوش ٭ بوتها همچو بوتها در جوش ٭ اندران بزم خاص سرستان ٭
که بود همچو روضه رضوان ٭ گوئیا از شاخها مه ضیا ٭ دست موسی بلند شد بدعا ٭

هر درخت آتش بار آورده * آرزو که بزم جا دارد * هر درختی بصفحهٔ گلزارش * همچو شعله بیت
ناگهان نارش * صوت شعلهٔ بش زسیر آهنگیست * جنبش باد ناخن چنگیست * شاخ بر
برگ دست سیخ کباب * برگ زیرش چکیدن خوناب * و آن باغ پر گل که بباغبانهٔ
صنع الهی از گلهای رنگارنگ در چهار فصل غیرت نگارخانهٔ ارژنگ است بنوعی جلوه گر
گردیده بود که نگاه بینندگان را مانند پروانه که در بزم چراغان باشد سرگشتهٔ انتخاب آن
میرفت و روزگار از استیصال اعدا و خوشی هوا و بوقلمونی دامن صحرا و آغاز شباب
جهان آرا و بادهٔ مروق مصفا و حصول تمتع و انواع نعم لاتعد ولاتحصی بطریق شادان
مرمعت کرده دل از پیر و جوان سرد و سرور حسرو کامکار بتفرج دامان صحرا سوار شده
داد خوشدلی و کامیابی میدادند و چنین هر سکنه را خصوصا هر ماده را تماشای کیفیتی جدا می‌نمود
خاطر خطیر اعلیحضرت ظل الهی متوجه سیر فرح آباد بهشت بنیاد که عجب گشادگی و وسعت از
بلدهٔ ارم نظیر اشرف امتیاز دارد گردیده و موکب مسعود بقصد سیر متنزهات آنجا درحرکت آمد
و آن راه را که سر منزل است در منزل عمارت ساخته و اسباب و ضروریات آن از نقود
ارزو پرداخته اند بپنج و شش روز همه جا شکار کنان طی نموده بدار السلطنهٔ فرح آباد
نزول اجلال فرمودند این خلد برین و جنت نهین برکنار بحر آب گون واقع شده
و بهر تجنه رود که در عذوبت ها و فرط تماشا ضرب المثل جهانیانست از وسط شهر
روان گشته چنین دست عدویان به ذیل دولت ظل حضرت بدامن آن بحر بیکران پیوسته
و چندین هزار مرکب خوش عنان سفاین برکنار آن رود بسته است قابلیت سکان
قبل از ورود و رایات نصرت توامان از خدمت ظل حضرت حکم استدعای وقوع
چراغان برکنار تجنه رود نموده بود و فرمان همیون در آن باب نفاذ پیوسته در مهیا

درود اسباب آن کار حلیهٔ حصول پوشیده بود بعد از سه روز اقامت چراغان
آن جشن روشن و صفوآب از عکس چراغان گلشن گشت خسرو نافذ الفرمان با خواص
بندگان در کشتیها نشسته دماغها را از نشاء باده و لعل چراغان نمودند طرفه حالتی بود
که بزم باده در آنهنگام چنین پیاله بیکر دیده و مجلس مغنیان چنین رود و مطربان با آهنگ
می‌نماید بعد از انقضای سیر چراغان چند روز دیگر در آن مکان ارم نشان توقف فرمودند
گاهی بسیر طرف دریا و برخی بشکار و تفرج صحرا عیش اندوز طرب افزا میبودند تا آنکه
میل مراجعت مرکز اقامت از خاطر سیر برزده بطوی العود احمد متوجه بلدهٔ اشرف
گردیدند و چنین در سنه سالفه پشته را که در رفعت نمودار آسمان و در استداره اطراف
شبیه چرخ گردان بود در قرب شهر انتخاب فرموده بساختن بنایی بر بالای آن
فرمان داده بودند و این کار صورت انجام یافته بود درین اوقات لازم السعادات
نیز متوجه اتمام آن شده بحفر دریاچه و گل کاریها و سایر لوازم فرمان دادند و آن مکان
شریف را بهمیون تپه موسوم فرمودند ارباب طبع را در باب اتمام آن بنا تواریخ بخاطر
رسیده بود ثبت افتاد ذکر وفات مرحمت و مغفرت پناه خلیفه سلطان اعتماد الدوله
در اثنای آن عیش و نشاط و شگفتگی و انبساط توسن زندگانی مرحمت پناه و غفران دستگاه
بحر پر گوهر دانش و علوم قوت نامیهٔ بهارستان آداب و رسوم مجمع البحرین علم و عمل جامع
السعادتین دین و دولت شایستهٔ ریزش باران غفران خلیفه سلطان که بمنزل نهضت و سیر
از منازل زندگانی رسیده بود بسر درآمد و سلطهٔ انفاس عزیزش زمام انتظام آمد شد
ازهم گسست خرقهٔ مستعار ترکیب عنصری و پیکر هیولایی را که از اضداد اربعه بوام فراهم
آورده بود بمطالبان آن باز گذاشت و طوطی روحش کالبد را که مرصع بجمیع صفات بود

درهم شکست اسباب ناگزیر اینجهان را که سنگ راه وصول است بجا گذاشت و دل دانا
که زاد راه آن سفر دور و دراز است بعموم شعرا قم از جهان گذران با خود برداشت
توشهٔ نیست دران راه از اینجا بردار زاد راه تو دل تست ز دنیا بردار کرد اسباب دار
پیدایش از خویشتن نهان گردید و بگشودن چشم بینا حباب آسا از دام تعلقات برجه
تار نفس و پود بدن را التیام از هم جدا شد و زمان غیبت کبری سفر بازگشت دراز گردید
پوشیدن دیده عینک تماشای جهان گذر باز گشت و برا علاء از پا فتاد که از این ذکر پوسیدهٔ
الشوارع درگذشت خروش خاموشی آن زبان دان جهان آدمیت خفتگان خواب غفلت را
بیدار ساخت و هجران نرم ستی را از پر زوری ساغر فنا و پیمانهٔ عدم خبردار گردانید
حق تعالی چشم غبار عیوب نفس غدار و دو باشنه بتحصیل رضای حضرت کردگار کرامت کناد

سرافرازی یافتن محمد بیگ ناظر بیوتات برتبه منصب جلیل القدر وزارت اعظم مجلس نشینان بزم
آفرینش و باده گساران پیمانهٔ بینش که از ساز بلند آواز سلطنت و لوای فرح افزای دولت
خبردار میدانند که از گسستن تار نغمهٔ عیش و نشاط باده کشان بزم کامیابه خامل و زبانه شعله
آواز مطربان محفل کامجوئی نازل نگردد قطع رشتهٔ حیات کارکنان مهام قانون دولت را
گسستن تاری و سفر نمودن گرم کنان هنگامه کار و عمل کانون خسروی را پریدن شراره‌ایست
آری گوهر را که صافات جناح تاری در کتل باشد از لنگیدن مرکب از مراکب عتاق چه ملال
و دریای بی منتها را از شکستن سفینهٔ حبابی چه کلال آفتاب جهانتاب را از مردن چراغی
چه تیرگی زاید و خاطر والای آسمان رفیع ارکان را از برخواستن غباری چه کدورت افزاید اما
تجدید برشتهٔ معامار گیرا ز ارکان سلطنت محتاج تعبیر و بنای از آئینهٔ دولت منتفر تجدید بود
آگاه دل صافی نیت روشن ضمیر نیکو طویت زبان دان صوت قرع تیغ و صریر قلم

بغض

بغض شناس جنبش نیزه و قلم زنگ آمیز حکمت و شجاعت اکدش حلاوت لین و مرارت
صلابت تیر مبارک حکم را نافذ قوت ناطقه خامه زبان دان رفیع فطرت بلند مقام سمی حضرت
خیر الانام مخلص بلا اشتباه ظل آله عمده مقربان درگاه محمد بیگ ناظر بیوتات گردید دقیقه
شناسی از باریک بینان بغایت پیش و از سالکان طریق قرب و حضور بمراحل در پیش بود
باین منصب والا سرافراز گشته بلباس امتیازی جدید و پیرایه اعتباری تازه آراستگی
یافت جامه خلعتان تیز روش خلایق نو شد و مرآت دین کارها جلای دیگر یافت و خدمت
نظارت بصفی قلی بیک پسر اول صحبت علام خاصهٔ شریفه مفوض گردید و هم دراین اوان
علیقلی خان سپهسالار و سایر امرا و غیرهم که از قندهار مراجعت نموده بزمین بوس سدهٔ سنیه
سرافراز گردیدند و بانعامات و احسانات و خدمات سرافرازی یافتند و همچنین خسرو خان
بیگلربیگی شیروان در این اوان امتثال و عودت ارجع نموده بود و بختان خان با زیادی خدمات
به بیگلربیگی شیروان تمازه و موسوم بمهر علیخان گردید و همچنین هوای مازندران از منهج اعتدال
عدول نموده روی بگرمی نهاده بود رایات جهانبانی بعقصد دار السلطنه قزوین در حرکت
آمده و همچنین ایلچیان پادشاه روس نیز در همین اوقات بپایه تخت سلطنت آمده بودند بعد از انکه
تحفه هدایا و پیشکشهای ایشان بنظر کیمیا اثر رسید ایشانرا نیز روانه دار السلطنه قزوین گردانیدند

چون از تاریخ نهضت همیون بقصد تسخیر دار القرار قندهار واقع شده عرض سپاه نصرت
پناه لشکر قیامت اثر دیده بود تنقیح و تشخیص آن بر ذمت همت ملک پیرا از فرایض و لوازم
مینمود و این اهم امر و مطلب اتم در دار السلطنه قزوین که وسط ممالک محروسه است و فراخنای

وارزانی ماکولات و مطعومات از سایر محال امتیاز دارد بحصول می پیوست بابت
همیون بقصد دار السلطنه مزبور از راه دار السلطنه فرح آباد و ساری متوجه گردیده چمن
تعریف بار فروش و عمارات آنجا که یادگار از اعصار ماضیه است بمسامع اشرف رسیده بود
از منزل علی آباد متوجه محل مزبور گشته سیر باغات و عمارات آنجا کرده بسمت مقرر مراجعت کرده
روانه فیروزکوه گشته و سه روز در ییلاق فیروزکوه بجهة آسودگی در غایت واب توقف
فرموده از راه قران چایه متوجه دماوند شدند چون هوای آنجا نهایت خوشی و اعتدال بود
در محل مزبور اقامت واقع شد از آنجا متوجه بلده طهران شده در بلده مزبور نیز چند روزی آسایش
فرمودند و چون خاطر خطیر شریعت پرور داور دین را از مقوله واجب میدانستند از بلده مزبور
بقصد زیارت امام زاده عبد العظیم واجب التعظیم در حرکت آمده بمراسم زیارت
و طواف قیام نموده و هم در انمکان شریف در ساعت مسعود شروع در دیدن عرض
سپاه نصرت پناه فرمودند همرکاب دولت هم عنان اقبال روانه دار السلطنه قزوین
شده در ساعت مبارک داخل شدند و زبان خامه راقم باین ابیات گویا گردید نظم مژده
قزوین را که شد رایات منصور آشکار ∴ نو بهار دیگر آمد رفت اگر فصل بهار ∴ نه غلط زین
مژده فصل خزان گل باز گشت ∴ تا بگیرد بو ز گرد راه شاه کامکار ∴ داشت گویا روز استقبال
شه را در نظر ∴ بوی گل و فرح شد بر باد نوروزی سوار ∴ روز اول کرد قزوین جبر نقصانهای
خویش ∴ همچو مخموری که یکبارکش بر آرد از خمار ∴ چون زلیخا از دعای مستجاب یوسفی ∴
عمر از کف رفته باز آمد بدست این دیار ∴ خاست قزوین روز استقبال شاهنشه زخاک ∴
بسکه شد زاهد شد مردم بلند از جا غبار ∴ اعتبار افزود مردم را زگرد راه شاه ∴ آبرو شد
بر رخ هرکس که بنشست این غبار ∴ میرود بالا دعا و فیض نازل میشود ∴ کارگاهی گشته از آن

بسته بر روی بود و تار
بعد از ورود و دخول دار السلطنه قزوین و آراستن شاهدان ملک بپیرایه تزیین همه
روزه از طلوع آفتاب جهان آرا تا وقت عصر اوقات شریف صرف ملاحظه عرض عساکر
نصرت مآثر میفرمودند الحق انجام این کار بر آزمودگان وقایع لیل و نهار بسیار دشوار بود
چه دیدن عرض لشکر ظفر اثر از مقوله شماره قطرات امطار و امواج دریای زخار ممتنع بود
و با وجود آنکه ارقام اشرف بهر یک از محال ممالک محروسه نیز صادر شده و جمعی را مقرر
فرموده بودند که از ایلات و احشامات جمعی را که قابلیت ملازمت داشته باشند بنظر کیمیا اثر
رسانند و فوجی بسیار و گروهی بیشمار از این رهگذر نیز بهم رسیده بود آن برگزیده جن و خلایق
انس و جان بنفس نفیس متوجه گردیده بحقیقت احوال آحاد لشکر و افراد عسکر رسیده عرایض
و مطالب ایشان را بنظر امعان ملاحظه نموده هر یک را فراخور خدماتی که از ایشان بمنصه ظهور
رسیده بود مشمول انعامات خسروانه میفرمودند و در اثنای ملاحظه عرض سپاه بمقتضای
عدالت و رعیت پروری بحقیقت احوال رعایا و برایا نیز رسیده داد عدالت و مظلوم نوازی
میدادند و چون عرایض اکثر سپاه و رعایا مشتمل بر ظلم و تعدی و سلوک ناهنجار علیقلی خان سپهسالار
بود و اکثر اوقات غریو و فغان شاکیان او بمسامع جاه و جلال میرسید از آنجا که ظالمان
مظلوم نما که با وجود ستمکاری در لباس ستمدیدگان درمی آیند بسیار می باشند بمقتضای حزم و
احتیاط که ستوده و پسندیده ارباب دریافت است رقم اشرف بجهة تحقیق چگونگی سلوک
آن ستاره غفلت باسم امنای دار السلطنه تبریز که متوطن او و مقر بود صادر شده قلیچخان بیگ
غلام خاصه شریفه بتفتیش آن مامور گردیده و رقم دیگر باسم امرا و حکام و عمال خراسان
شرف صدور یافته ابراهیم بیک غلام خاصه شریفه بدین خدمت نامزد گردیده در اندک وقتی

حقیقت مظلومان باضعاف مضاعف آن از طرفین معروض گردید و آن مدبر
بداختر بپاداش اعمال ناصواب خود گرفتار آمده از منصب معزول و در قلعهٔ الموت
محبوس شد و حکم همیون بنفاذ پیوست که آنچه از هر کس بخلاف حساب ستاده بهم
بعد از ثبوت از اموال او باز دهند و همچنین بیگ برادرزادهٔ او نیز که در دار السلطنهٔ تبریز
نسبت عم خود دکان ظلم گشوده بود برفاقت عم خود مخصوص گشت و حسین خان برادر
او نیز سردار خراسان و میرآب دار السلطنهٔ اصفهان و در سلوک ناخوش برادر
اعیان علیقلی خان مزبور بود مغضوب گشته مقرر شد که بقلعهٔ کلاب برند پیش از آنکه
بقلعه رسد با جل طبیعی سالک طریق فنا گردید و از وقوع این امر تازه که صیت مظلوم
نوازی و رعیت پروری این خسرو عدالت گستر باطراف و جوانب انتشار یافت نهال
آمال ضعیفان در چمن امیدواری بنحو درهم تافت و هم در آن اوقات بر ذمت همت
عدالت پرور لازم گردانیدند که در ایام هفته سه روز دیوان عدالت فرماید یک روز
آحاد لشکر و افراد حشر و بندگان و غلامان بعرض مطالب و حصول مآرب مستفیض
گردند و یک روز رعایا و برایا و مظلومان و ملهوفان ممالک محروسه مطالب خود را
بعرض رسانیده از چاشنی مظلوم نوازی و ظالم گدازی شیرین کام شوند و یکروز مخصوص
گذرانیدن پیشکشهای ملوک و خواقین و سلاطین اطراف و اکناف باشد بشهادت کتب سیر
و اخبار سلف به ثبوت می پیوندد که هیچ یک فرمان دهان از سلف سابق در انجشانیده سعادت
دارین این توفیق ارزانی نداشته و هیچ فردی از افراد کامجویان لوای داد بخشی باین عنوان
کرکاه انام از آن استظلال ننماینده نیفراشته تا دست ضعیفان بدامان عرایض دراز
است اقویا را یاد تسلط کوتاه و تا نقاب حجاب از چهرهٔ خورشید فروزان دادگستری

مرتفع گشته روز ستمگران سیاه است بمقتضای ظلیت حضرت رحمن افراد
انسان را حاجت عرض مطالب بجناب کبریا بسهولت بحصول می پیوندد و ادای مقاصد
بخسرو کامکار میسر و رسیدن بمهای امانی و آمال را به مقرر است
در اوقاتی که دار السلطنهٔ قزوین موقف رایات ظفر آیات
بود در نوبت شکار کلنگ متوجه بلوکات دار السلطنهٔ قزوین شده درد نفخت
مزاج همیون را از رهگذر تصرف هوا الحزا زوری نموده مراجعت فرمودند و تحسین
تدابیر صحت تاثیر حکمت و حذاقت پناه جالینوس زمان و انیس خلوت سرای قرب
و اختصاص حضرت ظل رحمن قضا جهت دریافت و دید محمد سعید قمی طبیب رفع آن
عارضه شد و چنین حکمت و حذاقت پناه جالینوس اقلیم حذاقت و محمد ذکریای جهان
حکمت باریافته بزم اختصاص سرور خسرو صاحب و بهیم میرزا محمد حسین حکیم برادر
بزرگوار حکمت پناه موی الیه روانهٔ زیارت بیت الحرام شده در دربار اقبال حاضر
نبودند جناب حکمت مآب مزبور به تنهائی ارتکاب علاج نموده ذات مقدس پیرایهٔ
صحت پوشید و در مرتبهٔ اخیر تا شال و خیارج متوجه شده بجوارح معلم و دام کوه
کلنگ بسیار صید نمودند و در اثنای سواری و جولان بکران با دغنا را خطا ای رسید
از مرکب مانند فیوضات آسمانی بر زمین نزول فرمودند در آن دم چه توان گفت که بر غلامان
و فدویان که پروانهٔ آن شمع ابد فروغ اند چه گذشت اما بحمد لله و المنه که بفحوای مصراع
فرشتهات بدو دست دعا نگهدارد آن واهمهٔ عظمی و واقعهٔ کبری بخیر و خوبی گذشت
و گزندی بآن ذات کاملة الصفات نرسید بعد از مراجعت ایلچیان پادشاه اروس را
که در درگاه جهان پناه بودند با نعامات و خلاع گرانمایه سرافراز ساخته رخصت انصراف

ارزانی داشته و خانه اغلی سلطان حاکم سابق ورق بایلچیگری مخصوص گشت

هم دران اوان که دار السلطنه قزوین مخیم سرادقات اجلال بود اختلال
در احوال حاکم بصره بهم رسیده به بیرونی انتساب این دودمان خلافت مکان با جلاء آمد تفصیل
این اجمال آنکه حسین پاشا ولد علی پاشا که از زمان فراسیاب جد مومی الیه ممالک بصره در
تصرف ایشان بود و در حقیقت والا و حاکم مطلق العنان آنجا شده اطاعت خواندکار
روم نمی نمودند در عوض والد خود که اجابت دعوت حق نموده متقلد شغل حکومت
گردیده بود و چون عناد در نهاد او باعث منیت که به تریاق حسن سلوک علاج تواند شد
احمد بیگ و فخر بیگ اعمام پاشای مزبور بداعیه اشراف حکومت از ولات روانه استنبول شده
تحصیل فرمان از کارگزاران مهام خواندکار باسم پاشای بغداد کرده مراجعت نمودند
و حسین پاشا بعد از استماع این خبر مکتوب محبت آمیز مشتمل بر آنکه اگر از طریق مخالفت
مجانبت ورزیده روانه بصره کردند در امر حکومت سهیم و شریک او خواهند بود در سلک
تحریر کشیده نزد ایشان فرستاد و ایشان نیز از طریق خلاف رجعت نموده روانه بصره
گردیدند و بنابر تحریک ارباب فساد دیگر باره کعبتین آمال ایشان بر تخته حصول درست
ننشسته غبار فتنه به نسیم انفاس سخن سازان در هیجان آمده حسین پاشا در صدد قتل
ایشان در آمده بعد از آنکه بنابر موانع ارتکاب آن امر ستمگر نتوانست نمود مقرر داشت
که ایشان از اتفاق الکار هندوستان نمایند و آن دو خنجر گرفته عطف عنان از سمت
هندوستان بصوب احسا کرده از آنجا بصوب بغداد روانه شدند و پاشای بغداد که
پیوسته شطرنج عشق خانهٔ بصره می باخت ورود ایشان را مغتنم شمرده باعانت
ایشان نموده و توجهات از در شکوه متوجه تسخیر بصره گردید و حسین پاشا را از ملاحظه اتحاد و میلان

خاطر بعضی از مردم بصره بجانب احمد بیگ و فخر بیگ پای ثبات از جای رفته عریضه مشتمل
بر بندگی و تسلیم نمودن الکا و کلید بر بغلامان خسرو گیتی خسرو و غلام بدرگاه فلک اشتباه
فرستاد و چون در زمان نواب خاقان رضوان مکان علیین آشیانه و سلطان مراد خواندگار
روم مشید و مستحکم گردیده سنور نامه از طرفین در سلک تحریر درآمده پیمان با پیمان ناگزیر
بود آنحضرت ظل اللهی از نقض عهد و میثاق اجتناب نموده بدان عرض التفات ننمودند و بعد از ورود
پاشای بغداد احمد بیگ و فخر بیگ بجواز رفته قلعه داران آنجا به تقدیم اطاعت و انقیاد
ایشان را استقبال کرده قلاع را تسلیم نمودند و حسین پاشا را مجال توقف در آن الکا نمانده
روانه ورق و حویزه که داخل [illegible] محروسات گردید پاشای بغداد آن الکا را بی بند و جنگ
بی نیاز از منازعی در تصرف دیده در رفع احمد بیگ و فخر بیگ را که رقیبان معشوق حکومت او بودند
وجهه همت ساخته شبی در داخل بصره بیگر دیده نرد حیات ایشان را به شام ممات رسانید
و این شعر را تمام حال آن دو خون گرفته گردید **نظم** نرد این دهر بیطاقی روان نکنی که هیچ برون
بجز سوختن خویش نداشت * واعیان بصره را در موقف باز خواست اموال و اسباب
حسین پاشا داشته به شکنجه و هتک عرض و ناموس رسانیده و کاشتگان و منسوبان
او نیز در قلعه جواز از این شیوه ناستوده را دستور العمل ساخته در صدد آزار و اهانت
و مطالبات زیاده از قدر وسع و مقدور در آمدند و از رهگذر قتل آن دو بیگناه و آزار
و اهانت خلق الله عموم خلایق از آن ناخدا ترس برگشته تحت اهل جواز را اتفاق نموده
حکام هر یک از قلاع آنجا را با نبیره و کدخداها را البوار فرستاده و قلاع را به دستور سابق
بحیطه ضبط و تصرف در آورده کوس وفاق حسین پاشا را بنوای مخالف مخالفت پاشای
بغداد بلند آوازه ساختند و خواص و عوام بصره نیز طریق اهل جواز را مسلوک داشته

نوشتجات مشتمل بر استدعاء مراجعت حسین پاشا در طی تحریر در آورده نزد شاه ارسال
نموده در هنگام حسین پاشا وارد کوه گیلویه شده عزم دریافت تقبیل آستان عرش نشان آن
عبدالرحیم بیک خویش خود را با تحف و هدایا و عریضه محتوی بر استدعاء کومک به درگاه
فلک بارگاه فرستاده بود بعد از ورود نوشتجات به دغدغه آنکه مبادا فرصت از دست رود
با جمعی از ملازمان امرای آن سرحد بر سبیل ایلغار روانه بصره گردید و پاشای بغداد قبل از آوازه
وصول او جمعی از ملازمان خود را به تنبیه و تادیب مردم جوازر روانه آن حدود نموده بود کاه و سکان
جوازر اتفاق نموده با آن جماعت در مقام مقابله و مقاتله در آمده آتش پیکار از دل نیکان
و پیکان صوزگین او فروختند از درگاه واهب عطیات باعطاء فتح سپاه سرافرازی یافته
بردند و بقایای آن لشکر منتشر گشته راه مراجعت بصره نیافته رو به بغداد گردیده بودند
و بعد از رسیدن خبر وصول حسین پاشا که تا ذو خبر شکست بود ساز اطمینان و اصطبار
پاشای بغداد از نواز نوا افتاده در پرده شب آهنگ فرار نمود و حسین پاشا به معاونت اقبال
بازوال حضرت ظل اللهی بر ملک موروثی که گلشنی بود از خار نفاق مدعیان در وطن [illegible]
پرداخته داخل شد

بر ارباب دیده و دریافت و صاحبان تحقیق و شناخت که از کلک نظار شان نموده
غوامض عالم ایجاد و مبین اسرار مبدا و معاد است پوشیده نیست که شرافت نوع انسان
و تفوق و برتری این نوع بر سایر انواع حیوان با آنست که بقوت عاقله که محک عیار
خطا و صواب و جویای سببات از اسباب است قابل در مصنوعات الهی نموده جواهر
مکنونهٔ مکتومه امور غریبه را بمفاتیح شعور بعرصهٔ بروز و پیشگاه ظهور آورده و نواز اساطین
حکمای دانش پیشه فلاسفه درست اندیشه بقدح علم سلیقه و امتیاز بدانست که همواره

طایر

طایر بلند پرواز انظار که چون سطار شان بر سدرة المنتهی امور دقیقه طیران دارد و آنچه
امروز آینه چهره نمای حسن افکار آن طبقه جلیله تواند بود آلت موسوم باسطرلابست که بجولانگاه فکر
اندیشه وقت بینش افلاک کلیه و جزئیه و کواکب ثابته و سیاره را با تمامی عروض و طول
و همگی تقاویم و احوال در مقدار کف دستی مندرج گردانیده اند و بنابر عظم قدر این
جسم صغیر الحجم از بدایت انشاء اختراع آن کرسی نشینان چار بالش دانش و سر حلقگان
اهل بینش که عروه وثقی صاحبان ذکاء و نتایج علوم را ام الامهات و ابوالآبا اند علاقهٔ
تفهیم و تفهم آن در ضمیر دارند و تمیدن غناکب اعتباری را بذر و ابای آن نا تمکین بینش
فرس فراست و جیاد درایت هر یک در صحایف صفایح آن در جولان و طایر انظار
شان از نقشین جلیله آن ارشاء خسار عضاده آن در طیران است خانهٔ دانش را
بستین آن آبادانی میدانند و سایر علوم طبیه غیر معتبره را بالفعل نیستانند و الحق
ازین آلت صفحهٔ الساقه مانند آفتاب و ماه ارتفاع شموس مضیئه تفکر و اضعان آن
علوم و علو مدارج دریافت شان مفهوم میگردد و هر چند از فطرت انسان وضع آلتی
چنان از غرایب و نوادر است اما با وجود تمرن بعلوم هیولانیه و مهارت فنون هندسی
و ملاحظه افکار و تعاضد آرا چندان غریب نیست که صاحب دریافتی بعلو فطرت و شهامت
بصیرت با آنکه سابقه و نظیر بان قسم علوم و دانشی باشد بتحصیل آن کوشیده و در صدد
ابداع و اختراع آن قسم امری در آید بلکه چندانکه دیده را در نمودن اشیا برآینه مزیت حاصل
آلت مصنوعهٔ مخترعه آن صاحب دریافت را زیاده بران حاصل باشد مثل این معاو حصول
این مدعا آنکه مجموعهٔ منتخب چهار ارکان نظر بانیه اعلیحضرت ظل اللهی اعتماد الدولهٔ العلیه العالیه
الخاقانیه که غنچه مکتب خانهٔ فطرت اند با وجود کثرت اشتغال دیوان و توغل اشتغال بدان

در مبادی اوقات استراحت چنانچه ناگزیر ابنای نوع ایشانست که تا بردن خواب متوجه
تصحیح اموری که در خاطر جلوه گر آید می باشند متوجه اختراع آلتی که مغنی از اسطرلاب بوده جامع
کثرت منافع و قلت مئونت آن باشد گردیدند و آنچه بدفعات و تدریج دیده بصیرت نشان از
لوح عقل در آنها پیدا و یکبار بروشنائی شمع شعور مطالعه میفرمودند علی الصباح همعنان طلوع
خورشید بمیامن عبارات رایقه پرتو فیض بر روزن اسماع اهل این فن می انداختند و با وجود
مهارت مستمعان و جودت ذهن ناظران از غایت دقت مطلب محتاج بتکرار استماع
می بودند تا آنکه بعون الله صورت اتمام یافت از جمله زواید ناگزیر این نادره مجموعه غرایب
بر اسطرلاب چهل است و خامه قاصر بیان متعهد احصای آنها که از بسیاری آن نتواند نمود آنست
که ارتفاع قله جبال شامخات و اعلام و اسیابه و اعتلاء سموک جدران مرصوصة البنیان
بدون تشخیص مسقط الحجر و تغییر ادویه و آبار و قرب و بعد مسافات و کمیت علو ثوابت
و سیارات بمحض رویت ازین آینه حقایق نما بچشم حساب نشان کردن کتاب علوم
میکرد و اگر این امر غریب را نیز از نتایج اقبال بی زوال اعلیحضرت ظل ذی الجلال شمارند دور نیست
چه در عهد هیچ یک از سلاطین مولودی چنین از امهات افکار فحول رجال که آباء کمال اند
در وجود نیامده امید که همواره آثار افزونی و برتری اقبال این سلطان بی همال در تزاید
کوکب بخت اعادی از افق هدایه در تغارب باد
چون بشیر حجره رقم زده کلک داستان طراز شد که علیقلی خان سپهسالار بمقتضای شیوه ستوده
عدالت و رعیت پروری و شیمه کریمه مظلوم نوازی و دادگستری از سپهسالاری و بیگلربیگی
گری آذربایجان و ایالت دارالسلطنه تبریز و نواحی معزول فرمودند نسق احوال سپاه
و لشکر که اسباب نظام پادشاهی و والات مستیرند با نظام مهام خطه دلاویز تبریز بر ذمت

همت

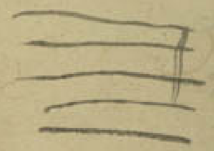
۸۸

همت انتظام بخشی و جهان آرایی لازم گردیده و چنانچه تنبیه و تادیب بدکرداران و سرکشان
بر فرمان روایان نافذ الفرمان فرض است لهذا منصب والای سرداری سپاه نصرت توامان
علاوه مناصب علیه و ایالت و قایق خدمت گذاری دست پرورد تربیت ظل حضرت باری
الله وردی خان مصاحب قوللر آقاسی و امیر شکارباشی و بیگلربیگی کوه گیلویه گردیده و مقرر شد
که روانه خراسان گردیده جمعی از سپاه منصوره با احتیاط اینکه مبادا از روسیاهان بندو بستی
حرکتی واقع شود نزد او جمعیت نمایند و آن اخلاص شعار و ستوده اطوار بهمراهی نایب حضرت
رحمن روانه خراسان شد و ایالت تبریز به بنده راسخ الاعتقاد آستان خلافت مکان
و خانه زاد قدیمی درگاه فلک توامان مرتضی قلیخان قورچی باشی و متولی مزار کثیر الانوار نواب
خاقان رضوان مکان بنابر خدمات شایسته و ترددات بایسته شفقت شد و الکاء
همدان که تیول او مقرر بود بنجاهد شریفه منسوب گردیده و وزارت آنمحال بنقیجان بیک تفویض
یافت بادشاه به تکلف نصب این کار روان عذب البیان بر جراحت سلوک ناهنجار
آن ستمکش ناخوش زبان مرهم بود شایسته و داروی بود بایسته بر دقیقه شناسان حل و عقد
امور پوشیده نخواهد بود که هر کاری را بوقاحت صفا کار انجام تواند یافت بر دم میرود و دارا
و آهستگی نیز پیشرفت میرا به چنانچه مضمون این شعر راقم بر آن ناطق است **نظم** توان کردن
تیز هر کارهای سخت گیر آرا ؛ که از قفل آنچه بر آید ز موم مهر هم آید ؛ مگر در بعضی وقایع که گشا
عقده آن بناخن سیف و سنان بسته باشد و رتق و فتق آن بگشاد سهام و بستن نظر
اصابت اثر پیوسته که در آن هنگام چهره قبایح فتنها که بزیور تحسین ارباب تیز صورت
قبول می یابد پس معیار کاردانی آنست که ترازوی عدالت را بکفین لطف و عنف ارباب
بازار دولت خداداد را بدان گرم سازد و بآن میزان عمل از همگنان کردن امتیاز افزاید

که عند الخالق والخلایق مرضی و مشکور بشد

چون نواب خاقان رضوان مکان در تاریخ [illegible] ایالت الکای لرستان را بعلیقلی خان با زاحقوق
خدمات حسین خان و شاهوردیخان جد و والد او تفویض فرموده بودند علیقلیخان را
اوایل اوان نشو و نما و آخر زمان کودکی و صغر بود و مع هذا بآیین کلام و رتق زمام با جماعت
لرستان سلوک مینمود و بمقتضای **نظم** نکوئی با بدان کردن چنانست * که بد کردن بجای نیک
مردان * رفته رفته بدجرات و مراتب جسارت آنقوم بالا گرفته شرار تمامی شعله سرکشی
و هر انگیز آرزوی خرمن آتش شده و انجه تزایدی پذیرفت تا آنکه بجایی رسید که کار آن ملک
مختل و وجود او در آن ولایت معطل شد و در این ایام که خاطر همایون حضرت ظل الهی بیشتر
از بیشتر نظام و انتظام ممالک بیکران و رفاه جهانیان است مومی الیه را ازین شغل معزول فرموده
مقرر داشتند که در مشهد مقدس رفته بدعای دوام دولت روزافزون قیام نماید و ایالت
انجا را بمنوچهر خان عم مشار الیه که در زمره ملتزمان بزم قرب حضور منتظم بود تفویض فرمودند
و بعد از ورود منوچهر خان بالکای لرستان بمجری العاده کالطبیعة الثانیه جمعی از بزرگان
لرستان که در حقیقت بعزل علیقلی خان از ایالت راضی بودند بگمان اینکه عرضه تیغ ستم
منوچهر خان خواهند شد برخلاف مشار الیه اتفاق نموده بار دیگر از معنوان بجمعیت تمام
آهنگ شیطنت و بد اعتقادی نمودند چون در آنوقت هواخواهان و ملازمان منوچهر خان
هر یک در طرفی پراکنده بودند با معدودی که نزد مشار الیه حاضر بودند بمدافعه ایشان قیام
نموده حقیقت معروض درگاه جهان پناه گردانیده و عریضه امرای لرستان نیز که با او در مقام
مجادله بودند مقارن آن بپایه سریر گردون مصیر رسیده رقم اشرف باسم الجماعت
عز صدور یافت که اگر از سلوک منوچهر خان شکایتی داشته باشند روانه درگاه معلی شده

بعرض ایستادگان موقف اقبال رسانند و تا حین ورود رقم اشرف سلک جمعیت
تبعه منوچهر خان منتظم و اساس پایداری ادبار منهدم گشته با جمعی روانه درگاه معلی شده
دار و الکای کرمانشاهان که بتیول شیخعلی خان زنگنه مقرر است گردیدند و ایالت پناه
مزبور حقیقت عرضه داشت و معروض شد که چند نفر از ریش سفیدان ایشان را بدرگاه جهان پناه
فرستد که چون سازگاری ایشان من بعد با منوچهر خان دشوار است و بسر داری اطاعت
و انقیاد که روی بدرگاه فلک توامان نموده اند از تیغ انتقام استخلاص یافته اند در سلک بندگان



منتظم شوند و سایر الجماعت را استمالت ساخته نزد ایالت پناه مشار الیه فرستد که بجاهای
مقرر خود قیام نمایند و رقم اشرف باسم منوچهر خان صادر شد که تقصیر ایشان را معفو و
بعفو و اغماض نموده در صدد تلافی نبوده باشد و بعون عنایت الهی و اقبال بی زوال
حضرت ظل الهی امور الکه مذکور بر نحو دلخواه منتظم شد **وقایع متنوعه** و هم درین اوان بعلت



شکوه و شکایت جماعت افشار گنجعلی خان حاکم اردوی از ایالت معزول و محل تیول او
بمحمد علی خان عم او شفقت و محمد قلیخان ولد سیاوش خان [illegible] حاکم [illegible]
فراه بود در تشییت و انجام باروط که بعهده مشار الیه شده اهمال نموده بود از ایالت
عزل شده الکای مزبور بارسلان خان یوزباشی غلامان خاصه شریفه مفوض گردید و ابدال [illegible]
ولد قلندر سلطان در عوض حسن سلطان توکلو که متوفی شده بود برتبه امارت الکای جام
سرافرازی یافت و حسب الاستدعای ابراهیم خان حاکم نیشابور ایالت الکای او با برادرش [illegible]
ولد او مفوض گشت و میرزا جعفر قزوینی وزیر گیلان بیه پیش بعلت شکایت رعایا
از شغل مزبور معاف گشته منصب او بمیرزا هاشم که از سادات هرات است شفقت شد

مامور شدن ملا خلیل قزوینی بشرح کردن کتاب کلینی چون خاطر همایون و ضمیر منیر حضرت [illegible]





پیوسته متوجه رواج رونق دین مبین و ملت متین می‌بخشد و فضلاء عظام را که وارثان
علوم انبیا و حامیان ملت بیضا اند همواره تبجیل و تعظیم و اکرام میفرمایند بعد از ورود
دار السلطنه قزوین جامع علوم معقول و منقول کشاف مرموزات فروع و اصول
مولانا خلیل الله قزوینی را که از جملهٔ علماء عصر و فحول دانشمندان دهر است با سایر فضلاء و طلبه
علوم بمجلس اقدس و بزم مقدس طلب داشته بآن گروه نزاهت سرشت افطار
فرمودند و در همان مجلس مولانا خلیل الله را بخطاب مستطاب سرافراز ساخته فرمودند
که کتاب کلینی را که دین قویم را اساس و بنیان و بیت المعمور دین مصطفوی بدان آبادان
است بفارسی شرح نماید که عموم بندگان این دیار را که اغلب گفتگوهای ایشان بلغت
فارسیست انتفاع حاصل شود و نیز رقم اشرف باسم مولانا محمد تقی مجلسی شرف
صدور یافت که کتاب من لا یحضره الفقیه را بدستور شرح نماید و چنین تصنیف کار
جماعت برگزیده ضمیر منیر پرتو صنوح افکنده رقم اشرف بمطلب عالم ربانی و مؤید
بتاییدات آسمانی سالک طریق عرفان و ملید شوارع ایقان مولانا محمد محسن کاشانی
نفاد یافت

باریافتگان ورای استار اسرار و سواد خوانان نقوش الواح لیل و نهار که محرمان محافل
انس و دقیقه شناسان غوامض عالم قدس اند بضیای دیده بصیرت و روشنایی
عالم حقیقت دیده و دانسته اند که پذیرایی امور ساکنان ملاء اعلی و قاطنان عالم بالا که
عبارت از نفوس کلی و روشنایی جهان علوی اند میشود و نقوش خیر در آن کارگاه رفیع
دستگاه بسته قلم تقدیر میگردد در بساط غبرا و صفحه هیولا اجسام سفلی صورت وقوع می‌پذیرد
و چون ضمیر تمام ضیاء و خاطر خورشید سان پادشاهان رفیع الشان از علویت ارجمند

فلک

۹۰

فلک بنیاد و آسمان پیوند می‌بخشد لا محاله نفوس عالم آرای ایشان گروه جلیل الشان و طایفه
بلند مکان را که از راه آدمیت و انسانیت در صفت نعال کالبد عنصری جای دارد
با صدرنشینان بزم بست و گشاد عالم کون و فساد نسبت مشارکت ببین و همین است
و از انجاست که اراده والای این طبقه علیه بهرانچه متعلق گردد شاهد مطلب بپیرایه حصول
پوشیده چهره بجهت قبول می‌آراید و از نتایج حسن اتفاق علل و اسباب که باعث
نضارت و طراوت عالم خاک و آبست اینکه درین سال فرخنده مآل که رایات جهانگیر
و کشورگشایی از دار السلطنه قزوین در حرکت آمده دار المؤمنین قم مقر رایات نصرت
آیات گردیده در آن مکان نزهت بنیان و بعد از ورود دار السلطنه اصفهان [illegible]
موجب رفاه حال جهانیان و انشراح بال پیر و جوان گردد بخاطر همیون پرتو ظهور
افکنده و آنچه بخت بالقای ملهم غیبی بقریحت درست نیت نقش وقوع بست
آن بود تعبیه کرده شود که مانند دل شجاعان که با وجود محصور بودن حصار ابدانست
قلعه روان و سردار روان پردلان تواند بود لهذا فرمان والا و حکم قضا امضا نفاذ
پذیرفت که چندان عراده که شیر حاجی حصین آهنین صف جنود مسعود تواند بود
ترتیب داده بر هر یک چند قبضه آهنین که بسهولت مأخذ و نقل و تحویل و کثرت اثر
از توپهای کلان امتیاز دارد و آن نیز از نتایج طبع وقاد و ذهن نقاد است نصب
و بزنجیرها بر یکدیگر وصل نمایند که در وقت پیکار و هنگام گیر و دار هم دورباش سپاه
اشرار و هم بارهٔ مرصوصة البنیان لشکر جرار بوده باشد الحق این کارنامه اعجوبه کار
بعنایت حضرت باری در اندک فرصتی زیور اتمام پوشید و بعد از اتمام در دار المؤمنین
قم برکنار رود فضای وسیع و مکان فسیح جهت ملاحظه و عرض آن لشکر فتوح مقرر ساخته

بلاحظهٔ آن توجه فرمودند و تفنگها را باواز بلند زبان بنفرین اعادی و دعای فتح و نصرت
شاهنشاهی گشوده شد و زبر آمدن مه و درخشیدن آتش و رز روشن نمودار شب دیگر
چراغان گشته گردید و اوان این آواز چنین صیت اقبال پادشاه جهان نواز در کوه بلند گردون
پیچید و از صدمهٔ این صدا دلهای مخالفان چنین شیشه ارزن و زنفس شکسته گردید و هم درین اوقات
بمقتضای دین داری و پرهیزکاری که موجب رضا جوئی خالق و ترغیب عموم خلایق است
بمسجد جامع حاضر شده اقتدا بجامع الفضایل مولانا محمد محسن کاشی نموده باداء نماز جماعت
قیام نمودند بمقتضای الناس علی دین ملوکهم صف صلوة جماعت این خسرو خدا شناس عقیدت
شیرازهٔ اتفاق اهل جهان بعبادت و طاعت گرمی اینهنگام شریف بوتهٔ خلاص خلوص
ارباب ملت و نحلت گردید و از دست دعای دعاکاران و انجم ملایک هفت آسمان لباس
خلود و دوام بر قامت عمر این پادشاه خداشناس بافته شد و چنین تحصیل رضای جناب اکبر
طرق متعدده مرتب و دخول این دار الاماره که درع آهنین جان و ایمان است از راه دیگر و جهت
ساحت مقرر فرمودند که سه روز متوالی غربای محتاج و متوطنان کشور احتیاج را بر خوان
احسان و مایدهٔ بر داشتان مهمان سازند که ثواب آن بروح مطهر و نفس منور نواب
خاقان صفوانمکان که ساکن آن مکان و کوکب دری آن خاک آسمان نشان است عاید گردد
و در مضان اجابت دعوات بزیارت آستانهٔ مقدسهٔ معصومه که محل قضای حاجات است
رفته بسجود درگاه بر نیاز جبههٔ والا را نورانی گردانیدند و بعد از فراغ اشغال و اخیر سیر
باغات حوالی و آرایش هنگامهٔ عیش و نشاط و محافل جشن و انبساط و سیر متنزهات
بیرون حصار و گرم کردن هنگامهٔ صید و شکار شادی اندوز و عشرت افروز میبودند و قرب
بدو ماه که دار المومنین قم مقر رایات نصرت آیات بود منزل رابطه شناسان رونق و رونق

و محرمان اسرار نهان جان و تن مزاج دانان اشخاص صحت و مرض حقیقت فهمان
جوهر و عرض صاحبان فرهنگ دانش و دید حکیم محمد حسین و حکیم محمد سعید از شعور
آن سایهٔ پروردگار و بهین نتیجهٔ گردش لیل و نهار رشک فرمای پرتو خورشید که جهان از
سرمایهٔ وی داست گردیده نوروز فیروز جهان افروز نیز در آنمکان جشن ملوکانه
و هنگامهٔ خسروانه ترتیب فرموده بخوشدلی گذرانیدند امید که هر روز از ایام عمر طبیعی
این سایهٔ حضرت رحمن نوروز و پیوسته بر اعادی دین و دولت مظفر و فیروز باد
چنین شرور و خیرات و برگشته بختی و سعادات
در گلشن امکان و صحرای وسیع الارجای کهن فلکان مانند چشم و ماه پروین توام رسته
و شادی هر یک از افراد انسان با مذوه دیگری مقابل نشسته است در سنهٔ سابقه
بنز حرو سمت نگارش یافت ایالت محال جنت نشان لرستان که بهشت آسا
مشحون بعفاریت جموح و با طبیعت نا آرام سگالش حضر آسمان خضرا به بر از سوهان
روح منوچهر خان لر و لد حسینخان تفویض یافت و جمعی از صاحبان اختیار آن ملک
که در ایام ایالت علیقلیخان بسبب رعایت خان و مدارای زیاده از حد با ایشان بمقتضای
نظم با بدان نیکی بدی بار آورد ای هوشیار ٭ آبحیوان در مزاج مار گردد زهر مار ٭ کو کس
کمن ولا غیر زده خانرا از جملهٔ چاکران خود میشمردند ضوابط و روابط و قواعد و معاقد
آن لا حق ساختند از نرزگی عقابا دستر کی دانسته باانکه در آن اوقات چون تاب
رشتهای مختلف هر یک برای میر فتنه مانند رشتهای که بعد از تافتن اتحاد مییابند شدند
باهم یکی گشته بطراحی باغچهٔ فساد و آبیاری نهال بغی و عناد اشتغال نمودند و مدتی کوس
رسوایی و بدنامی خود را در پرده نواخته بعضی از بد باطنان را نهان با خود همداستان ساختند

وبعد از آنکه باعتقاد ناقص خود ماده سودا در دیگ دماغ پخته آن کار را انجام و آن عقده را
سرانجام تصور نمودند حیلها اشاخ برشاخ ایشان گل کرده طبل پنهانه صدای پیدا یه برآورد
و طهماسب عم بابغاق شاهباز و منصور ولد قباد برادرزاده خود و ابدال برادر خان و زال
ولد پهلوان زال و سایر مفسدین جمعیت عظیم نموده بسپاهی آراسته که عدد ایشان از
دو سه هزار متجاوز بود بر در سرای خان ازدحام نموده پرخاش و غوغا و شورش آغاز نهادند
و صلای ایالت باسم ابدال خان با دعا آنکه از جانب سایه حضرت لایزال آن سرفرازی
باو درداده‌اند و عریضه مشتمل بر عجز و مسکنت بدرگاه والا فرستاده‌اند ترسودار باطل
اهل نفاق داخل و از خبث طینت ارباب شقاق غافل در بستر جمعیت خاطر آسوده
و فارغبال و مرفه و منشرح الحال غنوده بودند که ناگاه صدای سواران و صهیل اسبان
سلسله جنبان وحشت گشته ناچار با چندی از ملازمان که ملتزم خدمت شبانروزی
بجهة دفع حایل حصاری شده بدافعه مشغول گردید آن خسران توامان بانداختن تفنگ
دست وقاحت گشوده دو سه نفر از شراب ناگوار نیستی بهوش بخشیدند و از روز تا شام
خان را محصور داشته شب که پرده صلح ستار زمین و موجب اصلاح ذات البین می باشد
بمیان درآمده آن که درین امر شنیع با یکدیگر حلیف و سازنده اخبار اراجیف بوده جمعیت
نموده مشاوره آغاز میکنند که عنقریب نقود دروغ اندود اکاذیب ما بر محک افشا رسیده
سخنان ساخته ما بصرصر انفاس مخبران صحیح القول برهم دریده عقد جمعیت آن پراکنده
و نهال اراجیف از جویبار دروغ بالا کشیده سر افکنده خواهد شد مصلحت حال در آنست که
طبل رحیل کوفته بجانب بغداد نهضت نماییم همگی این رای را مستحسن شمرده همان شب
در حرکت آمده عازم مقصد گردیدند و روز دیگر جمهور سکنه آن استان از بر مواضعه ایشان

اطلاع

اطلاع حاصل شده بخان می پیوندند و مانند خرمن آتش که از چراغ افروخته گردد رفته رفته
جمعیت خان افزون و احوال آن زبون میگردد تا بتکلیف الیتام و ازدحام عزیمت
خان بر تعاقب آن قرار گرفته جمعی از ملازمان را بانسداد طرق و مسالک خروج ایشان تعیین
نموده خود بر جناح استعجال روانه میشود و طهماسب در رفتار بسبب بستن راه دست از جان
اندیشه کوتاه شده لاعلاج نزد شیخعلی خان زنگنه حاکم کلهر پناه می برد بعد از وقوع این امر
شرح صورت سابق مجملا برایه بیان پوشیده شیخعلی خان و منوچهر خان شرح حال آن جماعت برگشته روزگار را
بتفصیل معروض باریافتگان سرادقات جاه و جلال گردانیدند و فرمان والا نفاذ یافت
که وجوه و اعیان آن ابرا و منصور و زال جمعی از برگشتگان بادیه ضلال را شیخعلی خان بدرگاه
جهان پناه فرستاده در دار المؤمنین قم جناب ایران مدار حسب الامر اعلی باتفاق
امرا عظام اجلاس نموده بحقیقت رسیده بیگناهی منوچهر خان و خبث طینت ایشان
ظاهر گشت و آنگروه را در قید حبس درآورده فرمان یافت که نزد حاکم ایشان برند
و نعیم آتش فتنه و شورش را که بسبب غار و خس خیالات فاسده ناعاقبت اندیشان زبانه
کشیده بود بزلال الطاف الهی با آب سیوف که بعد از اول نیام جاری گردد اطفا پذیرفت

چون خاطر خطیر دقیقه شناس و ضمیر منیر خورشید اساس از رهگذر اعادی بد دین و تیره
دلان عاری از نور هدایت و یقین عموما و گروه طاغیه هندوستان خصوصا جمع گردید
نهضت صوب صواب مقر سلطنت محط رحال خلافت یعنی دار السلطنه اصفهان
از خاطر اشرف سر برزد و بتاریخ میمون و زمان همیون این عزیمت والا تصمیم یافته
منتهی بوقوع گشته چنین درآوردند قامه الویه دولت و اعلام سعادت و عزت در تنزلات

فرح آباد بهشت بنیاد و گلشن جنت قرین دار السلطنه قزوین پیرایه خاک دستوان افلاک بود
اخبار سلوک ناهنجار میر قاسم بیگ نایب داروغه دار السلطنه اصفهان چه از رهگذر عدم
اهتمام منع شراب که در آن زمان حکم شاهنشاهی بانفاذ فرمان آن نفاذ یافته و چه از ممر
توقعات بیجا که منشا فغان و خروش رعایا شده بود بعرض مقدس رسید و از دار السلطنه
قزوین نجف قلی بیک یساول صحبت بجهت تحقیق امور مزبور معین و وقوع آن بشواهد و دلایل
مبین شده بود بعد از ورود دار المؤمنین کاشان بدستور نجف قلی بیک بجهت تنبیه و تادیب او
و ساز و سامان چراغان از در دروازه دولت تا پل شاهی که از مستحدثات نواب گیتی ستان
است روانه اصفهان شد و در قصر آباد بی تعدی او از ازدیاد رعایا تقصیر نموده سرانجام چراغان
شایسته اهتمام خدمت سگالان بهشت لوای دولت و اعلام فتح و نصرت نیز
بصوب دار السلطنه اصفهان نهضت نموده در ساعت سعد ساکنان آن دیار را از
ظلال اعلام جاه و جلال عیش جدید ارزانی فرمودند روز دخول موکب منصور و اعلام
بفیروزی مشهور اصناف امم و افراد بنی آدم از وضیع و شریف و اکابر و اعاظم و اقاصی
و ادانی گروه گروه فراهم آمده باستقبال موکب مسعود شتافتند تشنگان دیدار آفتاب
آثار را از چشمه آب الحیوات بجوش آمد و تیره روزان ناحرمان خدمت همیون را چراغ
آسمان بفیض آفتاب نورانی روشن گشت زمین با وجود چنان خاکها که در روز استقبال
دیدار خورشید اسر [illegible] بر آسمان سوده از خاک برخواست و نقش مراد روشنان عالم
بالا که چشم بر کحل الجواهر غبار راه اعلیحضرت ظل الله داشتند موافق نشست سرود سرایان
و موکب طرازان شعله آواز و نوای زیر و بم ساز در گرمی هنگامه نشاط کوشیدند و پیر و جوان
مانند برگ و شکوفه دست و دامان بدعای دوام دولت گشوده بهر شاخسار حیات جوشیده

آمد کار ساکنان آن دیار بهمراهی اعلام نصرت شعار آمد و از دست رفته متوطنان ملک
باقلیم نوازی عدم رفت خروش طایران بوستان از هنگام دمیدن صبح صادق در اهتزاز
و عموم خلایق را از خواب خمول بیدار ساخت و انتعاش و شگفتگی که هنگام رسیدن
نوبهار ازهار را از جامه خضرا یاد مادرزاد بیرون آورد و دلهای صاحبدلان را مانند اوراق گل
از سینه بیرون انداخت بسعادت در باغ مبارکه توشخانه نزول نموده هنگام عصر
بتماشای چراغان خانه زین را رشک فرمای بیت الشرف خورشید ساختند و بعد از دیدن
چشم چراغان چنین چراغ چشم مردم اصفهان روشن گردید و از برافروختن چراغها
هنگامه عیش و نشاط گرم شد ساغرهای پر از رشک بجشن اشک از دیده شمعها روان
ساختند و دلهای تشنه لبان صهبا را از متاع صبر و اصطبار پرداختند تا معین در روز
وقت معین که ساعت پیرایه سعادت در بر میکرد مدتی در تالار باغ تخت هنگامه
آراسته بعیش و نشاط مشغول فرموده برخی با ملتزمان رکاب سر براسر خیابان را چراغان
نمودند و بعد از رسیدن ساعت و التذاذ از عیش و عشرت بدولتخانه همیون تشریف
ارزانی فرمودند امید که همواره چراغ عیش این خسرو اقلیم گشا روشن و محفل نشاط [illegible]
از سیمای لاله عذاران سرو قد گلشن باد

بعد از ورود دار السلطنه اصفهان و اتکا بر جای بالش فرمان [illegible]

شیمه کریمه عدالت و قرار داد سجیه مرضیه جلالت است ابواب عدل و احسان و آبادی
و امتنان بر روی جهانیان گشوده سه روز از ایام اسبوع مخصوص دادرسی و مظلوم نوازی
بنفس نفیس [illegible] و احاد رعیت را بحصول انتظار کام و استلذاذ شهد مرام
شیرین کام میفرمودند و همه اوقات رضا جویی حضرت خالق در رفاه حال خلایق نصب العین

ضمیر انوار داشته بقوت بازوی حق‌شناسی و حقیقت‌دانی و دقت نظر موشکافی
در امور مخوانی میزان عدل سویت و قسطاس بی‌حیف و میل عدالت را برپای داشته داد
خلایق داده در عوض از جناب الهی عمر و دولت و نیکنامی دوام ستاده ذخیره باقی مانده و خجسته
و بعضی از اوقات ساعی را نیز بملاحظه عرض باقی مانده سپاه که بنظر کیمیا اثر رسیده بود
مصروف میداشتند روزی بطریق مقرر و قاعده مستمر بمسند عدالت طراز نوشیروانی
نشسته قطع و فصل مهام چون رشته آمال و اعمار ظالمان مینمود درین اثنا یکی از متوطنان
الکاء ارومی که بنسبت والای سیادت امتیاز داشت از محمد علی خان حاکم آنجا شکایت
آغاز نمود که بتیغ جور و بیداد قطع رشته حیات برادر او نموده بود و کاس مرارت آلود
جور و جفا با نجابت منشی بروی پیموده با وجود ارتکاب این امر شنیع و فعل قبیح اموال او را
اورا بآتش نهب و بیداد بسودای سود و زیان نشانیدن خود اندوخته پادشاه دادگستر
و شهریار رعیت پرور بعد از اصغای این خبر باحتیاط آنکه مبادا نقد قلب اقاویل کاذبه را
بروی اندودی تظلم بعیار صدق گفتار خرج نموده باشد امر فرمودند که فرمان والا باسم
وزیر و نایب بیگلربیگی آذربایجان عز صدور یابد که بحقیقت صدق و کذب امور معروضه
رسیده معروض پایه سریر خلافت و قواعد کرسی سلطنت نمایند چون بعد از تفتیش
و تحقیق صدق مقال شاکی ابلاغ بر مرآت ضمیر پایه مکان سرادقات جاه و جلال صورت
وقوع پذیرفت محمد حسین بیک ولد یادگار سلطان و ملوباتی باحضار بدرگاه پادشاه
اسکندر سریر فریدون فر تعیین گردید و آن بد سیر را که بقوت بازوی جهل و نادانی قلع
بنیان ایالت و حکم رانی خود گردیده بود در اندک فرصتی بدرگاه خلایق پناه حاضر گردانید
بعد از حضور مجدداً نفس نفیس از دقایق آن کار ناهنجار استفسار فرموده بعد از ثبوت

حکم جهانمطاع نفاذ پیوست که از عهده تاوان اموال آن مظلوم که در عرصه نهب و تضییع
درآورده باشند بیرون آمده بعد از اخذ و جلب آن وجه او را بمقتضای شریعه مقدسه مطهره
مصطفوی صلی الله علیه و آله بدست وارث مقتول سپارند که بحسب قانون شرع انور بسزا
و جزای خود رسد از تقدیم این شیوه ستوده که باعث ادخار سعادات جاودانی و منشأ
نظام و نسق امور جهانبانی و کشورستانی است دست ظالمان اطراف و اکناف از گریبان
مظلومان چون رشته آمال خود کوتاه و چهره بدبختان چون نامه اعمال سیاه گشت اکنون
از بیم شحنه عدالت شاهنشاهی نقش پای آهو یوز را دهان مار بنظر می‌آید و از بیم آنکه مبادا
گوسفند را در خواب مپندارد که بر شب زنده داری او افزاید خار از رفتن پای برهنه پایان
چنین پارسا بیکده اجتناب دارد و اگر سیلاب گذار بر ویرانه افتد چون قطره در شوره
زار قدم جرأت پیش نگذارد و زلف نکویان بمواخذه دلبران از پیچ و تاب خود زنجیری و بجای
سرکشی و دلربائی گرفتار پریشانی و دلگیر است داغ ظلم چنین داغ پلنگ سیاهی فرو اندازد
و آب و هوای کشور داوری غیر مظلوم و ملهوف با مزاج دیگری نسازد عجز و ناتوانان از کمال
تسلط و اقتدار رسیده و ناب حیوانات ضاره چنین نیش عقاب سر در گریبان دزدیده
اگر پای ظالمان از خواب مخمل بستر راحت بر سنگ بلا نیاید سنگ حیرانست و اگر تشنه
لبان بیداد را آب الحیوة در گلو گیرد سموم افاعی را خاصیت شیر است چنین غنچه عاطفت مظلوم
نوازی استدامت عمر و دولت میسر باشد یقین که عمر و دولت آن خسرو عدالت نیت
با خلود و دوام هم‌آغوش و خلاف کاری و کج روی گردون از خاطر فراموش خواهد بود
از روزی رخ نهان هستی و بهوای خار گلشن وجو
از ماه معنی غایت الی بالا کشیده دانک حیات و بوی زندگی در تار و پود اوراق زنار کالبد

عنصر این خاکسار دیده دست و دهان جز بموائد راست گفتاری دراز و باز ننموده
و دروازهٔ مریم سلوک را جز بنگ کلام صدق انتظام نگشوده هرگز در شیرهٔ حدیث گزاری بستان
خامه هیچ شد آب خلاف داخل نکرده و بدین شیوهٔ نامستحسن عرض وقوع حدیث آبروی
سخن را نبرده پیوسته قلم در زبان ترجمان منش عیان نبوده و آنچه از طریق سماع دانهای
گوش التقا یافته آن را بهیچوجه از دل نشوده از ایراد آن قایل کاذبه و باد بیمایه چنین نور چراغ
از باد لرزان و از گزاف پیرایه مانند صحت از سقم گریزانست از تبیین این مرام و تفصیل
این کلام مطلب آنست که آنچه درین صحایف ترجمان خامه بسامع دور و نزدیک شاهد و غائب
میرساند از عیوب عدم وقوع خالی و ظروف نقوش و قوالب الفاظ از مغز درستی گشاده
مالیست درین اوقات سعادت سند و زمان ارجمند که دار السلطنه مقر رایات دولت
آسمان شان است همواره اعلیحضرت ظل سبحانی در خلال اشتغال ضروریه گاهی بسیر شکار آهو
و سواری دیو نژادان بری کاکل سنبل مو و قباق اندازی و جریدبازی رغبت میفرمودند چنین
در زمانه از تماشای گرده اسبان خانزاد و دستبرد غازیان فدویت شعار اخلاص نهاد
نسق و قرار امور سپاهیان مرعی بود چون زمان اشتغال مشاغل ممتد گردید و قطع و فصل
انام باخر رسیده رسیدن فصل گذار گلشکان و کثرت شکار زار و مرغوع و کندمان
بالتماس سواری و شکار خسرو جهان و عین اعیان نوع انسان است برخاست چنین محل
موجب این امر با سرها مجتمع و موانع و عوایق بالکلیه مرتفع بود این مستدعا بعز انجاح
و شرف قبول رسیده در اثنای تصمیم این عزیمت در سوخ این نیت باریافته محفل ضمیر
اقدس رموز دان خاطر مقدس الله ویردی خان که رقم اشرف آمدن او صادر شده بود
وارد گردید و از آنجا که قرارداد خاطر والا آن بود که پردگیان استار عفت و پوشیدگان

صدر عصمت که در حقیقت مرغان قفس زادهٔ پاس شریعت اند از قید حصار برآمده
هر دو بر افشانان نشاط و انبساط توانند نمود زبدهٔ مختصان خدمت پیشه و نقاوهٔ بندگان
درست اندیشه صفی قلی بیگ ناظر بیوتات مقرر گردید که باتفاق جمعی از یوزباشیان و یوز
باشیان و تفنگچیان خاصهٔ شریفه پیش پیش موکب مسعود رفته اطراف و جوانب را از
ذکور و اناث خالی سازد و عالیجاه امیر الامراء العظام مرتضی قلیخان قورچی باشی و بیگلربیگی
آذربایجان هنگام سواری اعلیحضرت ظل رحمن بهمین شیوه پردازد و بعد از آنکه پادشاه
فرمان روا با پردگیان حرم سرا بمنزل رسیده رخت آسودگی اندازند بندگان ملتزم
رکاب سعادت نشان را بروان شدن مرخص سازند و بعد از خروج دار السلطنه
اصفهان بمجری السابقون السابقون اولئک المقربون نخست عمارت کرسکان
از غبار موکب همایون و نزول همایون چشم روشن شد چنین زیاده از یک شب توقف
در ظرف حوصلهٔ او نگنجید روز دوم عمارت با سعادت جرجیل که مکان شکار و جای
صیدافکنی و پرافشانی جوارح اعجوبه کار است حامل این دولت و معدن این سعادت
شده روز آنکان مقام و منزل اعلیحضرت ظل رحمن گردیده روز سیوم نزول اجلال
بباغ کوه واقع شده او فراغ است عمدهٔ مختصان حریم دولت و معتمد بزم بزرگی
و عظمت اعتماد الدولة العلیه العالیه محمد بیگ را بجهة تمشیت مهام انام و حفظ
جمعی از مردم دار السلطنه اصفهان که مقرر شده بود که در سلک تفنگچیان عظام انتظام
دهند روانهٔ شهر فرمودند مبارکه و سعادت از راه مبارکه بابا شیخ علی و کتل رخ
متوجه زار و مرغوع و کندمان گردیدند در اثنای طی راه و بعد از رسیدن شکارگاه
در هر منزل از اقسام شکار بحبال صید در دام قید در می آوردند و در هر منزلی از محال

که باصناف حیوانات شکاری مشحونست یکدو روز اقامت میفرمودند تا معنان دولت
وهمرکاب اقبال قریه چهار خور محط رجال اقبال شد وچون جوش شکار وگرمی گذار در قریه
مزبوره وکندمان بود وهوا در کمال خوبی واعتدال میگذشت مرکوز خاطر والا آن بود که
در هریک از ین دو محل چند روز اقامت واقع شود از آنجا که عنان چگونگی هوا در دست کارفرمای
قضای بیچون وهیچکس را شناسایی اوقات امور قبل از وقت میسر نیست در اواسط عقرب
که هنوز مدتها بزمان نزول برف ووقوع سرما مانده بود آسمان از موجه سحاب نمودار جبهه
سرکه چینان شد وشدی هوا حکایت از دم سردی وام خواهان نمود ابر دژم لقا چون
زنان دشوار زا آواز برآورده وگوهر ریزان قطرات باران چون گنج قارون در طبقات
زمین فرو رفته وشب ویکروز بدین عنوان باران وسیول از سینه جبال بدامان صحرا روان بود
بنابر آنکه خیام اقبال شاهنشاهی برکنار رود مجرای سیل واقع بود اراده نهضت بجانب
کندمان که مشتمل بر عمارات آسمان بنیانست تصمیم یافت وصبح همان روز که نقل وتحویل
واقع میشد سردی هوا بارانرا کسوت پنبه دار برف پوشید وشدت سرما روی در
تزاید وترقی نهاد بعد از نهضت موکب مسعود بحسب جریان فرمان قضا چند نفر از مردمان
بی سر وپا از رهگذر سیل وسرما تلف گشتند الحق در آن روز سیلاب شگرف از کثرت ریزش
باران وبرف جاری وپرده پوش اودیه وصحاری شده بود خیالچه میبند کاز امکان میشد که
اجزاء ارضی وهوایی کیمیاکاری سیم روی اندود برف کسوت آب پوشیده ومانند
عرق از اندام سرو خان بادیه پیما از هر جزو زمین چشمه جوشیده باوجود وقوع چنین
امری هایل که از رهگذر بارش سحاب واهل بهر رسیده بود نواب اعلیحضرت ظل اللهی
بپایمردی سفینه حفظ خالق سفید وسیاه بمنزل مقصود نزول اجلال فرمودند وملتزمان درگاه

وآغاد

وآغاد سپاه بعض مقارن ورود پادشاه فیروز بخت وبرخی فردای آن روز رخت اقامت
بساحل منزل رسانیدند وشاهد خورشید عالم افروز نمودن روی گرم تلالو چند روزه
اختفا واحتجاب نموده سپاه سفید پوش برف را از شهربند وجود بتیغ درخشان
فروغ بیرون کرد وقوی حواس را که چون انگشتان سرما خورده با وجود قرب جوار
ترک آتش ریزش کرده بودند بحال نخست خویش بازآورد وبعد از اطفاء نایره برودت
عزم مراجعت مقر سلطنت عطف عنان کمیت آسمان جولان بجانب اصفهان
نموده در ساعت مسعود رجوع واقع شد وبعد از استقرار در مرکز خلافت بموجب
فرمان همیون اسامی جمعی را که در لیالی برد وسرما در دایره پاسداری وکشیک خسروانی روز
مانند جلاجل دف گوش بر آواز خدمات بودند تفصیل نموده بنظر کیمیا اثر رسانیدند
وهریک فراخور حال بمناصب وانعامات سرافرازی یافتند وجمعی از امرای عظام
نیز که در کشیک بودند بخلاع گرانمایه سرافراز گشتند ووارثان جمعی که در آن روز
خلوت گزین زاویه خاک شده بودند از مراحم نامحدود از خاک برخاستند حکمت
بالغه الهی اینچنین امر کرده تمامی جزو را از عالم تخم مزروع که منشا ده بار بگردد نتیج معموری
احوال جهانیان نمود امید که وجود دشمنان این جهان خلافت مکان پیوسته از سیل بلای
حوادث ویران خسته وخونشان در عروق مانند یخ منجمد وبغفال سرد مهری دوران بسته باد
شرح جشن اصفهان جشن بد [illegible] ظاهر صفت تمامی حاصل وپیرایه امتیاز
وبه شکل کامل است چنین شاهان ... از نتایج [illegible] منبع اصابت عین الکمال نمایند
ناچار وتحصیل دافع گزند ضرور ولازم است لهذا بمقتضای رسم باستان وطریق
پیشینیان ودر هر سال که در منتهای جشن سپند سویدای قلوب عشرت دوستان را

سینه آتش شوق میگرداند و آواز عشرت و سرور بگوش ناهید میرساند
و طریق گرم کردن این هنگامه آنست که در هر سال روز اول ماه اسفندار سه منافذ و مداخل
اسواق کرده شب وصل در عین روز روشن ظاهر میسازند و بساط عیش و نشاط در هر یک
از دکاکین می اندازند بهشتی طلعتان حوری لقا و پری رخشان ماه سیما مانند کواکب
در کهکشان و لعل و یاقوت در رگ کان در راسته رستها بجای پیران در دکان نشسته
بدل دادن عاشقان و دل بردن اسیران مشغول میباشند و کثرت قنادیل و شموع و چراغ
بمرتبه میرسد که درون اسواق مانند فانوس روشن و از غرابت و صفا آتش رشک
برق خرمن سوز نوبهار و گلشن میگردد هر چند تماشای این جشن بکرر سرکشیده جهانیا
گردیده در اوقات که پروانه مثال باریافته بزم قرب حضور است سر از این آیین بدیده جهان
بین رسیده و هرگز بدین زیبایی شاهد این تماشا چهره نیفروخته و خوشنما بدین ارزانی
و وفور تماشای مشتریان خواهشمند نفروخته بود درین سال در سر موضع بساط نشاط بجهت
جلوس اعلیحضرت ظل الله انداخته و اسباب کامیابی مهیا ساخته بودند جشن تحت زیر
تالار در دولتخانه مبارکه از سرکار خاصه ترتیب یافته و از کثرت ظروف مرصع و فروش ملمع
نمود از صحن آسمان و کواکب درخشان گردیده بود و بساط جشن دیگر برابر در قیصریه بعهده
نگین گلستان ارم چیده و طراز مجلس بهشت در تحتگاه درون قیصریه با آیین شایسته بهر جانب
کشیده خوش آوازان و معرکه طرازان و لولیان و ارباب اصول و نغمات سرخیل هر دسته
دسته و خواتین بازاری مانند گلهای دسته بسته بنوبت برقص و سماع نور بخش ابصار و راحت
افزای اسماع میگشتند و شیشه و پیمانه باده گلرنگ مثال دلبر شوخ و شنگ بمجلس آرایی
قیام داشت و این جشن ارم مثال از دره دولتخانه مبارکه تا در مدرسه مرحوم ملا عبدالله کشیده

و بساط انبساط چیده بود و درین سال میر محزان که از عظمای امرای گرجستان است در هنگامه
مزبور ملتزم بساط نشاط بود و از غرایب آن جشن دلپذیر که نظیر آن در آیینه خانه تخیل و تصور
ملاحظه نکرده تعجب بر تعجب می افزود امید که همیشه چراغ عیش ابد فروغ این خسرو بی مثال
تابان و قلوب دشمنان پروانه این شمع درخشان باد

بعد از مراجعت از شکار کنده مان و نزول

اجلال بدار السلطنه اصفهان خاطر همایون اعلیحضرت صاحبقران ظل الله متعلق انتظام
مهام عساکر نصرت توامان بوده بعضی اوقات فرخنده ساعات را صرف ملاحظه خرج غازیان
ظفر عنوان که از نظر کیمیا اثر نگذشته بود میفرمودند و بقانون مقرر بدادرسی و مظلوم نوازی اشتغال
مینمودند و بصیقل عدالت زنگ کدورت از آیینه قلوب صغیر و کبیر میزدودند چون زمان بر آمدن
شاهد محجوب نوبهار از نقاب تراب نزدیک رسیده و جداول را سبزه خط بر گرد
لب نو دمیده بود و گشت آسمان سیر فلک جولان بشکار باغ کوه اشتغال فرموده بعد از
انتدا و شکار مرغان آسمان جولان خواهش شکار گوزنان و گرازان عطف عنان خسروانه
بجانب باغ وحش نمود با جمعی از خاصان و میر محزان و سایر عظمای گرجستان که ملتزم رکاب
همایون بودند داخل باغ شده فوجی از آهو و گوزن و گراز بدایره احاطه در آورده بخت
بشیران شکار صید گوزنان قوی نیرو نموده تعجب افزای بزرگان گرجستان که هرگز چنین شکار
در صیدگاه خیال ندیده بودند گردیدند و بعد از آن متوجه کمانداری شده امرای عظام و بزرگان
گرجستان را نیز امر بکمانداری نمودند در حین خیل گور بمحاذات خسرو شیر افکن بهرام روز
رسید بخانه کمان در آمدند نظم چو در بارجاهی کمان رفت شاه : تو گفتی در برج قوس است
ماه : ز هر گوشه بر خواست آوازه : چو از شصت بگشاد خسرو گره : و فلک جان ستان

خسرو صاحبقران مانند سوزن زهر از نوک رصاف جسته بر خاک نشست و درین حال
از سرعت اشتغال خدنگ چارپر و ناوک جگردوز خارا گذر همگنان را گمان شد که مگر شهاب ثاقب
آسمان اصابت از رهگذر سرعت سیر گور خطا افتاده یا عقاب سهم جانستان زاغ کمان شاه از
دقت ابر صید افکن گشاده تا آنکه جستن خون از دو جانب گور آن گلگونه رخسار حسن اصابت و طراز
بهارستان اعجوبه کاری و غرابت گردیده و بدیهه راقم حروف را این بیت بخاطر رسید نظم

بیجهد پران بدانسان ناوک شاه از دو صید ❊ کز دو عینک بگذرد صاف آنچنان نور نگاه ❊

از ملاحظه این امر غرابت طراز گرنا اشتین اعجاز است صدای تحسین و انگشت حضار
یکبار بلند گردیده و صیت این امر غریب از کران تا کران جهان رسید امید که پیوسته سینه
دشمنان هدف این سهام جانستان و زینت افزا و رونق بخش امور جهانیان باد.

برگشتی نشینان سفینه وجود و ناخدایان بحر هستی بود که غوص گوهر تجارت نموده اند پوشیده
نیست که در اطراف و جوانب ممالک پادشاهان سلاطین سلیمان شان که بوسعت و فسحت
ثانی دریای محیط و عمان است گاه گاه بسبب هبوب ریاح آزار مخالفان که بطریق راه زنان
و دزدان جویای فرصت می باشند مانند کنار بحار شورشی حادث میگردد و تفصیل این اجمال آنکه
کفره مرده قلماق که با ابنای نوع انسان مشابهت صوری و با سباع و بهایم اتحاد معنوی دارند
بسبب استیلایی که بر بعضی از الوسات ترکمان ایشان را حاصل گردیده بنابر قرب جوار بمحال
استراباد و نسا و ابیورد دست بهم رسانیده اند و در سنواتی که کثرت نزول امطار موجب حصول
غدیر بسیار میگردد ایشان را آمدن بحدود استراباد میسر است لهذا در این سال باغوا و اغوار
جماعت ترکمان آن بادیه نشینان بقصد تاخت بعضی از الوسات ساکنین استراباد و درون

درون

در حرکت آمده سر خود روانه درون شده بقیه آن مخاذیل که با سیهت و اسب موصوف بوده
اراده استراباد مینمایند و چون طایفه طاغیه مزبوره در سرعت سیر باد صبا و شمال خود نیش و از
گرد مراکب خود پیش می باشند سهیان حقیقت اراده نابهنجار ایشان را بعد از آنکه بعضی از محال
و الوسات را تاخت کرده مراجعت نموده بودند بحاجی منوچهر خان بیگلربیگی استراباد
میرسانند و حاجی منوچهر خان باتفاق جمشید خان حاکم سمنان و قلیج خان حاکم استراباد و
خان گرایلی و جمعی از قورچیان و غلامان خاصه که بجهت دفع مفاسد جماعت مزبوره در حد
استراباد جمعیت نموده بودند بدون آنکه خیمه و اسباب آذوقه سفر همراه داشته باشند
اکتفا بتوشه توکل کرده تعاقب آن طایفه نموده یکماهه مسافت را به روز قطع مینمایند در
یکمنزلی بین قشلاق بآن گم گشتگان بادیه ضلالت میرسند آن گروه خذلان پژوه
بعد از ملاحظه رایات نصرت آیات عساکر فیروزی مآثر بقله کوهی که راه صعود بر قله
آن چون طریق روزی بینوایان تنگ و اکثر بسبب نشیب و فراز نمودار پشت نهنگ
پناه می برند و پای ثبات و قرار افشرده منتظر جنگ و پیکار می باشند حاجی منوچهر خان با امرای
مزبوره و بعضی آقا و لشکر که اسب ایشان در اثنای راه بی قوت ماندگی رفتار بشکال بی قوتی بسته
بوده پای آن کوه رفیع و جبل منیع میرسند و بعلت دشواری آن مضیق و صعوبت طریق
لشکر را دو قسم کرده گروهی را بسرکردگی جمشید خان و قلیج خان مقرر میدارد که از آن راه
تلاش ارتقا و حصول مامول نمایند و خود پیاده شده از سمت دیگر با معدودی چند مانند
شعله آتش سرگرم عروج آن سد یاجوج میگردد و در اثنای آنکه کفره مرده قلماق با بندوق
تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ در مقام ممانعت و مدافعت در می آیند و اسب حاجی منوچهر خان
که در سلوک مضایق آن کتل تازنده خان بوده بضرب مهره تفنگ از پای در می آورند و چون

خان تهور نشان و سایر غازیان سپهر حفظ الهی و اقبال بی زوال حضرت ظل اللهی را وقایه خود
ساخته روی از طلب مقصود نتافته بقلعه آن کوه گردون شکوه بر می آیند و از علم ساختن
آتش پیکار لوای فتح و نصرت بر می افرازند دست رد با گریبان اتصال تیر با زه کمان حایل
میکرده و حوزه رنگ کفر و اسلام پیرایه اتصال الوان کل غنایم پوشیده مسلمان و کافر مانند
دیده و عینک بتکلیف تقارب چشم بر هم میدوزند و به نیزه و تیر آتش پیکار می افروزند
مغرب ملال شمشیر قراب ابدان مشرکان و مشرق خورشید فیروزی نیام تیغ فرقه ناجیه
اهل اسلام میگشت چون هر شکار او معتبر و هر مصفی را قسمتی در نظامی میگشت نسیم نصرت از مهب عنایت
بر پرچم اعلام اهل اسلام وزیده رایت اعادی نگونسار و روز حیاتشان تیره و تار میکرد
و تیری از شست حاجی منوچهر خان در اثنای دار و گیر بمقتل میر حسین سالار اهل ضلال آمده
سالک طریق بوار و مسافر اقلیم ممر القرار میگردد کفره را از ملاحظه انجال تیغ تیز کند
و مطیه فرار تند گردیده گریز بر ستیز اختیار مینمایند و نصرت و فیروزی قرین حال اولیای دولت
روز افزون میشود احمال و اثقال و دواب و اغنام و شتران مشرکان را با برده و اسیر و غیره
که از اراسات تاخت نموده بودند بدست آورده آن شب بجهة آسودگی غازیان در آن مکان
توقف نموده روز دیگر مراجعت مینمایند و در آن طعن و ضرب زد و خورد از امرای عظام جان
طلش را یکه و زخم رسیده و یک چشم میرزا علی بیگ نیلانی قورچیان شاهیسون از ضرب
سنان مخالفان از حلیه بینایی عاری گردیده بود و بپاداش جان فشانی هر یک از امرا و غازیان
بخلاع و انعامات سرافرازی یافته میرزا علی بیگ برتبه امارت پنجده ممتاز گردیده و آنچه
محرر کلام تحریر در آن معرکه حاضر بودند مضبوط شده آن بود که عدد حاضرین سپاه نصرت پناه
از دویست کمتر و جمعیت کفره از ده هزار متجاوز بوده و به نیروی اقبال بی زوال نتیجه فتح

غریب روی نموده جمعی از آن گروه خذلان پژوه که قاید اجل ایشان را مطلع بجانب
الکا در ون نموده بود چون صفی قلی بیگ ولد ذوالفقار خان بیگلربیگی دار القرار قندهار
که به نیابت والد در الکا در ون بمحافظت اشتغال داشت از اراده کفره مزبوره
اطلاع یافته و سپاه خود را مهیا ساخته منتظر ورود ایشان بوده علی الغفله بر سر
آنجماعت تاخت آورده در حینی که باراده استراحت از مراکب فرود آمده بودند
نفیر کرنا باوج ثریا میرسانند و مراکب آنقوم که عنانشان مانند صاحبان در دست
خودسری بود بصدای کرنا رم کرده کفره پیاده و حیرت زده بر جای میمانند و سواری که
در اجل ایشان تاخیری بود درخت حیات از آن ورطه پر خطر بساحل نجات میرسند و تمامی
آنقوم عرضه تیغ هلاک میگردند و بعد از عرض این فتح مبین بپایه بلند حریم این دولت
ابد قرین صفی قلی بیگ و غازیان جنگ که آثار جلادت از ایشان بظهور رسیده بود
بانعامات و خلاع سربلند گردیدند امید که اخبار فتوحات متوالیه و کوکب حضرت سلطنت بنیان
این دولت درخشان و متوالی باد **وقایع متنوعه** درین سال محمد قلیخان بیگلربیگی ایروان
از ایالت آنجا معزول و بیگلربیگی آنجا بنجف قلیخان متعلق شد و کلبعلی سلطان
سیل سپر با بیگلربیگی روم معین شد
درین سال اعلیحضرت صاحبقران ظل حضرت بنابر آنکه در اغلب سالها هوای دار السلطنه
اصفهان مایل بگرمی میگشت عازم ییلاقات الکا سیمرم و توابع گردیدند و در ایام بهار
و هنگام طراوت و نضارت گلزار روزگار که منور گلشن مینو نظام اصفهان را هوا
سرد و هنگامه زمستان گرم بود و گلهای رنگارنگ مانند شاهدان شوخ شنگ و لعبتان
و رنگ تازه از نقاب اکمام روی نموده لثام سکوت از دهان غنچه جواب در خروش

گشوده بودند امر فرمودند که عموم سکان دار السلطنه اصفهان که دست پرورده ابط
وهم شیره پیمانه عیش و نشاط اند مثال کاروان گل و قافله سنبل خیام کامروایی و قباب
عشرت آرایی در باغ جنت بنیاد عباس آباد بر پا نموده خورد و بزرگ چون سرو
گل سرمست و پیاله در دست بزم نشاط آرایند و بعد از گشودن دام صحبت و صید
کردن تذرو عیش و عشرت صاحبقران کامران با چندی از مخصوصان تماشای آن
بزم ارم نشان توجه فرمودند بعد از تکرار وقوع این تماشا خوشی هوای صحرا بالتماس
سواری خسرو اقلیم گشا برخاست و رایات فلک سا متوجه ییلاق سیمرم گردید و چند
روز بجهة سیر گل در باغ مزبور توقف و جشن گلریزان فرموده با امرا و اعیان حضرت
بکشیدن اقداح راح بزم افروز خوشدل گردیدند و بعد از طرب و نشاط بساط عشرت
مسعود از باغ مزبور همعنان دولت و همرکاب اقبال متوجه مقصد گشتند و در سرگل زمین
که از کثرت ازهار و ریاحین دام نظاره شکار در خاک داشت فراخور قابلیت مکان
توقف فرموده بدین طریق طی منازل سفر نمودند و قبل از وصول بمحال سیمرم چون معروض
گردیده بود که شکار کوهی در جبال آنحدود بسیار است امر فرمودند که قلندر سلطان تفنگچی
آقاسی و حاکم آنمحال و بلده و مدخل شعاب جبال بفراهم آوردن شکار جرگه قیام
نماید و بعد از ورود موکب مسعود قلندر سلطان احراز زمین بوس بندگان نموده معروض
داشت که بخدمت مامور قیام کرده و وحوش را اندایره جرگه در حلقه دام در آورد
اعلیحضرت ظل حق با خاصان و ملازمان رکاب آسمان جولان به تیر و تفنگ شکار جرگه
نموده در صید افکنی و کمانداری حیرت افزای دیده وران و نظارگیان سقف فیروزه فام
چرخ گردان گردیدند و بعد از اتمام مراکب و اطمینان مواکب معروض شده و الا شد که

چشمه یخ بعلت غرابت وضع دیدنی و ثمرای گلشن غرابت بدست مردم دیده
چندیست بنابرین لشکر منصور که افزون از ملخ و مور اند بصوب چشمه یخ در حرکت
آمدند و فرمان والا انفاذ یافت که آغرق و احمال و اثقال اردو در سیمرم گذاشته جمعی
از خاصان و ملازمان رکاب سعادت نشان که همراه اند سوباری سوار متوجه مقصود گردند
الحق چشمه مزبور از غرابت جایی است دیدنی و بخصوصیات آن رسیدنی کمیت
خوش عنان قلم را لخت علی حده در وجه تسمیه باید نمود تا گلشن غرابت اظهار شرح
خصوصیات آن مکان نزاهت بنیان رسد بر مستمعان حکایات غریبه مستور نماند که
عیار صدق این کلام بمحک تواتر رسیده که در هر یک از بلاد که جنود جراد بال
غارت و بیداد و صیانت ارزاق که در حقیقت عبارت از نگاه داشت حیات است
در کار است مرغی نزد ساکنان سرچشمه مذکور بطلب آب ارسال میدارند و فرستاده
برخصت مجاوران آن سرچشمه شیشه آب از آن سرچشمه پر کرده بنحوی تا حین ورود
بمنزل معهود از دست بر زمین نگذارد و بروی باز پس نکند بمنزل میرساند و در اثنای
راه در هر منزلی که اقامت نماید که شیشه را از شاخ درختی یا مکان رفیعی آویخته کمال
احتیاط بجای آورد که شیشه آب مماس خاک نگردد که اگر این احتیاط چنانچه باید
کرده نشود اثر مطلوب باطل و آب چشمه از ابراز اثر عاطل میگردد و بعد از آنکه
مهمان عزیز را بشرایط و آداب بمنزل رسانند مقارن رسیدن آب مرغکان
سیاه فام که بزبان فارسی آنرا سار گویند در ولایت مزبور چنین جنود فتح از
اوج سما ظاهر گشته بسهام منقار و چنگال مخلب حیات خیل جراد را از هم میگسلانند
و اگر هجوم سیاه ملخ زیاده بنحو از نیروی توانایی جمعی از مرغان که بجناح استعجال

سالک آن سفر ورزیده اند بوده باشد دست از جنگ برداشته شروع در توالد و تناسل
مینمایند و در اندک فرصتی باتفاق اولاد آتش زن خرمن هستی چرا دیگر دند و محصولات اهل
آن دیار بدین وسیله از دست اندازان لشکر یاامان محفوظ میماند و شرح چگونگی آن چشمه و مکان
بنوعیست که کوه عظیم در جوار کوه تا بمسافت سی چهل ذرع واقع گردیده و رودی عظیم از آن تنگنا
جاریست و بحسب اصل خلقت بعضی از این دو کوه بدیگری بهیأت پلی که مهندس حاذق و معمار ماهر
بندد اتصال دارد و رود مزبور از زیر آن پل جاریست و چشمه مزبور از بغل کوه مقابل و نا
جوشیده بر روی این پل خدا آفرین میریزد و از هر جانب بخشی و از هر طرف قسمی بطریق مختلف
برودخانه مزبور منصب میشود و کثرت سنبل سقف پل را بنوعی پوشیده که بهیچوجه سنگ مرئی
نمیگردد و تماشائی را از زیر پل گمان میشود که پل یک ابریست مدار یا جوی بحریست که آب و غبار
و آبشارهای اطراف بعضی چون نخهای سیم و بعضی چون جدول کوثر و تسنیم بدان رود عظیم اتصال
می یابد اعلیحضرت صاحبقران ظل حق بعد از ملاحظه رود و چشمه بجانب سیرم مراجعت فرموده
و بتفرج صحرا و شکار مرغان آسمان پیما زنگ کلفت از دل زدودند امید که همواره آب عشرت
این چشمه و بی نظیر در جوبار دولت پایش در سبو باد **روانه شدن رایات نصرت آیات**
بسرچشمه زاینده رود و کنده مان بعد از مراجعت رایات از چشمه بلخ چون ازاهیر [illegible]
گلستان سیرم از رهگذر گذشت و از زحام ملتزمان اردوی کیهان پوی روی به پژمردگی گذاشته
و هوای دار السلطنه اصفهان هنوز باعتدال نگرائیده و ماه مبارک رمضان نزدیک رسیده بود
در باب داشتن صیام و افطار آن استفسار از علمای اعلام اصفهان نموده امام قلی بیک یساول
صحبت ولد مرحوم قزاق خان بیگلربیگی سابق شیروان بر جناح استعجال روانه شد و در روز سیم
قبل از دخول رمضان خبر رسانید که چون غرض نواب همیون اعلا از انشای سفر دفع ضرر هوا جهت

و فرار از صوم منظور نظر والا و مطمح ضمیر معلا نبوده داشتن روزه لازم نیست بنابرین
از سیرم متوجه ییلاق کنده مان و سرچشمه زاینده رود و محمودآگه که در خوشی آب و هوا
نظیر جنت و کوثر است گردیدند و عید روزه را در قریه کنده مان کرده بخرمی و خوشدلی
روانه سرچشمه گشتند و هر شب با امرا و نزدیکان بساط قرب حضور بزم عشرت آراسته
طرح منازل بدستور سابق بقورق میفرمودند تا آنکه شبی از لیالی بزم شراب و سیر عالم آب
که سقایان اعمار را بتسنیم نسیم انفاس خطای بخش بتکلیف نثار ساغرهای روشن ستاند باده
برزور جوانان نجف قلی بیگ امیرآخورباشی نخمر زیاده از پایه او بود و نسبت بیجا از هم بزبان
برزبان آورده بود اعلیحضرت ظل حق هم در آن شب امر فرمودند که بزدن چوب یاسا آن گرد
معصیت را از اذیال اعمال او بیفشانند و چون صبح روز دیگر سالک طریق معذرت نگردید
در نقاب حجاب سوء ادب محتفی گردید لهذا بقیه و حبس مشار الیه امر فرموده مقرر داشتند که یکی
از غلامان خاصه شریفه او را بقلعه الموت برد و چون عالیجاه او را حقوق خدمات در این
دودمان خلافت مکان ثابت بود خدمت مزبور را بتفویض فرموده امیرآخورباشیگری جلو
بحسن علی بیگ برادر نجف قلی بیگ مزبور و امیرآخورباشیگری ایلچیها به لیچی بیگ ولد
مرحوم قزاق خان عنایت شد و مدتی در چشمه زاینده رود اقامت فرموده در باغ
وصفه و دریاچه‌ای که خلیل خان بختیاری بمعماری تصرف طبیعت سرانجام نموده بود مجلس آراسته شد
و بعد از رجوع دار السلطنه اصفهان باعتدال طبیعی و نزدیک رسیدن هوای فصل خریفی
که هر یک از متنزهات پیموده شده بود هوس مراجعت مقر سلطنت عطف عنان
کمیت آسمان جولان نموده متوجه محط رحال اقبال گردیدند و امر فرمودند که خلیل خان
نیز سایه‌نشان ملتزم رکاب اجلال بوده باشد و بازاء حسن خدمات الکا خونسار نیز قبول

ایالت پناه مزبور شفقت شد و تا محمدیه در رکاب ظفر انتساب بود از منزل مزبور بخلاع
فاخره سرافراز یافته روانهٔ الکاء خوانسار گردید **شرح آمدن عوض محمد چهره آقاسی**
از جانب عبدالعزیز خان والی ترکستان بایلچیگری به درگاه فلک پیشگاه صاحبقرانی چون رشتهٔ سابق
ابوالغازی خان والی اورگنج حبیبهٔ خود را در حبالهٔ سبحانقلی سلطان والی بلخ برادر عبد
العزیز خان پادشاه ترکستان درآورده و با وجود وقوع این الفت غبار کلفت
فیمابین عبدالعزیز خان و سبحانقلی سلطان بوسیلهٔ هبوب انفاس نفاق در
هیجان آمده بود لهذا ابوالغازی خان بمعاضدت پشت گرمی مصاهرت سبحانقلی
سلطان انتهاز فرصت نموده تاخت الکاء بخارا و قرشی نموده خرابی بسیار در آنجا کرده بود
بعد از وقوع این اتفاق که نسبت بعبدالعزیز خان عین نفاق است عبدالعزیز خان
قاسم سلطان برادرزادهٔ خود را که از جانب سلطنت پناه مومی الیه حاکم اندخود و چیچکتو
و میمنه و توابع بود با ایلات و احشامات مقرر داشت که بر سر بلخ رفته آن ملک
دلپذیر را از یادی تصرف سبحانقلی سلطان مستخلص سازند و قاسم سلطان با جمعی از مردم
اوزبک و احشامات که نزد او جمعیت داشتند و گروهی از مردم بخارا حسب الامر
عبدالعزیز خان نزد مشارالیه جمعیت نموده بودند با آراستگی تمام روانه بلخ گردیده بود
و بنابر آنکه زبان بعضی از مردم قاسم سلطان با سبحانقلی سلطان یکی بود جمعی از تبعهٔ
قاسم سلطان بعد از تلاقی فریقین و تقارب فئتین از او روگردان شده اردوی او را
غارت نموده بودند و قاسم سلطان بذیل مراد نقض راجع و خبر فتح باسم سبحانقلی سلطان
شایع گردیده بود عبدالعزیز خان بهوس جبر آن نقصان بوسیلهٔ فرستادن ایلچی بذیل
اعانت صاحبقران توسل نموده عوض محمد چهره آقاسی را با دو بنده که به درگاه فلک پیشگاه

ونساند

کلبعلی سلطان به درگاه جهان پناه فرستاده بود و اسمعیل آقا در این سال در حین ورود رایات
جاه و جلال در دارالسلطنه اصفهان نزول اجلال داشت وارد گردید و کارکنان سرکار اعلی
منزل شایسته بجهة نزول او تعیین نموده از هر جنس زیاده بر آنچه در حوصلهٔ آرزو گنجد بجهة
اخراجات هر روزهٔ او مقرر داشتند و امر فرمودند که تحف ایلچی مشارالیه را ابلاغ
طلب داشته لوازم تفقد و مهربانی بعمل آورد و بعد از آن بشرف پابوس بندگان اعلیحضرت
ظل حق سربلند گردد و نواب ایرانداری بموجب فرموده ایلچی را با رفقا طلب نموده بخلاع
گرانمایهٔ شایسته ایلچی و رفقا را مخلع گردانیدند و بعد از چند روز مجلس پادشاهانه ترتیب داده
اصناف بندگان و غلامان بزیب زینت و آیین تمام در مجلس همیون و در دولتخانه
مبارکه و بر اطراف میدان نقش جهان دو رویه صف آراسته توپچیان و تفنگچیان با کمرهای
زرنگار و آلات و اسباب کارزار حلقه زن گردیدند و اسبان با زین مرصع بر نهاده و جلهای
مرصع بلعل و یاقوت و الماس و زبرجد و مروارید و سایر جواهر قیمتی بر در بارگاه بسته
فضای ریاض گردون اساس را رشک نگارستان چین نمودند و ایلچی را بمجلس همیون
طلب داشتند و انواع مطعومات و مشروبات و حلویات کشیده شد اعلیحضرت
ظل حق بزبان الهام ترجمان استفسار احوال پادشاه والاجاه خواندکار روم از
ایلچی نمود و ایلچی را از کیفیت فصاحت آن سؤال ملاحظهٔ مراتب جاه و جلال مانند
روستایی نو بشهر آمده حیرت بر حیرت می افزود و بعد از طرب و بساط عیش و عشرت و استماع
نغمات دلپذیر ساز و صحبت ایلچی روانهٔ منزل خود گردید و مقرر شد که قورچی باشی و قوللر آقاسی
نیز بلوازم مهمانی اشتغال نمایند و ایشان نیز بحسب الفرمان واجب الاذعان ایلچی را طلب
داشته بآیین شایسته بلوازم ضیافت قیام نمودند و چند ایلچی را در ایام توقف گوفر...

گردیده صاحب فراش شد حکیم محمد شریف طبیب باوی معالجه او مامور شد بعد از آنکه
بتدابیر صائبه مشار الیه رفع آن عارضه شد مبلغ خطیر نقد و اجناس بیکران در وجه انعام او
مقرر داشته مجلس دیگر با این بخت ترتیب داده مشار الیه را پابوس نموده رخصت انصراف
یافت و از انعامات بیکران خوشدل و شادمان از راه دار السلام بغداد روانه گردید
و در اثنای راه عارضه تخت عود نموده در دار السلام اجابت دعوت ارجعی نمود
خاطر اقدس و ضمیر مقدس متوجه نسق موقوفات سرکار حضرات عالیات سدره مرتبت
عرش درجات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین که خیرات و برات نواب گیتی ستان
فردوس مکانند و تولیت شرعی آن موافق شرط واقف با اعلیحضرت ظل اللهی است و مرساله
حاصل آن قریب مبلغ چهارده هزار تومان میشود و در وجه ارباب استحقاق مقرر است چون
وظایف ارباب استحقاق مبلغهای کلی زیاده بر مداخل مقرر شده بود و انغیر مرساله موجب
توزیع دیگر وظایف ارباب طلب میشد و پیوسته ضعیف حال ایشان بمسامع جاه و جلال
میرسید خود بنفس نفیس بحقیقت مداخل آن سرکار و وجوهات که گنجایش تفاوت داشت رسیده
امر فرمودند که وظایف جماعت منونه که دادوستد آن با صدر بود بدون عرض اشرف
بدیگری داده نشود و عوض وجه وظیفه غلامان موظف نواب گیتی ستان جنت مکان از وجوهات
سرکار خاصه داده شود و باندک توجهی که درین باب فرمودند مبلغهای کلی در مستغلات و سایر
وجوهات آن زیاده بر وجوهات سنوات بهم رسید چنان شد که سوای وجوهی در وجه ارباب
استحقاق مقرر بود از کسر مداخل کسر مینمود مبلغ هفتصد تومان فاضل آمد وجه زیادتی از وظیفه
سادات بنی الحسین ساکن مدینه مشرفه مقرر فرمودند که مرساله بلاکسر مصحوب مردم معتمد بجهة
ایشان فرستاده شود و وزارت سرکار بمیرزا مسعود جابری تفویض یافت و منقاح

امرا

اندیشه انجمن عقل شکل کشاید مفتوح گردید و مثوبات بیکران بجهة این برگزیده انجمن
حاصل شد امید که توفیقات دنیوی و اخروی این خسرو عاجز نواز در ترقی و تزاید باد

ذکر آمدن ایلچی قلماق بدربار اقبال

شمه از کیفیت احوال جماعت قلماق قلم زده خامه
مطلب نگار گردیده که بصورت شبیه انسان و در صفات و طبایع شریک غالب سایر
اصناف حیوانند و از زمان سلطنت چنگیز خان بلکه مدتها نیز قبل از آن در صحرای وسیع
الفضای دشت قبچاق سکنی نموده زمیت مذهبی شنیده و نه روی پاکیزگی و طهارت
دیده اند مانند بهایم و سباع زاد و ولد نموده اند و در راه تاراج و غارت بر اطراف
و جوانب گشوده و در عرض این ایام گروهی بسیار و کثرتی فزون از حد شمار از ایشان
بهم رسیده ولایت روس و ترکستان از دست اندازی آنقوم به امان در فریاد
و فغان اند و بعلت بعد منازل و صعوبت مراحل ایشان را بصوب صواب ملک
وسیع الفضای ایران حرسه الله عن طوارق الحدثان بازگشتی نبود در اینوقت که
صیت جهانگشایی و آوازه اقلیم گیری و فرمانروایی اعلیحضرت ظل اللهی در اطراف و اکناف
جهان انتشار یافته با وجود بهایم طینتی طالب دولت بندگی و مطوق بطوق خضوع و انکسار
گشته ایلچی و پیشکش بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده سالک طریق اطاعت گردیدند و ایلچی
آنجماعت باتفاق ترکمانان احراز سعادت بندگی و تماشای شان و شوکت و جاه و جلال
خسرو عدیم المثال نموده بمضمون لیس الخبر کالعیان از جان و جان بنده فرمان گشتند و در عرض
ایامی که در دربار اقبال توقف داشتند با انعامات و خلاع فاخره امتیاز یافته رخصت انصراف
حاصل نمودند و خان محمد بیک قراداغلو با ایلچیگری تعیین شده باتفاق ایشان وا از شده و کلاه
سمور و خلاع فاخره با اجناس لایقه بدانجمن والا آنجماعت منقعت شده مصحوب خان محمد بیک

قراداغلو فرستاده شد **شرح تعیش شاه جمجاه ظل اله** درین سال اعلیحضرت ظل جم جهت
تفنن سکان امر فرمودند که خیمه زرنگار را که بارتفاع و بلندی آسمان و در تابش و فروغ
همچشم آفتاب تابانست در چمن دار السلطنه اصفهان که در جنب نقش آباد واقعست
برپای نموده نگاه افروز نشاط و انبساط گردیدند و بعد از استیفاء حظ چند روز متوجه
عباس آباد بهشت اساس خلد بنیاد گشته در آنمکان نزاهت بنیان بسر بردند و چون
خاطر از جانب الکاء خراسان من کل الوجوه جمع گشته بود امر فرمودند که الله‌وردی خان
قوللر آقاسی و سردار لشکر ظفر اثر عساکر نصرت شعار را مرخص ساخته خود متوجه
پایه سریر خلافت مصیر گردد و قلندر سلطان تکلو آقای بسرداری خراسان در عوض علی بیگ
که بعلت بدسلوکی از شغل مزبور معزول شده بود تعیین شده روانه گردید و قوللر آقاسی و حمزه خان
حاکم استراباد و اقا خان مقدم و زمان سلطان حاکم دشتستان باتفاق بدرگاه جهان پناه
آمده بشرف پابوس سرافرازی یافتند و در اوقات توقف عباس آباد امر اشرف نفاذ
یافت که عمارت مبارکه را که در باغ مزبور احداث شده آیین بسته چراغان نمایند
و مخدرات سراپرده عصمت همگی در شب شرف آفتاب لباس زر پوشیده بشعله
افروختن آگرهنگامه نشاط کردند و جشن مزبور را موسوم بجشن آفتاب نمودند و بجهت گذرانیدن
هنگامه نشاط کردند جشن عید مقرر داشتند که خیمه زرنگار در خیابان باغ مزبور نصب نموده
تهیه چراغانی که شمع دایم الفروغ مهر و ماه مجلس افروزان ندیده ترتیب نمایند و انواع
صور و تماثیل از طلق و شیشه‌های ملون بطرح و آرایش گلشن مهیا نموده در جنب چراغها
برپای دارند که روشنایی شموع با الوان مختلفه در نظر بینندگان جلوه گر گردد و منظور
نظر کیمیا اثر آن بود که ایلچی روم در مکان تمام صفای خورشید ضیا احراز خدمت پابوس نماید

جمع از اعیان

104

و گفت و شنید بود حقیقت گفت و شنید مزبور بمسامع باریافتگان سرادقات جاه و جلال
رسیده و در حین نهضت رایات و جلال بصوب ییلاق رقم اشرف درباب احضار
مشار الیه شرف صدور یافته و بپایه سریر خلافت مصیر حاضر شده بود و بنابر آنکه مظنه رفتن
الکاء شیراز میشد وجود وزیر مزبور ضرور بود تنقیح و تشخیص این امر در عقده تعویق افتاده بود
لهذا بعد از مراجعت رایات نصرت آیات بمرکز خلافت جمعی از دعاوی و شکایات
رعایای فارس علاوه گفت و شنید مزبور شده امر فرمودند که مستوفیان عظام
بحقیقت امر مزبور رسیده حقیقت را معروض دارند بموجب واجب الاذعان
جناب ایران مدار مستوفیان عظام دیوان اعلی اجماع فرموده بحقیقت گفت و شنید
طرفین رسیده مشخص گردید که هرساله وزیر مزبور و والد او تغلبات و تصرفات در
مالیات دیوان واقع شده بنابراین مشار الیه را مطمح غضب خسروانه فرموده مقرر
داشتند که اموال و اسباب و املاک او را در عوض باقی دیوان ضبط نمایند و خدمت
مزبور منقسم به پنج قسم شده بلده فارس و حومه به بابونه بیک کرجی غلام خاصه
شریفه و یکحصه از حصص مزبور بمحمد اسمعیل برادر وزیر مزبور و سایر حصص در وجه سایر عمال
مقرر شد
چون بعرض رسید که مسیحا قلی خان پا از دایره
خودشناسی بیرون گذاشته بعلت خالی بودن خراسان از سردار صاحب وجودی
اراده نموده که جمعی از بدسروپایان اوزبک را بتاخت الکاء خراسان فرستد
بنابر دفع مفسده آنگروه علی بیگ غلام خاصه شریفه میرآب دار السلطنه اصفهان
بسرداری خراسان تعیین و روانه شد مقارن ورود مومی الیه بالکاء مشهد مقدس
فوجی از گروه بدعاقبت اوزبک تا قریه کازیر آمده بودند چون قبل از ورود آنگروه

مخذول امرای عظام خراسان از ارادهٔ آنجماعت مطلع گشته رعایا و جماعت اخشار را
سرولایت را از کیفیت ارادهٔ جماعت مزبور مطلع ساخته و جماعت مزبور سوایم اموال
خود را بجنگلها کشیده بودند حرکت آن گروه مخذول نتیجه اثری نکرده بود از جزو ورود علی بیک
بمشهد مقدس و جمعیت عساکر منصوره باعث اضطرار و فرار آن مخاذیل از جای رفته مراجعت
نمودند و علی بیک با جمعی از عساکر منصوره که در مشهد مقدس قشلاق نموده بودند تا دو سه
منزل کاه زیر رفته اضطرار ضرر مراجعت جماعت مزبور نموده بازگردید و چون ماموری که باعث
حضرت پناه مشهد مقدس و ملازمان امرای عظام خراسان روانه شده بجهة دفع مفاسد
جماعت قلماق مهیا بودند که اگر حرکتی نمایند بدفع و رفع ایشان اشتغال نماید با عساکر
منصوره روانه نسا گردید و بعد از رسیدن خبر خسارت جماعت بدعاقبت اوزبک
بعرض مقدس اعلیحضرت ظل رحمن چنین خبر حرکت کردن جماعت مذکور رسیده بجهة تادیب و تنبیه
سبحانقلی خان و احتیاط وقوع لشکر هندوستان مقرر شده که الله ویردی خان صاحب
سردار لشکر نصرت اثر و قوللر آقاسی و امیر شکار باشی و بیگلربیگی کوه کیلویه روانه الکاء
خراسان شود و ارقام مطاعه بعهدهٔ محصلان سعی صادر شد که عساکر منصوره را در نوروز
در مشهد مقدس حاضر سازند و محصلین استعارهٔ سرعت سیر از برق باد نموده روانه
گردیدند و چنین در نماند الحال آمدن جماعت جغتای اراجیف برآمده ظاهر شد که جماعت
اوزبک به نیل مقصود مراجعت نموده اند بجهة آسایش سپاه نصرت پناه مقرر شد
که الله ویردی خان که در الکاء کرایلی توقف نموده بود با چهار پنج هزار نفر از ملازمان خاصه شریفه
و امرای عظام روانه مشهد مقدس شده باقی عساکر نصرت ماثر را مرخص سازند
وقایع متنوعه درین سال شاهوردی سلطان حاکم ارق بعلت بدسلوکی معزول و بروداق خان

پرناک ترکمان که حاکم بندر عباسی و استعفا نموده بود در عوض تعیین شد و حکومت بندر
عباسی بطالب بیک غلام خاصه شریفه قورچی زره تفویض یافت و نظرعلی خان حاکم
و متولی دارالارشاد اردبیل نیز بعلت سلوک ناهنجار و شکایت رعایا و تصرف
موقوفات سرکار آستانهٔ مقدسه معزول و محبوس گشته اموال و اسباب او در عوض
تغلبات و تصرفات مزبور ضبط شد و منصب تولیت بر نظر قلیجان قورچی تیر سابق
تفویض یافت و دارالارشاد اردبیل بخاصه شریفه اختصاص یافته محمد حسین بیک
ولد میر جلال سلطان بوزارت و داروغگی آنجا تعیین شد و حکومت سوچهر خان بیگلربیگی
دارالمومنین استرآباد در عوض مرحوم مهر علی خان برتبه ایالت شیروان سرافراز
یافته و ایالت استرآباد بجمشید خان حاکم سمنان شفقت شد و سمنان بخاصه شریفه
منسوب و گدا علی بیک مهردار بوزارت آنجا معین گردد و عوض بیگ وزیر خط لار
بعلت کبر سن از خدمت مزبور استعفا نموده منصب مزبور باله ویردی بیک ولد
او که وزیر لشکر بود شفقت و وزارت لشکر بابه قلی بیک همشیره زادهٔ عوض بیگ مزبور
عنایت شد و هم در این سال مراد خان سلطان گنگرلو حاکم نخجوان از دار فنا رحلت
نموده علیقلی سلطان برادر مشارالیه در عوض او معین گردید و از امور غریبه که درین سال
روی نموده قصبهٔ کلیسیا از الکاء لوری و پنبک است که با وجود حصانت و رصانت
و متانت بنیان و استحکام جدران که اصول و فروع آن تماما از سنگهای تراشیده
صورت انجام یافته بود به آنکه شکستی بارکان آن راه یافته باشد بنحوی که بید از جای
امر تنها جملها دکاکین و عمده بدخانها از زمین هموار گردیده سنگپاره درون عمارت
بمسافت نیم فرسخ از مکان مزبور را از هم پاشیده بود و شرح حرم عیسی خان سلطان بر جا

حاکم الکاء مزبور درباب وقوع این امر غریب معروض گردانیده بود بنوعیت
که قریب بظهر مظلمی احاطه اطراف واکناف انجا نموده صداهای غریب که از قسم
صدای هرگز مسموع نگشته بگوش میرسیده و مردم را فزع عرض اکبر و دهشت روز
محشر از خواب گران غفلت بیدار گردانیده از چاشت آنروز تا صبح روز دیگر این
هنگامه بر پا و گوش در شکنجه این آواز بود و روز دیگر که کشف غمام و هتک ستر ظلام
گشته بود از کلیسای مزبور که معبد عظیم ارامنه و قریب بچهار صد سال بود که بنا شده
بود اثری باقی نبوده و اماکن و بیوتات و منازل اهل اسلام که با کنیسه مزبور هم جدار
و پشت و قرب جوار داشته از وقوع این امر تضرر نیافته بر دیده وران رموزدان
روشن و هویداست که هدم کنیسه مزبور بطریق مسطور آیه ایست از آیات باهره حقیت
شریعت بیضا و ملت غرا که ثانی شکست طاق کسری و تالی خمود آتشکده بیضاست
و هم از نتیجه پاس داری شریعت اعلیحضرت ظل اللهی است که نظیر این آثار در زمان دولت
این خسرو دین دار عدالت شعار ظاهر میگردد امید که روز بروز بنای شرع مصطفوی
بمعماری دین داری این خسرو عدالت آیین مشید و مستحکم باد و نیز یکی از آثار عظیم
این سال وقوع زلزله دار السلطنه قزوین است که بجنبانیدن ساکن مهد خاک اشخاص
اجال جمعی از خواب جسته غریو و فغان مردم از سمک بسما رسید و عمارت و بنیان بهوس
خفتن جا دید پهلو بر بستر معبد نهاد

چون خاطر خطیر حق شناس و ضمیر منیر شریعت اقتباس پیوسته متوجه ترویج شرع انور
و دین مطهر پیغمبر و همگی نیت والا مصروف و معطوف بر آنست که گلستان خلد نشان
شریعت مصطفوی از خار و خس خلاف و گرد و غبار اختلاف پرداخته باشد لهذا این نیت

خبر اسنیت مانند باد بهار که بدون چیره اکراه منشأ برومندی اغصان و اثمار میگردد
و مزاج پیر و جوان میبود ان که صلابت کفر و شدت عناد اغصان بر غالبیان غالبتر
و در زمان سلاطین سلف بسیاسات الیم و عقوبات عظیم ترک دین باطل نکرده سالک
صراط مستقیم اسلام نگشته بودند اثر نموده طالب این سعادت و ملبس بلباس ایمان
و ممتاز بانعامات بیکران گردیدند تفصیل این اجمال آنکه از مدتی سکنی دار السلطنه اصفهان
منازل انجماعت و خانهای مسلمانان در جوار هم واقع شده در ملبوس علامتی که بدان از یشان
از اهل اسلام ممتاز گردند نداشتند و این معنی موجب عدم اجتناب مسلمانان و سرایت
نجاست ایشان میگردید امر فرمودند که این گروه اگر بر مذهب باطل خود ثابت و راسخ باشند
سکنا در خارج شهر جهت ایشان تعیین نموده بلباسی که حسب الشرع اقدس مقرر است
ملبس گردند که از اهل اسلام ممتاز باشند و قیمت منازل ایشان از سرکار خاصه شریفه
داده شود و هر یکی را که نور اسلام بر سراچه ضمیر تافته بهدایت توفیقات الهی سالک
طریق اسلام گردد از قرار نفری مبلغ تومان از سرکار خاصه شریفه داده مانع نشده
گذارند که در منازل سابق خود سکنی داشته باشند لهذا انجماعت مزبوره همگی اتفاق
نموده بخواهش تمام تن بقبول اسلام نموده وجه جزیه ایشان که مبلغ خطیر بود
داخل سرکار خاصه میشود از ایشان ساقط گشته سوای آن نیز از قرار نفری ده تومان
انعام ایشان مقرر گردید و یهودان سایر ممالک محروسه نیز بعد از استماع خبر این عطیه
عظمی رغبت بدین مبین نموده قریب بدویست هزار خانه وار از انجماعت بشرف
اسلام مشرف گشته از انعامات پادشاهانه محظوظ و بهره مند گردیدند و در بعضی
از بلاد و محال از محال ممالک محروسه معلم از اهل اسلام تعیین شد که تا مین سوخ [illegible]

دراسلام از سرکار دیوان موظف بوده تعلیم سنن ملت بیضا بجماعت مزبوره و منع
ایشان از ارتکاب از امور غیر مشروعه و احضار ایشان بمساجد نمایند و انتقام امری
غریب که هیچکس از سلاطین را توفیق آن نشده بود به برکت نیت خیر این پادشاه اسلام پناه
بعرصه ظهور جلوه گر گردید امید که تا قیام ساعت و ساعت قیام گلشن اسلام آب یاری
اهتمام آن خسرو سپهر احتشام رشک بهارستان جهان و غیرت افزای روضه رضوان باد

شرح داروغگی پارسیدان بیگ گرجی دار السلطنه اصفهان سابقا نگاشته قلم وقایع رقم
گردید که خاطر عدالت طراز خسرو رعیت نواز بجهة امور چند که ذکر آن موجب تکرار میگردد
از امیر قاسم بیگ که به نیابت رستم خان والی گرجستان داروغه دار السلطنه اصفهان
بود منحرف گشته او را از آن شغل معزول فرمودند و مقرر داشتند که رستم خان دیگری را
که این امر از او متمشی تواند شد تعیین نماید و والی گرجستان پارسیدان بیگ گرجی را
معین و معروض نمود که اگر امر اشرف بشغل مذکور بدان شغل اشتغال نماید و اعلیحضرت ظل اللهی فرمودند
که چنین حکومت و تسلط مخالف ملت بر اهل اسلام در آیین شریعت پروری همایون ما
بهیچوجه جایز نیست اگر بشرف اسلام مشرف میگردد مسئول رستم خان شرف حصول
درجه قبول خواهد یافت و پارسیدان بیگ بطوع و رغبت مسلمان شده و متوجه تاج
و هاج و شرف پابوس گردیده شروع در امر مزبور نمود و چنین معتادان که شیاطین
الانس عبارت از ایشانست و از راه تحصیل منافع و مداخل جا در طبع حکام مینمایند در
هر بلدی از بلاد و مصری از امصار میباشند از این طریق راه حرف یافته آن نابلد معاملات را
بران داشتند که توقعات عنف آمیز از مردم نماید و این معنی موجب انزجار خاطر سکنه
دار السلطنه اصفهان گشته در برزخ اخفا و اظهار شکایت میبودند و در این ایام امارت دیوان

دوادرسی مظلومان با غورلو بیک دیوان بیگی مفوض بود مشار الیه بعد از وقوف بر امر
مزبور با آنکه بنصیحتی اصلاح آن مفسده میتوانست نمود چشم از مصلحت دولت پوشیده
و در تهییج مواد فساد کوشیده جمعی را تعیین نمود که هر صنف از اصناف را در نشستن دکاکین
مانع آمده بجبر و اکراه بر سر راه جهان پناه ظل اله حاضر سازند و روزی که اعلیحضرت ظل اللهی نواب
میرزا مهدی صدر ممالک محروسه ایران را بنور قدوم رشک فرمای مطلع خورشید درخشان
میفرمودند مردم اصفهان از اهل بلده و بلوکات و اصناف محترفه بجمعیت تمام بر سر راه
خسرو سپهر احتشام آمده نفیر و فغان باوج کیوان رسانیدند و اعلیحضرت ظل اللهی بنا بر
عدالت شامله و مروت کامله امر فرمودند که فردای آن روز ارکان دولت قاهره در دولتخانه
اجلاس نموده بحقیقت حقیت و بطلان سخنان مردم اصفهان رسیده معروض دارند و روز
دیگر بنا بر امتثال فرمان اعتماد الدوله و صدر ایران و دیوان بیگی و سایر ارکان دولت
قاهره در کشیکخانه در دولتخانه همیون اجلاس نموده مردم اصفهان را که در درون دولتخانه
جمعیت عظیم نموده بودند طلب داشتند که بحقیقت سخنان هر یک رسیده معروض دارند
چند نفر از آن جماعت بافساد دیوان بیگی که اگر از در دولتخانه بیرون آیند مورد سیاست خواهد
گردید از آمدن ابا نموده در مراتب فریاد و فغان افزودند و حقیقت معروض پایه اعلی تخت
جاه و جلال گشته بمقتضای مروت جبلی و احتیاط اینکه مبادا در میان آن جماعت بعضی از
مظلومان بوده باشند مقرر داشتند که طوماری بر مطالب خود درست داشته بنظر انور
رسانند که احقاق حق کرده شود و چون سخنان دیوان بیگی منشأ داعیه آن جماعت شده بود
جمعی از شاکیان نزد مجتهد الزمانی مولانا محمد محسن رفته آن مجتهد الزمانی را شفیع دلالت
و جرایم خود نمودند و افادت و حقانیت آگاه مزبور از خدمت اعلیحضرت ظل اللهی استدعا کرد

عفو تقصیر ایشان نموده معروض داشت که چون رعایا را حاکم چون بتقریر معایب او نموده اند
سلوک کردن دشوار است ممکنست که در صدد انتقام و تلافی برآید از شغل مزبور برکنار شود
موجب رفاهیت حال آن جماعت و ازدیاد دعاگوی دولت خواهد شد و بنابر التماس آن
از زمان فرمان والا بتغییر یار سیدان بیک از داروغگی اصفهان شده و رقم اشرف باسم
رستم خان صادر گردید که دیگری را در عوض تعیین و عرض نماید و چون حقیقت اغماض و
اغورلو بیک دیوان بیگی بر مرآت ضمیر انور پرتو افکن گردید بمفهوم چشم بدبین کنده به
بهتر است حکم به بریان کردن مردم دیدهٔ آن بدبین از لباس عنایت نمودند و صوفی
ایقان مهدیقلی خان ایشیک آقاسی باشی دیوان بتقدیم فرمان قیام نمود و خدمت دیوان
بیگی به الغ آقا صفر قلی بیک ولد رستم خان که والد او در ایام نواب خاقان رضوان مکان
بشغل مزبور اشتغال داشت تفویض یافت و داروغگی دار السلطنه اصفهان حسب الاستدعا
رستم خان به بداوده بیک عنایت شد امید که همیشه به نیاز چشم عنایت پادشاه دوران
از زیش حوادث روزگار خجسته باد **ذکر آمدن حسین پاشا والی بصره بدرگاه جهان پناه**
چون روابط دوستی و التیام فیمابین نواب کامیاب ظل رحمن و خواندکار روم شیده و مستحکم
گشته چنانچه سبق ذکر یافته حسین پاشا والی بصره بقصد آستان بوسی داخل ممالک
محروسه گشته مفتاح الکار بصره و توابع را تسلیم بندگان درگاه والا نمود پادشاه ظل الله
احتراز نقض پیمان نموده قبول آن نفرمودند لهذا بجهة تتمیم احسان مزبور کلبعلی سلطان ایلچی را
برسم حجابت نزد پادشاه والاجاه خواندکار روم فرستادند که مراتب مروت جهان پناه
ظل الله بر عالمیان ظاهر گردد و آن پادشاه والاجاه قدوم کلبعلی سلطان را چون ورود عید نوروز
فیروز دانسته نهایت توقیر و احترام بتقدیم رسانیدند اسمعیل آقا مستغرق آقاسی را باتفاق

کلبعلی

فرستاده و خواهش آن نموده بود که یکی از دوازده ملک و رکنج را که در درگاه آسمان اشتباه
اند سر کرده جماعت ترکمان ساکن استرآباد و دهستان بجهة انتزاع ملک ابوالغازی خان
تعیین نمایند و بعد از ورود ایلچی مزبور و رسانیدن نامه اخلاص آیین بمضمون مسطور چون
ابوالغازی خان مدتها در سلک رابطه خواران این آستان منتظم بعد به نیروی امداد اولیای
دولت والا بر مسند حکومت ملک موروثی استقرار یافته بود بدون ارتکاب امری
مخالف بندگی نماید آزار او در شرع مروت محظور و از قانون عدالت دور بود جواب
نامه سلطنت پناه مومی الیه بموجب فرمان راقم این حروف به نظر ترتیب در سلک تحریر کشید
جواب نامه زبان حمد سرا اگر یک برگ از حدیقه صنع و نخل طراز گلشن ایجاد اشیا است
چگونه عرض بهارستان شکرگذاری نماید و بکدام طرف دامان بیان ناید از گلچین ایمن روضه
جنت عنوان گشاید زهی حکیم که بمقدم نوبهار و تابستان را نتیج اثمار الوان نموده
و از موضوع و محمول شاخ ثمر دنما شائیان باغ قدرت را کام معرفت شیرین فرموده
و حبذا حکیمی که در کارخانه خطابه اوراق لاله را از داغ سرمه بهای نظارگیان جهده و از حسن ترکیب
به قدرتش فصول چهارگانه ترباق اربعه مزاج خوش نشینان دنیا دستی گردیده شناسا
دربیع و تموز و خریف بر آستن وده بحکمتش مانند باغبان از بهار روشناسی و باد حیوة تنان
ظاهری در نظر تحقیق شکل جوارح و اعضا در نظام عالم امکان که انسان کبیر عبارت از آنست
باهم در مقام استیناس اند عندلیبان خوش آهنگ این گلستان را در مقام مدیح سکان
صفیر ساز از قاصر ساخته و طوطیان شیرین کلام این شکرستان را چاشنی سخن خاموشی
داده زبان نعت گلهای پنج برگ حواس ظاهر ناس از فیض لطفش با نثار صفای حسن بار در
دهان وده و ایتلاف از فیض رشحات سحاب ارادتش در ریاض قلوب عرق نی ساخته است

از ثمار این باغ غرتبة الازهار یکی میوهٔ پیوندی دوستی است که در ریاض مکتوب صداقت
اسلوب هندوستان میرسد و از گلهای رنگارنگ این ارم مراد دیگری از نهال اظهار مطلب است
که از نهال خامه و سطر مداد دمیده منتخب این ثمار حلاوت آثار و گلدستهٔ این نوادر بدایع اشعار
اعنی نامهٔ صنعت نگار سلطنت پناه عبدالعزیز خان بالقابه در وقتی بعون عنایت چمن
آرای حدایق عزت و اعتلا و بوستان افروز فرادیس مجد و احتشام گلهای حصول مرام بار
و هم اثمار عیش مدام رسیده و آبدار بود مذاق آشنایی را شیرین و بزم یکتا دلها را رنگین
ساخت شرحی که در باب سلوک ابوالغازی خان پیرایهٔ اظهار و اعلان پوشیده بود
چمن بدم سردی صرصر قرب موجب پژمردگی گلشن موافات آن برگزیده فرزند ادوار
و براد و الاتبار آن بلندقدر و رفیع مقدار گردیده و هم در تخریب بعضی از قطاع و ارباع و نهب
و تضییع عقار و ضیاع سکان آنملک کوشیده جمعی از ترکمان و آن ولایت نشان تباه
او مامور کرده در نظر ایوان جلوهٔ عیان نموده بر آئینهٔ ضمیر منیر که از صیقل عنایات الهی مصفات
منطبع خواهد بود که سلطنت پناه مزبور مدتی در سلک رابطه خواران این دودمان ابد توامان
انتظام داشته به نیروی استظهار ناظمان این دولت قوی بنیاد به نیل حکومت موروث
آبا و اجداد استسعاد یافته و از آثار تحریک برق عنایت کارکنان این دولت بر اوج حکومت را
ارتقا نموده الی یومنا هذا در احکام سررشتهٔ نیکو خدمتی ساعی و سلوک طریق رضا جویی
مراقب و مراعی بوده و در کیش مروت آزار و اضرار مخفی همواره سر بر خط فرمان و چشم بر نقطه
بر پاس داری عهود و پیمان داشته بهیچ بد و در صدد جریه محظور و از قاعدهٔ مرحمت ذاتیه
و مروت جبلی دور است لیکن بنابر مراعات مبانی دوستی آن ناظم مناظم سلطنت و بانی مراقب
که جهت پیوسته که موجبی نکرد او در صدد نهب و یغما و اضرار و جفای ساکنین آن دیار در آمده

بنا

یکی از بندگان درگاه خلایق پناه را تعیین فرمودیم که سلطنت پناه موی الیه را از
ارتکاب بعضی امور ممنوع و متقاعد سازد و یقین حاصل است که بعد از ورود منهی نهی
دیگر باره پا از دایرهٔ خود را بیرون نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان ضبط عنان اراده
جنان خواهد نمود و احتیاج بتعیین طور دیگر از ترکمان نخواهد بود ریاض همیشه بهار
طبیعت را از خس و خاشاک ضمان این امور مصفی خواهند داشت که من بعد اغتنم حرکات
از شرار ارجاء در نخواهد شد شرحی در ذیل این مدعا در باب تردد تجار ممالک آن ملک
باین دیار فصیح الفضا بر زبان خامهٔ بلاغت ترجمان گذشته بود پیداست که در صدد
نقصان و منع جلب نفع این گروه که در حقیقت انفتاح طریق آمد شد مفتاح ابواب روزی
ایشانست در آمدن چندان سودی و در دیدهٔ والای جمعی که انظار ایشان بملاحظهٔ کلیات
امور مقصود است نمودی ندارد و آنچه در باب عدم تعیین جمعی بجهة تحصیل این مطلب بملاحظه
آنکه موجب تضییع مواشی و مراعی و اغنام سکان ممالک محروسه خواهد شد گذارش یافته بود
هرگاه مامورین سر از ربقهٔ اطاعت پیچیده برخلاف فرمودهٔ آن قاعده دان امور سلطنت
ارادهٔ ارتکاب این امور عمل بمضمون آیهٔ کریمهٔ و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة نمایند
بعد از دستی عنایات جناب کبریا و معاضدت دولت والا منسوبان این دولت ابد مدت حکم با
در تقصیر ایادی ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت و جلالت پناها در طی نامهٔ مودت عنوان
اشعار با آمدن فرستادهٔ والی هندوستان شده بود که طالب وفاق ازان یگانهٔ آفاق
شده بوده و بنا بر پاس داری عهود دوستی هندوستان بنیل مامول راجع گردیده مشاهده
دیدهٔ دریافت والا خواهد بود که جزو اخیر علت تامه استرداد ملک دارالقرار قندهار سلوک
آن تیره روزگار بدکردار بمستغرق بحار رحمت حضرت آفریدگار اعنی سرچشمهٔ مجد و برتری آن

منظور انظار الطاف کردگار بود که بعد از وقوع واقعه فیما بین خان عظیم الشان والا مکان

واین نیازمند درگاه بی نیاز که ریاض دلکشای ایران از فیض قدوم رشک گلشن جنان [illegible]

پیر نقصان آن خان والاشان مینو مکان براین حرکت سلسله جنبان گردیده و بعد از [illegible]

آنکه تنزیه الاربابع سررشته آمد شد و زد و خورد چنانچه فیمابین نور و ظلمت و شب و روز

قایم است تا غایت کشیده و حال که آن کم کرده راه تدابیر اندیشیده را تباه و دست امید را

از چاره کار کوتاه دیده کردهای نا هنجار خود را نسبت بآن خان والا تبار برکنار گذاشته

وآنچه در اوان سیاست اقتدار و بخبری کرده بود نتایج منتج آن انگاشته در کنگاش [illegible]

بکل برآورده و دست او جا نامیکوشد و فروغ افعال خود را که مانند آتش در شب نمایان است

برده تزویر مستور شده در دیده خرد خرده بین بعید و بدیع مینماید که منهل راستی با وجود [illegible]

چنان دیگر باره صاف طبع والای تجربه اندوز بمضمون حدیث لا یلدغ المؤمن من جحر واحد

مرتین فریفته لاف و گزاف تواند شد احوال مرحوم بندگان گوش [illegible] زبان خامه

باستماع آن گویا شده بود و صعوبت ملازمان آن سفر گزین ملک بقا من حیث لا یشعر

منه شیء من الاشیاء للبالی تلخ چنین یکی از ادای حقوق حضرت یزدان و خدمات [illegible]

بندگان ایرات موارثت باولاد ایشانست یقین که احوال مذکور کالفرض انه بورثه مرحوم

مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام وسمند حصول مرام خوش عنان و در مضمار بدا اشتهار عمر

دوام در جولان باد شرح معزول شدن میرزا هادی وزیر فارس چنین لقا تاریخ وزارت

الکا فارس بمعین الدین محمد و بعد از آن بمیرزا هادی ولد او تعلق شده بود و ارقام نویس

فارس را در باب بعضی محاسبه در نسخه تشخیص زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان مرتکب

محروسه نوشته شده داخل بود و وزرای مزبور ابواب جمع نموده بودند با وزرای مزبور [illegible]

دگر

چنین وآثار این احوال مزاج اقدس را از منهج اعتدال فی الجمله انحراف حاصل شده و چاپار

الچی مزبور نیز در این اثنا وقوع یافته بود و دیدن ایلچی بتعویق افتاد و مجلس عید را

در آنمکان گذرانیدند و بتوفیق الهی و حسن تدابیر حاجب حکیم محمد سعید اطبای سرکار خاصه

شریفه بقصدهای سعید و آشامیدن مسهلهای متوالی عارضه رفع گردیده و بجهت تغییر آب

و هوا رایات اقبال متوجه شکار گندمان گشت و در این اثنا سلیمان خان بیگلربیگی

کردستان بدون عرض و تحصیل رخصت بدرگاه جهان پناه آمده وجه آمدن مشارالیه

مشخص نبود و در سفر مزبور سایر شاگردان از جمله ملتزمان رکاب گردون قباب میبود و در او قات

که مشغول سیر و شکار بودند روز بروز مزاج مبارک باعتدال آمده رفع آن عارضه شد

بکمر بطریق کوه و قهال کلنگ آسمان آهنگ سایر و حوش و طیور نموده بعلت قرب

زمستان و رسیدن هنگام نزول برف و باران بصوب صواب دار السلطنه اصفهان واقع شد

بعد از مراجعت رایات نصرت آیات

بمقر سلطنت و مستقر خلافت جماعت اردلان که برفاقت سلیمان خان بدرگاه

آسمان نشان آمده بودند بهیات مجموعی معروض داشتند که سلیمان خان اراده

داشت که کل ما یعرف خود را برداشته با لکاوه روم رود غلامان فدویت نشان

اردلان او را از این عزیمت مانع آمدند و بدینجهت بدون آنکه عرض و تحصیل رخصت نماید

روانه درگاه جهان پناه گردیده و حقیقت این مقدمه را شیخعلی خان زنگنه حاکم سنقر و دینور

که نسبت قرب جوار بسلیمان خان داشت عرض نموده بود که چنین صورت صحت عرض [illegible]

آنجماعت در آیینه یقین اعلیحضرت پادشاه دقیقه شناس جلوه ظهور نموده سلیمان خان را

از شغل مزبور معزول فرموده مقرر داشتند که روانه مشهد مقدس معلا شده در آنمکان

دیقویش را

ساکن بوده بدعای دولت ابد مقرون اشتغال نماید و کلبعلی خان ولد کلان او بایالت
و بیگلربیگی الکاء مزبور سرافرازی یافت و سهراب بیگ و حمزه سلطان ولدان سلیمان
خان و محمد سلطان ولد عباسقلی سلطان روزبانی و دویس قلی سلطان و محمد سلطان
کلبعلی برتبهٔ امارت آنالکه سرافرازی یافتند و محال تیول سلیمان خان در میان امراء
مزبور قسمت شد **ذکر کشته شدن میر حسام** از فتوحات نمایان که درین سال قرین حال
اولیاء دولت ابد توامان گردید گرفتاری میر حسام جمشیدی و کشته شدن آن بداختر
بتیغ تیز کارکنان قضا و قدر بود تفصیل این مقدمه آنکه میر حسام مزبور باتفاق ایل و عشیرت
در هنگامی که الکاء بلخ مضرب خیام جنود مسعود گردیده بود پناه باستان ولایت نشان آورده
در الکاء خراسان ساکن گردیده و در وقتی حسب الالتماس نذر محمد خان حکم بازگشت ایلات
شده بود بدستور بالکاء مزبور مراجعت نموده در آنحدود میبود در اوقات حکومت
قاسم خان در اندجود فجران (?) دامن زن آتش جهل خود را گشته او تحریص تاخت
الکاء خراسان نموده بود درینوقت که بجز الکاء ماروچاق آمده در صدد فتنه تازه
میر بود علیقلی خان حاکم ماروچاق تنها فرصت نموده تاخت بر سر او برده مشار الیه
باولد و اقوام او مجروح و اسیر نموده کل ایل احشام را تحت تصرف درآورد و مشار الیه
و ولد او بزخمی که در حین جنگ از شمشیر غازیان یافته بودند بدرود جهان گذران نموده فتنهٔ
آن سرحد فرو نشسته دامن آنالکا از لوث وجود آن ناپاک پاک گردید **وقایع متنوعه**
در این سال بعد از مراجعت سفر گندمان و توقف دار السلطنه اصفهان که سپاه
شتا از صدای کوس عید بهاری منهزم گردیده قبل از آمدن نوروز فیروز هوس شکار آهو
تکلیف سواری خسرو شیرشکار کرده وقار نموده متوجه در توق (?) من اعمال دار السلطنه اصفهان

گشته

گشته و در آنمکان بیوز و چرغ شکار آهوان نموده متوجه زیارت آستانه مقدس
شاه طور گردیدند و بعد از نیل مطلب کامران و کامیاب بمقر سلطنت و مرکز خلافت
مراجعت فرمودند **ذکر آمدن ایلچیان والی ترکستان بدرگاه جهان پناه صاحبقران ظل جم**
درین سال ایشان کلدی ایلچی عبد العزیز خان والی ترکستان و ایلچی ابو الغازی خان والی
اورگنج بدرگاه جهان پناه آمده بشرف آستان بوسی سرافراز گشتند و مراجعت
ایلچی ابو الغازی خان مکررا تاخت الکاء عبد العزیز خان نموده و یکمرتبه نوبت که جنگ
سلطانه اتفاق افتاده عبد العزیز خان را شکست فاحش داده و این خبر ذخیره خاطر
سلطنت پناه مزبور و مردم او بود ایلچی مزبور را گرفته محبوس نموده بود حقیقت جرأت
مزبور بعرض اشرف رسیده امر فرمودند که ارتکاب قتل ایلچی از آیین سلاطین معدلت قرین
بعید می بود پادشاه این جسارت گرفتار خواهد شد می باید که متعرض ایلچی گشته این فعل
که در دیار جهل و بی سری بر آمدن باعث آن شده نادم باشد ایشان کلدی ایلچی را با
گذاشته نادانه را شفیع گناه خود گردانید و اوقاتی که توقف داشت از خوان
احسان بیکران استلذاذ نموده رخصت انصراف حاصل نمود **وقایع متنوعه**
درین سال حقنظر بیگ غلام خاصهٔ شریفه که باصناف کمالات آراسته داشت
و از باریافتگان بزم قرب و حضور بصدق فرق همیون گردیده سافر روضات جنات
گردیده و مراد خان توپچی باشی نیز درین سال بدرود جهان گذران نموده محمد امین خان
برادر او در عوض حاکم او به دشتافلان و هرات روانه شد **ذکر جلوس همایون شاه جهان**
والی هندوستان و تخت سلطنت دارا شکوه که بخت که ولیعهد بود داده و سایر اولاد
او خروج نمود از تخت تا بوت منزیج نمودند هر چند اثبات مضمون صدق شئون

بآل علی هر که در افتاد بر افتاد محتاج به بینه و برهان نیست اما کارکنان قدر و قضا
و مدبران امور ارض و سما از وقوع امور هر روز اقامت بینه مجدد بر ثبوت این مدعا
مینمایند و مفتاح بیل جواهر سرو بینش قفل ابصار اهل شکوک و شبهات را میگشایند
تفصیل این اجمال آنکه بیماری مکنون شاه جهان والی هندوستان که از تاریخ فتح قندهار
در باطن او مرکوز بود درین ایام بروز نموده بمرض فالج مبتلا گردید و اعصاب حس
و حرکت او را از شغل خود باطل و عاطل گردانیده امتداد مرض شک راه تردد آورد
از تقدیم رسوم و آداب سلاطین هندوستان که مقرر است که روزی دو سه نوبت برآمده
بنسق امور دولت پردازند متقاعد گردید و بدین علت دارا شکوه ولد کلان او که
رتبه ولی عهدی یافته بود او را از جهان آباد بمحفه نقل باکره نموده و بدین جهات خبر فوت او
در ممالک هندوستان انتشار یافته هر یک از اولاد او داعیه پادشاهی از ضمیر
سر بر کرده سلطان شجاع در بنگاله و سلطان اورنگ زیب در حدود دکن و سلطان
مراد بخش در حدود گجرات لوای مخالفت برافراختند و سلطان مراد بخش از گجرات
متوجه بندر سورت گردیده در اندک فرصتی مسخر ساخته سکه و خطبه باسم خود
و وجوه دنانیر را مزین باسامی سامی حضرات ائمه هدی فرموده صدای کوس تشیع
و دینداری را بقوت اعتقاد راسخ بلند آوازه گردانید چون در ایام اقتدار والد
همواره عرایض اخلاص آیین بخدمت اعلیحضرت ظل اللهی فرستاده اظهار حسن عقیدت
و بندگی مینمود و بعد از تسلط بر بندر سورت حکیم کاظما [illegible] مخاطب بخطاب تقرب خانی
ساخته بود با عریضه اخلاص آیین مشعر بر استمداد و استعانت و پیشکشهای لایق
بر درگاه فلک پیشگاه رسانید و اورنگ زیب بعد از استماع این خبر کس نزد مشار الیه

فرستاده

۱۱۲

فرستاده تهنیت نموده و بجا زا موکد بایمان ساخت که بطوع و رغبت قطع
علاقه از سلطنت نموده بطریق ملازمان در قلع و قمع دارا شکوه با او اتفاق ورزد
و در تشیید قواعد سلطنت او کوشش نماید بعد از آنکه ازین شغل فارغ شود روانه
زیارت مکه معظمه شده بعبادت اشتغال نماید بشروط بر آنکه سلطان محمود ولد
او بجای او منصوب شده در ملازمت بوده باشد و سلطان مراد بخش نیز گفتگوهای مزور
او را عین صدق و محض ثواب انگاشته محلی را بجهت ملاقات و اجتماع لشکر تعیین
نمودند و قبل از ملاقات ایشان سلطان شجاع از بنگاله بصوب آگره بهوس
انتزاع ملک حرکت نموده سلطان [illegible] ولد خود را بسرداری معین با فوج انبوه
و فیلان کوه شکوه روانه ساخت و دارا شکوه نیز سلیمان شکوه ولد خود را با لشکر
گران بمدافعه و مقاتله ایشان فرستاد و از طرفین سحاب گیر و دار آتشبار گشته
بالاخره نسیم فتح بر پرچم اعلام سلیمان شکوه وزیده سلطان [illegible] مغلوب گردید
و قبل از آنکه سلیمان شکوه معاودت نموده بوالد ملحق شود مراد بخش و اورنگ زیب
اتفاق نموده بمحاربه دارا شکوه مبادرت نمودند و دارا شکوه نیز قاسم خان
[illegible] را با جمعی کثیر باستقبال ایشان فرستاده فیمابین جانبین آتش محاربه اشتعال
یافت و مراد بخش در معرکه مبارزت بنفسه ترددات مردانه نموده لشکر قاسم خان را
مغلوب گردانید و آن لشکر شکسته را تعاقب نموده دارا شکوه بعد از استماع این
خبر خود بنفسه با جمعی [illegible] نزد او جمعیت داشته متوجه محاربه برادران شد
بعد از ملاقات فریقین و معارضه جانبین دلاوران دست جرات از آستین جلادت
برآورده نیران مقاتله بکره اثیر رسید و در اثنای محاربه و کر و فر رستم خان و [illegible]

که تیر روی زرکش ایشان بود با والد علیمردان خان و چند نفر از امرا بضرب توپ مقتول
گردیدند و مقارن آن بالنس قوایم فیل مرکوب داراشکوه را در هم شکسته داراشکوه
اراده رکوب اسپ که در جنیبت بوده نموده و در حقیقت در آن وقت از مرکب سلطنت
هندوستان پیاده شد لشکریان که کوشش ایشان در روز جنگ از کثرت شور و شغب
معزول العهد می بخت و در هم جا چشم بر راست سپدارند اضطراب رایت راحل
برقرار نموده ستیز و آویز را مبدل بگریز نموده و مراد بخش و اورنگ زیب قرین
فتح و نصرت داخل اکره گشته خزاین اندوخته والد و اسباب تجمل او را در تحت تصرف
در آورده و در اوقات رفاقت و جنگ و جدل همیشه اورنگ زیب اعزاز و اکرام
مراد بخش نموده سالک طریق مصداق معاهده او باشد می بود و چون داراشکوه
بعد از شکست روانه الکاء لاهور شده بود اورنگ زیب سلطان محمود ولد خود را
بجهة ضبط حرم تعیین نموده مراد بخش را بران داشت که او را سردار عساکر نماید
که تعاقب داراشکوه نموده او را بدست آورد و نعش او موافق خواهش نشسته
سردار لشکر شده روانه گردید و بعد از آنکه دو سه روز بمراد بخش اعلام نمود که جمعی از
راجها بمعاونت داراشکوه آمده اند و لشکر را از وجود پادشاه ناچار است خود
سوار روانه باید شد که بمحض ورود ایشان راجها فسخ اراده خود نموده بخدمت خواهند
آمد آن ساده لوح با آنکه خیرخواهان مانع میکردند ممنوع نشده جریده روانه میگردد
و در منزل برادر خدیعت اثر فرود می آید و شب هنگام که بقصد ادای فرایض اسلحه را
از خود دور مینماید کاشتکان اورنگ زیب او را محبوس ساخته روانه قلعه گوالیار
مینمایند و حکیم کاظم که مدتها قبل از وقوع این قضایا از راه دره روانه خدمت اعلیحضرت

ظل حق

ظل حق شده بود دارد پایه سریر سلطنت گشته پیشکشهای خود را از نظر اشرف
گذرانیده و نامه که مشتمل بر استدعای کومک و مدد بود بنظر اشرف رسانیده اعلیحضرت
ظل اللهی مسؤل او را بعز انجاح مقرون داشته بنابر مروت فطرت و کرم جبلی امداد
و اعانت او را وجه همت والا ساخته مقرر فرمودند که موازی یکهزار نفر تفنگچی
کامدار از راه دره بسرکردگی زمان بیگ ولد مرحوم کلبعلی خان روانه بندر
سورت کردند و درین ایام ارقام مطاعه باسم وزرای فارس و لار و جهرم و
حاکم بندر عباسی صادر گردید که تفنگچیان مذکور را از ایلات ساکن آنحدود سرانجام
و مواجب ایشان را واصل ساخته روانه نمایند **شرح بنای پل حسن آباد** بشرح حرف
سبق ذکر یافت خاطر همایون متوجه آن شد که سدی بر زنده رود بسته شود که در
اوقاتی که دار السلطنه اصفهان مقرر رایات جاه و جلال باشد سیر دریاچه منظور
بوده از صفحه گشاده آن آیات ابتهاج و انتعاش خوانند چون بنای پل حسن آباد
بر روی سنگ گذاشته شده و محل دیگر را سوای آن مکان قابلیت آن نبود که بار سد
بر روی سنگ گذاشته شود و مع هذا بعلت طغیان آب دو سه چشمه پل منهدم شده بود
امر فرمودند که پل را باتمام برداشته سد را در مکان پل ببندند و پلی در نهایت حسن
و قرابت و عدت استحکام و متانت که مشتمل بر ایوانها و بالاخانهای مشرف
و منظر بوده بسیار از اینکه جانب سطح دریاچه آب منظور و از جانب دیگر آبشار
سلسله جنبان عیش و سرور باشد بر روی سد بنا نمایند و آن پل که از کمال موزونیت
گشاده که طاقهایش چون فاصله مصرعهای ابیات نظم بنظر می آید بسعی استادان
نادره کار در اندک وقتی باتمام رسید چشم بد دور که از غایت حسن مانند شیرین

در آب چشمه بسیار بنظر مرآمده و دیدنش تفسیر آیه جنات تجری من تحتها الانهار مینماید چنین
روشن و لازال از و گذشتن کاریست دشوار مبینده امکان میشود که مگر حیرت نظاره اش
آب را از روش باز داشته یا دست قضا از پل بخیر برپایش گذاشته چشمهایش چون چشم
معشوق رحیم که بر عاشق گریان باشد غبار نگرد اما و گوشه طاقش چنین گوشه ابروی
محبوبان محراب دعا نه غلط که معشوقیست مفتون خود گشته پیوسته آیینه در کنار دارد
یا عاشقیست که بهاری گریسته ذره ذره اشک از دیده میبارد **نظم** همت سر در
گریستن بد تاب ** دیده گو یا شبیه خویش در آب ** نظارگیان قصر و ایوانش دفتر
شهرت طاق کسری و خورنق را در آب میشویند و بنای هرمان را در جنب پایهای استحکام
استوارش نقش بر آب میگویند از صدای آبشارش چون آب و وحشت که او
گشتن از و بفریاد و فغان میسر نیست و از صفوه دریاچه اش چنین آیینه پیدا است که
در تماشایش ایستاده که نگردن معذور نه معشوقیست سراپا دلربا یا پریزادیست بر خلاف
طور پریزادان دیگر خود نما عاشقیست با آنکه لب بر آب گذاشته تشنه لب است
و مجموعه حسنی است که هر جزوی از اجزایش منتخب است و شاهدیست که فروغ جبینش
بر چهره بجای نقاب و زبانش از شرم گفتگو آبست نظارگیان از اطراف عالم بشتاب
سیلاب بهاری راه تماشایش بسر میپویند و ساکنان اصفهان گرد کدورت از دل
بدیدن زلالش میشویند پل قدیم را که گشادی بر جبین نشسته که بصد شهره رود نتوان شست
وهم چنین در برابرش نیستاده که وصفش را به استانها توان گفت شرح حالش از تقویم
پارین میتوان خواند و چگونگی اضطرابش را در آیینه آب میتوان دید امید که پیوسته
خیرات و مبرات این خسرو گیتی ستان جاری و ذکر خیرش در اطراف و اکناف عالم ساری

ذکر آمدن

ذکر آمدن سلطنت پناه سلطان بلاغی نواده شاه سلیم والی سابق هندوستان از دار السلطنه قزوین بپایه سریر عرش نظیر خلافت مصیر

چنین خبر فوت شاه جهان والی
هندوستان و مناقشه و مجادله اولاد او انتشار یافت سلطنت پناه سلطان بلاغی
نواده شاه سلیم که بعد از فوت شاه سلیم بر تخت سلطنت هندوستان نشسته
و بعد از آن بحیله آصف خان مغلوب گشته در زمان نواب خاقان رضوان مکان
بگلستان ولایت نشان آمده در سلک راتبه خواران منتظم و منتظر فرصت میبود
در اینوقت از دار السلطنه قزوین با ولد خود روانه درگاه جهان پناه شده وارد
دار السلطنه اصفهان گردیده و بمضمون صدق مودای **نظم** گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما ***
چرخ بر دوش کشد غاشیه شاهی ما *** از کارکنان دولت گردون عدت و در آن مدت
طالب کومک و مدد گردیده مقرر شد که نجف قلی بیگ برادر مهدیقلی خان شاملو ایشیک
اقاسی باشی حاکم ری باتفاق میرزا رضی ساوجی وزیر دار السلطنه اصفهان استقبال نموده
موما الیه را در عمارت مبارکه قوشخانه واقعه در دروازه توپچی فرود آورده و بعد از
لوازم استقبال سلطنت پناه مزبور وارد گشته در عمارت قوشخانه رحل اقامت
انداخت و چون فضا و هوا و سایر محسنات آن عمارت گردون نظیر را پسندیده بود استدعا
نمود که در همان مکان ساکن باشد و مسئول او باجابت مقرون شده بدین جهت بعمارتی که
در اصل شهر بجهت او مهیا شده بود اشتغال ننمود بعد از چند روز حسب الفرمان قضا جریان
ایرانمدار اعتماد الدوله العلیه العالیه و مرتضی قلیخان قاجار قورچی باشی بیگلربیگی آذربایجان
و متولی مزار کثیر الانوار نواب خاقان رضوان مکان و الله ویردی خان مصاحب و
قوللر اقاسی و امیر شکار باشی و بیگلربیگی کوه گیلویه و سردار عساکر نصرت مآثر بدیدن سلطنت پناه

موصی الیه لوازم تفقد بتقدیم رسانیدند و جشن شاهانه در عمارت مبارکه باغ سعادت
ترتیب و گلریزان فرموده سلطنت پناه موصی الیه را طلب داشتند در آنهنگام که جشن
و سرور نغمه چنگ و طنبور حلقه در گوش ناهید می کشید و آوازه مطربان خوش الحان
مانند صدای آب حیوان بمسامع تشنگان صحبت می رسید دختر رز بشست و شوی غبار
کلفت دست از آستین مینا برآورده و توزک صفوف عیش و نشاط یعنی ساغر صهبا
بگردش درآمد و بعد از رسیدن دماغ و هنگام آسایش و فراغت اعلیحضرت
ظل اللهی سوار کمیت آسمان جولان گشته متوجه دولتخانه همیون گردیدند و سلطان بلاغی
که بعلت کسر قدرت بر رکوب نداشت در همان مکان توقف نموده در باو قات که
در رکاب نصرت انتساب بمقتضای غیرت در باب کومک سلطان مرادبخش فرموده
بودند خاطر همیون متوجه سفر هندوستان بود سلطان بلاغی را مرخص فرمودند که روانه
دار السلطنه قزوین گشته تهیه اسباب خود مشغول باشد هرگاه رایات نصرت آیات
متوجه سفر ضرر اثر گردد در رکاب ظفر قرین بوده باشد موصی الیه حسب الفرمان واجب الاذعان روانه
چون شرح جرح رقمزده کلک قلم وقایع رقم گردید بعلت گرفتاری سلطان مرادبخش انتشار سفر
در عقده تعویق افتاد ذیل مأمول سلطان بلاغی در گرد وقت ماند که بمقتضای الامور مرهونة
باوقاتها در وقت خود صورت حصول یابد

چون بمقتضای پایداری قوانین شریعت غرا بر ذمت همت والا شاه اقلیم کشا لازم است
ماه مبارک رمضان را در دار السلطنه اصفهان گذرانیده در حقیقت عالی ثواب گاه ملتزمان رکاب
گردیدند بنا بر انحراف هوای دار السلطنه مزبور از منهج اعتدال بعد از انقضای ماه مبارک
رایات نصرت آیات بصوب ییلاق فریدون نهضت فرمودند و در منزل بینو نظام محمد بیگ

مشتمل بر عمارات مرغوبه است دو سه روز توقف فرمودند همه روزه بنظم و نسق امور
و قطع و فصل مهام کافه جمهور اشتغال فرموده چون خبر گرفتاری سلطان مرادبخش تا غایت
نرسیده بود درین امر کمال اهتمام داشتند و نیز بخاطر دریا مقاطر که مرآت چهره نمای امور
مکتوم و مخفی آداب و رسوم است پرتو افکن بود که شقه اعلام ظفر فرجام عساکر منصوره
امرای عظام که گلشن فتح و فیروزی و ظرف دم آتش و تمرد گدازی و عدو سوزی است
هر یک برنگ خاص بوده باشد که در هنگامه نبرد و پیکار و معرکه مبارزت و گیرودار از هم تمایز
باشند و بموجب اشاره همیون استادان صاحب طبیعت منقوش بآیات فتح و نصرت
باتمام رسانیدند مقرر فرمودند که الویه مخفره امرا و عساکر آذربایجان را عباسقلی بیگ ولد
حسینخان بیگلربیگی ارسنان و شیروان و قراباغ و ایروان را سید مبارک خان
پسرزاده والی عربستان و عراق را مرتضی قلی بیگ تفنگچی باشی و فارس را جعفرقلی بیگ
قورچی رکاب برده ملازمان امرای عظام و عساکر نصرت فرجام را از ولایات مزبوره
روانه سفر ضرر اثر نمایند که نزد عالیجاه قوللر آقاسی جمعیت نموده از هر سمت که مأمور گردند
روانه شوند و ده بیست نفر از غلامان و قورچیان خاصه شریفه مأمور گردیدند که رفیق
هریک از ایشان بوده باین خدمت اشتغال نمایند و وجوهات دیوانی نیز بتحصیل مقرر
گردید که محصلان نقد نموده روانه خزانه عامره نمایند که در این سفر میمنت اثر صرف انعام
و مواجب غازیان و سایر امور ضروریه شود و بعد از نظم و نسق امور مزبوره روانه آسکندریه
گشته از آنجا بپوشیده رویان سراپرده عصمت بقورق سوار شده تا حسن [illegible]
به وفوریت میاه و کثرت گل و گیاه سرآمد ییلاقات است رفته چند روز در آن مکان مضرب
سرادق جاه و جلال گردید و چون عزیمت امداد و اعانت سلطان مرادبخش تصمیم یافته بود

بیش از دو ماه در ییلاقات توقف نفرموده بمقر سلطنت و مستقر عزت مراجعت فرمودند
و قولار آقاسی که برفتن سفر مامور بود داخل دار السلطنه اصفهان نگردیده در باغ قوشخانه
نزول نموده پادشاه بنده نواز منزل آن خان والاشان را بنور قدوم مشرف ساخته بزم افروز
بساط انبساط گردیدند و خان مزبور روانه مقصد گردید که بعد از جمعیت لشکر حسب الفرمان والا
عمل نماید و در حینی که عساکر نصرت مآثر از منازل خود در حرکت آمده قولار آقاسی وارد سمنان شده
عریضه ذوالفقار خان بیگلربیگی دار القرار قندهار مشتمل بر وقوع قضایای هندوستان و گرفتاری
سلطان مرادبخش بپایه سریر خلافت مصیر رسیده و چنین عرض از ارتکاب آن سفر امداد و اعانت
سلطان مرادبخش بود فسخ آن عزیمت فرمودند و کاظم ایلچی را رخصت انصراف ارزانی
داشتند و کاظم اعلیحضرت وقوع آن تهور از رفتن تقاعد ورزیده در دار المومنین قم ساکن شد
چنین در اثنای سیاقت کلام اشعار شد که تا هنگامی که رایات منصوره در محمدیه نزول
اجلال داشت خبر گرفتاری سلطان مرادبخش بمسامع بار یافتگان بارگاه جاه و جلال رسیده بود
و درین روزنامچه وقایع کیفیت گرفتاری او و در طی احوال هندوستان قبل از رفتن ییلاق و نهضت
رایات نصرت نشان تحریر یافته بود لهذا بر ذمت همت لازمست که بیان نگارش وجه
این مطلب در اتمام و رفع ابهام نماید بر ارباب دریافت پوشیده نماند که قضیه شورش
هندوستان و خبر فوت شاه جهان و کشکش وارثان هند مدتی قبل از وقوع این خبر منتشر
گردیده بود و خبر گرفتاری مرادبخش بعد از مراجعت رسید چنین تقدیم بعضی از آن قضایا بعلت
سبق وقوع ضرور بود لازم نمود که سر وقایع آغاز و انجام را در یک سلک منتظم ساخته
که رشته کلام گسسته و لآلی آن درهم ریخته نگردد و تحریر این واقعه در نظر سخن شناسان از
معقوله ابتدا به خبر باشد
چنین بمقتضای لطف ضعیف نواز

و عدل

و عدل ظالم که از همواره پژوهش احوال کافه انام خاص و عام منظور نظر والا می‌باشد بنابر آنکه
امرا و سادات و اعیان و عمال مشهد مقدس عرایض محتوی بر سلوک ناصواب علی بیگ آجی
سردار خراسان بدرگاه جهان پناه فرستاده تظلم نمودند از آن امر جلیل القدر عظیم الشان
معزول گشته مقرر شد که روانه آستان خلافت مکان گردد و بعد از ورود بدرگاه فلک شکوه
امر نمود که نواب ایرانداری با اتفاق امرا عظام اجلاس نموده بحقیقت سخنان طرفین
و صدق و کذب جانبین رسیده صحت و فساد را معروض گردانند چنین حرکات نابسندیده
نابرکرده کاری از علی بیگ بمنصه ظهور رسیده بود از منصب میر آبی نیز معزول گردیده
و آب این حالت بمزارع اعتبار بادا ده بیک ارسطو جاری شد چنین کارکنان و عمله قورخانه مکرر نزد
صفی قلی بیگ ناظر بیوتات خاصه شریفه مذکور ساختند که محمد علی بیگ جبادار باشی وجوهات تحویل
را خرج و انگاشته و اکثر جواهر ثمین و اجناس غرابت آیین را برداشته است و مع هذا اکتفا
بخیانت او در وجوهات تحویل نموده نکرده مواجب و انعامی که بجهة عملهای سرکاری رسانده بدستور از جهت
میداند و با ایشان نیز رسانده و موارد حقیقت بعرض مقدس رسانیده مقرر شد که با اتفاق ایرانداری
و سایر ارکان دولت تفتیش امور مزبور نموده معروض دارند حسب الفرمان والا اجلاس واقع شده
در روز دیوان جمعی از غلامان موما الیه معروض داشتند که بعضی از اجناس پیشکشی را داخل تحویل
خود نموده و بیوتات را که عرض و مرده نشده خود سر گشوده و نفایس اجناس و ظرایف امتعه را
از میان بوده بعد از ثبوت اینمعنا و معروض گشتن بپایه سریر والا موما الیه محبوس و قورچی خان
برادر او که بحکومت مرو سرافراز بود معزول گردیده و حکومت مرو باصلان بیگ حاکم فراه و صاحب
قورخانه زمان بیگ یساول صحبت و لد کلبعلی خان حاکم ایروان و حکومت فراه بعباسقلی خان
حاکم کرمان و یساول صحبت برستم بیگ برادر زمان بیگ تفویض یافت و ولایات کرمان

بخاصه شریفه منسوب کردیده و وزارت آن بصفی قلی بیک شیره‌چی باشی و منصب صاحب جمعی شیره خانه
بعباسقلی بیک میرزا شیره‌خانه شفقت شد

چون خاطر همیون در همه حال متوجه آنست که بندکان و منسوبان و غلامان و دیکر نوکران در فنون
فروسیت و آداب سپاهیکری تمام بوده باشند و صفحه مشق این کار یا میدان چوکان بازیست
یا صحرای شکار صید تازی میباشد لهذا در عرصه میدان نقش جهان دار السلطنه اصفهان بنفس نفیس
با جمعی از خاصان و بندکان متوجه چوکان بازی کشته حیرت افزای بینندکان کردیده مدار هلال نورانی
چوکان که با پنجه زرافشان آن خورشید درخشان قران داشت ماه تمام چون کوی غلطان سرکشته
وادی حیرت میکردید و دماغ تماشائیان از دیدن شیوه‌های چابکی و میدان آرائی آن شهریار بیش از
کشیدن ساغر و پیمانه میرسید کوی از صدمه چوکان آن ممتاز پادشاهان هم قطار ستارکان
و زمین از صدمه سم آهنین مرکبش عاره رخسار کمان بجو منانه غلطم کوی را از صولجان
نوازش بای نشاط بر زمین نمی آید و زمین از اهتزاز شادی چنبر آسمان قرار نداشت
چنانچه کوی سابقت از پادشاهان ربوده اند در هر مرتبه مرتبه بیشتر یافته و پنجه بازیکران
مسلم را به نیروی چستی و چابکی برهم تافته بعد از رسیدن خطوط سلطان آن کمیفه سرفن مقبول
شکل پسندان و استیفای حظوظ کامله از تماشای بکران و باخشن چوکان عزم شکار و توجه
صحرا و صید مرغان آسمان جولان فلک نما و اقصیم یافته و نوبت تا باغ کوه از متنزهات ملک
دلپذیر اصفهان و منتخب مجموعه جنانست تشریف شریف ارزانی داشتند و باغ مذکور ات
سراپرده عصمت تا باتشیخع که بکثرت شکار کبک و دراج و تذرو و از سایر شکارگاهها
اینملک امتیاز دارد و بسواری تورتق فرموده داد خوشدلی و نشاط و شکفتکی و انبساط داده
مراجعت فرمودند امید که همیشه کوی سعادت این خسرو عدالت آیین در خم چوکان حصول

وصید

وصید مطلبش در کنند وصول باد بمضمون **نظم** خلق را هست سوی مرک آهنک ⁂ دم زدن
کام و روز و شب فرسنک ⁂ طی شدن راه حیات مسافران دیار هستی ناچار و آب
روان به تندی سیلاب بهاران در گذار است هوس بقای حیات و استمرار این حیات
نقشیست بر آب و آرزوی دوام زندکی و تابندکی خیالیست با خواب لایبقی الا وجهه
برهان این آیت و سند این حکایت است و از آنست که فردی از افراد کاینات را
از این زهر ناکوار چشیدن و این راه با قدام بی اختیاری پیمودنست لهذا درین سال
زایچه طالع درخشان کوکب فلک رسدبندی میرزا مقیم منجم بتقاطع رسید و دوحه
حیات نخل برومند فضل و افضال ملا حسن علی ولد مولانا عبد الله شوشتری از هبوب
صرصر اجل از پای درآمد و زمان حیات باد داده سلطان حاکم ابیورد نیز درین سال آمد
و حکومت ابیورد بنجف قلی سلطان ولد الزبار سلطان حاکم سابق آنجا تفویض یافت
امید که نقد جانهای بندکان نثار این خسرو صاحبقران و بقای ذات شریفش جاودان باد
وقایع متنوعات چون ولایت دکن را اجل بزرک بدین دودمان والا منوط و دست
اخلاص بدامان دولت این سلسله طیبه مربوط است و همه اوقات پیشکش و هدایای
ایشان ببارکاه فلک مشتکاه میرسید و مدتی بود که ایلچی رسول و تحف خدمات ایشان
بمجلس قبول نشده بود بنا برین درین سال میرزا مقیم کتابدار خاصه شریفه برسم حجابت
روانه آنصوب شد و درین سال شاه خواجه اوزبک که از جمله سادات بلخ است
از جانب سبحانقلی خان والی آنجا برسم رسالت وارد درکاه معلی و بشرف پایبوس
سرافراز شده بعنایات خسروانه اختصاص یافت
خاکساری شیوه ایست که منشأ ارتفاع شان خاکساران شود و افتادکی نه بیشه

که نهال اعتبار نیز درآن باوج امتیاز رسد قطره را تا ابر از چشم نیندازد صدفش بفرزندی
بر نمیدارد و دانه را افتاده که نباشد سر سبز از گریبان خمول بر نمیدارد و خاک از بیخ همین صفت حمیده است
که گاه بتخمیر انسانیت یافته تاج وهاج گر ننهاد بر سرش بگذارند و گاهی شهریار انش بدست تعمیر از پای
فرو یا نیکو و بستر بر سیدار نه بهمین تربیت بهار رشک ارم ذات العماد میگردد و هم به نیروی ترقی
سلاطین برکوب اطوار سبع شداد میشود اگرچه ترقیات بسیار یافته و براه ارتفاع و اعتلا بر شتافته
اما هرگز نقش اعتبار در ترقیش چنین نشسته و در شیوه ستوده خود طرفه بدین عنوان نبسته
که در بهشت اعتبار نشیند و از نخوت بلندی و برتری آسمان در زیر پا نه بیند تفصیل این اجمال آنکه
درین ایام بخاطر آئینه مثال صاحبقران بعال منطبع گردید که عمارتگاه طرح آن تازه و وسعتش باندازه
باشد بنا نمایند که مشتمل بر منازل و بیوتات زمستانه و تابستانه بود چنین بنای کاخ وجودی که
مشتمل بر چهار اصل است حاوی عیش و نشاط چهار فصل بوده از یکجانب اشراف بر دیوانخانه
و از طرفی دیگر ارتفاع بر حوضخانه داشته بزم صحبت خلوت درین زیبا عمارت انعقاد
یافته این چه باغ از هر جانب در نظر و گلچین تماشای ختن در هر گردش چشم میسر باشد و این
زیبا عمارت که تا قیام قیامت از یمن قدوم اعلیحضرت ظل الهی مسکن عیش و فراغت و آرام راحت
باد موسوم بخلوتخانه گردید بتقریب تاریخ این منزل منیع نظام طبیعت چند گوهر منتقب نظم
بهمان ابیات اکتفا مینماید **نظم** زهی خانه شاه عالم پناه ٭ که هست تو بر خانها پادشاه ٭
نمود از زمان از ربای شعار ٭ که طاقت بود جفت ابروی یار ٭ بکار تو رسیدی باقبال شاه ٭
که افلاک را از سر افتد کلاه ٭ سرشته از آب کوثر ترا ٭ ازان دارد افلاک بر سر ترا ٭
تو زینت افزود روی زمین ٭ توی گوهر تاج چرخ برین ٭ خرد گفت چون وسعتش شد عیان ٭
که امروز واکرده چشم جهان ٭ ز افلاک بگذشته از عرش نیز ٭ ندارد گذشت ترا هیچ چیز ٭

بوصف تو ای آسمان منیر ٭ شنیدم که شکفت برنا و پیر ٭ فلکها باین کبریا زاد کی ٭
ازو دیده چون ساز افتاد که ٭ گذشت از فلکها و شد عرش سای ٭ برون از جهت گو نیاید بجای ٭
بتن گاو را استخوان گشت خرد ٭ ز زور تو را او بزمین پا فشرد ٭ ز بالای این قصر دولت قرین ٭
بگردون برد که فرو شد زمین ٭ فلک در برابر این بروج شرف ٭ چو بر چهره ماه رنگ کلف ٭
باندازه بجز نبود شناه ٭ تصور در او کم بود چون نگاه ٭ برآید کسی چون ببالای او ٭
چو افلاک گشت در پای او ٭ تصور نماید چو چندین فرود ٭ که شد پایش از ایستادن کبود ٭
عنان از کف دیدن افلاک یافت ٭ ز خود آنچه بسجت بر خاک یافت ٭ بسی دید نقش چرخ را شد یقین ٭
که در خاک بود بست رفعت زمین ٭ از آن پیش کاین کاخ گردد عیان ٭ فلک بود چون مرغ بی آشیان ٭
شد از بطن خاک آسمان جلوه گر ٭ که فرزند باشد شبیه پدر ٭ جهانگرد را لب ز توصیف بست ٭
که باشد نمایان ز هر جا کلت ٭ بگرد دو ز شوق آسمانش بسر ٭ چو پرگار نفر زند گرد و پدر ٭
ز رفعت شد از آسمانها بلند ٭ چو موج حباب گرد در دریا بلند ٭ نماید فلک آنچنان زین بنا ٭
که از برد باری فتد زیر پا ٭ ز نشان و ز رفعت بکار رسید ٭ که احوال او را چو گردون ندید ٭
بناکرد هم شکل از خود فشاند ٭ که بهر نشانش دگر جا نماند ٭ مجسم شد از بهر تعمیر این ٭
چو آب گلشن آسمان و زمین ٭ از آن خویش را چرخ بر سر گذاشت ٭ که تنها زمین پایه او نداشت ٭
عجب نبود از پرتو آفتاب ٭ بجنبد ز جا سایه آنجناب ٭ بود دامنش زیر کوه گران ٭
ازین سو به انسو بجنبد از آن ٭ عجین خاک گشش ز آب بقا ٭ گچش از سفیداب رخسار حور ٭
نقاشش برد آبرو نوبهار ٭ از او خاک چینی دست شاه نگار ٭ عروسیست چشم جهان بر رو ٭
همه آب و تاب ز هر رنگ و بو ٭ بظاهر به از باطن اهل حال ٭ بباطن به از روی صاحب جمال ٭
به بر رخت گلبندی از جامها ٭ چو پیراهن دلبران ته نما ٭ که از پیوند گردش آسمان ٭

که کشکول دارد زمه بر میان ز دریوزه مهر خاور شاه پر از نور کردست کشکول ماه
عروسی بود باغ تا سر نگار بهشتی بود جای فصلش بهار خیابان او همچو عمر ابد
محالست هرگز باخر رسد جوای بود یک گل باغ او ازین دور دوران بود داغ او
پی بردن دل ز اهل نظر نهاده کلاه فرنگی بسر ز نقشش نگه بود کوتاه دست
نشسته ز تالار اگر چوب بست ز تالار او عقل در حیرتست بهشت برین بار او غیرتست
عمارت تالار این دلفریب که زو خاک تا آسمان یافت زیب که از رنگ خورشید خاور شاه
گرفتست دستی بپیش نگاه بود هر ستون شاه کرد نگشتر بموزونی و دلبری مهوشی
بلی صدق حرفم ازین روشنست که بار جهانیش بر گردنست شهی کس ندیدست چون شاه ما
که هستند شاهان بدربش بپا چه مطلب نکو بیستنش در کنار که وا کرده آغوش در انتظار
ازو دیده دل آرزوی نظر بخندیده گل از چو خنک انم ازو دارد آئینه در پیش صبح
بشوید ز حوضش رخ خویش صبح درین حوض تا چهره خود نشست ز عینانیش مهر تابان برست
ز بس شگفته این بوستان ازو کام جوشسته پیر و جوان بیاز سبب آب در حوض او
چو آب گهر چین ندارد برو چو بنمود این حوض کوثر لقا سیه روز گردید آب بقا
صفا لیش خیابان آب ریخته که آب بقا در سیاهی گریخت که از رشک بر گردش آرمید
پریشانه خواب از موج دید چو این معدن زینت شد تمام شنیدم که گفت عقل الکلام
بود سال تاریخ آن کان نور زهی جای عیش و مقام سرور الهی در او شاه پاینده باد
جهانش بکام فلک بنده باد نصیبش حوالا عمر دوام نشان تاریخ خست از دو سر نام

لوندخان والی دادیان که عظمای سلاطین کرجستان و صبیه او در سلک ازدواج رستم خان

و از جمله بندگان درگاه جهان آستان خلافت مکان بود بدرود جهان گذران نمود چون کرجستان
باشی آچوق فیمابین کرجستان کارتیل و دادیان واقع شده در نظر لشکر از کارتیل و
دادیان بدون عبور و مرور بباشی آچوق میسر نیست و قبل از آنکه والی دادیان قوی گشته
لاف استبداد و استقلال زنند تابع حاکم باشی آچوق بود و از لوندخان فرزندی که اهلیت
بر سلطنت او اتفاق نمایند نمانده بود و رستم خان بعلت عرض مرض قدرت بر حرکت
و سواری نداشت و بعد از فوت لوندخان الکسندر خان والی باشی آچوق تصرف در
الکا مزبور کرده یکی از اقربای لوندخان را بحکومت آنجا منصوب گردانید و حاکم ابخاز
و سق و گوریال نیز با او طریق موافقت سلوک داشته اطاعت و انقیاد نمودند و بتقضای
تا نیز دیگر نهالهای دیگر شاد کام نشیند ازین رهگذر رشته استقلالش قوی شده
و کسوت اقتدارش نوی یافت و وارثان ملک دادیان تاب مقاومت نیاورده متفرق
گردیدند و یکی از وارثان بحاکم اخسقه که از جانب خواندگار روم منصوبست ملتجی گردید حاکم اخسقه
فوجی از رومیان را بمظاهرت و معاونت او تعیین کرده روانه دادیان گردانید و از مردم
دادیان نیز جمعی کثیر و جمی غفیر نزد موی الیه جمعیت نموده بهوس انتزاع آن ملک روانه گردید
و الکسندر خان نیز بجمعیت تمام در حرکت آمده بین الفرقتین آتش قتال و نیران جدال اشتعال
یافت و اساس وجود بسیاری از مبارزان طرفین و شجاعان جانبین بصرصر اجل
منهدم شد عاقبت نسیم ظفر بر پرچم علم الکسندر خان وزیده مردم اخسقه راه فرار
پیش گرفتند و درین حال الکسندر خان با مردم خود روانه دادیان می شد رستم خان بنابر
آنکه خود قادر بر حرکت و سواری نبود ماخذ ابیک میرمخران را سردار نموده باتفاق نائب
ارسطاو قراقلخان و سایر تاوادان و ازناوران روانه باشی آچوق نموده بود چون بسبب

صعوبت مرض و شدت کوفت زمام قبض و بسط مهام امر و نهی انام از قبضهٔ اختیار
رستم خان بیرون رفته فیمابین باغدا بیک و ارسطا بسبب همچشمی ناسازی بهم رسیده
رفتن به باشی آچوق در تعویق افتاده از هم رنجیده بازگشته هر یک در الکاء متعلقه خود
بسر میبردند درین اثنا بمقتضای لکل اجل کتاب رستم خان جام ناگوار ستیز نوش و
ندای ارجعی را بسمع رضا گوش کرده روانهٔ شهرستان فنا شد حقیقت این امور را باغدا بیک
معروض پایهٔ والا داشته مسئول نمود پرتو عنایت و بارقهٔ عاطفت بر ساحت احوال
و فضای آمال باغدا بیک تافته او را منظور نظر تربیت و احسان و والی گرجستان و ملقب
بشاه نوازخان فرمودند و اسباب سلطنت مرحوم رستم خان را که از وسع احاطهٔ
اوهام محاسبان بیرون بود بمقتضای همت گردون اساس و کرم بیش از قیاس با تاج و
جقه و شمشیر مرصع و اسب و یراق بموما الیه عنایت فرمودند و اجلاس بیگران درجهٔ
انعام قدرت فال همشیرهٔ والا داودیان که در حبالهٔ رستم خان بود مقرر گشته رقم همایون
مشتمل بر استمالت او صادر گردیده و مقرر شد که از لباس سوگواری بر آمده در سلک
ازدواج سلطنت پناه شاه نوازخان منسلک گردد و صفی قلی سلطان استاجلو
نوادهٔ قراحسن مقرر شد که روانهٔ گرجستان گشته رفع منافقت که فیمابین سلطنت پناه
موما الیه و ارسطا واقع شده نماید و اگر توهمی نموده از رفتن نزد سلطنت پناه
موما الیه ابا نماید او را بدرگاه جهان پناه آورد و چون خاطر همایون متوجه آبادانی الکاء
گرجستان کاخت بود و قضیهٔ گرفتاری مرادبخش روی نموده و قولر اقاسی در سنان
و النجه و توقف داشت رقم اشرف صادر گردید که روانهٔ آذربایجان و قراباغ گشته
در محلی که مناسب داند توقف نماید و معمار صاحب وقوف باتفاق مردم کاردان

روانه

روانهٔ گرجستان کاخت نموده در سه محل از محال الکاء مزبور که شان معموری و قابلیت
آبادی داشته باشد قلعهٔ متین حصین بنا نمایند و قلاع مزبور را بزودی باتمام رسانند
موازی پانزده هزار خانه وار از ایلات آذربایجان و قراباغ روانهٔ النجه و نمایند
که هم موجب آبادانی گرجستان و هم کومک و مدد سلطنت پناه شاه نوازخان باشد و عالیجاه
موما الیه از راه قزوین و طارم حسب الفرمان روان گردید طهمورث خان
والی کاخت چنانچه سبق گزارش یافت بعد از مقتول شدن ولد و مأیوس گشتن از شیوهٔ ناستوده
عناد ولد با اتفاق دو پسر که از ولد او مخلف گشته بود نزد والی باشی آچوق که داماد او بود
رفته در آنجا بسر میبرد و چون قطع امید او بسبب کج فهمی ازین بوستان که قبلهٔ راستان است
شده بود بمضمون نظم چو تیره بود مرد را روزگار ✿ همه آن کند کش نباید بکار ✿ یکی از نبیره
خود را بگمان اینکه بسبب همکیشی پادشاه اروس او را فریب میتواند داد روانهٔ آنجا نموده
خود نیز بعد از چند وقت روانهٔ الکاء اروس شده و نبیرهٔ دیگر او که در باشی آچوق توقف
و در حین فوت رستم خان بسن رشد و تمیز رسیده بود بمظاهرت الکسندر خان
داعیهٔ آن داشت که منشأ فتنه و فساد گردد غافل ازین که منازعه با منسوبان این دولت
خداداد تیشه بر پای خود زدن و نخل استر خود را از ریشه کندن است و با وجود اتساق
و انتظام امور و مهیا بودن لشکر قیامت اثر عادت تیغ آبدار اقبال این خسرو فرخ فال
بر آن جریان یافته که در دفع اعادی نگذارد که برق شمشیر درخشان غازیان از ابر نیام
بر آید و اعلام خصم افکن و دشمن شکار بهادران بهرام صولت در اهتزاز آید قضا را
بشامت این ارادهٔ باطل در همان روزها لشکر با امان بسر وقتش رسیده و هم تن چشم گریان
رخت اقامت بسر منزل بوار و هلاک کشیده و نوادهٔ طهمورث مرد و تاریخ این امر غریب گرده

شرح ساختن باغ طاوس خانه پوشیده نیست که آراستن و افراشتن قبهٔ تنگ فضای
حباب بدو شکاه آسمان سازی سپهر نیست و تعمیر کردن خانهٔ دل و دیدهٔ مور از ساختن قصر
وجود سلیمان کمتر نه دست قدرت در تخمیر وجود قطره همان آب در گل قشه که دریای بدان
سازند و در جلای چشمهٔ چراغ همان صیقل بکار برده که مرآت جهان نمای خورشید بدان پرداخته
وجود هر موجودی از چهار باغ عناصر گلدسته ایست بدست حکمت بر هم بسته و شگفته رنگ
هر گل کلاه گوشهٔ موفقیت بر تارک شکسته آفتاب قدرت کامله از ثقب شبکهٔ شیونات
با تفاوت نمیاید خار و خس این بوستان یکسان دل از عارفان میرباید اختلاف الوان مرغان
مداحانی اند که بزبان بهاری گوناگون بوصف نقاش ازل می‌نمایند و خارهای هر گلبن انگشتانند که
از هر گل کتاب خوانای قدرت از هم بگشایند نیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم
کین همه نقش عجب در گردش پرگار ربت و از انجاست که رهیافتگان گلشن تحقیق
و نوبرستان بتکدهٔ این رحیق را هر برگ طومار وصف بهارستانند و هر شراری عینک نمای
تماشای چراغانیست و انحضرت ظل جمی ممتاز دیده وران و پیش خیل عارفان اند دیدهٔ دل را
بدیدهٔ تحقیق می‌بینند و گل از باغ معرفت بدست توفیق می‌چینند چنین شعرباف صنعت کسوت
رنگین طاوس و تذرو را خوشتر آینده تر یافته و تار و پود این حریر زنگار را آیین دیگر تماشا
و این صفحهٔ مذهب از دیگر صفحات کتاب قدرت دیده‌اند تر و گل تماشای این بوستان از
سایر گلها چیدنی تر است خاطر والا و طبع معلی متوجه تماشای طیور مزبور و سایر مرغان
ملون می‌شد لهذا امر فرمودند که باغی رنگین طاوس و عمارتی آراسته عروس در کنار شل
که شرف بزنده رود داشت بنا نمایند و ستونهای مرتفع بر اطراف باغ نصب نموده
بالای آنرا بمفتول مشبک گردانند که طاوس و تذرو و سایر مرغان در آن قفس آسمان فضا

بال

بال پرواز توانند گشود و فارغ از آسیب حیوانات ضاره توالد و تناسل توانند نمود
و در باب نقل طاوس بدین رنجانسکان خلد عنوان رقم اشرف باسم والا کرجستان
صادر شد و سرکاری اتمام آن مکان باتمیز مرقوم گردید معبده بمحبت اخلاص پیشه و کاردان
وقت اندیشه الله ویردی خان مصاحب و قوللر اقاسی و امیر شکار باشی و سردار لشکر ظفر اثر
و بیگلربیگی کوه گیلویه شد پس اهتمام آن خان بندگی شعار در اندک روزی باتمام رسید
طاوس از بوستان غیب جلوهٔ ظهور نمود لابل عروسی نقاب حجاب از چهره دلربا گشود
باغش را از صیادی دلها دام بر دوش و عمارتش تماشا غذای عشق و صفای نباگوش
دیوار و بامش نظاره فریب و حوض و جدولش شوینده نقش صبر و شکیب آب آن
کز طلعتهای آن نگین ان نگین درخشان سیارگان تواند بود بر او خط کشیده شد و چمن بصفای
خط سبز مهوشان در صحن بوستانش گسترده گشت تذروان و طاوسان که با هم در پرواز اند
هم گلدستهای رنگین و هم شاهدان گلبازاند در جنبه ارباب نقش و نگارشان جابه گلبنبار
بهار بدیع تماشا و نظرگاه کات دلفریب بر فشاندن شان جنبش ابروی مهوشان دلخراش در
اوقات سکونشان لباس غبرایی زمین مطبع در هنگام پروازشان کسوت هوا مرصع
گل بر شاخسار از رشک نگارشان لخت لخت کبابست بر سیخ کشیده و شمیم ریاحین از غیرت
جولانشان دیوانه ایست بعالم در دیده تماشایش را دیده وران واجب عینی میدانند
و طوف حریمش را بسیاران حج عیش و نشاط میخوانند طاق دروازهٔ این بوستان
از کثرت و نگار تکلف راست که اگر در بیرون تماشا نکشایند عذر خواه عدم حصول مأمول
است و اگر واکنند حیرت تماشایش چنین حوبب دربان مانع از ورود و دخول است که
همیشه طاوسان رنگین بطالب دوام حصول این ظل یزدان و درگاه والایش جابجا آشیان

و پناه خسروان باد **شرح وقایع شکوه سپهر و انجام کار دارا شکوه** چنین شرح وقایع سابقا
نگاشته کلک وقایع نگار گردیده که دارا شکوه بنابر عدم مساعدت بخت ترک تاج و تخت
نموده از اورنگ زیب گریزان شده دیگر در آنجا هم مجال اقامت نیافته بملتان که در زمان
ولیعهدی بجاگیری او مقرر بود انتقال نموده و اورنگ زیب جمعی را بتعاقب او مامور داشته
از مولتان نیز بیرون آمده روانه سکر دیگر شده و تصمیم عزیمت نموده بود که احمال و اثقال
و اسباب خود را بکشتی نقل بندر عباس که عبارت نموده خود بدرگاه آسمان مدار رساند و حقیقت
این معنی بعرض مقدس اعلیحضرت ظل اللهی رسیده بنابر رعایت آداب مهمان نوازی که شیمه کریمه
این خسرو بیهمال است ارقام مطاعه باسم امرا و وزرا و عمال بندر عباس و خط لار و سایر
محال صادر شد که چنین مذکور میشود که شاهزاده دارا شکوه با ده دوازده هزار نفر از تبعه
و لاحقه و خدمه و سپاهی خواهد آمد و از بندر عباس الی خط لار اکثر جابانست و اگر آبادی
سهلی نیز داشته باشد از عهده تدارک احتیاج این جمع کثیر بیرون نمیتوانند آمد از اطراف
و اکناف از هر جنس از اجناس بقدر کفاف در هر منزلی از منازل تهیه نمایند و بعد از
ورود لوازم اعزاز و اکرام و مهمانداری بعمل آورده هریک از امرا و وزرا پیشکشهای
لایق از نفایس امتعه و اجناس بگذرانند و بدین طریق آداب او را بدرگاه گیتی پناه
رسانند و چنین لباس طالع آن شاهزاده نیلی رنگ و دولت مجسم رفته ما او بر سر خلیج بود
در اثنای تصمیم این اراده نوشته از سلطان مراد بخش که در گجرات بوده مشتمل بر ترغیب
و تحریص او باتحاد رسیده فسخ این عزیمت نموده بمظاهرت آنمعنی و استمداد و استعانت
از راجها که با اورنگ زیب اتفاق نموده بودند روانه گجرات میشود و بعد از ورود الملک
فی الجمله جمعیتی بهم رسانیده بقصد تلافی و تدارک باسید اکثر راجها نا بر وعده در اثنای راه تحت

خواهند شد بیرون رفته روانه اگره میشود و اورنگ زیب لشکریان تعیین نموده بمقابله
و مقاتله او روانه مینماید قضا را در حین تلاقی جانبین جمعیت دارا شکوه موافق خواهش
خاطر صورت نیافته با فوج قلیلی که داشته بقدر ایستادگی نموده بالاخره مغلوب میگردد
و سالک راه فرار شده اراده مینماید که خود را بقندهار برساند و از آنجا روی نیاز بدرگاه
عرش اشتباه آورد و بعد از آنکه تحمل گونه گونه متاعب و مصاعب میشود بکنارهای الکای
دوکه و جوتیاله که داخل ممالک محروسه است میرسد و در آن مکان بگمان آنکه از کید دشمن
رسته و از دام بیطالعی جسته دو سه روزی لنگر اقامت می اندازد و خواجه فخرالدین محمد خواجه را
که از جمله معتمدان و محرمان اسرار نهان او بوده با عریضه مشتمل بر استمداد و استعانت
و اراده آمدن بدرگاه فلک اشتباه نزد ذوالفقارخان بیگلربیگی قندهار میفرستد ذوالفقارخان
حقیقت آنمعنی را منظور داشته برسم استعجال مصحوب ملازم دارا شکوه و امام ویردی بیک حاکم
بمن باتر شکمیان اصفهان بدرگاه معلی فرستاده بود و دو سه هزار نفر از غازیان نصرت توامان را
بسرکردگی شخص اعتباری روانه الکای دوکه و جوتیاله نموده که اگر جمعی تعاقب او نموده باشند در مقام
مدافعه درآمده شاهزاده مزبور را سالماً و غانماً بقندهار رسانند و بعد از رسیدن عریضه
مشار الیه اعلیحضرت ظل اللهی ناظر بیوتات را بنحوی که نگارش یافت بمهمانداری تعیین فرموده
مقرر داشته عباسقلی بیک ولد مرحوم حسینخان لر بر جناح استعجال روانه شده تا رسیدن
صفرقلی بیک ناظر بلوازم مهمانداری قیام نماید و ارقام اشرف بنحو سابق باسم امرا
و عمال فارس در باب مهمانداری و سایر امور صادر شده بود باسم امرا و عمال قندهار الی اصفهان
صادر شده اما بمضمون لا مرد لقضائه و لا معقب لقدره جیون خان افغان حاکم دادر که
شاهزاده مزبور در الکای او نزول داشته بخاطر میرسد که خدمتی به ازین نمی باشد دارا شکوه را

گرفته نزد اورنگ زیب برد و آنحضرت را وسیلهٔ ترقیات نماید و قبل از ورود کومک
ذوالفقار خان باتفاق مردم خود آن شاهزادهٔ بد طالع را در قید اسیر در آورده بتعجیل
روانهٔ آگره میکرد و چون حقیقت گرفتاری آن معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر شد در رفتن
عباسقلی بیگ در عقدهٔ تعویق و تراخی افتاد **شرح آمدن زال ارسطاو و شاد دوله پسر
کرجیان بدرگاه جهان پناه** چنین بخوبی سبق ذکر یافت مقرر شده بود که اگر مصالحه
فیمابین شاه نواز خان و زال بیگ ارسطاو تحقق نپذیرد یافت او را بدرگاه معلی آورند
زال بیگ بنابر وقوع امر مزبور و آرزوی دریافت پای بوس سعادت مانوس و بندگی
با بعضی از نام‌آوران و اعیان کاخت و اقوام و تبعه و لحقهٔ خود بدرگاه جهان پناه آمده بشرف
پای بوس سرافرازی یافت و منظور نظر تربیت و عنایت گشته مقرر شد که اخراجات او را
با جمعی که باتفاق او آمده اند روز بروز از سرکار خاصهٔ شریفه واصل سازند و عمارت مبارکه
باد استان که از منازل سرکار خاصهٔ شریفه و در قرب دولتخانهٔ همیون واقعست بسکنی ایشان
مقرر شد و هر روزه سوای بعضی اجناس که بجنس از سرکار خاصهٔ شریفه داده میشد اخراجات
آن مبلغ بخیلخان بر آورد شده واصل ایشان میگردید و در محافل عیش و عشرت
خلد آثار و سواری و شکار از ملتزمان بود بانعامات بیکران و خلع فاخره و شفقتهای
بی پایان سرافرازی می یافت و شاد دوله برادرزاده والا دادیان نیز که در حین حیات
عم خود نزد رستم خان آمده در کارتیل می بود درین اوقات بدرگاه معلا آمده بشرف
زمین بوسی مشرف شد و در محافل و مجالس و سواری بلوازم بندگی قیام مینمود و بدستور
اخراجات او از سرکار خاصهٔ شریفه داده میشد و همچنین گل محمد بیگ ولد سرخای خان
شمخال نیز درین سال بپایهٔ سریر جاه و جلال آمده در بندگی بسر میبرد و بر موائد انعام

واحسان اعلیحضرت ظل رحمن مهمان بود و در حینی که رایات فیروزی آیات متوجه
مازندران بهشت نشان می شد مومی الیه و شاد دوله را بخلاع و انعام شاهانه و سرافراز ساخته
رخصت انصراف ارزانی داشتند و مقرر شد ارسطاو و رفقا در رکاب ظفر انتساب
باشند **شرح تعطیل اموری که درین سال پیرایهٔ وقوع یافته** چنین بظهور پیوسته که چون جوهر
تیغ جهانستان که آب روان حدیقهٔ دین مبین و دیوار آهنین ملت مستقیم است
بذوالفقار اعجاز آیین امیرالمومنین و امام المتقین و منسوب الدین علیه السلام منتهی میشود
همچنین نسبت کسوت درویشی که چار ترک پادشاهان کشور فقر و فناست باعلیحضرت سپهر
اعلیحضرت ظل رحمن که نور آن باغ و پرتو آن چراغ اند بمقتضای الولد الخیر یتبع بابه
جامع دولت خلافتین و حاوی نشاتین گشته هم شیران معارک جهاد را پیشوا
و هم مجاهدان میدان دین پرورش را مقتدا اند چنانچه قواعد اساس عزت مسند گزینان
ایالت و امارت به نیروی عنایت این خسرو به همال متین است کاخ اعتبار خاک
نشینان کوی فقر بمعاضدت این خدیو خداشناس آهنین بست و فاین بیکران
فیوضات باطن چون نقود بی پایان خزاین ظاهر وقف درویشان محتاج و گرفتن دعای
بوریا نشینان ازین خسروان بتخت و تاج بمنزلهٔ خراج است مانند فروغ مهر انور دامن لطف بی پایان
بر شاه و گدا یکسان داده اند و دست نوال بر غنی و محتاج چون در رزق بیکر و کشاده
هم خزانهٔ درویشان از فیض ورود ایشان روشن میشود و هم قصر امرا از یمن قدوم ایشان
گلشن میگردد و عذر را چون سکهٔ زر نام مبارکش بر دهان و خطیب را چون منبر ذکر جمیلش
موجب رفعت شان است جلاجل دف را ذوق هنگامه آرای ظاهرش گرم اصول
و صوفیه را حلقهٔ ذکر شراب معرفتش مشغول رقص وصول دارد بمقتضای رعایت احسان

رعیت مانند امرا و اعیان متوجه نوازش فقرا و درویشان میگردند بنابرین در نوبت
منزل مشهور سالکین و مجمع مراسم حکما رستا ابین مولانا رجبعلی تبریزی و در فن شناس نقاوه
و مصالح درویش محمد صالح اصفهانی را بنور قدوم سعادت لزوم رشک باغ جنان و روضه
رضوان فرمودند و هر یک با نعامات ظاهر و فیوضات باطن سرمایه توانگری بخشودند و متفقد
حال درویش مجنون و درویش مصطفی که از جمله ره نوردان سالک تحقیق اند و از الکاء روم آمده در
سرا معرب الخاقانی حکیم محمد حسین و حکیم محمد سعید به نسبت درویشی و نفوا الکاهی نزول داشتند
یکدو نوبت بمنزل حکماء مزبور تشریف ارزانی فرمودند صحبت داشتند و یکدو نوبت
درویش مجنون و همچنین ملا رجبعلی و درویش محمد صالح را طلب داشته از خاک برداشتند
و در اوقاتی که عزم صحبت درویشان مینمودند حکم باحضار مجتهد الزمانی مولانا محمد محسن کاشی که
سالک طریقین وحدت نشاتین است میفرمودند و در مجلس که با درویشان افطار مینمودند
و ملا محمد علی مشهدی نیز که از واقفان اسرار و محرمان استار است بشرف مجالست
سرافرازی یافت و چون درویش مصطفی اراده مراجعت بوطن مالوف خود داشت رقم
اشرف بخط مبارک باسم حاجی منوچهر خان بیگلربیگی شیروان که در حقیقت یکی از اهل الله
و راه یافتگان آگاهیست بدین طریق در سلک تحریر بخط اعجاز کشیدند که اخلاص طریقنده
راسخ العقیده شجاعت و مبارزت یولنده پسندیده حاجی خان توجه و عنایتیم طرفینه نهایتسیز
بیلوب اوزنکه اکثر خاطر مزده بیلسن خصوص بعضی فرقه مجلس اردن انشاالله یخشی و جمیله
حضور مزه تیمک میسر اوله آیینه ضمیر ارباب معصومین علیهم السلام مهر مدن مصطفی درویش مصطفی
یولداشی برله شیروان ممتندن اوز ولایتنه کتمک اراده سی وار لازمه مهربانلیق بیره کتوروب
روانه ایده سن الحق از ملاحظه گوهرهای اعجاز نگار و طایران همشیره زاد لفظشان که پرورده

صدف

۱۲۴

صدف و جاذب و احضار درسیه کان وار سدرة المنتهی گفتارند معلوم میشود که سخن آرایان
سابق و لاحق از سواد مداد که در تلاش منقش عبارات و استعارات صرف نموده اند
نیل سواد بر جبین خود کشیده اند و درین میدان که مضمار سیاق هنر نمایست یکه و انیان
شهسوار معنی آفرین نرسیده ع هنر گویاست گر من چه گویم * و کار شنیدن چه بود آنجا که
راه توصیف چه پویم شرح بنای تکیه فیض همت آسمان ارکان که معمار سرای راحت آسایش
جهانیانست متوجه آن شد که چهنه ساحت بی سکون در نظر منش دنیا کشنگان
گوشه نشین و به تعلقات عزلت گزین تنگ است سرای گشاده تر از فضای آسمان در
باغی بار آسمانگاه حدیقه جنان برای ابنای قوم سعادت نشان نمایند و باغ مرحوم محراب خان
والد عالیجاه قورچی باشی که بر کنار زاینده رود واقع و مستجمع هر نعمت منظور نظر اختیار
گردید و اراده والا آن بود که بقیمت واقعی خریداری نموده بنای عمارت بانید چون مکان
مزبور حسب الارث بعالیجاه قورچی باشی انتقال یافته بود از قیمت گرفتن ابا نموده پیشکش
سرکار خاصه شریفه نمود و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که گنبدی عرش اساسی که چهار ترنج
مشتمل بر ایوانها که بر زاینده رود اشراف داشته باشد ساخته مربع وسیع از اصل باغ
افراز نموده بیوتات بتکلف باطراف آن بنا نمایند که هر یک از واردین را امکانات جمعیت
بوده در حین ذکر و وجد و حال در اصل گنبد اجتماع نمایند و سرکاری عمارت و تولیت آن
بمیرزا محمد سعید طبیب خاصه شریفه تفویض یافت و مقرر شد که محال مرغوبه از وجوه باد غدغه
بوده باشد خریداری نموده وقف تکیه مزبور نمایند که حاصل آن صرف مایحتاج ساکنین
آنجا شود و بسرکاری جالینوس الزمانی مقرب الخاقان مشار الیه بنا و شروع بتعمیر شده
موسوم بتکیه فیض گردید ارباب طبع جهت تاریخ این بنا گوهرهای معانی سفته و اشعار ابدا

گفته اند و این مصراع که ع پرده مکش ساز و جدا از دیدن این بوستان ه که بخاطر رسیده
چون در ذکر بود بجهت ضبط بنا ثبت افتاد شرح انجام حال قاسم سلطان نواده نذر محمد خان
چون بتقریبات که سیاقت کلام اقتضای آن نموده بعضی حرکات ناشایست قاسم سلطان
پسرزادهٔ نذر محمد خان والی ترکستان بسبق ذکر یافت لازم مینماید که انجام آن اسیر دام هلاک
دیوار را تحریر نماید تفصیل این اجمال آنکه بعد از آنکه آن بادهٔ مست غفلت و جهالت در حین
حکومت بعضی حرکات صدور یافت عبد العزیز خان از وخامت عاقبت این حرکات
اندیشه نموده بعد از عذرخواهی بسیار و شرمندگی بیشمار او را به بخارا طلب نموده سرکردهٔ
جمعی از الیان کرده بمحاصرهٔ بلخ و انتزاع آن دیار از سبحانقلی خان مقرر داشت و قاسم سلطان
با جمعی تمام روانهٔ بلخ شده چون سبحانقلی را تاب مقاومت او نبود محصور گردیده و سرکردگان
الیان در ایام رفاقت از حرکات قاسم سلطان کوفته خاطر گشته در وقتی که کمال غلبه و تسلط
بر سبحانقلی خان حاصل نموده بود اردوی او را غارت کرده به سبحانقلی خان ملحق گردیدند
و قاسم سلطان حیران و پریشان مراجعت نموده در قرشی و آنکهود بسر میبرد چون [illegible]
جمعی از سایر مردم الیان که داخل آن [illegible] بودند نزد او بهم رسیده [illegible]
و سه نفر از مردم معتبر را بقتل رسانیده سر ایشان را نزد سبحانقلی خان فرستاده و عریضه
محتوی بر آنکه سر از ربقهٔ اطاعت عبد العزیز خان کشیده او را بسلطنت قبول دارد و سکه
و خطبه باسم او نموده در قلم آورده و استدعا نموده اگر فرصت را از دست نداده روانهٔ
قرشی شود جمعی از عساکر آنجا را از نزد او فرستند خود نیز بکفایت امر عبد العزیز خان خواهد نمود
و سبحانقلی خان سخنان مزوّر او را عین صدق و محض صواب انگاشته روانه گردیده و جمعی کثیر
از لشکریان خود را نزد او فرستاده قاسم سلطان که [illegible] در خاطر مخمر بود ایشان را بگرمی ظاهر

فرمود

K5

فرمود بعد از چند روز بهانه طلب نموده و مردم خود را مسلح و مکمل گردانیده مقرر داشت که
بعد از ورود آن جماعت هرگاه مقرر دارد یکنفر از ایشان زنده نگذارند قضا را نقش
تدبیرش درست نشسته بنوعی که اندیشیده بود صورت وقوع یافت و سبحانقلی خان از
استماع این حرکت تاب مقاومت نیاورده با دو سه نفری از ملازمان راه فرار پیش گرفته
خود را به بلخ رسانید و این معنی موجب زیادتی غرور قاسم سلطان گشته بعد از چندگاه از جانب
عبد العزیز خان بحکومت جماعت [illegible] و آنکهود مامور شد و با آن گروه چنانچه عادت او بود
با قبیح وجهی سلوک کرده دست بی پروایی بهتک عرض و ناموس ایشان دراز نمود تا آنکه
آن جماعت [illegible] سرشار و دیدهٔ عبرت از خواب رعایت آداب بیدار گشته اتفاق
و ازدحام نموده او را مقید و محبوس گردانیدند و کس نزد سبحانقلی خان فرستاده صورت ماجرا را
از کیفیت این امور اخبار نمودند سبحانقلی خان که تشنهٔ خون آن بی پروا و طالب [illegible]
چنین روزی بود مقرر داشت که ایشان او را [illegible] راه بقتل رسانند و جماعت [illegible]
آن سرکش ناعاقبت اندیش را بقتل رسانیدند در حقیقت حقیقت مآل عمل هر که در افتاد بر افتاد
مجددا بر عالمیان ظاهر گردیده امید که همیشه معاندان این دولت والا تیره روزگار و اسیر دام
هلاک و بوار باشند شرح آیین بستن و گلریزان نمودن باغ حسن آباد در کارخانهٔ حکمت مقدر
اشیا و خالق ارض و سما که پیوسته بکار و یک نخ آن خامهٔ از کوه سر اسرار غیبت مرامر را
از ما نه وجود هر مظهر را کاشانه است نه سبز [illegible] پر رنگ و بوی بهار برقع از جمال جهان آرا
بر میدارد و تا آفتاب جهانتاب دوری گرم نگاه نشینان عالم سفلی نمینماید ثمر دل بر شاخ
نمیدهد و گل دهان بخنده با اختیار نمیگشاید گوهر که دل در گوشهٔ حل عزلت صدف بسته
بتکلیف رسیدن وقت برهنه و عریان راه غربت مینماید و فولاد که در جیب وطن [illegible]

بحصول آمدن زنگ کلفت بجلا میزداید کمال هر چیز چنین بلوغ اطفال شجر از آمدن
وقت میسر نیست حصول هر کار چنین رسیدن میوه قبل از ورود زمان آن مفقود و نه
والحمد لله والمنه که کمال یافتن شگفتگی و نشاط موقوف بآمدن زمان فرخنده شان اعلیحضرت
ظل سبحانی بود و هلال فراغت و راحت و انبساط را درین عهد همایون تمامی روی نموده
چراغ عیش و عشرت روشن که پروانه حصول مطالب رسیده و خواب غفلت حرام
که صبح انبساط از مشرق خواهش هر کس خندیده مردم چشم کامیابی جهان با آیین نکو جلوه
میشود و هر روز نو عروس کام به پیرایه بهتر از روز دیگر دیده میگردد درین ایام خجسته آغاز
فرخنده فرجام که بعون عنایت ذی الجلال والاکرام ابواب بهشت کامرانی و کامیابی از غنچه جهت
بر چهره اقبال ابر الاتصال بار و نهال برومند جهان ستان بر شحات غمام الطاف یزدانی
در اهتزاز است اراده والا بران متعلق است که پل جدید حسن آباد که عروسیست از وصمت
غیب رسته و طاوسیست از قید قفس جسته آیین بسته گلریزان نمایند و به بستن آیین گره
از دلهای مشتاقان تماشا گشایند و چنین منظور انظار کیمیا آثار آن بود که حسن سعی اهتمام
هر یک از بندگان در مرآت ظهور جلوه گر آید طاقهای آن پل موزون را بر امرا و وزرا
و اعیان و مقربان قسمت نمودند و مقرر شد که چشمهای میانه که بمنزله دل و جان دو در
معنی در تخت است از سرکار خاصه شریفه آیین بندند و سرکاری این جشن ارم نگار و محفل
سراسر بهار بعهده اهتمام معقود و یک سفرجی باشی از امرا و مقربان بنده فرمان و وزرا
و عمال و اعیان کمر اطاعت و انقیاد بر میان جان بسته بتلاش آنکه حجاب شاهد مطلب را
بگلگونه تازه و غرابت آرایند و حسن خدمت در لباس دریافت و دقت نمایند
هر یک بآیین خاص راه فرمانپذیری و اخلاص پیمودند و صورت مطلب را انجام وقت

پرواز

پرواز نمودند اصل جزءها را از زربفت گرانبها و فرود طاق و حواشی را آیینهای چنان نما
کرده در نقاشی و طراحی هر یک با تمیز و اسلوب غریب رنگین داد اهتمام دادند نواب
ایرانداری و موی شکاف دقت و سرآمد ارباب طبیعت اند با وجود کمال غرابت
و تازگی که هر یک بکار برده بودند چنین بعضی تصرفات در میان همکاران اشتراک داشت
بستن آیین بعضی صورت ابتذال از آیینه خیالش ستمبود در ضمن نشده بعضی جزءها را از طلقها
مصور بنوعی مخفی صورت در پرده طلق چون آب گوهر پوشیده و پیدا باشد باتمام
رسانیده نصب فرمودند و بعضی را داخل اسلیمی و خطایی طلا و نقره که در کمال دقت
باتمام رسیده بر روی مخملهای خوش رنگ و حشم بودند آرایش نمودند و کلیچ کاری اندیشه
اقلیدس پیشه آن صاحب دانش و فرهنگ تدبیری عجیب که طرف بیان از گنجایش شرح
تقریر آن تنگ و زبان خامه داستان طراز در جنبش آن لنگ است آب رود را بالای
پل چنانچه فواره آن تقریبا سه ذرع بجست جاری فرمودند و حوضی در وسط تخت جمع
مخصوص بساط خسروی بود بسته ازین آب زلال مالامال نمودند الحق از تصرف آن
آب روان غرابت عنوان و حوض مصفا چنان جشن آیین و چراغان چه چندان
شد سایبانهای زرنگار از مبدأ تا منتهای پل بر سر پای شد و در رشتههای منقول جهت
آویختن فانوس و قنادیل بطرحهای مختلف کشیده آمد نظم حبذا زین پل که بر
فلک ∴ کو بود آسمان جاه و جلال ∴ بر سرش سایبان رنگارنگ ∴ چون کله
بر سر بتان فرنگ ∴ باطن او ز جوش گل سرشار ∴ چون رگ شاخ گل بفصل بهار ∴
گشت در عهد پادشاه زمان ∴ جنتی بر پل صراط عیان ∴ نه پل است اینکه مست گریان ∴
از غم روی دوست نالان ∴ زند دل داده ایست عاشق وش ∴ دیده پر آب و دل پر از آتش ∴

تا تواند حجاب جانان دید ٭ خواه باشد قریب و خواه بعید ٭ هست تا شام و شام تا سحر
ور میش ز آب پیش نظر ٭ بیکشد هر که میشود یارش ٭ بر چشم خویشتن بارش ٭
چون دل عاشق از خیال بتان ٭ در وفش هست شعلها تابان ٭ روز و شب همچو عاشق بیتاب ٭
باشد از اشک چشم خویش در آب ٭ و بعد آراستن این هنگامهٔ غرابت آیین و بوستان ارم نمای
در تحصیل گلهای خوش رنگ و بو و شاهدان سهی قامت گل رو کشیده در هر مجلس و فرش از گل بر روی
قالیهای کرمانی و قالین افتاده و شاخهٔ سنبل بو در هر حجره برپای ایستاده شیشهٔ شراب
ارغوانی رو با شمع کافوری گردن دعوی همچشمی و پستهٔ خندان را با گل بوستان بحث شکر خند
جوانان خوش سیما و دلبران رعنای دارالسلطنهٔ اصفهان جنت بنیان و خطهٔ ارم نظیر
عباس آباد و سبزان خوش آب و رنگ هند و وارانهٔ تشنه و قامت گل رو دسته دسته
باطراف مجلس خاص صف بسته مجلس را صورت نگار گردانیده اند و مجلس خاص
بزر نقشهای گوناگون و تصویرات از حیز تصویر بیرون و آیینهای جهان نما و لاله رویان
سرو بالا و شیشهای شراب ارغوانی و شموع کافوری خسروانه و قنادیل غرایب سلوک
و تنسوقات چینی و ختایی مرغوب آراستگی داشت نظم در آن خلد برین گردیده ٭
زمینا شمع وار از آیینه مینا ٭ کس از بینندگان کم دیده زان سان ٭ چراغان در چراغان در چراغان ٭
فروغ قنادیل شب تار را روز نموده و شعلهٔ شمع و چراغ بساط بزم را از روز ساخته نظم
شبش از عکس صهبا رنگ چکیده ٭ چو گیسوی بآب زر کشیده ٭ عیان در شب ز چشم مست هشیار ٭
خیابانه چو چاک سینهٔ یار ٭ در آن بزم طرب ایمای معمور ٭ بهشتی جدول او تار طنبور ٭
ز خوبان عرصهٔ آن تازه گلزار ٭ گلستانی پر از گلهای بیخار ٭ بروی مسند شاهی شهنشاه ٭
فروزان گشته چون بر آسمان ماه ٭ بدورش از دو سو خوبان ساده ٭ بگرد چشم چون مژگان ستاده ٭

نقش

نشسته پیش پای تختش از جان ٭ برنگ شیشهٔ می تا عذاران ٭ ز مستی پر فشان گردیده یکجا ٭
تذرو ساغر و طاوس مینا ٭ بروی شرمناک دلبران رنگ ٭ شکسته از نگه چون شیشه از سنگ ٭
نمودی گردش آن رنگ گلفام ٭ چو ته مینا که پر کردن جام ٭ می از نرگس توان نوشش برده ٭
در آغوش هوس از هوش برده ٭ هر جون کشتی طوفان رسیده ٭ دلها چون موج ابری آرمیده ٭
عکس آینها چون آینه رویان ٭ که دل بهم دهند از هم نمایان ٭ و جلوهٔ صورت خوبان
خوش صورت مانند خواب بی تعبیر خواب در دیدهٔ عیان بوی عود و شمیم گل چون عاشق سوخته
و معشوق بر افروخته در هم پیچیده و صدای شیشهٔ شراب و فوارهٔ آب چون مست و هشیار
بر هم غلطیده و تهیهٔ آتشبازی در میان آن رعد طوفانی نموده مردم ماه بدری از فروختن
مهتاب ید و بیضا مینمود و هر لحظه تازه گلی از گلشن حضرت ابراهیم چهرهٔ رنگباری میکشود و هر دو مار
آتش آناً فاناً از آب رعد سر شیر برمیکشید و تیرهای شهاب از صحن غبرا بآسمان میدوید
الحاصل صحبتی انعقاد یافته بود که چرخ دیرسال تماشای چنان مرکز روی نداده دیده
روزگار دیده اش بر حجابات هیچ چنین دنیای نیفتاده شاهوله برادرزاده والی داغستان
و ذوالنکسا رسطاو قراقلخان و کل محمد بیک ولد سرخای خان شمخال و سایر گرجیان که در
آن هنگامه رخصت بار یافته بودند حیرت بر حیرت می افزود و زنگ از آیینهٔ دل میزدود
اعلیحضرت ظل اللهی کامران و کامیاب تا حین طلوع صبح عالمتاب عشرت داشته در عمارات
شرقی پل مزبور استراحت فرمودند و امرا و مقربان و بندگان و غلامان نیز هر یک در حجرات
مختص خود غنودند مسئلت از درگاه واهب العطیات آنکه همیشه چراغ عیش این خسرو
عدالت شعار روشن و بزم ارم نظیرش از پرتو حجاب لاله عذاران گلشن باد ٭ وقایع متفرقات
درین سال حاجی ابوالمحمد عبدالعزیز خان والی ترکستان با قلاده ببر و تنسوقات فراوان

بپایه سریر خلافت مصیر آمده بشرف آستان بوس سرافرازی یافت و بنوازشات
و انعامات شاهانه مفتخر و مباهی شده مرخص گردید و محمد یگان بیک غلام خاصه شریفه
یساول صحبت برسم حجابت روانه الکاء مزبور و ویره بیک گرجی ایشیک آقاسی رفتن
بلخ نزد سبحانقلی خان تعیین شد و مقرر شد که بیرها را شیربانان رسانیده شکاری نمایند

نهضت رایات ظفر آیات بمازندران بهشت نشان چون مدتی بود رایات نصرت
آیات در دار السلطنه اصفهان نزول اجلال داشت و هم وقت گلهای مازندران
بهشت نشان بهوای سیر متنزهات آنجا می شگفت سفر هندوستان و سایر جهات در
عقده تسویف و تعویق می افتاد درینوقت که نسخ این نیت و فسخ آن عزیمت شد
شوق تماشای ریاض همیشه بهار آنملک خلد آثار التماس و استدعای توجه بدان صوب صواب نمود
و چون خاطر همیون را در همه جهتی فراغت حاصل بود تصمیم این عزیمت نموده همعنان دولت
و همرکاب اقبال روانه مازندران بهشت نشان گردیدند و علت آنکه بفصل معین که هنگام
خوشی آنملک است مدتی مانده بود قرار یافت که از راه دار المؤمنین کاشان و قم و دری بآهستگی
شکارکنان روانه شوند و بساعت مسعود روانه مقصد گردیدند و مقرر شد که زال بیگ
ارسطاو و سایر گرجیان ملتزم رکاب ظفر انتساب باشند و در باغ تاجاباد بهشت بنیاد
چند روز بجهة سیر شکار و تفرج آن گلزار توقف فرموده متوجه دار المؤمنین کاشان گشتند
و عمارت چشمه فین که نمونه ایست از انهار بهشت برین مخیم رایات نصرت آیات شد و در حین
دخول شهر مردم بلده و توابع آن صغیر و کبیر و جوان و پیر و اصناف امم و انواع بنی آدم
گروه گروه و فوج فوج باستقبال شتافتند و بعد از ورود بیش از یکشب توقف نفرموده
بصوب دار المؤمنین قم نهضت فرمودند **شرح دخول رایات بدار المؤمنین قم و آنچه در ایام**

توقف

١٢٨

توقف دار المؤمنین مزبور روی نمود در هنگامیکه رایات منصور داخل دار المؤمنین قم
شد مردم آنملک از وضیع و شریف و اعلی و ادنی و جوان و پیر بنوعی که حاجیان طوف کعبه
نمایند و تشنگان خشک لب بطلب آب حیات آیند فوج فوج و گروه گروه باستقبال شتافتند
در سر هر منزل و رهگذاری اعجوبه کاران ارباب معارک و شمشیربازان و دام تماشایی گسترده
از دو جانب تا یکفرسخ راه صف کشیده از کثرت الویه نمونه بهار بخزان جلوه گر ساخته
بودند و غوغای عام و غلبه مردم و ازدحام بمرتبه بود که راه آمد شد بر نفس و فضا بر جنبش
بر پشه و مگس تنگ بود و نسوان و صبیان بر فراز بامها و جدران بر آمده صیت سرور
و ندای نشاط باوج آسمان میرسانیدند و بر ریختن گل و پاشیدن گلاب سطح خاک را
گلرنگ و گلبو گردانیدند اعلیحضرت ظل اللهی تفرج کنان از گذرگاه بزیارت آستانه مقدسه
منوره معصومه و مضجع نواب خاقان رضوان مکان تشریف ارزانی فرمودند بعد از
تقدیم زیارت و مراسم عبادت بمنزل میرزا محمد حسین و میرزا محمد سعید طبیب خاصه شریفه
نزول اجلال فرمودند و در ایام توقف مکرر بزیارت آستانه رفته مقرر شد که سه روز
متوالی هر روز پانصد قاب طعام و حلوا و پالوده طبخ نموده بفقرا و مستحقین و مجاورین مرقد
نواب خاقان رضوان مکان رسانند و روز اول مهمان میرزا محمد سعید و روز دوم مهمان میرزا
محمد حسین گشته شیلان مقرر از سرکار ایشان طبخ شد و مبلغ خطیر از سرکار خاصه شریفه بانعام
فقرا و مستحقین مقرر گردید و چون معروض شد که ناحیه تمره مشتمل بر شکارگاه کلنگ بیشماریست
فرمان همیون بگرم کردن شکارگاه در آنمکان یافته بعد از سرانجام آن امر عنان عزیمت بشکارگاه
آن ناحیه تافتند و سه روز در آنجا اقامت نموده بعد از مراجعت بیش از یکشب
توقف نکرده متوجه مقصد گشتند

چون ناحیه دلگشای شهریار بلبلان و از کثرت آبهای غلطان و چمنهای زمرد نشان رشک فرمای
ریاض جنان است و مشحون باصناف شکار و انواع ریاحین و ازهار مرغزار آن ناحیه خلد عنوان
مورد رایات نصرت توامان شد و چند روز که آن مکان مقر موکب نصرت لوا و اعلام
جهانگشا بود مکرر با مخدرات سراپرده عصمت بقورق متوجه شکار گشته داد خوشدلی
و فراغت دادند و چمن محوز که جای گوزن و گراز و مکان مرغان فلک سیر آسمان تاز است
رفته یکروز در آن سرزمین اقامت نموده یکنوبت با امرا و مقربان سواری فرموده
یکراس گوزن بدست مبارک بتفنگ از پای در آوردند و از آن چمن دلگشا رایات
جهانگشا متوجه زیارت امامزاده واجب التعظیم امامزاده عبدالعظیم گردیده در باغ
آستانه نزول اجلال واقع شد
چون در حین ورود الکا شهریار جمعی از رعایا و قورچیان بسر راه آمده از کلبعلی سلطان
سیل سپر شکایت نمودند بعد از ورود آن بلدهٔ طیبه مامور ساختند که امرا و ارکان دولت
اجلاس و تحقیق شکایت شاکیان و سلوک کلبعلی سلطان رسیده عرض نمایند حسب الفرمان
امرا و اعیان اجلاس نموده بتحقیق سخنان طرفین مطالب جانبین رسیده چیزی امری که
موجب بازخواست تواند بود کلبعلی سلطان لازم نیامده و حرکات جزئیه او منظور نظر عفو
گردیده و در همین مکان امر همایون نفاذ یافت که موازی پنجهزار نفر از عساکر منصوره و ملازمان
امرا و عظام عراق و محال قریبه بدولة استرآباد شده اگر کمتر از جماعت بیعاقبت قیاق
صادر شود ایشان را دفع و رفع نمایند و چون کلبعلی سلطان مزبور نیز از جمله جمعی بود که برفتن
استرآباد مامور بود او را بخلاع شاهانه نواخته مقرر داشتند که روانه شود و ارقام مطاع
باسم سایر امرا و عساکر صادر و مهلت سالی معین شد که انجماعت را بزودی در استرآباد

حاضر

حاضر سازند بعد از سه روز که در بلدهٔ مزبوره جهة تقدیم مراسم زیارت و استحمام
و استراحت توقف واقع شد با دولت و اقبال با امرا سوار شده متوجه صوب باصواب
مازندران گردیدند و تا سر دره خوار با امرا و عظام سواری فرموده از سر دره خوار بقورق
سوار شده منزل بمنزل تا فرحاباد پیموده در جای توقف نزول نمودند الحق قلم صنع بیچون و خالق
کن فیکون که آسمان از کارخانه صنعش صدفی و مهر و ماه از دریای جلالش گوهریست صفحات
اوراق اشجار سواد کوه را بنوعی پرداخته و صفحه کهسارش را در الوان اشجار بآئینی شاخ بشاخ
کرده که خاک چمن دامن شفق گون افلاک بدیده بینندگان جلوه مینمود و دیدن سنگهای
لعل کهسار چمن تماشای یاقوت آبدار تماشای در دریای بی‌پایان اضعاف ایوان گشته
و اقدام نگاه که عروج آسمانش یک گام راه است از پیمودن آن خسته میگردید از ره عاک
تا فرحاباد که شش منزل است از یمین و یسار بوسعت دستگاه نظاره نظاره این بزم چیده
و شعله آتش اوراق خزان باوج آسمان رسیده بود خسرو کامران همه جا تماشاکنان
و باده کشان بدار السلطنه فرحاباد بهشت بنیاد نزول اجلال فرمودند اسلام زال بیگ
ارسطاو و سایر گرجیان هدایت یافتگان را در هر راهی خضر توفیق هم سفر و سعادت
پیشکار را در هر سفر رستگاری جاوید را بر جمیع لهذا ادراتشان این سفر دیدهٔ بینش زال بیگ
ارسطاو از خواب غفلت گشاده و مایه تجارت تحصیل مغفرتش اماده گشته جادهٔ نیل
مرام و طالب اسلام گردیده استدعای تلقین کلمهٔ طیبه نمود و اعلیحضرت ظل اللهی خود بنفس نفیس
کلمهٔ طیبه نموده بشرف اسلام سرافرازی یافت و سایر گرجیان نیز دفعات باین سعادت
مستعد گردیدند و در اوقاتی که رایات جاه و جلال در فرحاباد بهشت بنیاد توقف داشت
کلما سواری مراکب بزم شکار سفاین که گردیدنشان را در ساییدن دماغ حکایت از دخل جام

وتا نیر نثار ساغر داست و نموده از گردش گشتی باده ارغوانی و استماع نغمات روحانی
دماغ عیش و عشرت را او بالا رسانیده و از تفرج چمن گشاده دریا و دامن پرگل صحرا
شادی بر شادی افزوده و بعد از چند روز اقامت بدستور سواری قورق متوجه دار السلطنه
اشرف گشته از راه بروجه کلاه شکار کنان در ساعت مسعود داخل گردیدند **شرح شکار**
پرسته کلاه و رفتن بدار السلطنه فرح آباد و مراجعت نمودن غرض اصلی و مطلب کلی
از سفر مازندران کانداری و شکار و تفرج اماکن مرغوبه و چمن و مرغزار است بعد از چند
روز اقامت متوجه پرسته کلاه که عمارتش رفیع و صحرایش پیوسته مسکن ارادی بهشت
دریج است گردیدند الحق این مکان جائیست با وجود صفا دلکشا که هوا مشحون با صناف
مرغابیان و طیور و تذرو و گوزن و گراز و گور لهذا در اوقات توقف دار السلطنه
اشرف هر چند روز گاهی با امرا و ارکان دولت و گاهی با مخدورات سراپرده عصمت
بدین مکان نزاهت بنیان آمده هر مرتبه ده دوازده روز کمتر و بیشتر توقف واقع
میشد و در حین سواری با امرا و بندگان بکانداریهای نمایان و انداختن تیرهای پران
که چند کانرا پیش از افتادن صید گمان میشد که مگر خدنگ به خطا رفته شده حیرت افزای
نظارگیان میگشتند **نظم** هست بجد دیگران صید شکر ٭ از زمین تا بآسمان صید شکر ٭
همچو دریا هوا از سیر اهیست ٭ در هوا ابر بال مرغابیست ٭ هست بر صید تنگ دام نگاه ٭
گر فرازد بر آسمان خرگاه ٭ خیل اردک بر آسمان بجهد ٭ چون سطور کتابه بر گنبد ٭
تاخت سوی گوزن مردم شاه ٭ بیشه هر طرف فتاده براه ٭ کم کسی دیده از صغیر و کبیر ٭
بیشه را که رم کند از شیر ٭ آئین صیادی گاهی تاختن است و انداختن خشت و تیر جیده
میشد و گاهی اعجوبه کاری و کمین کشاده بیرون شیر دیده میآمد و گاهی امرا و بندگان دار السلطنه

دگر جانورا

دگر جانورا مامور میداشتند که کانداری و تیغ آزمایی نمایند جمعی از ملتزمان رکاب
سعادت دگر جانان که حدیث شکاری بودن شیرانرا شنیده و این امر غریب را
ندیده بودند غریق لجه حیرت شده تعجب بر تعجب می افزودند بی تکلف کانداری آنحضرت
ظل اللهی امریست دیدنی و صید افکنی شیران گلیست از باغ غرایب چیدنی چه بر کس را
معلوم است که شجاعان ایران و چابک سواران این ولایت بهشت نشان از عهد رستم
دستان الی الآن بر بهادران و سپاهیان سایر ولایات جهان امتیاز داشته اند
و منتخب هر صنف و خلاصه هر طایفه که سند پسندیده گیتیش بهر قبول شکل پسندان رسیده
در رکاب نصرت انتساب جمعیت دارند و در اوقات شکار شیوه اسب تازی و تیر انداز
هر یک دیده میشود همان امتیازیست که گوهر از صدف و لعل و یاقوت گرانبها از خزف
و پادشاه از سپاه و خورشید درخشان در حین خسوف از ماه دارد شیوهای این
منظور انظار غایت الامر را بر سایر برگزیدگان این فن حاصل است خدنگ جگر دوز شیر
چون تیر قضا خطا نیست و زخم پیکانش را چون جراحت میل دوا نه ملتزمان رکاب
در هر سواری داستانهای شیوه رستم و اسفندیار را بدیده عیان می بینند و گلهای اقوال
مسموعه را از باغ مشاهده بدست اذعان و قبول می چینند اما شکار شیران صید افکن
ایشان الحق آن نیز چندان خوش آینده و غریب است که اگر نه مردم دیده می بود
هر چند از ثقات روات میشنود باور نمینمود زیرا که در هیچ عهدی این معهود نبوده
و کسی از باستانیان نقل ننموده که این حیوان منقوس سرکش که تخمیر شدی خویش در
آتش است چندین فرمان پذیر و مطیع و بدین شاه بگرم رفتار و سریع باشد صید اگر
بال برآرد در جنب چستی و چالاکی عاجز تر از طایر پر کنده و اگر آتش سوزان گردد در شکار تر

از شعلهٔ سرکش در کند باد و زنده است چنین بغیر از دیدن عیان که ترجمان همان آن
میتواند شد شرح آن بطریقی که دیگر میسر نیست لهذا طریق اطناب آن مینماید
بعد از نیل انبساط چنین در حین توجه مازندران جمعی از صاحب وقوفان از الکای
پیشتر بجهة ساختن سفاین بطرح غریب و آیین تازه در نهایت تکلف که مسقف بود
جای نشیمن اعلیحضرت ظل رحمن و ایستادن خدمتکاران داشته باشد روانه فرموده
بودند و در حین ورود دار السلطنه فرح آباد بهشت بنیاد باتمام رسیده بود در آن وقت
معروض شد که باتمام رسیده و رایات نصرت آیات متوجه آن صوب صواب گردید
و سفاین مزبور که در نهایت تکلف باتمام رسیده بود و بپوششهای غریب مزین
گردیده مکرر سیر سراسر خیابان نهر تجنه رود فرمودند و در دفعه که با امرا و خانان
که اسم هریک بخصوص نوشته بودند که در آن بزم روان از ملتزمان باشند گلچین
این تماشا میگردیدند مقرر داشتند که اطراف رود را از دو جانب چراغان نمایند
و استادان آتشباز باندازختن تیرهای شهاب و افروختن مهتاب شام ظلمانی را کسوت
روز نورانی پوشیده درین امر ید بیضا نمایند بر چراغان در اوج آسمان و آیینه ابروان
کیفیت شراب و آتش شیراز میداد و گره گشای تیر شهاب عقده از دل میگشاید
آتش باده درخشان و شعله فروزان چراغان برق خرمن سوز عقل تماشائیان و ماهتاب
کتان طاقت و شکیبائی میگردید و بعد از رسیدن زمان راحت و وقت استراحت
متوجه دولتخانه همیون گردیدند و بعد از چند روز رایات نصرت آیات متوجه دار السلطنه
اشرف گردید **شرح بنای شهر و عمارت مبارکه سعادت آباد** سعادت از لمعه تحنیت که
که در خاک ماند و نه نهالها که گلهای امتیاز شکفانند همین معنیست که یک کف خاک را سجود

سقربان

١٣١

سقربان ملاء اعلی میسازد و کعبه را تا قبلهٔ اهل اسلام نماید از لوث وجود اصنام
پرداز د بمقتضای همین نیز درین سال کوکب اقبال گیرآباد دار السلطنه اصفهان از وبال
برآمده منظور نظر تربیت گردید و امر فرمودند که طرح دولتخانه مبارکه در باغ متصل
بباغ سعادت مشرف بر دریاچه زنده رود و پل جدید بود کرده شود چنین بود که
گبران در جوار آنکان بعد از آنکه منظور نظر استحسان اعلیحضرت ظل رحمن گردید چنانچه بعد
مقرر شد که زمین در جنب جوار در عوض با نجاعت داده اعیان از امرا و عظام
و خاصان فخر الاحترام بعنیت واقع خریداری نمود هریک منزلی مناسب حال خود بنا نهند
و باغ کثیر الازهار جنت اشتهار که عباس آباد نام خطاب داشت مسمی بباغ سعادت
و این شهر زیبا که عروس بلدان و منتخب مجموعه اصفهانست موسوم بسعادت آباد شد
الحق عمارتیست که درین مکان نزاهت بنیان و ملت ایقان مانند بهشت ایست در
ارتفاع و اعتلا شاید آسمان ایست در صفا و فضا مماثل روضهٔ رضوان از جانب
شرقی دریاچه فسیح الفضای زنده رود دشش در زیر پا است و از طرف غربی باغ
همیشه بهارش جلوه فروش و دلربا اگر عکس در آب افتادی شعل واشتن اشجر
امری بود محال و قضیه بیرون از وسعت آباد احتمال خامه گلچین از باغ خاطر عطر
چند رنگین بجهة ضبط تاریخ اتمام این بوستان دسته بسته بود ثبت افتاد **نظم**
زهی منزل صاحب سعادت : که حسنش عقل را از دست غارت : دل خلق جهانش در سراخنت
فلک را چشم و کتیرا چراغست : بجستجو فلک عمری دویده : ولیکن شاهی زینسان ندیده :
سعادت داشت با خود این دو بالا : یکی دیگر بر او افزود از نام : سعادت چنین شد از تکرار کامل :
از او سال تمامی گشت حاصل **شرح مغلوب شدن متمردین افغانستان و فتح جام منوچهر خان**

صدای سلطنت جهانگیری را کوس بغیر از کاسه سر دلیران بزم آزمای نیست و این طبل بلند آوازه را
والا بغیر از تیغ آبدار صف شکنان معرکه هیجانه و آوازی بغیر از آوازه شکست دشمن نیست که
در گنبد گردون تواند پیچید و بر بیرق بجز مژده فتح و فیروزی چه قیروان تا قیروان تواند وزید گلزاری
که خزان تا انقراض زمان شکفته و تازه رو باشد حدیقه نصرتیست که از خون دشمنان شکفته میشود
و گوهری که آویزه گوش و گردن عروس ایام تواند بود در گرانبهای شهریاری که بثقب سنان
و خدنگ جان ستان سفته گردد سخنی که گوش بندگان تواند شنید حکایتیست که زبان سیف
و سنان سراید حدیثی که استادان موصول و پسندیده شخص قبول باشد خبریست که تراوش
خون شرایین دشمن روایت نماید داستانی که بر صفحه زبان مرقوم تواند شد که بقلم دست و بازوی
مرکب شجاعان نگارش یابد و کوکبی ابدی الظهور تواند بود که از آسمان فیروزی تابد حکایات فتح
تصنیفات که حلقه معرکه قصه خوانان چون چنبر دف لبریز آن ترانه و شعله خنک آتش زبان
قصه طرازان سرزمان در کانون دهان آنرا زبانه است این آتش است که هرگز از پای نشیند
و این شمع فروزان است که خاموشی نپذیرد آری چراغ شهرت بچقماق مقارعه سیوف پردلان
روشن میشود و بوستان نام نیک از آب صندل تیغ دلیران گلشن میگردد الحمد و المنه که
در عهد سلطنت و زمان خلافت اعلیحضرت ظل رحمن صاحبقران دوران این گل بنسیم عنایت
ازل هر روز با آیین خندان و این کوکب هر دم از افق دیگر تابان میگردد تفصیل این اجمال که در حینی که
رایات نصرت توامان فیروزی نشان در دار السلطنه اصفهان نزول اجلال داشت حاجی منوچهر خان
بیگلربیگی شیروان معروض داشت که عباسقلی خان اوسمی حاکم قیتاق و اهل رحمت حضرت خلاق
والغ ولد رستم اوسمی سابق باتفاق جمعی از ناعاقبت اندیشان آنقوم جمعیت و اتفاق کرده از حرکات
بد او بانه که زیاده از حوصله ایشانست کرده اند و فرمان همیون باسم [illegible]

مصاحب و فولاد آقای یا تقابه که در آن اوان بجهت نسق گرجستان کاخت و ساختن قلاع
در قراباغ توقف داشت صادر شد که از جمله عساکر فیروزی مآثر که در نزد او جمعیت دارند
سواری پانزده هزار نفر باتفاق امراء عظام و قیلاباشیان کرام و تفنگچیان و غیرهم نزد ایالت پناه
حاجی منوچهر خان فرستد که فرمان والا باسم حاجی منوچهر خان نیز نفاذ یافته که باتفاق عساکر
نصرت توامان و امرا ما بین از شیروان و داغستان و زاخور و طرزان در دفع و رفع اکثر
سرگشته بادیه غوایت و طغیان نمایند و همچنین مطاعه باسم سرخاب خان شمخال داغستان
و سایر امرا که زبان زده خامه بیان گردید صدور یافت که امتثال اوامر و نواهی حاجی منوچهر خان
نموده آن تیره روزگار را بدست آورده بدرگاه فلک پیشگاه فرستد و ایالت قیتاق
و باشلو داخته و بحسن خان شفقت شده و علیقلی بیگ توپچی باشی جلو مامور شده توپخانه
مبارکه را که هر یک از توپهایش ماریست مهره دار و رگ ابریست مرکب دشمن بار
باتفاق میر شاه تقی گوپایه و سایر مین باشیان تفنگچیان توپخانه خاصه شریفه با دو هزار نفر
از توپچیان روانه گردد و حاجی منوچهر خان از بلده طیبه شیروان متوجه ییلاق شاه داغ
و سایر ییلاقات شده رقم اشرف را که باسم سرخاب خان شمخال و سایر امراء داغستان
صادر شده بود فرستاد اسامی را مامور داشت که آماده و مهیا بوده باشند که در حین ورود
عساکر نصرت مآثر اتفاق نموده آن بد بر واید اختر را بدست آورند و خود نیز با گروهی
نزد او جمعیت نموده بودند باستمالت و تمکین روانه گردید در اثنای راه گذار ایشان بر ناحیه
کوره افتاد و در حوالی آنمکان نزول نموده مردم آن ناحیه در عهد هیچ یک از پادشاهان
بعلت صعوبت ممر و مدخل و کثرت اشجار و ارتفاع جبال سر بر بقه اطاعت در نیاورده
و در عهد دولت روز افزون و زمان ابد مقرون سالک مسالک فرمان برداری گردیده

بودند باغوای جمعی از تیره بختان داغستان چند روز در مضایق جبال متواری و متحصن گشته از
آمدن نزد حاجی منوچهر خان تقاعد نمودند بعد از امعان نظر و تحقیق بصر که کثرت عدت لشکر
منصور معلوم ایشان گشته دانستند که بدون آنکه ایشانرا مانند صید جرگه از اماکن بیرون
بیاورند نهضت واقع نخواهد شد از حرکت ناهنجار خود پشیمان گشته نزد حاجی منوچهر خان
آمده بزبان زاری و تضرع عذرخواه گناه خود گردیدند حاجی منوچهر خان ایشانرا استمالت
و مطمئن خاطر گردانیده متوجه باب الابواب دربند گردیدند و در اوقات توقف آنجا و ییلاق
شاه داغی نکرکس نزد سرخاب خان شمخال فرستاده او را طلب نمودند که نزد شان الیه
حاضر شده در دفع و رفع الغ بدانچه مصلحت باشد بعمل آورند شان الیه بمقتضای نظم قضا چنین
ز گردون فرو هشت پر • همه زیرکان کور کردند و کر • اسیر استیلای توهمات و همی گشته اقدام
بر قدم دخول معسکر قیامت هجوم ننموده بمعاذیر دلپذیر و کلمات دور از دوستی زرگ
گردیده در مدافعه افزوده در اثنا سفر حسنخان عم خود را اجابت کرده روانه سفر عتبه
گردید شمخال مذکور را تقرب ساخته عریضه مشتمل بر نهایت خضوع و خشوع بدرگاه معلی و آستان
آستانه عالی نمود که چون مردم داغستان بصورت شبیه انسان و در معنی از مقوله حیوان اند و توهم
نموده اند که مبادا در داغستان قلاع قلل کاخت ساخته ایشانرا در قید رعیتی در آورند
بنابرین اطاعت اوامر و نواهی او ننمایند و حسنخان او عمی رحمت ایزدی پیوسته الغ از کرده
نادم شده مسالک طریق بندگی و سرافکندگی است اگر بمقتضای مروت جبلی تقصیر او مقرون
بعفو و منظور نظر شفقت گردد که رفع توهم مردم داغستان نموده امر از ایستادگان پایگاه
کبریا که چون اساس و کتابت تیز بر این شرح با بهروز خان بالقابه نوشته موما الیه را نیز
شفیع آمیز نمود آنحضرت ظل اللهی که معدن شفقت و بحر رحمت اند فرمود که اگر الغ نیز ببندگی

آید یا یکی از اولاد خود را بدربار اقبال فرستاده از حرکت جهالت از وصادر شده اثبات
نماید مسئول او درجه قبول یافته حاجی منوچهر خان بنابر وعده که شمخال نموده روانه شده چون معلوم
نموده بود که آنقوم ناعاقبت اندیش بتقریب آنکه در استیصال الغ کومک خواهند نمود
جمعیت کرده اند از روی سپاهیگری صف آرای لشکر منصور نموده توپخانه را با توپچیان
و تفنگچیان و عمله توپخانه پیش پیش لشکر نصرت اثر تعبیه نموده از باب الابواب دربند در
حرکت آمده بود سرخای خان شمخال و جماعت داغستان رود بغام را که از جبال داغستان
به بحر خزر منصب میشود و مرور و عبور از آن بغیر از آنکه بر پل کذرند بطریق دیگر میسر نیست
پناه و محکمه ساخته و انتهای رود که بدریا متصل شده امکان دارد که سواره عبور نمایند
کشتیهای مشحون تفنگچیان قدر انداز باز داشته پشت بر کوه داده مجاری و مسالک را مسدود
ساخته باستظهار جبال فیه و اعلام منیعه و تشابک اشجار و تقعیر انهار قدم از جاده اطاعت
بیرون نهاده طبل نافرمانی را که در زیر گلیم مینواختند بلند آوازه گردانیده و سرخای خان شمخال
و الغ و قران آلب و میرزایان و سایر اعیان و مردم داغستان و قیتاق و اغرری و
غیرهم که جمعیت ایشان بسی هزار کس بلکه متجاوز میرسید از آن مکان که در حقیقت محل هلاک
ایشان بود جمعیت نموده منتظر ورود حاجی منوچهر خان و لشکر نصرت توامان بوده همینکه
طلیعه لشکر منصوره نمایان میشود آنگروه مخذول صف آراسته دست باستعمال آلات حرب
و ادوات طعن و ضرب گشوده شروع در جنگ و جدال و محاربه و قتال مینمایند در اینحال نفیر
کرنا که موذن فتنه خوابیده است شروع باذان اذن محاربه کرده شاهین توپهای
آتش فشان و حیات جان گزای تفنگچیان بدامان از خواب امن بیدار گشته و سهام
جان ستان از آشیانهای ترکش پردلان چون مرغان وحشی از استماع فریاد و افغان

رم نماینده در پرواز آمدند غبار معرکه بگرد باد سم مرکبان صبار رفتار در حرکت آمده شخص
مدارا در نقاب گرد رخ نهفته صبح قیامت آشکارا گردید ساقی اجل کاسهای سر پر دلان را
بگردش آورده و شراب ارغوانی خون از شیشهای ابدان ریختن آغاز نهاد و شش پر را
زبان پرواز صعودی و نزولی رسیده و هنگام جریان چشمهای تنگ زره فراز آمده و پرچم
اعلام بمرگ دلیران طرفین گیسو باز کرده و دهل و کوس بشیون کشتگان جانبین سینه کوبی
آغاز نمود مضمون این بیت در نظر بینندگان صورت وقوع یافت   ز گرد دستوران
در آن پهن دشت   زمین شش شد و آسمان گشت هشت   گروهی از بخت برگشتگان قیتاق
و داغستان باتفاق الغ و سایر سرکردگان از میمنه دشمنان بهیئت اجتماعی بر میسره سپاه
نصرت دستگاه حمله آور گشتند آهن قبایان عرصه هیجا چون سد متین و کوه آهنین پای
ثبات و قرار افشرده آن مهمانان فضول را باسیاف و فنون ضیافت بلیغ نموده در ان
اثنا مرحوم صفی قلی خان حاکم بروغ و فضلعلی سلطان شیروان شاهی حاکم برکشاط سرباز
و جانفشانی نموده سالک طریق جنان گشتند حاجی منوچهر خان در قلب با تند دل شجعان
قدم جرات افشرده جمعی از پر دلان را از قلب و میمنه بدافعه آن قوم مغرور مامور ساخته
و غازیان بسرعت برق خاطف و شهاب ثاقب حمله آور گشته و آن گروه ندامت پژوه را
دیگر مجال ستیز و یارای آویز نمانده عطف عنان بوادی هزیمت نمودند و غازیان جلوریز
طریق تعاقب پیمودند و در همان روز جمعی کثیر و جمی غفیر از ان مخاذیل طعمه تیغ آبدار آتش بار غازیان
شده سه چهار روز بعد از ان نیز روسی جمعی از انجماعت که در مکامن اشجار زخم تیر و تفنگ
شربت هلاک بوار چشیده بودند بنظر می آوردند برادر الغ که از نامداران داغستان بود
در ان روز مقتول گشته نهال نیزه عساکر نصرت مآثر بارور فتح گردید و آوازه شکست

دشمن

دشمن باطراف و اکناف عالم رسیده حاجی منوچهر خان حقیقت این فتح مبین را عرضداشت
نموده مصحوب نجف قلی بیک غلام خاصه شریفه که در آن روز ترددات نمایان نموده بود
بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده رقم اشرف صادر شد که سرخای خان شمخال نیز قدم از دایره
اطاعت بیرون نهاده نیل سوابق دبدبای بر جبین خود کشیده او را با سایر رفقا و اقوام
بدست آورده داغستان را از لوث وجود ایشان پاک گردانند و مجددا رقم اشرف بنام
امرا و عساکر نصرت مآثر صادر شد که نزد حاجی منوچهر خان جمعیت نموده اثری از آثار آن قوم
نابکار نگذارند اما سرخای خان شمخال و سایر مردم داغستان که بقلل جبال تحصن جسته
از خواب غفلت بیدار و از مستی جهال هشیار گشته چون دیدند که مرغ تدبیر از دام جسته
دیگر توانایی در هم شکسته و راه فرار از شش جهت بسته دانستند که در هدم اساس [illegible]
خود کوشیده و شیر مرگ از پستان نادانی نوشیده اند بمضمون   هم در تو گریزم ار گریزم
صغیر و کبیر و جوان و پیر شمشیر در گردن انداخته مروت جبلی و کرم ذاتی اعلیحضرت ظل الهی را
شفیع جرایم خود گردانیده نزد حاجی منوچهر خان آمده از افعال ناشایست خود انابت
و استغفار نمودند و شمخال ولد خود گل محمد بیک را با عریضه محتوی بر ندامت بدرگاه جهان پناه
فرستاده طالب عفو زلات خود گردانید و صاحب قران زمان که فرزند اسد الله
الغالب و غالب کل غالب شاه مردان علی بن ابی طالب علیه السلم اند بر عجز و استغاثه ایشان
ترحم فرموده گناه ایشان را مقرون بعفو فرموده کردهای ایشان را نسیا منسیا انگاشتند
و حکومت آن دیار را بدستور بشار الیه ارزانی داشتند و شمخال و ولد او را که بدرگاه معلی
آمده بخلاع فاخره سرافراز گردانیدند **شرح شکار جرکه در محال میان کاله** صیادان
غزال عیش و عشرت و شهسواران فضای دلگشای کامیابی و دولت که شکار جرگه را

دام مطلب شکاری و تماشای اینهنگامه را منتهم اسباب انبساط و کامکاری میدانند لهذا
بمقتضای قابلیت مکان آراستن این جشن غرابت عنوان در میان کاله مازندران
بهشت نشان مرکوز خاطر اعلیحضرت ظل رحمن گشته در حین ورود بلدهٔ طیبه جعفر قلی بیک
قورچی رکاب را مامور فرمودند که پیشتر از موکب مسعود روان گشته در محل از محال میان کاله
که شکار جرگه نواب گیتی ستان فردوس مکانه و نواب خاقان رضوان آشیانه در آنمکان
انعقاد یافته چند تالار بنا نموده اطراف تالارها را از اشجار خس و خار پرداخته مسطح و هموار
نمایند که در حین تاختن مرکبان برق تازه و افکندن گوزن و گراز خاطر جمع بوده باشند
جعفر قلی بیک بمقتضای فرمان دو باب تالار بمسافت سیصد ذرع تعمیر و یکباب تالار
دروازه وار احداث و اطراف آنرا از اشجار خار و خس پاک و هموار نموده بود بعد
از ورود رایات نصرت آیات بدار السلطنه فرح آباد بهشت بنیاد که فرمان جمعیت
رعایا صادر گردید نواب تیرانداز معروض داشتند که اگر دام وسیع در آنمکان کشیده
شود که صیدی که از اطراف به جرگه فراهم می آید داخل دام شده در حیطهٔ ضبط بوده باشد
احتیاج بجمعیت مردم جرگه کمتر و امتداد ایام صید بیشتر خواهد بود اعلیحضرت ظل رحمن
نصوب رای آن کاردان نموده امر باتمام دام فرمودند و مقرر شد که عمال مازندران
و گیلانات ده هزار چوب استرآباد و هر یک چند ریسمان کنب که رسد بهر یک رسیده
بود در موعد معین باتمام رسانیده نقل میان کاله نمایند و موازی چند عدد ستون که
طول آن چهار ذرع بوده باشد قطع کرده آماده سازند و چون نصب دام و نسق این
مهام در وسع اهتمام هر کس نبود سرانجام این کار حواله برای اصابت آثار نواب ایران مدار
شده آن مخلص بلا اشتباه و عمدهٔ مقربان درگاه در حین حرکت رایات منصور در فرح آباد

توقف داشت روانه میان کاله شده ملاحظه محل دخل شکار و مکانی که نصب دام
باید کرد نموده مراجعت نمودند و محصلان بجهت آوردن اهل جرگه معین گشته رایات
منصور روانه بلدهٔ طیبه اشرف گردیده بعد از آنکه موکب رایات منصوره در پرستکله
و بروجکله و عباس آباد گشته از شکار آنجا چنانچه سبق ذکر یافت استلذاذ حاصل
نمودند و اسباب شکار جرگه صورت تمام یافته و اظهار سرباز و جمعیت جرگه حاصل شد
بدستور امر فرمودند که نواب ایرانمدار قبل از نهضت همیون روانه شده مردم
جرگه را بمردم سایر کاردان تقسیم نموده آماده باشد که بعد از ورود موکب مسعود
بقریه چاپاران که دو فرسخی میان کاله است شروع براندن شکار نمایند و چون خاطر
از حرکت قلماق جمع بود مقرر فرمودند که قلیچ خان حاکم استرآباد و یوزباشیان
و قورچیان و غلامان و تفنگچیان سه هزار نفر سوار از عساکر منصور که در استرآباد
می بودند در موقت حاضر شده براندن شکار جرگه اشتغال نمایند و دیگر روز نواب ایران
مدار حسب الفرمان قضا توامان قبل از نهضت همیون آن روز روانه شده چنانچه مقتضی کار
دانی و خدمت سگالی باشد سرانجام آن کار که در نظر کارشناسان بغایت دشوار بود نموده
قلیچ خان و کدا علی بیک قاجار برادر قورچی باشی و وزیر هزار جریب و سمنان و حاجی هدایت
یوزباشی تفنگچیان را سر کرده اهل جرگه جا بجا تعیین نمودند و بعد از ورود رایات
نصرت نشان بقریه چاپاران فرمان براندن شکار شد و چون معروض شد که جستن گوزن
از بالای سر جرگه سوار و پیاده بسهولت میسر است مقرر شد که شتران اهل اردو را
نیز در عقب اهل جرگه به ترتیب باز داشته حصاری بر حصار سوار و پیاده جرگه افزایند
که در هنگام تنگی جرگه مانع جستن گوزن بوده باشد و دایرهٔ اهل جرگه که قطر آن چهار

پنج فرسخ تواند بود بسته صدای کوس و نفیر و افغان باوج آسمان رسانیدند
دیگر روز آن مسافت را با آهستگی طی نموده به نیم فرسخی دام رسیده رحل اقامت
انداختند اعلیحضرت ظل رحمن با ملازمان رکاب نصرت توامان روان شده بعد از
ورود بدان مکان مقرر فرمودند که مرتضی قلیخان قورچی باشی و امام ویردی بیک ناظر قوللر
آقاسی و قلندر سلطان تفنگچی آقاسی و صفی قلی بیک ناظر بیوتات هر یک بسرکردگی تابینان خود
قیام نموده باتفاق اهل جرگه روان شوند و اعلیحضرت ظل رحمن با چند نفر از پیشخدمتان
داخل جرگه شده زمانی ملاحظه آهنگاه فرموده مراجعت نمودند و در خیمهٔ نواب ابد اقتدار
نزول اجلال ارزانی داشته طعام تناول فرموده زمانی استراحت کردند بعد از انقضای
زمان استراحت پا بدولت در رکاب سعادت درآورده بدستور با خاصان داخل
جرگه گشته امرای بندگی شعار باتفاق نواب ابد اقتدار شروع بر انداختن شکار و بردن جرگه
گردیدند و فرمان والا نفاذ یافت که اگر شکاری از جرگه بیرون رود غازیان در شکار
کردن آن مرخص اند و شب هنگام سیر اهل جرگه بدام منتهی شده شکار بسیاری سوای آنچه
داخل دام نشده بود بضرب سهام جانستان غازیان از پای درآمد و گور بسیاری
دستگیر شده چون جمعیت صید بجهة بعضی امور فراخور خواهش دام نشده بود بعد از
یکروز توقف عنان عزیمت بصوب دراز و این معطوف داشتند و یکروز در
آن مکان توقف فرموده مقرر فرمودند که یکجانب دام را گشوده جانوران شکاری را
جرگه نمایند و اهل جرگه بآیین سابق و طریق نخست صف بسته شروع در تهیهٔ آن کار
نمودند و آن مسافت را بدو روز طی کرده روز نخست با خاصان همه جا از قفای جرگه
روان شده بصید تذروان رنگین و سایر مرغان غرابت آیین داد خوشدلی دادند

روز دوم که حلقهٔ جرگه بدام نزدیک شده بود با جمعی از بندگان که بخصوص مقرر شده بود
که در صحن حول جرگه ملتزم رکاب باشند داخل جرگه گشتند بی‌شایبهٔ تکلف و اغراق
درین مرتبه هجوم گوزن و کثرت صید بمرتبه بود که تماشای خیل خیل مهیا چون موج دریا
بیننده را غریق لجهٔ حیرت میگردانید اعلیحضرت ظل رحمن که جهانش بکام و بادهٔ خوشدلیش
مدام در جام باد مرکب باد رفتار آسمان مدار بعقب صید افکن و شکار بر انگیخته بکمانداری
نمایان و تیرهای پران دیدهٔ بینندگان را بدامن حیرت جاوید انداختند انصاف شاهد است
که تا امروز کمانداری چنین از اهل خانهٔ کمان نگردیده و بینش گواه است که آنچه از آن خسرو
جهان منظور نظر عیان گشت گوش قصه نیوش از داستان رستم دستان نشنیده

چو در بار چاچی کمان رفت شاه ... تو گویی که در برج قوس است ماه ... چو از شصت بگشاد
خسرو گره ... ز هر گوشه برخاست آوازه زه ... ارسطاو گرجیان که مانند قطره باران

قبل از ورود بحر عمان خود را در فن فروسیت و سپاهیگری تمام میشمردند بعد از ملاحظه
اسب تازی و صید اندازی اعلیحضرت ظل رحمن حیران دست و بازوی آن خسرو جهان گردیدند
از بندگان صفی قلی بیک دیوان بیگی و حسنعلی بیک میرآخورباشی و کرجای بیک یساول صحبت
برادر ذوالفقار خان و رستم بیک مهردار و ولد امیرخان قورچی تیر سابق و عباسقلی بیک
ولد حسینخان و ابوالقاسم میرزا ولد امیدارخان شمخال داغستان و زمان سلطان حاکم سیستان
و از گرجیان ارسطاو و الزبار بیک رخصت کمانداری یافته هر یک بقدر توان هنرهای
اندوخته را عیان ساختند راقم حروف نیز در آن روز به بستن کمر کش مامور گشته از جمله
جمعی که بدولت لزوم رکاب سعادت مامور گشته بودند در آن تماشا آفتاب عنایت خسروانی
شامل حال این ذرهٔ ناچیز گشته مقرر داشتند که در حضور همیون کمانداری نماید و کمانه انعام

کوزنانکه در صف همچنان از مانده کوبا قرینهٔ حال این ناتوان در زمرهٔ سواران اشت
بجهة سیر و تماشا بعهدهٔ سکالش این نابلد امور سپاهیگری شد کمترین نیز حسب الفرمان
قضا توامان پذیرای آن کار گشته بعد از طی مسافت بعیده چون نا اهل را از بدو شعور و تمیز
اشتغال استعمال از مشق فروسیت باز داشته بر روی اسب مشق کمانداری ننموده اثری
بران تکاپوی مترتب نشد و اعلیحضرت ظل رحمن با محرمان داخل جرگه شکارگاه وارد شده
اهل جرگه متعاقب می آمدند و درین دفعه نیز گوزن بیشمار و گراز بسیار سوای آنچه در اصل
دامنگاه بود بجرگه داخل دام شده از اهل جرگه دارو مینا جابجا نزول نموده پیش دام را
که بر داشته بودند بدستور نصب نمودند و روز دیگر پادشاه فرمان روا بمکانیکه روز
در میان که نزول اجلال فرموده بودند تشریف ارزانی فرمودند و آن روز متوجه
شکار نشده فردای آن روز متوجه شکار میان دام گشته مقرر داشتند که نواب ایرانداری و
قورچی باشی و سایر امرای عظام که بسرکاری جرگه معین بودند با جمیع روزبهیش ملتزم رکاب بوده
داخل جرگه گردیدند و خود بنفس نفیس چندین گوزن بزخم پیکان خاراشکاف تا بیر رستم
از ملاحظهٔ آن انگشت تعجب بدندان گزد از پای در آوردند و یکان یکان از امرا و محرمان
دیگر جهان را نیز امر فرمودند که در حضور همیون کمانداریها نمودند و ببران و شیران
شکاری نیز چندی از گوزنان حصاری در کمال غرابت و شیرین کاری صید شد و میرزا
محمد سعید طبیب خاصه شریفه و راقم حروف را نیز بانداختن یکی از گوزنان مامور فرمودند
و در این دفعه آن رابطه شناس جسم و جان و کمترین بندگان چند تیر انداخته آن صید
ناتوان از پای در آمد و بنظر انکه سهام بخطا کاری افتاده عطف عنان واقع شده
بعد از رجوع صید زخمی بقیهٔ حیاتی که داشت خود را به جائیکه در آن حوالی بود رسانیده

ازنظر

از نظر متواری گردید آن روز تا هنگام ظهر به اسب تازی و صید اندازی اشتغال نمودند
و حکم فرمودند که باقی مانده را اتمغا نموده آزاد نمایند الحق در ایام سرکاری و سرانجام
این امر که تا ده دوازده روز امتداد یافت نواب ایرانداری سعی و تردد نمودند که
عشری از آن در قوت بنی نوع باشد چه از طلوع فلق تا غروب شفق و از رواح تا صباح
شب و روز قطع نظر از خواب و خور نموده بنسق این کار قیام داشتند بعد از فراغ
تعداد حیوانات شکاری شد از اصناف حیوانات که بزخم تیر از پای در آمده و دستگیر
گشته و شیران شکاری صید نموده بودند قریب   راس بشماره در آمد امید که
اعادی را همواره حال مقتولان شکاری و بندگان این آستان را ظهیر و معین لطف حضرت
باری باد **شرح چراغان همیون تپه** دیده وران شگفتی کمان آتشین چراغ از ابهای
کامرانی میدانند و آن شب میمنت اثر را که زمان کریم نگاه است نور فروزم وجید
تا نه میخوانند لیلی شب را گلگونه چون فروغ چراغان دلبایی زیبنده و از پرتو شفق فام
ساغر گردون نمی بخج حرج نمودن این بآن نثار شراب و آتشه دارد و آمیزش آن باین
زمین و آسمان را در رقص می آرد روشن ساختن شبها بپرتو چراغان بوزی خنده بر ایام خوشدلی
خود افزودن است و در آبنوس فام شب را بگلزار پر نگار خلیل آتش گشودن هنگام چراغان
دامیست که کام دل از تماشا بران توان گرفت و بپرتو این صحبت آتشی چه بیان توان گفت
بنابرین تماشا را این هنگامهٔ خلد آیین و گلگشت این بوستان ارم تزیین مرکوز خاطر
ضمیر انور گشته امر فرمودند که کنار دریاچه همیون تپه را که دریاست محیط آن زیبا
عمارت گردیده با شکال و تماثیل غریب آراسته هنگام چراغان آرایند و تهیهٔ آتشبازی
که چراغان فضای زمین و آسمان بدان میسر است نمایند که از فرش خاک تا سطح معقر

افلاک از شموع فروزان و تیرهای آسمان جولان و نجوم درخشان چراغان باشد هرچند کیفیت
نبای عمارت لازم السعاده همیون سابق رقم زده کلک حقایق نگار گشته اما چگونگی دریاچه
که در شانزده الحال حسب الفرمان اعلیحضرت ظل حق بر اطراف آن مکان همیون احداث شده
زبان زد خامه سخن طراز نگشته لهذا بجهة اینکه کیفیت وقوع چراغان برخوانندگان
روشن گردد زبان منظوم که مشتمل بر اوصاف آن مکان غرایب نشان است گویا میگردد نظم

همیون تیره جای باده نوشیست که انجا فیض کرم گل فروشیست ز رنگش چشم جنت گشته تاریک
که باشد آسمان از خویش نزدیک بعهد نوبهارش چرخ گردان ز گل پر کرده دامن تا گریبان
کشیده هر گلی را گنج بنهاده برون رفته گلهای پیاده سزد از خلد بستاند اگر باج
درین گلشن رسیده گل بمعراج چمن بشکفته از خاک او نمایان چو از دل یاد خط سبز جانان
ازین گلزار رنگین عیانست ز گل چون غنچه پر از دیده گوهرانست چو منظر بسته خاکش سبز قامت
خمیر سبزه گردیدن تمامت درینجا سبزه رشک چرخ مینوست که این مخمل زیاده از اطلس اوست
هوا هم باغبان هم آبیارست سراسر سال او فصل بهارست نمو باشد درین جا بانشیمن
چو مژگان رسته در چشم سوزن نهال خشک این گلزار مینو کشد قد بر مثال شاخ آهو
نخواهد خاک آن گردد چمن سبز که گردد در هوا همچون چمن سبز بود چون شمع روشن بهر بلبل
نهال کنده آتش را ریشه پر گل درون خاک آتش رشته دام نماید سبز همچون رگ در اندام
ببالد گرچه سازندش ز گل مار چو تار خنجر در کف دهقان بود آنکه رگ سنگش نمو دارد بدانسان
که بالد استخوان در جسم حیوان چو خط دلبران بالاندی خط را که بالیدن الف سازد نقطه را
بیکدیگر شود پیوند بسته شکست عضو چون بندی شکسته شفا فی درینجا سینه ریش است
که عاجز از شکست عهد خویش است اگر خارش کف پایی بخارد ازین بود در زمان گل سر برآرد

گلشن را

۱۳۸

گلش را گرچه نبود تاب دیدن چو نور شمع افزاید ز چیدن ز بوی گل چو پر پیچ یا بغشش
که بوی گل دهد گل در چراغش بود خارش میان عنوان ملایم که نتوان فرق کرد از موی قاقم
بچشم فی المثل افتد اگر خار نه بیند چون نگه زو دیده آزار فروزی شمع اگر در صحن باغش
چو نرگس گل کند چشم چراغش تذرو سرخ رنگش گاه پرواز کند بر رنگ روی دلبران ناز
سر سروش اگر گردد نشیمن نماید همچو شمع سبز روشن بهر فیض ازینجا گشته نازل
بلی نیروی اعضا باشد از دل بدامانش بود دریاچه آب که همچو موج او عقلست بیتاب
ز فردوس برین دریاچه دارد کمند وحدت از دریاچه دارد ولی دریاچه آتشی زنگش گلها
بود رنگین تر از باغ تمنا کمند وحدت آن شاه خشنک برنگ شال کلبندیست صد رنگ
در آب او چو ماهی گشته پیدا ز عکس گل فانوسش گشته دنیا چو هست از عکس گلها نقش ارژنگ
جواهر خیز دارد ابر صد رنگ چو در عکس گلشن گر دیده راسے چو خنجر گشته مینا کارهاے
ز گلزارش بود دریاچه ارغوان که دارد از نگین قیمت نگین دان ازان هست سراپا یار گلپوش
که این دریاچه وا کرده است آغوش از او باید که منت در پذیرد که عکسش هر طرف اخگر بگیرد
ز عکس چرخ در آتش عیانست که در شیشه پر از افتاده کانست کشد دریا ز حسرت شور جام
که بر گردش چرا دریاچه گردید ز بخت بد چو عکسش نیست مقصود بحسرت دیده وا کرده از دور
چو خواب یک نمانش از نظر نیست نمیدانم دگر یادش از چیست نباشد بسکه او را تاب دیدار
طپشهای دلش برده است از کار چنانچ لداده آن حسن خوبست که دایم موج او در سینه کوبست
فلک از عشق او چون می پرستش ز هر سو با طناب زود دستش عمارت بر سر آن باغ و گلزار
برنگ هودجش از سر نمودار چه گویم رفعت او را چه شانست که خاکش را شکوه آسمانست
برنگ شاهدان شوخ پرکار که بنماید ز پشت بام دیدار نقاب از چهره زیبا گشوده

بهشت ایمن [illegible] نباید از حصارش برد ادبار
نماید همچو لیلی از عماری

کشاده هر کهش گنبد نشسته ابر سفالش چرخ بر صفحه مسطر
چو فانوس خرشش بخشد انوار

برون و اندرون او طلاکار برنگ آسمان عالی جناب است
سراسر آسمانش آفتاب است

در و دیوار سقفش گل نگارست نگر نقاش زر دستش بهارست
تو گویی داشت وقت صنعت خویش

صدف از برگ گل نقاش در پیش نموده ابر را زانگونه تصویر
که سازد تشنه را نظاره اش سیر

بنوعی شکل آهو را کشیده که بوی مشک از نافش شنیده
اگرچه صورت کشوده

همان در پرده اش نرمش نموده چنان داد از تحرک سرو را تاب
که گویی سایه سروست در آب

نماید با تماشای نهانی نگه در چشم صورت همزبانی
نه بیند چشم نرگس بر نگارد

که با عشاق در خاطر چه دارد بود این بوستان خلد عنوان
بنای پادشاه ملک ایران

فروغ طلعت گیتی ستانی شه صاحبقران عباس ثانی
الهی تا ز صورت نام باشد

شراب عیش در جام باشد الهی تا نشان باشد ز ایام
فلک گردان بکامش باد چون جام

خدمتگاران حسب الفرمان قضا جریان آن دریاچه را که بمدار آسمان صورت منصب اشکال و تماثیل
مصور گردانیده تهیه آتشبازی و چراغان نمودند بعد از سرانجام حضرت ظل حق با امرا و خاصان
و مقربان و گرجیان در مرتبه فوقانی عمارت همیون جلوس فرموده چراغ آن مطلب روشن نموده بزم
بهشت آیین از گردش کلهای قدح گلشن گردید عکس شمع و چراغ در آب تعبیر دیدن بهشت در خواب
میکرد و صیقل فروغ هر شمع زنگ کلفت از آینه سپهر و دهان دریاچه بصد هزار زبان وصف آب
آن جشن را بیان روشن ادا مینمود و موج آب بخیانت اکتفا نکرده هر لحظه طومار مبسوطی در شرح
آن مطلب در نظر میکشود و عکس نجوم درخشان و شمعهای چراغان چون خرده زر رستان در عالم آب
باهم رقصان و خروش تیرهای آتشی و زر جک و گلفشان از هر سو پران بی تکلف تحسین کنان بر تو چراغ اندر آب



